۱۵

زیر نظر: حضرت استاد محقق
آیة الله مکارم شیرازی

# تفسیر نمونه

با همکاری:
جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

# تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# تفسیر نمونه جلد ۱۵

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

## (۲۵) سوره فرقان این سوره در مکه نازل شده و ۷۷ آیه است

### اشاره

محتوای سوره فرقان

این سوره به حکم آنکه از سوره های مکی است (۱)بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبدء و معاد،و بیان نبوت پیامبر ص،و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است.

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل می شود:

بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل می دهد منطق مشرکان را شدیدا در هم می کوبد،و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ می گوید،و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم می دهد،و به دنبال آن قسمتهایی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سخت ترین بلاها و کیفرها شدند،به عنوان درس عبرت،برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلائل توحید و نشانه های عظمت خدا را در جهان آفرینش،از روشنایی آفتاب گرفته،تا ظلمت و تاریکی شب،و وزش بادها،و نزول باران،و زنده شدن زمینهای مرده،و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی

ص:۳

---

۱- ۱) بعضی از مفسران،اصرار بر این دارند که سه آیه از این سوره(۶۸ و ۶۹ و ۷۰) در مدینه نازل شده است،شاید به خاطر اینکه در این چند آیه سخن از احکامی مانند حرمت قتل نفس و زنا مطرح شده،در حالی که دقت در آیات قبل و بعد از آن به خوبی نشان می دهد که یک رشته کاملا متصل و منسجم پیرامون بندگان خاص خدا(عباد الرحمن)و اوصاف آنها را بیان می کند،لذا ظاهر این است که همه سوره در مکه نازل شده است.

و مانند آن سخن می گوید.

در حقیقت بخش اول مفهوم"لا اله"را مشخص می کند و بخش دوم"الا اللّه"را.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین(عباد الرحمن)و بندگان خالص خدا است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند،موضع هر دو گروه کاملا مشخص می شود و چنان که خواهیم دید این صفات مجموعه ای است از اعتقادات،عمل صالح،مبارزه با شهوات،داشتن آگاهی کافی،و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

و نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده که از قرآن تعبیر به"فرقان" (جدا کننده حق از باطل)می کند.

***

ص :۴

فضیلت سوره فرقان

□

در حدیثی از پیامبر ص چنین آمده است: من قرء سوره الفرقان بعث یوم القیامه و هو مؤمن ان الساعه آتیه لا ریب فیها،و ان اللّه یبعث من فی القبور: "کسی که سوره فرقان را بخواند(و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام گیرد)روز قیامت مبعوث می شود در حالی که در صف مؤمنان به رستاخیز است،کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می رسد و خداوند مردگان را به زندگی جدید باز می گرداند" ۱. در حدیث دیگری از"اسحاق بن عمار"از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر ع چنین نقل شده که به او فرمود: لا تدع قراءه سوره تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده فان من قرأها فی کل لیله لم یعذبه ابدا و لم یحاسبه و کان منزله فی الفردوس الاعلی: "تلاوت سوره تبارک(فرقان)را ترک مکن چرا که هر کس آن را در هر شب بخواند خداوند او را هرگز عذاب نمی کند و او را مورد حساب قرار نمی دهد،و جایگاهش در بهشت برین است". ۲و چنان که در تفسیر این سوره خواهیم دید آن چنان صفات بندگان خالص خدا در آن تشریح شده که هر کس براستی آن را از جان و دل بخواند و صفات و اعمال خود را بر آن منطبق سازد جایگاهش فردوس اعلی است.

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۲]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;تَبٰارَکَ اَلَّذِی نَزَّلَ اَلْفُرْقٰانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعٰالَمِینَ نَذِیراً (۱) اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ
اَلْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی اَلْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً (۲)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر ۱-زوال ناپذیر است و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انذار کند(و از عذاب و کیفر الهی بترساند).

۲-خداوندی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست،و فرزندی برای خود انتخاب نکرد،و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد،و همه چیز را آفرید و دقیقا اندازه گیری نمود.

ص: ۶

**تفسیر:**

برترین معیار شناخت

این سوره با جمله"تبارک"آغاز می شود که از ماده"برکت"است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.

می فرماید:"پر برکت و زوال ناپذیر است خدایی که"فرقان"را بر بنده اش نازل کرد،تا جهانیان را انذار کند"( تَبٰارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعٰالَمِینَ نَذِیراً ) (۱).

جالب اینکه مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان،یعنی قرآنی که جدا کننده حق از باطل است معرفی شده،و این نشان می دهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای شناخت-شناخت حق از باطل-در دست داشته باشد! این نکته نیز قابل توجه است که"فرقان"گاه به معنی"قرآن"و گاه به معنی معجزاتی که روشنگر حق از باطل است،و گاه در مورد تورات به کار رفته است، ولی در اینجا با قرائنی که در آیه و آیات بعد است منظور قرآن است.

در بعضی از روایات هنگامی که از امام صادق ع می پرسند که آیا میان "قرآن"و"فرقان"فرقی است؟می فرماید:"قرآن اشاره به مجموع این کتاب آسمانی است،و فرقان اشاره به آیات محکمات است" (۲).

این سخن منافات با فرقان بودن همه آیات قرآن ندارد و منظور این است که آیات محکمات قرآن مصداق روشنتر و بارزتری برای فرقان و جداسازی

ص: ۷

---

۱- ۱) در جلد ششم صفحه ۲۰۸ ذیل آیه ۵۶ سوره اعراف ریشه اصلی"برکت"تشریح شده است.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۱۵۵.

حق از باطل محسوب می شود.

موهبت"فرقان و شناخت"تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً :"ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد" (۱).

آری بدون تقوا،شناخت حق از باطل ممکن نیست،چرا که حب و بغض ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دید آدمی را کور می کند.

به هر حال قرآن مجید برترین فرقان است.

وسیله شناخت حق از باطل،در تمام نظام حیات بشر است.

وسیله شناخت حق از باطل در مسیر زندگی فردی و اجتماعی است،و معیار و محکی است در زمینه افکار و عقائد،و قوانین و احکام و آداب و اخلاق.

این نکته نیز قابل توجه است که می گوید:"فرقان را بر بنده اش نازل کرد"آری مقام عبودیت و بندگی خالص است که شایستگی نزول فرقان و پذیرا شدن معیارهای شناخت حق از باطل را به وجود می آورد.

و بالآخره آخرین نکته ای که در این آیه مطرح شده این است که هدف نهایی فرقان را انذار جهانیان بیان می کند،انذاری که نتیجه اش احساس مسئولیت در برابر تکالیف و وظائفی است که بر عهده انسان قرار گرفته،و تعبیر"للعالمین" روشنگر این است که آئین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست،بلکه بعضی از آن استفاده خاتمیت پیامبر ص کرده اند،چرا که "عالمین" نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی هم قیدی ندارد و همه آیندگان را نیز شامل می شود.(دقت کنید).

***



---

۱- ۱) سوره انفال-۲۹.

در دومین آیه مورد بحث خداوند را که نازل کننده فرقان است به چهار صفت توصیف می کند که یکی در حقیقت پایه و بقیه نتیجه ها و شاخه های آن است:

نخست می گوید:"او خدایی است که مالکیت و حکومت آسمانها و زمین منحصر به او است"( اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ) (۱).

آری او حاکم بر کل عالم هستی و تمام آسمانها و زمین است،و چیزی از قلمرو حکومت او بیرون نمی باشد.با توجه به مقدم شدن"له"بر" مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ "که طبق ادبیات عرب دلیل بر انحصار است چنین استفاده می شود که حکومت واقعی و فرمانروایی آسمانها و زمین،منحصر به او است،چرا که حکومتش کلی و جاودانی و واقعی است بر خلاف حاکمیت غیر او که جزئی و ناپایدار و در عین حال وابسته به او است.

سپس به نفی عقائد مشرکان یکی پس از دیگری پرداخته می گوید:

"خدایی که فرزندی برای خود انتخاب نکرد"( وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً ) (۲).

اصولا-نیاز به فرزند چنان که قبلا هم گفته ایم یا به خاطر استفاده از نیروی انسانی او در کارها است،یا برای یاری گرفتن به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی است،و یا برای انس گرفتن در تنهایی است،و مسلم است که هیچیک از این نیازها در ذات پاک او راه ندارد.

و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به اینکه حضرت"مسیح"ع فرزند خدا است و یا یهود که"عزیر"را فرزند خدا می دانستند و همچنین اعتقاد مشرکان



---

۱- ۱) واژه"ملک"(بر وزن کرک)چنان که"راغب"در"مفردات"گوید:به معنی در اختیار گرفتن چیزی و حاکمیت بر آن است،در حالی که ملک(بر وزن پلک)همیشه دلیل بر حاکمیت و تصرف مالکانه نیست،و به این ترتیب هر ملکی،ملک است،در حالی که هر ملکی،ملک نیست.

۲- ۲) توضیح بیشتر در باره نفی فرزند از خداوند و دلائل آن در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۱۶ سوره بقره آمده است.

عرب را نفی می نماید.

سپس می افزاید:"او شریکی در مالکیت و حاکمیت بر عالم هستی ندارد" ( وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ ).

و اگر مشرکان عرب،اعتقاد به وجود شریک یا شریکهایی داشتند،و آنها را در عبادت شریک خدا می پنداشتند،در شفاعت به آنها توسل می جستند و در حاجات خود از آنها کمک می طلبیدند،تا آنجا که با صراحت در هنگام گفتن "لبیک" برای حج این جمله و جمله هایی شرک آلود و زشت به این صورت بر زبان جاری می کردند:لبیک لا- شریک لک،الا شریکا هو لک،تملکه و ما ملک!:"اجابت دعوت تو را کردم ای خدایی که شریکی نداری،جز شریکی که از آن تو است که تو مالک این شریکی و مالک مملوک او هستی"! قرآن همه این موهومات را نفی و محکوم می کند.

و در آخرین جمله می گوید:"او تمام موجودات را آفریده،نه تنها آفریده بلکه تقدیر و تدبیر و اندازه گیری آنها را دقیقا معین کرده است"( وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً ).

نه همچون اعتقاد ثنویین که بخشی از موجودات این عالم را مخلوق "یزدان"می دانستند و بخشی را مخلوق"اهریمن"!و به این ترتیب آفرینش و خلقت را در میان یزدان و اهریمن تقسیم می کردند،چرا که دنیا را مجموعه ای از"خیر"و"شر"و نیکی و بدی می پنداشتند،در حالی که از دیدگاه یک موحد راستین در عالم هستی چیزی جز خیر نیست و اگر شری می بینیم یا جنبه نسبی دارد یا عدمی و یا نتیجه اعمال ما است(دقت کنید).

***

**نکته:**

اندازه گیری دقیق موجودات

نه تنها نظام حساب شده و متقن جهان از دلایل محکم توحید و شناسایی خدا است که اندازه گیری دقیق آن نیز دلیل روشن دیگری می باشد،ما هرگز نمی توانیم اندازه گیری موجودات مختلف این جهان و کمیت و کیفیت حساب شده آن را معلول تصادف بدانیم که با"حساب احتمالات"سازگار نیست.

دانشمندان در این زمینه مطالعاتی کرده و پرده از روی اسراری برداشته اند که انسان را در اعجاب عمیقی فرو می برد آن چنان که بی اختیار زبان او به ستایش از عظمت و قدرت پروردگار مترنم می گردد.

در اینجا گوشه ای از آن را از نظر شما می گذرانیم.

دانشمندان می گویند اگر قشر خارجی کره زمین ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود اکسیژن یعنی ماده اصلی حیات وجود پیدا نمی کرد،یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد، و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند، به احتمال قوی کلیه اکسیژن موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب می کردند و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم بانسان برسد.

با حسابهای دقیقی که بعمل آمده معلوم شده است اکسیژن برای تنفس انسان ممکن است از منابع مختلف به دست آید،اما نکته مهم آنست که مقدار این اکسیژن درست باندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده.

اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود اجرام سماوی و شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند دائما به سطح زمین می رسیدند،و هر

گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند! این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از ۶ تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند،اگر سرعت حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود،مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود،همه آنها به سطح زمین می ریختند،و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود.

اگر خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی واقع شود شدت حرارت آنها که با سرعتی معادل نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره و متلاشی می سازد.

غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به سوی زمین عبور می دهد،و کلیه میکربهای مضر را در همان فضا معدوم می سازد،و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید.

با وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین بر آمده و در هوا منتشر شده است،و غالب آنها هم گازهای سمی هستند،معهذا هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده،و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید و تعادل را حفظ می کند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و گیاهان و بالآخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد،هر کس که درک معانی می کند باید در مقابل عظمت دریا سر تعظیم فرود آورد و سپاس گزار موهبت های آن باشد!...

***تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که بین "اکسیژن" و "اسید کربونیک"

بر قرار گردیده تا حیات حیوانی و گیاهی به وجود آید جلب توجه همه متفکرین را کرده،و آنها را به اندیشه واداشته است.

اما اهمیت حیاتی اسید کربونیک هنوز در نظر بسیاری از مردم مکتوم می باشد،ناگفته نماند که اسید کربونیک همان گازی است که نوشابه های گازدار را با آن درست می کنند،و در میان مردم معروف است.

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که خوشبختانه نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به زحمت و اشکال انجام می گیرد،وقتی آتشی افروخته می شود چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و ئیدروژن است بر اثر حرارت تجزیه شیمیایی می شود،و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک می دهد،ئیدروژن آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته و تشکیل بخار آب می دهد،دود عبارت از کربن خالص و ترکیب نشده است.

انسان هنگام تنفس مقداری اکسیژن فرو می برد،و خون آن را در تمام قسمتهای بدن توزیع می کند،و همین اکسیژن غذا را در سلولهای مختلف آهسته و آرام و با حرارتی ضعیف می سوزاند،و اسید کربنیک و بخار آب آن خارج می شود به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته می شود فلانی مانند"تنور"آه می کشد حقیقت واقعی اظهار شده است!.

گاز اسید کربونیکی که بر اثر احتراق غذا در سلولها ایجاد می شود داخل ریه می گردد،با تنفسهای بعدی از بدن خارج شده،و به هوای محیط برمی گردد به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند،و اسید کربونیک بیرون می دهند.

***چقدر شگفت آور است طریقه کنترل و موازنه در این عالم در نتیجه همین

موازنه طبیعت مانع آن شده است که حیوانات هر قدر هم بزرگ یا درنده و سبع باشند بتوانند بر دنیا تسلط یابند،فقط انسان این موازنه طبیعت را بهم می زند، و نباتات و حیوانات را از محلی به محل دیگر منتقل می نماید،و اتفاقا به فوریت هم جریمه این شوخ چشمی خود را می پردازد،زیرا آفات نباتی و امراض حیوانی خسارت جبران ناپذیر به او می زند! داستان ذیل مثل بسیار خوبی است که نشان می دهد انسان برای ادامه حیات خود چگونه باید رعایت این کنترل و موازنه را بنماید:

چندین سال قبل در استرالیا نوعی از بوته معروف به"کاکتوس"را کنار نرده های مزارع میکاشتند و چون حشره دشمن این نبات در آن موقع در استرالیا وجود نداشت بوته کاکتوس شروع به ازدیاد و توسعه عجیب نمود،دیری نگذشت که مساحتی به اندازه سطح جزیره انگلستان را فرا گرفت،و مردم را از قرا و قصبات بیرون کرد،و زراعت آنها را منهدم نمود،و امر کشاورزی را مختل و غیر ممکن ساخت.

ساکنین محل آنچه وسیله در دسترس خود داشتند بکار بردند و نتیجه نگرفتند،استرالیا در خطر آن قرار گرفت که قشون بی صدا و لجوج گیاه کاکتوس آن را بالمره در حیطه تصرف خود درآورده!علما و متخصصین در صدد چاره جویی این خطر برآمدند و به این منظور دور عالم را تجسس کردند تا عاقبت حشره ای را یافتند که منحصرا با ساق و برگ و ته کاکتوس تغذیه می کند و جز آن غذای دیگر نمی خورد،و به سهولت هم زاد و ولد می کند و در استرالیا دشمنی ندارد.

در این مورد حیوان بر نبات غلبه کرد و امروز خطر هجوم کاکتوس به کلی بر طرف شده است،و با معدوم شدن کاکتوس حشرات مزبور هم از میان رفتند و فقط عده قلیلی باقی ماند که پیوسته مقدار نمو و توسعه کاکتوس را کنترل کنند! آفرینش این کنترل و تعادل را در طبیعت بر قرار کرده و بسیار هم مفید واقع

گردیده است.

چه شـده است که پشه مالاریا سـطح زمین را فرا نگرفته،و باعث انهـدام نسل انسانی نشده است؟در حالی که پشه معمولی حتی در نواحی قطبی نیز فراوان است؟ یـا چه شـده است که پشه تب زرد که در موقعی تـا نزدیکی های نیویورک آمـده بود دنیا را ویران نکرد؟یا چه شـده است که مگس خواب آور طوری آفریـده شده که جز در مناطق گرمسـیر اسـتوایی نمی تواند زیسـت نماید نسل آدمی را از روی زمین بر نداشته است؟!(همه اینها از طریق یک نظام کنترل حساب شده جلوگیری گردیده).

کافی است به یاد آوریم که در طول زمان با چه آفات و امراضـی دست به گریبان بوده ایم،و چگونه تا دیروز وسیله مدافعه در مقابل آنها را نداشـته و از هیچ یک از اصول بهداشت نیز اطلاعی نداشـته ایم آن وقت متوجه می شویم که وجود ما با چه طرز حیرت آوری محفوظ و مصون مانده است (۱).

***



---

۱- ۱) تلخیص از کتاب"راز آفرینش انسان"صفحه های ۳۳ تا ۳۶ و ۳۹ تا ۴۱ و ۴۹ تا ۱۵۲.

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۳ تا ۶]

### اشاره

وَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لاٰ يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً وَ لاٰ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لاٰ حَيٰاةً وَ لاٰ نُشُوراً (۳) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ إِفْكٌ اِفْتَرٰاهُ وَ أَعٰانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جٰاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً (۴) وَ قٰالُوا أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهٰا فَهِيَ تُمْلىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ اَلَّذِي يَعْلَمُ اَلسِّرَّ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً (۶)

### ترجمه:

۳-آنها غیر از خداونـد معبودانی برای خود برگزیدند،و معبودانی که چیزی را نمی آفرینند بلکه خودشان مخلوقند،مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان.

۴-و کافران گفتند این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی او را بر این کار یاری داده اند آنها(با این سـخن)ظلم و دروغ بزرگی را مرتکب شدند.

ص: ۱۶

۵-و گفتند این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده،و هر صبح و شام بر او املا می شود.

۶-بگو:کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را می داند،او غفور و رحیم بوده و هست.

**تفسیر:**

تهمتهای رنگارنگ.

این آیات در حقیقت دنباله ای است برای بحثی که در آیات گذشته در مورد مبارزه با شرک و بت پرستی،و سپس ادعاهای بی پایه بت پرستان در باره بتها، و اتهاماتشان درباره قرآن و شخص پیامبر ص آمده است.

آیه نخست مشرکان را در واقع به محاکمه می کشد و برای برانگیختن و جدان آنها، با منطقی روشن و ساده و در عین حال قاطع و کوبنده سخن می گوید می فرماید:"آنها خدایانی غیر از پروردگار عالم که اوصافش قبلا-گذشت،انتخاب کردند،خدایانی که مطلقا خالق چیزی نیستند،بلکه خودشان مخلوقند" ( وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ).

معبود حقیقی،خالق عالم هستی است،در حالی که آنها درباره بتها چنین ادعایی را نداشتند بلکه آنها را"مخلوق"خدا می دانستند.

وانگهی انگیزه آنها برای پرستش بتها چه می تواند باشد؟"بتهایی که حتی مالک سود و زیان خود و مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویش نیستند"تا چه رسد به دیگران( وَ لاٰ يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً وَ لاٰ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لاٰ حَيٰاةً وَ لاٰ نُشُوراً ).

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است:مساله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز.

براستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایسته پرستش

است،اما آیا این بتها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به اینکه عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند؟ این چه منطق رسوایی است که انسان به دنبال موجودی بیفتد و سر بر آستان آن بگذارد که هیچگونه اختیاری از خود در مورد خویشتن ندارد تا چه رسد به دیگران؟! این بتها نه تنها در این دنیا مشکلی را برای بندگان خود حل نمی کند که در قیامت نیز کاری از آنها ساخته نیست.

این تعبیر نشان می دهد که این گروه از مشرکان که مخاطب در این آیات هستند معاد را به نوعی پذیرفته بودند(هر چند معاد روحانی نه جسمانی)یا اینکه قرآن حتی با عدم اعتقاد آنها بمسئله معاد،مطلب را مسلم گرفته،و به طور قاطع در این زمینه با آنها سخن می گوید،و این معمول است که گاهی انسان با کسی که منکر حقیقتی است روبرو می شود اما سخنان خود را بدون اعتنا به افکار او بر طبق افکار خویش قاطعانه بیان می کند،بخصوص اینکه یک دلیل ضمنی نیز در خود آیه برای مساله معاد نهفته شده است،زیرا هنگامی که خالقی، مخلوقی می آفریند،و مالک موت و حیات و سود و زیان او است،باید هدفی از خلقت او داشته باشد، و این هدف در مورد انسانها بدون قبول رستاخیز امکان پذیر نیست،چرا که اگر با مردن انسان همه چیز پایان یابد زندگی پوچ خواهد بود و دلیل بر این است که آن خالق حکیم نبوده است.

ضمنا اگر می بینیم مساله"ضرر"در آیه قبل از"نفع"قرار گرفته برای این است که انسان در درجه اول از زیان وحشت دارد،و جمله"دفع ضرر اولی از جلب منفعت"است،به صورت یک قانون عقلایی درآمده است.

و نیز اگر"ضرر"و"نفع"و"موت"و"حیات"و"نشور"به صورت نکره

آمده،برای بیان این حقیقت است که این بتها حتی در یک مورد مالك سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند.تا چه رسد نسبت به همگان.

و اگر"لا- یملکون"و"لا- یخلقون"به صورت"جمع مذکر عاقل"ذکر شده(در حالی که بتهای سنگی و چوبی کمترین عقل و شعوری ندارند)به خاطر آن است که هدف از این سخن تنها بتهای سنگ و چوبی نیست،بلکه گروهی است که فرشتگان یا حضرت مسیح را عبادت می کردند و چون عاقل و غیر عاقل در معنی این جمله جمعند،همه را به صورت عاقل ذکر کرده و به اصطلاح ادبی از باب تغلیب است.

و یا در این تعبیر طبق اعتقاد طرف سخن گفته شده تا عجز و ناتوانی آنها را مشخص کند،یعنی شما که اینها را صاحب عقل و شعور می دانید،با این حال چرا نمی توانند زیانی از خود دفع کنند و یا منفعتی جلب نمایند؟! *** آیه بعد به تحلیلهای کفار و یا صحیحتر بهانه جوئیهای آنها،در برابر دعوت پیامبر ص پرداخته چنین می گوید:"کافران گفتند:این فقط دروغی است که او ساخته و پرداخته است،و گروهی نیز او را بر این کار یاری داده اند"!( وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ إِفْکٌ افْتَرٰاهُ وَ أَعٰانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ ).

در واقع آنها برای اینکه شانه از زیر بار حق خالی کنند-همانند همه کسانی که در طول تاریخ تصمیم به مخالفت رهبران الهی داشتند- نخست او را متهم به افترا و دروغگویی کردند و مخصوصا برای اینکه قرآن را تحقیر کنند از کلمه"هذا"(این)استفاده کردند.

سپس برای اینکه اثبات کنند او به تنهایی قادر بر آوردن چنین سخنانی نیست،زیرا آوردن چنین سخنان پرمحتوایی هر چه باشد نیاز به قدرت علمی فراوانی دارد،و آنها مایل نبودند این را بپذیرند و نیز برای اینکه بگویند این

یک برنامه ریشه دار و حساب شده است گفتند:او در این کار تنها نبوده بلکه جمعی وی را یاری کرده اند،و حتما توطئه ای در کار است و باید در مقابل آن ایستاد! بعضی از مفسران گفته اند منظور از قَوْمٌ آخَرُونَ (گروهی دیگر)جماعتی از یهود بودند،و بعضی گفته اند منظور آنها سه نفر از اهل کتاب به نام"عداس" و"یسار"و"حبر"(یا جبر)بوده.

به هر حال چون این قبیل مطالب در میان مشرکان مکه وجود نداشت، و بخشی از آن مانند سرگذشت پیامبران پیشین نزد یهود و اهل کتاب بود،آنها ناچار بودند در این تهمت پای خود اهل کتاب را نیز به میان کشند،تا موج اعجاب مردم را از شنیدن این آیات فرو بنشانند.

ولی قرآن در جواب آنها فقط یک جمله می گوید و آن اینکه:"آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و هم دروغ و باطل شدند" ( فَقَدْ جٰاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً ) (۱).

"ظلم"از این نظر که مردی امین و پاک و راستگو همچون پیامبر اسلام ص را متهم به دروغ و افترا بر خدا با همدستی جمعی از اهل کتاب کردند، و به مردم و خود نیز ستم نمودند،و دروغ و باطل از این نظر که سخن آنها کاملا بی اساس بود،زیرا بارها پیامبر ص آنها را دعوت به آوردن سوره ها و آیاتی همچون قرآن کرده بود و آنها در برابر این تحدی عاجز و ناتوان شده بودند.

این خود نشان می داد که این آیات ساخته مغز بشر نیست،چرا که اگر چنین بود آنها نیز می توانستند با کمک گرفتن از جماعت یهود و اهل کتاب نظیر



---

۱- ۱) "جاءوا"از ماده"مجیء"معمولا به معنی آمدن است،ولی در اینجا به معنی آوردن آمده است،همانگونه که در آیه ۸۱ سوره یونس نیز می خوانیم:که موسی به ساحران گفت مٰا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ :"آنچه شما آورده اید سحر است".

آن را بیاورند،بنا بر این عجزشان دلیل بر دروغشان و دروغشان دلیل بر ظلمشان است.

بنا بر این جمله کوتاه" فَقَدْ جٰاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً "پاسخی است رسا و گویا در برابر ادعاهای بی اساس آنان.

واژه"زور"(بر وزن کور)در اصل از"زور"(بر وزن غور)به معنی قسمت بالای سینه،گرفته شده،سپس به هر چیز که از حد وسط متمایل شود،اطلاق گردیده و از آنجا که"دروغ"از حق منحرف شده و به باطل گرائیده به آن زور می گویند.

*** آیه بعد به یکی دیگر از تحلیلهای انحرافی و بهانه های واهی آنان در مورد قرآن پرداخته،می گوید:"آنها گفتند این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده"!( وَ قٰالُوا أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهٰا ).

او در واقع از خود چیزی ندارد،نه علم و دانشی و نه ابتکاری،تا چه رسد به وحی و نبوت،او از جمعی کمک گرفته و مشتی از افسانه های کهن را گردآوری نموده و نام آن را وحی و کتاب آسمانی گذارده است.

او برای رسیدن به این مقصد،همه روز از دیگران بهره گیری می کند "و این کلمات هر صبح و شام بر او املا می شود"!( فَهِیَ تُمْلیٰ عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً ).

او در مواقعی که مردم کمتر در صحنه حضور دارند،یعنی به هنگام صبح و هنگام شام برای منظور خود کمک می گیرد.

این سخن در حقیقت تفسیر و توضیحی است بر تهمتهایی که در آیه قبل از آنها نقل شده بود.

آنها در این چند جمله کوتاه می خواستند،چند نقطه ضعف بر قرآن تحمیل کنند:

نخست اینکه قرآن مطلقا مطلب تازه ای ندارد و مشتی از افسانه های پیشین است! دیگر اینکه پیامبر اسلام حتی یک روز بدون کمک دیگران نمی تواند به کار خود ادامه دهد،باید صبح و شام مطالب را بر او املا کنند و او بنویسد.

و دیگر اینکه او خواندن و نوشتن را می داند،و اگر می گوید درس نخوانده ام این هم سخن خلافی است! در واقع آنها با این دروغها و تهمتهای واضح می خواستند مردم را از گرد پیامبر ص پراکنده کنند،در حالی که تمام کسانی که عقل داشتند و در آن جامعه مدتی زندگی کرده بودند به خوبی می دانستند پیامبر ص نزد کسی درس نخوانده بود،بعلاوه با جمعیت یهود و اهل کتاب سر و کاری نداشت،و اگر همه روز صبح و شام از دیگران الهام می گرفت چگونه ممکن بود بر کسی مخفی شود؟ از این گذشته آیات قرآن در سفر و حضر در میان جمع و در تنهایی و در همه حال بر او نازل می شد.

علاوه بر همه اینها قرآن مجموعه ای بود از تعلیمات اعتقادی،احکام عملی، قوانین،و قسمتی از سرگذشت پیامبران،چنان نبود که همه قرآن را سرگذشت پیامبران تشکیل دهد،و تازه آنچه از سرگذشت اقوام پیشین در قرآن آمده بود شباهتی با آنچه در عهدین(تورات و انجیل تحریف یافته)و افسانه های خرافی عرب موجود بود نداشت،چرا که آنها پر از خرافات بود،و اینها پیراسته از خرافات که اگر این دو را در کنار هم بگذاریم و مقایسه کنیم حقیقت امر به خوبی روشن می شود (1).

***



---

1- 1) جمعی از مفسران معتقدند که مراد از جمله"اکتتبها"این است که پیامبر (ص)از دیگران خواست که برای او این آیات را بنویسند،و همچنین جمله" تُمْلی عَلَیْهِ "مفهومش این است که آنها القاء می کردند و او حفظ می کرد ولی با توجه به اینکه دلیلی نداریم که این دو جمله را بر خلاف ظاهر بگیریم تفسیری که در متن گفته شد صحیحتر به نظر می رسد و در واقع آنها می خواستند از این طریق پیغمبر(ص)را متهم کنند که با سواد است و عمدا خود را درس نخوانده معرفی می کند.

لذا آخرین آیه مورد بحث،به عنوان پاسخگویی به این اتهامات بی پایه می فرماید:

"بگو کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را می داند" ( قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ).

اشاره به اینکه محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانشها، تاریخ اقوام پیشین،قوانین و نیازهای بشری،و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده در آن است نشان می دهد که ساخته و پرداخته مغز بشر نیست،و با کمک این و آن تنظیم نشده،بلکه مولود علم کسی است که آگاه از اسرار آسمان و زمین است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

ولی با این همه راه بازگشت را به روی این کج اندیشان مغرض و دروغگویان رسوا باز می گذارد و در پایان آیه می گوید:درهای توبه و بازگشت به سوی خدا به روی همه شما باز است"چرا که او غفور و رحیم بوده و هست"( إِنَّهُ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً ).

به مقتضای رحمتش،پیامبران را ارسال و کتب آسمانی را نازل نموده، و به مقتضای غفوریتش گناهان بی حساب شما را در پرتو ایمان و توبه می بخشد.

***

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۷ تا ۱۰]

### اشاره

وَ قالُوا ما لِهٰذَا اَلرَّسُولِ يَأْكُلُ اَلطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي اَلْأَسْواقِ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً (۷) أَوْ يُلْقىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ
جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهٰا وَ قٰالَ اَلظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً (۸) اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ اَلْأَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً (۹)
تَبٰارَكَ اَلَّذِي إِنْ شٰاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ وَ يَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً (۱۰)

### ترجمه:

۷-و گفتند چرا این رسول غذا می خورد؟و در بازارها راه می رود؟(نه سنت فرشتگان دارد و نه روش شاهان!)چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند؟(و گواه صدق دعوت او باشد).

۸-یا گنجی از آسمان برای او فرستاده شود یا باغی داشته باشد که از(میوه)آن بخورد

ص :۲۴

(و امرار معاش کند)و ستمگران گفتند شما تنها از یک انسان مجنون پیروی می کنید! ۹-ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند،آن چنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند! ۱۰-زوال ناپذیر و بزرگ است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این می دهد، باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد و(اگر بخواهد)برای تو قصرهایی مجلل قرار می دهد.

### شان نزول:

در روایتی از امام حسن عسکری ع می خوانیم که فرمود:از پدرم امام دهم سؤال کردم:آیا پیامبر اسلام ص با یهود و مشرکان در برابر سرزنشها و بهانه گیریهایشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت؟ پدرم فرمود:آری،بارها چنین شد،از جمله اینکه روزی پیامبر ص در کنار خانه خدا نشسته بود،"عبد اللّه بن ابی امیه مخزومی"در برابر او قرار گرفت و گفت:"ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای،و سخنان وحشتناکی می گویی! تو چنین می پنداری که رسول پروردگار عالمیانی،اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست،رسولی مثل تو-انسانی همانند ما-داشته باشد، تو همانند ما غذا می خوری،و همچون ما در بازارها راه می روی! پیامبر ص عرضه داشت:بار پروردگارا تو همه سخنان را می شنوی و به هر چیز عالمی،آنچه را بندگان تو می گویند می دانی(خودت پاسخ آنها را بیان فرما)در این هنگام آیات فوق نازل شد و به بهانه گیریهای آنها پاسخ داد (۱).

***

ص: ۲۵

---

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۶.

**تفسیر:**

چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟

از آنجا که در آیات گذشته بخشی از ایرادهای کفار درباره قرآن مجید مطرح گردید و به آن پاسخ داده شد،در آیات مورد بحث بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می گوید.

می فرماید:"آنها گفتند چرا این رسول،غذا می خورد و در بازارها راه می رود"؟!( وَ قٰالُوا مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوٰاقِ ).

این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد،و در بازارها برای کسب و تجارت،و یا خرید نیازمندیهای خود راه می رود،این نه سنت رسولان است،و نه شیوه ملوك و پادشاهان!در حالی که او می خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید!.

اصولا-آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصا برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند،باید ماموران و خدمتگزاران را به دنبال این کار بفرستند.

سپس افزودند:"چرا لا اقل فرشته ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده که به عنوان گواه صدق دعوتش،همراه او،مردم را انذار کند"؟!( لَوْ لاٰ أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً ).

*** بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می تواند انسان باشد،ولی آخر چرا یك انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت؟"چرا گنجی از آسمان برای او نفرستاد،و یا لا اقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کنند"؟! ( أَوْ یُلْقیٰ إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْهٰا ).

ص:۲۶

و بـاز به اینهـا قناعت نکردنـد و سـرانجام با یک نتیجه گیری غلط او را متهم به جنون ساختنـد چنان که در پایان همین آیه می خوانیم:"و ستمگران گفتند ای مردمی که به او ایمان آورده اید شـما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می کنید"!( وَ قالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُوراً ).

چرا که آنها معتقد بودند ساحران می توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند!

از مجموع آیات فوق چنین اسـتفاده می شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسـلام ص داشتند که مرحله به مرحله از گفتار خود عقب نشینی می کردند.

نخسـت معتقـد بودنـد اصــلا او بایـد فرشــته باشـد،اینکـه غـذا می خـورد و در بازارهـا راه می رود مســلما فرشـته نیسـت! بعد گفتند:بسیار خوب اگر فرشته نیست لا اقل فرشته ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد.

باز هم از این هم تنزل کردند و گفتند به فرض که پیامبر خدا بشـر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود!،تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است! و در آخرین مرحله گفتند:به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لا اقل باید آدم فقیری نباشـد،ماننـد یک کشاورز مرفه،باغی در اختیارش باشـد که از آن زنـد گی خود را تامین کنـد! اما متاسـفانه او فاقد همه اینهـا است و باز هم می گویـد پیغمبرم!! و در پایان نتیجه گیری کردنـد که این ادعای بزرگ او در چنین شـرائطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد! ***

ص :۲۷

آیه بعد پاسخ همه اینها را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند:"ببین چگونه برای تو مثلها زدند،و به دنبال آن گمراه شدند،آن چنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند"( اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً ).

این جمله تعبیر گویایی است از این واقعیت که آنها در مقابل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با خدا است به یک مشت سخنان واهی و بی اساس دست زده و می خواهند با این حرفهای بی پایه،چهره حقیقت را بپوشانند.

این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلالات منطقی ما به یک مشت بهانه جوئیها که آثار سستی آن کاملا نمایان است دست بزنند،ما بی اینکه بخواهیم تک تک از سخنان او را پاسخ دهیم می گوئیم ببین با چه حرفهای واهی می خواهد در مقابل دلیل منطقی بایستد؟! و براستی سخنان آنها در تمام قسمتهایش چنین بود،زیرا:

اولا:چرا پیامبر از جنس فرشتگان باشد؟بلکه به عکس عقل و دانش می گوید باید انسان رهبر انسان باشد،تا همه دردها،خواستها،نیازها،مشکلات و مسائل زندگی او را کاملا درک کند،تا یک سرمشق عملی برای او در همه زمینه ها باشد،تا مردم بتوانند از او در همه برنامه ها الهام گیرند،اگر فرشته ای نازل می شد مسلما این هدفها تامین نمی گشت،مردم می گفتند:اگر او سخن از زهد و بی اعتنایی به دنیا می گوید فرشته است و نیازی ندارد،اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد،و دهها"اگر"همانند آن.

ثانیا:چه لزومی دارد همراه بشر فرشته ای برای تصدیق او بیاید؟مگر

ص :۲۸

معجزات،مخصوصا معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست؟! ثالثا:غذا خوردن همانند سایر انسانها و راه رفتن در بازارها،سبب می شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد،این ضرری ندارد بلکه کمک او است.

رابعا:عظمت و شخصیت پیامبر ص به گنج و گنجینه نیست،و به باغهای خرم و سرسبز میوه نمی باشد،این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را در سرمایه دار بودن می داند،در حالی که پیامبران آمده اند تا بگویند ای انسان ارزش وجود تو با اینها نیست با علم و ایمان و تقواست.

خامسا:با چه معیاری او را"مسحور"و"مجنون"می دانستند؟!کسی که عقلش به شهادت تاریخ زندگی و انقلاب بزرگ او و بنیانگذاری تمدن اسلامی به وسیله او فوق العاده بود چگونه می توان او را با این برچسبهای مسخره متهم ساخت؟مگر اینکه بگوئیم بت شکنی کردن و کورکورانه دنبال نیاکان نیفتادن دلیل بر جنون است! بنا بر آنچه گفتیم روشن شد که"امثال"در اینجا،بخصوص با قرائن موجود در آیه،به معنی سخنان سست و بی پایه است،و تعبیر به"امثال"شاید به خاطر آنست که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل منطقی در آورده اند در حالی که واقعا چنین نیست (۱).

ص :۲۹

---

۱ - ۱) بسیاری از مفسران در اینجا"امثال"را به معنی"تشبیهات"گرفته اند،اما روشن نساخته اند که مشرکان در اینجا چه تشبیهی کرده اند،بعضی دیگر"امثال"را در اینجا به معنی"توصیفها"نموده اند،زیرا یکی از معانی"مثل"-طبق آنچه راغب در مفردات گفته-"توصیف"است،ولی به هر حال اگر منظور توصیف هم بوده باشد مسلما در اینجا منظور توصیف بی پایه و بی اساس است،چرا که در صدر و ذیل آیه فوق قرائنی است که دلالت بر این معنی می کند،از یک سو به عنوان تعجب می گوید ببین چه مثلهایی می زنند؟و از سوی دیگر می گوید:توصیفهایی که سبب گمراهی غیر قابل بازگشت آنها می شود.

به این نکته نیز باید توجه کرد که دشمنان پیامبر ص گاهی او را به "ساحر بودن" و گاه "مسحور بودن" متهم می کردند،گرچه بعضی از مفسران احتمال داده اند که "مسحور" به معنی "ساحر" بوده باشد(زیرا گاه اسم مفعول به معنی فاعل آمده است)ولی ظاهر این است که این دو با هم فرق دارند.

اگر ساحرش می خواندند به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دلها بود، چون نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند متوسل به اتهام ساحر بودن می شدند.

اما "مسحور" به معنی کسی است که ساحران در عقلش دخل و تصرف کرده و مایه اختلال حواس او را فراهم ساخته اند،این اتهام از آنجا ناشی می شد که او سنت شکن بود و مخالف عادات و رسوم خرافی و مصلحت اندیشی های فردی گام برمی داشت.

اما پاسخ همه این اتهامات از سخنان بالا روشن شد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا می فرماید: فَضَلُّوا فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً (آنها گمراه شدند و قادر بر پیدا کردن راه حق نیستند).

پاسخ این است که انسان در صورتی می تواند به حق راه یابد که خواهان حق و جویای حق باشد،اما آن کس که با پیشداوریهای غلط و گمراه کننده ای که از جهل و لجاج و عناد سرچشمه می گیرد تصمیم خود را قبلا گرفته است،نه تنها حق را پیدا نخواهد کرد بلکه همیشه در برابر آن موضع گیری می کند.

*** آخرین آیه مورد بحث همانند آیه قبل روی سخن را به پیامبر ص کرده- به عنوان تحقیر سخنان آنها،و اینکه قابل جوابگویی نیست-می فرماید:"بزرگ

و پر برکت است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از آنچه اینها می گویند قرار می دهد،باغهایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد،و نیز اگر بخواهد برای تو قصرهای مجللی قرار می دهد"( تَبارَکَ الَّذِی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذلِکَ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً ).

مگر باغها و قصرهای دیگران را چه کسی به آنها داده جز خدا؟اصولا-چه کسی این همه نعمت و زیبایی را در این عالم آفریده جز پروردگار؟آیا برای چنین خداوند قادر و منانی ممکن نیست که بهتر از اینها را در اختیار تو بگذارد؟! ولی او هرگز نمی خواهد مردم شخصیت تو را در مال و ثروت و قصر و باغ بدانند،و از ارزشهای واقعی غافل شوند.

او می خواهد زندگی تو همانند افراد عادی و مستضعفان و محرومان باشد، تا بتوانی پناهگاهی برای همه اینها و برای عموم مردم باشی.

اما چرا می گوید باغها و قصرها بهتر از آن است که آنان می خواستند،زیرا "گنج"به تنهایی مشکل گشا نیست،بلکه باید پس از زحمات زیاد تبدیل به باغها و قصور شود،از این گذشته آنها می گفتند تو باغی داشته باشی که زندگیت را تامین کند،اما قرآن می گوید:خدا می تواند باغها و قصرها برای تو قرار دهد،اما هدف از بعثت و رسالت تو چیز دیگری است.

در"خطبه قاصعه"از"نهج البلاغه"بیان رسا و گویایی در این زمینه آمده است:آنجا که امام ع می فرماید:

"موسی بن عمران با برادرش(هارون)بر فرعون وارد شدند،در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند،و در دست هر کدام عصائی بود،با او شرط کردند- که اگر تسلیم فرمان پروردگار شوی-حکومت و ملکت باقی می ماند،و عزت و قدرتت دوام می یابد،اما او گفت:

آیا از این دو تعجب نمی کنید؟که با من شرط می کنند بقاء ملك و دوام

ص:۳۱

عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد،در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد(اگر راست می گویند)چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟ این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا،و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت.

ولی اگر خدا می خواست،هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش،درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید،می گشود،و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد،می داشت، اگر این کار را می کرد،امتحان از میان می رفت،پاداش و جزاء بی اثر می شد، وعده و وعیدهای الهی بی فایده می گردید،و برای پذیرندگان،اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی شد،و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند، و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند،...

اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی،و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار دارد،ولی توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از بی نیازی می کرد،هر چند فقر ظاهری آنها چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت.

اگر پیامبران دارای آن چنان قدرتی بودند کسی خیال مخالفت با آنان را نمی کرد و توانایی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی شدند و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشمها به آنان دوخته می شد و از راههای دور،بار سفر به سوی آنان می بستند،اعتبار و ارزش آنها برای مردم کمتر و متکبران سر تعظیم در برابرشان فرود می آوردند و اظهار ایمان می نمودند.

اما این ایمان به خاطر علاقه به هدف آنان نبود بلکه به خاطر ترسی که بر آنها چیره می شد و یا به واسطه میل و علاقه ای که به مادیات آنها داشتند انجام می گرفت،و در این صورت در نیتهای آنها خلوص یافت نمی شد و غیر از خدا در

اعمالشان شرکت داشت" (۱).

توجه به این نکته نیز لازم است که بعضـی گفته اند منظور از باغ و قصـر، باغ و قصر آخرت است ولی این تفسیر به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست (۲).

***



---

۱- ۱) خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه(خطبه قاصعه).

۲- ۲) و همچنین کسانی که گفته اند منظور باغهای دنیا و قصرهای آخرت است،فعلهای ماضی و مضارع(جعل و یجعل)که در آیه است نیز نبایـد باعث چنین توهمی شود زیرا می دانیم طبق قواعـد ادبیات عرب،افعال هنگامی که در جمله شـرطیه قرار می گیرند مفهوم زمانی خود را از دست می دهند.

## [سوره الفرقان (۲۵): آيات ۱۱ تا ۱۶]

### اشاره

بَلْ كَذَّبُوا بِالسّاعَهِ وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسّاعَهِ سَعِيراً (۱۱) إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً (۱۲) وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها
مَكاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنالِكَ ثُبُوراً (۱۳) لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً (۱۴) قُلْ أَ ذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ
الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصِيراً (۱۵) لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ خالِدِينَ كانَ عَلى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلاً (۱۶)

### ترجمه:

۱۱-(اینها همه بهانه است)بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم.

۱۲-هنگامی که این آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند.

۱۳-و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن افکنده می شوند،در حالی که در غل

و زنجیرند،فریاد واویلای آنها بلند می شود! ۱۴-امروز یک بار واویلا نگوئید،بلکه بسیار واویلا سر دهید! ۱۵-بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده؟بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است.

۱۶-هر چه بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است،جاودانه در آن خواهند ماند،این وعده ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است.

**تفسیر:**

مقایسه ای از بهشت و دوزخ

در این آیات-به دنبال بحثی که از انحراف کفار در مساله توحید و نبوت پیامبر ص در آیات قبل بود-سخن از بخش دیگری از انحرافات آنها در زمینه معاد می گوید،و در حقیقت با بیان این بخش روشن می شود که آنها در تمام اصول دین گرفتار تزلزل و انحراف بودند،هم در توحید و هم در نبوت و هم در معاد،که دو قسمت آن در آیات گذشته آمده،و اکنون سومین بخش را می خوانیم.

نخست می گوید:"بلکه آنها قیامت را تکذیب کردند"( بَلْ كَذَّبُوا بِالسّاعَةِ ).

ذکر کلمه"بل"که در اصطلاح ادبی برای"اضراب"است به این معنی است که آنها آنچه در زمینه نفی توحید و نبوت می گویند بهانه هایی است که در حقیقت از انکار معاد سرچشمه گرفته است،چرا که اگر کسی ایمان به چنان دادگاه عظیم و پاداش و کیفر الهی داشته باشد این چنین بی پروا حقایق را به باد مسخره نمی گیرد و با ذکر بهانه های واهی از دعوت پیامبری که دلائل نبوتش آشکار است سر نمی پیچد،و در برابر بتهایی که با دست خود ساخته و پرداخته،سر تعظیم فرود نمی آورد.

اما قرآن در اینجا به پاسخ استدلالی نپرداخته،چرا که این گروه اهل

منطق و استدلال نبودند،بلکه آنها را با تهدیدهای تکان دهنده و کوبنده مواجه می کند،و آینده شوم و دردناک آنها را در برابر چشمشان مجسم می سازد،که گاه این منطق برای این گونه افراد مؤثرتر است.

نخست می گوید:"ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم"( وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسّاعَهِ سَعِیراً ) (۱).

*** سپس توصیف عجیبی از این آتش سوزان کرده می گوید:"هنگامی که این آتش آنها را از راه دور ببیند چنان به هیجان می آید که صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند"!( إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً ).

در این آیه تعبیرات متعدد گویایی است که از شدت این عذاب الهی خبر می دهد:

۱-نمی گوید آنها آتش دوزخ را از دور می بینند،بلکه می گوید آتش آنها را می بیند،گویی چشم و گوش دارد،چشم بر راه دوخته و انتظار این گنهکاران را می کشد! ۲-نیاز به این ندارد که آنها نزدیک آن شوند تا به هیجان درآید،بلکه از فاصله دور-که طبق بعضی از روایات یک سال راه است-از خشم فریاد می زند.

۳-از این آتش سوزان توصیف به"تغیظ"شده است،و آن عبارت از حالتی است که انسان خشم خود را با نعره و فریاد آشکار می سازد.

۴-برای آتش دوزخ،"زفیر"قائل شده یعنی شبیه آن حالتی که انسان نفس را در سینه فرو می برد،آن چنان که دنده ها به طرف بالا رانده می شوند و این



---

۱- ۱) "سعیرا"از ماده"سعر"(بر وزن قعر)به معنی شعله ور شدن آتش است بنا بر این سعیر به آتش شعله ور و دامنه دار و سوزان گفته می شود.

معمولا در حالی است که انسان بسیار خشمگین می گردد.

مجموع این حالات نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ همچون حیوان درنده گرسنه ای که در انتظار طعمه خویش است انتظار این گروه را می کشد (پناه بر خدا).

*** این وضع دوزخ است به هنگامی که آنها را از دور می بینند،اما وضع آنها را در آتش دوزخ چنین توصیف می کند:"هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آتش در حالی که در غل و زنجیرند افکنده شوند فریاد واویلاشان بلند می شود" ( وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنِینَ دَعَوْا هُنالِکَ ثُبُوراً ) (۱).

این به خاطر کوچک بودن دوزخ نیست چرا که طبق آیه ۳۰ سوره ق"هر چه در قیامت به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای؟باز طلب بیشتر می کند"( یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ ).

بنا بر این مکان وسیعی است اما آنها را در این مکان وسیع آن چنان محدود می کنند که طبق بعضی از روایات وارد شدنشان در دوزخ همچون وارد شدن میخ در دیوار است! (۲).

ضمنا واژه"ثبور"در اصل به معنی"هلاک و فساد"است،و به هنگامی که انسان در برابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می گیرد گاهی فریاد"وا ثبورا"! بلند می کند که مفهومش"ای مرگ بر من است".

***



---

۱- ۱) "مقرنین"از ماده"قرن"به معنی نزدیکی و اجتماع دو یا چند چیز با هم است و به طنابی که اشیاء را با آن می بندند قرن می گویند و نیز به کسی که با غل و زنجیر دست و پایش را به هم می بندد-به همین مناسبت-مقرن می گویند(برای توضیح بیشتر در باره این لغت به جلد دهم صفحه ۳۸۶ ذیل آیه ۴۹ سوره ابراهیم مراجعه کنید.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

اما بزودی به آنها گفته می شود:"امروز یک بار"وا ثبورا"نگوئید، بلکه بسیار ناله"وا ثبورا"سر دهید"( لاٰ تَدْعُوا الْیَوْمَ ثُبوراً وٰاحِداً وَ ادْعُوا ثُبوراً کَثِیراً ).

و در هر حال این ناله شما به جایی نخواهد رسید و مرگ و هلاکی در کار نخواهد بود،بلکه باید زنده بمانید و مجازاتهای دردناک را بچشید.

این آیه در حقیقت شبیه آیه ۱۶ سوره طور است که می فرماید: اِصْلَوْهٰا فَاصْبِرُوا أَوْ لاٰ تَصْبِرُوا سَوٰاءٌ عَلَیْکُمْ إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ :"در آتش دوزخ بسوزید می خواهید شکیبایی کنید یا نکنید،برای شما تفاوتی نمی کند، شما جزای اعمال گذشته خود را می بینید".

در اینکه گوینده این سخن با کافران کیست؟قرائن نشان می دهد فرشتگان عذابند چرا که سر و کارشان با آنها است.

و اما اینکه چرا به آنها گفته می شود یک بار وا ثبورا نگوئید،بلکه بسیار بگوئید،ممکن است به خاطر این باشد که عذاب دردناک آنها موقتی نیست که با گفتن یک"وا ثبورا"پایان یابد،بلکه باید در طول این مدت همواره این جمله را تکرار کنند،بعلاوه مجازات الهی درباره این ستمگران جنایتکار آن چنان رنگارنگ است که در برابر هر مجازاتی مرگ خود را با چشم می بینند و صدای وا ثبورا ایشان بلند می شود و گویی مرتبا می میرند و زنده می شوند.

*** سپس روی سخن را به پیامبر ص کرده دستور می دهد آنها را به یک داوری دعوت کند،می فرماید:"بگو آیا این سرنوشت دردناک بهتر است،یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده است؟بهشتی که هم پاداش اعمال آنها است و هم جایگاه و قرارگاهشان"( قُلْ أَ ذٰلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصِیراً ).

***

ص :۳۸

همان بهشتی که"هر چه در آن بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است" ( لَهُمْ فِيهٰا مٰا يَشٰاؤُنَ ).

همان بهشتی که"برای همیشه در آن خواهند ماند"( خٰالِدِينَ ).

"این وعده ای است مسلم بر پروردگارتان که آن را بر عهده گرفته است" ( كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلاً ).

ایـن سؤال و داوری طلبیـدن نه به خـاطر آن است که کسـی تردیـد در این امر داشـته باشـد،و نه اینکه آن عـذابهای دردنـاک وحشـتناک قابـل موازنه و مقـایسه بـا این نعمتهای بی نظیر باشـد،بلکه این گونه سؤالها و داوری طلبیـدن ها برای بیـدار ساختن وجدانهای خفته است که آنها را در برابر یک امر بدیهی و بر سر دو راهی قرار دهند.

اگر در پاسخ بگویند آن نعمتها بهتر است و برتر است(که حتما باید بگویند) خود را محکوم کرده اند که اعمالشان بر ضد آن است،و اگر بگویند آن عذاب بر این نعمت برتری دارد سند بی عقلی خود را امضاء نموده اند،و این درست به آن می ماند که مـا به جـوان گریزپـایی که مـدرسه و دانشـگاه را ترک گفته،هشـدار می دهیم و می گـوئیم بـبین آنهـا که از علم و دانش فرار کردند و در آغوش فساد افتادند جایشان زندان است آیا زندان بهتر است یا رسیدن به مقامات عالی؟! ***

**نکته ها:**

۱-نخست به این نکته بایـد توجه کرد که در آیـات فوق در یـک جـا"خلـد" و جاودانگی را به عنوان صـفتی برای بهشت بیان کرده و در جـای دیگر"خالـد بودن"را حـال برای بهشتیـان،تا تاکیـدی باشـد بر این حقیقت که هم بهشت جاودانی است و هم ساکنان آن.

۲-جمله" لَهُمْ فِيهٰا مٰا يَشٰاؤُنَ "(هر چه بخواهند در بهشت هست)نقطه

ص:۳۹

مقابل چیزی است که در مورد دوزخیان در آیه ۵۴ سوره سبا آمده است وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مٰا یَشْتَهُونَ (میان آنها و آنچه می خواهند مانع و حائلی قرار داده شده).

***۳-تعبیر به"مصیر"(جایگاه و محل بازگشت)بعد از تعبیر به"جزاء" در مورد بهشت همه جنبه تاکید دارد بر آنچه در مفهوم جزاء افتاده،و همه نقطه مقابلی است در برابر جایگاه دوزخیان که در آیات قبل از آن آمده بود که آنها دست و پا در غل و زنجیر در مکان تنگ و محدودی افکنده می شوند.

***۴-جمله" کٰانَ عَلیٰ رَبِّکَ وَعْداً مَسْؤُلاً "،اشاره به این است که مؤمنان در دعاهای خود بهشت را با تمام نعمتهایش از خداوند تقاضا کرده اند،آنها سائلند و خدا"مسئول عنه"چنان که در آیه ۱۹۴ سوره آل عمران از قول مؤمنان می خوانیم: رَبَّنٰا وَ آتِنٰا مٰا وَعَدْتَنٰا عَلیٰ رُسُلِکَ :"پروردگارا آنچه را به رسولانت درباره ما وعده فرموده ای به ما مرحمت فرما".

همه مؤمنان نیز با زبانحال چنین تقاضایی را از خداوند دارند زیرا هر کس اطاعت فرمان او می کند چنین تقاضایی را با زبانحال دارد.

فرشتگان نیز چنین درخواستی را از خدا درباره مؤمنان می نمایند،چنان که (در آیه ۸ سوره مؤمن)می خوانیم: رَبَّنٰا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ :

"پروردگارا!مؤمنان را در باغهای جاودانی بهشت که به آنها وعده داده ای داخل کن"! تفسیر دیگری در اینجا نیز وجود دارد و آن اینکه کلمه"مسئولا"تاکیدی است بر این وعده حتمی خداوند،یعنی آن چنان این وعده قطعی است که مؤمنان می توانند آن را از خدا مطالبه کنند،و درست به این می ماند که ما به کسی وعده ای داده و در ضمن به او حق می دهیم که از ما طلبکاری نماید.

البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم وسیع "مسئولا"جمع باشد.

***۵-با توجه به جمله لهم ما یشاءون(هر چه بخواهند در آنجا هست)این سؤال برای بعضی پیدا شده که اگر مفهوم گسترده این جمله را در نظر بگیریم، نتیجه اش این می شود که بهشتیان مثلا اگر مقام انبیاء و اولیاء را بخواهند به آنها داده می شود،و یا اگر نجات دوستان و بستگان گنهکارشان را که مستحق دوزخند طلب کنند به آن می رسند،و مانند این خواسته ها.

اما با توجه به یک نکته جواب این سؤال روشن می شود و آن اینکه:پرده ها از برابر چشمان بهشتیان کنار می رود،حقایق را بخوبی درک می کنند و تناسبها در نظر آنان کاملا واضح می شود،آنها هرگز به فکرشان نمی گذرد که چنین تقاضاهایی از خدا کنند و این درست به این می ماند که ما در دنیا تقاضا کنیم که یک کودک دبستانی استاد دانشگاه شود،و یا یک دزد جنایتکار قاضی دادگاه،آیا این گونه امور به فکر هیچ عاقلی در دنیا می رسد؟در آنجا نیز چنین است،از این گذشته آنها تمام خواسته هایشان تحت الشعاع خواست خدا است و همان می خواهند که خدا می خواهد.

***

ص :۴۱

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۷ تا ۱۹]

### اشاره

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَیَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبٰادِی هٰؤُلاٰءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا اَلسَّبِیلَ (۱۷) قٰالُوا سُبْحٰانَکَ مٰا کٰانَ یَنْبَغِی لَنٰا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیٰاءَ وَ لٰکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی نَسُوا اَلذِّکْرَ وَ کٰانُوا قَوْماً بُوراً (۱۸) فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ بِمٰا تَقُولُونَ فَمٰا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفاً وَ لاٰ نَصْراً وَ مَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذٰاباً کَبِیراً (۱۹)

### ترجمه:

۱۷-به خاطر بیاور روزی را که همه آنها و معبودانی را که غیر از خدا پرستش می کردند جمع می کند،و به آنها می گوید:آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟یا خود گمراه شدند؟ ۱۸-آنها(در پاسخ)می گویند منزهی تو،برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیائی برگزینیم،ولی آنان و پدرانشان را از نعمتها برخوردار نمودی تا اینکه آنها(به جای شکر نعمت)یاد تو را فراموش کردند،و هلاک شدند.

۱۹-(خداوند به آنها می گوید ببینید)این معبودان،شما در آنچه می گوئید تکذیب کردند اکنون قدرت ندارید عذاب الهی را بر طرف سازید یا از کسی یاری بطلبید،

ص: ۴۲

و هر کس از شما ظلم و ستم کند عذاب شدیدی به او می چشانیم!

**تفسیر:**

محاکمه معبودان و عابدان گمراه

از آنجا که در آیات گذشته،سخن از سرنوشت مؤمنان و مشرکان در قیامت و پاداش و کیفر این دو گروه بود،آیات مورد بحث همین موضوع را به شکل دیگری ادامه می دهد و سؤالی را که خداوند از معبودهای"مشرکان"در قیامت می کند همراه جواب آنها به عنوان یک هشدار بیان می فرماید:

نخست می گوید:"به یاد آور روزی را که خداوند همه آنها و معبودهایشان را که غیر از"اللّه"پرستش می کردند جمع و محشور می کند"( وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ).

و از آنها"سؤال می کند:آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند"؟!( فَیَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبٰادِی هٰؤُلاٰءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیلَ ).

*** اما آنها در پاسخ"می گویند:منزهی تو ای پروردگار برای ما شایسته نبود که اولیائی غیر از تو برگزینیم"( قٰالُوا سُبْحٰانَکَ مٰا کٰانَ یَنْبَغِی لَنٰا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیٰاءَ ).

نه تنها ما آنها را به سوی خود دعوت نکردیم،بلکه ما به ولایت و عبودیت تو معترف بودیم و غیر از تو را معبود برای خود و دیگران برنگزیدیم! علت انحراف آنها این بود که"آنان و پدرانشان را از نعمتها و مواهب دنیا برخوردار نمودی(آنان به جای اینکه شکر نعمتت را بجا آورند در شهوات و کامجوئیها فرو رفتند)تا یاد تو را فراموش کردند"( وَ لٰکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی نَسُوا الذِّکْرَ ).

ص :۴۳

"و به همین دلیل فاسد شدند و هلاک گشتند"( وَ کٰانُوا قَوْماً بُوراً ).

*** در اینجا خداوند روی سخن را به مشرکان کرده،می گوید:"این معبودانتان شما را در آنچه می گوئید تکذیب کردند" (می گفتید:اینها شما را از راه منحرف کردند و به سوی عبادت خود دعوت نمودند در حالی که آنها گفته شما را دروغ می شمرند)( فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ بِمٰا تَقُولُونَ ).

و چون چنین است و خود مرتکب انحراف خویش بوده اید،"قدرت ندارید عذاب الهی را از خود بر طرف سازید و خویش را یاری کنید و یا از دیگران یاری بطلبید"( فَمٰا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفاً وَ لاٰ نَصْراً ).

"و کسی که از شما ستم کند،عذاب شدید و بزرگی به او می چشانیم" ( وَ مَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذٰاباً کَبِیراً ).

بدون شک"ظلم"مفهوم وسیعی دارد هر چند موضوع بحث در آیه"شرک" است که یکی از مصداقهای روشن ظلم می باشد،اما با این حال کلی بودن مفهوم آیه را از بین نمی برد.

جالب اینکه" مَنْ یَظْلِمْ "به صورت فعل مضارع آمده است و این نشان می دهد قسمت اول بحث اگر چه مربوط به گفتگوهای رستاخیز است،اما جمله اخیر خطابی است به آنها در دنیا،گویی همین که دلهای مشرکان بر اثر شنیدن "گفتگوهای عابدان و معبودان در قیامت"آماده اثرپذیری می شود سخن را از قیامت به دنیا کشانده و به آنها می گوید"هر کسی ظلم و ستمی انجام دهد او را شدیدا کیفر می دهیم" (1).

***



1- 1) این احتمال نیز وجود دارد که جمله اخیر نیز دنباله گفتگوی خداوند با مشرکان در قیامت باشد،و مضارع بودن فعل زیانی نمی رساند زیرا جمله" مَنْ یَظْلِمْ ..."به صورت یک قانون کلی(جمله شرطیه)ذکر شده و می دانیم افعال در جمله شرطیه،مفهوم زمانی خود را از دست می دهند و تنها ارتباط شرط و جزا در نظر است.

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-منظور از معبودها در اینجا کیانند؟

در پاسخ این سؤال دو تفسیر در میان مفسران معروف وجود دارد:

نخست اینکه منظور معبودهای انسانی(همچون مسیح)یا شیطانی(همچون جن)و یا"فرشتگان"است که هر کدام را گروهی از مشرکان برای پرستش انتخاب کرده بودند.

و از آنجا که آنها دارای عقل و شعور و ادراک هستند می توانند،مورد این بازپرسی قرار گیرند،و برای اتمام حجت و اثبات دروغ مشرکان که می گویند اینها ما را به عبادت خود دعوت کردند از آنها سؤال می شود آیا چنین سخنی صحیح است؟و آنها صریحا گفتار مشرکان را تکذیب می کنند! تفسیر دوم که جمعی از مفسران آن را ذکر کرده اند،این است که خداوند در آن روز نوعی از حیات و درک و شعور به"بتها"می بخشد به طوری که می توانند مورد بازپرسی قرار گیرند و پاسخ لازم را بدهند که خدایا ما اینها را گمراه نکردیم،بلکه آنها خودشان بر اثر غرق شدن در شهوات و غرور گمراه شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که تمام معبودها را شامل بشود اعم از آنها که دارای عقل و شعورند و به زبان خود واقعیتها را می گویند،و معبودهایی که از عقل و شعور برخوردار نیستند و به زبانحال حقیقت را منعکس می سازند.

ولی قرائن موجود در آیه با تفسیر اول هماهنگتر است،چرا که فعلها و ضمیرها همه نشان می دهد که طرف صحبت صاحبان عقل و شعورند و این متناسب با معبودهایی همچون مسیح و فرشتگان و مانند آنها است.

بعلاوه از جمله فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ (آنها شما را تکذیب کردند)چنین برمی آید که مشرکان قبلا ادعا نموده اند این معبودان ما را گمراه ساختند،و به سوی

ص: ۴۵

خویش دعوت کردند،و بعید است مشرکان این ادعا را در مورد بتهای سنگی و چوبی کرده باشند،زیرا خودشان-آن گونه که در داستان ابراهیم آمده-یقین داشتند که بتها سخن نمی گویند لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا هٰؤُلاٰءِ یَنْطِقُونَ (انبیاء-۶۳).

در حالی که مثلا-در مورد مسیح در آیه ۱۱۶ سوره مائده می خوانیم أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ :"آیا تو،به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید"؟! و در هر حال مسلم است که ادعای مشرکان و بت پرستان،واهی و بی اساس بوده و آنان ایشان را به عبادت خود دعوت نکرده اند.

جالب اینکه معبودان در جواب نمی گویند:خدایا ما آنها را به عبادت خود دعوت نکردیم،بلکه می گویند:ما غیر از تو معبودی برای خود انتخاب ننمودیم،یعنی وقتی خود ما تنها تو را پرستش می کنیم بطریق اولی برای آنها دیگری را معرفی نکرده ایم بخصوص اینکه این سخن با جمله "سبحانک"(منزهی تو)و با جمله "مٰا کٰانَ یَنْبَغِی لَنٰا "(برای ما سزاوار نبود)همراه است که نهایت ادب و تاکید آنها را بر توحید روشن می سازد.

***

## ۲-انگیزه انحراف از اصل توحید

قابل توجه اینکه معبودان،عامل اصلی انحراف این گروه مشرک را"زندگی مرفه"آنها می شمرند،و می گویند:خداوندا آنها و پدرانشان را از نعمتهای این زندگی برخوردار ساختی،و همین باعث فراموشکاری آنها شد،بجای اینکه بخشنده این نعمتها را بشناسند و به شکر و طاعتش پردازند در گرداب غفلت و غرور فرو رفتند،و تو و روز قیامت را به دست فراموشی سپردند.

و به راستی زندگی مرفه برای جمعیتی که ظرفیت کافی ندارند و پایه های ایمانشان سست است از یک سو"غرور آفرین"است،چرا که وقتی به نعمت فراوان

رسیدند خود را گم می کنند و خدا را فراموش می نمایند،حتی گاه فرعون وار کوس"انا اللّه"می کوبند! و از سویی دیگر این گونه افراد مایلند هر چه بیشتر آزاد باشند و هیچ محدودیتی در کامجویی از لذائذ در کارشان نباشد،و قید و بندهایی از قبیل حلال و حرام و مشروع و نامشروع آنها را از رسیدن به هدفهایشان منع نکند،و به این دلیل نمی خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سر تعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند.

هم اکنون نیز طرفداران آئین خدا و تعلیمات انبیا در میان مرفهین زیاد نیستند،و این مستضعفینند که طرفداران سرسخت و دوستان با وفاء ایثارگر دین و مذهبند.

البته این سخن در هر دو طرف استثناهایی دارد ولی اکثریت هر دو گروه چنانند که گفتیم.

ضمنا در آیه فوق تنها روی مرفه بودن زندگی خود آنها تکیه نشده،بلکه روی مرفه بودن زندگی نیاکان آنها نیز تکیه شده است،زیرا هنگامی که انسان از کودکی در ناز و نعمت پرورش یافت طبیعی است که میان خود و دیگران غالبا جدایی و امتیاز ببیند و به آسانی حاضر نباشد منافع مادی و زندگی مرفه خود را از دست بدهد.

در حالی که پایبند بودن به فرمان خدا و برنامه های مذهب نیاز به ایثار و گاهی هجرت و حتی جهاد و شهادت دارد،و گاه تن در دادن به انواع محرومیتها و تسلیم دشمن نشدن،و اینها اموری است که با مزاج مرفهین کمتر سازگار است مگر آنها که شخصیتشان فوق زندگی مادیشان است که اگر یک روز بود،شکر خدا می گویند و اگر نبود متزلزل و ناراحت نمی شوند،و به تعبیر دیگر آنها بر زندگی مادیشان حاکمند نه محکوم،امیرند نه اسیر!

ص: ۴۷

ضمنا از این توضیح استفاده می شود که منظور از جمله نسوا الذکر،فراموش کردن یاد خدا است که در آیه ۱۹ سوره حشر بجای آن" وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّهَ "آمده است،و یا فراموش کردن روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار آن چنان که در آیه ۲۶ سوره ص آمده" لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ ":

برای آنها عذاب شدیدی است بخاطر فراموش کردن روز حساب".

و یا فراموش کردن هر دو و همه برنامه های الهی.

***

## ۳-واژه"بور"

"بور"از ماده"بوار"در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می شود چنان که در ضرب المثل عرب آمده"کسد حتی فسد"این کلمه به معنی فساد،و سپس هلاکت اطلاق شده است.

و از آنجا که زمین خالی از درخت و گل و گیاه در حقیقت فاسد و مرده است به آن"بائر"می گویند.

بنا بر این جمله کانُوا قَوْماً بُوراً اشاره به این است که این گروه بر اثر غرق شدن در زندگی مرفه مادی و فراموش کردن خدا و رستاخیز به فساد و هلاکت کشیده شدند و سرزمین دلشان همچون بیابانی خشک و بائر،از گلهای ملکات ارزشمند انسانی و میوه های فضیلت و حیات معنوی خالی گردید.

مطالعه حال ملتهایی که امروز در ناز و نعمت غرقند و از خدا و خلق بی- خبرند عمق معنی این آیه را روشنتر می سازد که چگونه در دریای فساد اخلاقی غرق شده اند و چگونه فضائل انسانی از سرزمین بایر وجودشان برچیده شده است (۱).

***



---

۱- ۱) واژه"بور"را بعضی مصدر می دانند که گاه به معنی اسم فاعل به کار می رود و مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسانست و بعضی آن را جمع"بائر"شمرده اند.

## [سوره الفرقان (۲۵): آیه ۲۰]

### اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ إِلاّٰ إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ اَلطَّعٰامَ وَ یَمْشُونَ فِی اَلْأَسْوٰاقِ وَ جَعَلْنٰا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَهً أَ تَصْبِرُونَ وَ کٰانَ رَبُّکَ بَصِیراً (۲۰)

### ترجمه:

۲۰-ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند،و بعضی از شما را،وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم،آیا صبر و شکیبایی می کنید؟(و از عهده امتحانات بر می آئید)و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست.

### شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین آورده اند که جمعی از سران مشرکان خدمت پیامبر ص آمدند و گفتند:ای محمد تو از ما چه می خواهی؟اگر ریاست می طلبی ما تو را سرپرست خود می کنیم،و اگر علاقه به مال داری از اموال خود برای تو جمع می کنیم،اما هنگامی که دیدند پیامبر ص در برابر این پیشنهادهایشان تسلیم نشد به بهانه جویی پرداختند و گفتند تو چگونه فرستاده خدا هستی با اینکه غذا می خوری و در بازارها توقف می کنی؟! آنها پیامبر ص را به خوردن غذا سرزنش کردند چرا که می خواستند او فرشته باشد،و به راه رفتن در بازارها ملامت کردند چرا که آنها کسراها و قیصرها و پادشاهان جبار را دیده بودند که هرگز گام در بازارها نمی گذاردند،در حالی که پیامبر ص با مردم در بازارها حشر و نشر داشت و با آنها مانوس بود،و امر و نهی الهی را به آنها ابلاغ می کرد،بهانه جویان ایراد کردند و گفتند:او می خواهد

حکمران ما شود،در حالی که روش او مخالف سیره پادشاهان است! آیه فوق نازل شد و این حقیقت را روشن ساخت که روش پیامبر اسلام روش همه پیامبران پیشین بوده است (۱).

***

**تفسیر:**

همه پیامبران چنین بودند

در چند آیه قبل یکی از بهانه جوئیهای مشرکان را به این عنوان که چرا پیامبر اسلام غذا می خورد و در بازارها راه می رود،آمده بود و جوابی اجمالی و سر بسته برای آن گفته شد،آیه مورد بحث به همان مطلب بازگشته و پاسخی صریحتر و مشروحتر به آن می دهد و می گوید:

"ما هیچیک از رسولان را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه همه آنها از جنس بشر بودند،غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند"(و با مردم حشر و نشر داشتند)( وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلاّٰ إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعٰامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوٰاقِ ).

و در عین حال "بعضی از شما را وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم"( وَ جَعَلْنٰا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً ).

این آزمایش ممکن است از این طریق باشد که انتخاب پیامبران از جنس بشر آن هم از انسانهایی که از میان توده های جمعیت محروم برمی خیزند خود آزمایش بزرگی است،چرا که گروهی ابا دارند زیر بار هم نوع خود بروند بخصوص کسی که از نظر امکانات مادی در سطح پائینی قرار داشته باشد،و آنها از این نظر در سطح بالا و یا سن و سالشان بیشتر و در جامعه سرشناستر باشند.



---

۱- ۱) گرچه مضمون روایت فوق در بسیاری از تفسیرها آمده است ولی آنچه ما در بالا ذکر کردیم مطابق روایتی است که قرطبی در جلد ۷ تفسیرش صفحه ۴۷۲۱ آورده است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور آزمودن عمومی مردم به وسیله یکدیگر است،چرا که افراد از کار افتاده و ناتوان و بیمار و یتیم و دردمند،آزمونی هستند برای اقویا و افراد سالم و تندرست،و به عکس افراد تندرست و قوی،آزمونی هستند برای افراد ضعیف و ناتوان،آیا گروه دوم راضی به رضای خدا هستند؟ و آیا گروه اول وظیفه و تعهد انسانی خود را در برابر گروه دوم انجام می دهند یا نه؟ و از آنجا که این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند ممکن است هر دو در مفهوم وسیع آیه که امتحان مردم به وسیله یکدیگر است جمع باشد.

و به دنبال این سخن،همگان را مورد خطاب قرار داده و سؤال می کند:

"آیا صبر و شکیبایی پیشه می کنید"؟( أَ تَصْبِرُونَ ).

چرا که مهمترین رکن پیروزی در تمام این آزمایشها صبر و استقامت و پایمردی است،صبر و استقامت در برابر هوسهای سرکشی که مانع از قبول حق می شود،صبر و استقامت در برابر مشکلاتی که در آنجا وظائف و اداء رسالتها وجود دارد،و همچنین شکیبایی در برابر مصائب و حوادث دردناک که زندگی انسان به هر حال خالی از آن نخواهد بود.

خلاصه تنها با نیروی پایداری و صبر است که می توان از عهده این امتحان بزرگ الهی برآمد (۱).

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار می فرماید:"پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده و هست"( وَ کانَ رَبُّکَ بَصِیراً ).

مبادا تصور کنند چیزی از رفتار شما در برابر آزمونهای الهی از دیده بینا و موشکاف علم خداوند مکتوم و پنهان می ماند،او همه را دقیقا می داند و می بیند.

***



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر درباره آزمایشهای الهی،و هدف این آزمایشها،و سایر مشخصات آن در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۵ سوره بقره مشروحا بحث کرده ایم.

سؤال:

در اینجا پرسشی پیش می آید و آن اینکه:پاسخ قرآن در آیات فوق به مشرکان دائر بر اینکه همه پیامبران از جنس بشر بودند نه تنها مشکل را حل نمی کند،بلکه به اصطلاح از قبیل تکثیر اشکال است،چرا که ممکن است آنها ایراد خود را به همه پیامبران تعمیم دهند.

پاسخ:آیات مختلف قرآن نشان می دهد که آنها این ایراد را به شخص پیامبر ص داشتند و معتقد بودند که او وضع خاصی به خود گرفته و لذا می گفتند. مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ ...(چرا این پیامبر ص این چنین است...).

قرآن در پاسخ آنها می گوید:این منحصر به پیامبر اسلام ص نیست که غذا می خورد و در بازارها گام بر می دارد همه آنها چنین اوصافی را داشتند،و به فرض که آنها این اشکال را به همه پیامبران تعمیم دهند،قرآن پاسخ آنها را نیز گفته آنجا که می گوید: وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَکاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً :"به فرض که پیامبر اسلام ص را فرشته قرار می دادیم باز ناگزیر او را به صورت انسانی در می آوردیم" (تا بتواند سرمشق و الگو در تمام زمینه ها برای انسانها باشد)اشاره به اینکه تنها انسان می تواند رهبر انسان باشد که از تمام نیازها و خواسته ها و مشکلات و مسائل او آگاه است.

***

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۱ تا ۲۴]

### اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْنَا اَلْمَلاٰئِکَهُ أَوْ نَریٰ رَبَّنٰا لَقَدِ اِسْتَکْبَرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا کَبِیراً (۲۱) یَوْمَ یَرَوْنَ اَلْمَلاٰئِکَهَ لاٰ بُشْریٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (۲۲) وَ قَدِمْنٰا إِلیٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً (۲۳) أَصْحٰابُ اَلْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلاً (۲۴)

### ترجمه:

۲۱-و آنها که امیدی به لقای ما ندارند(و رستاخیز را انکار می کنند)می گویند:چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم؟آنها در باره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

۲۲-(آنها به آرزوی خود می رسند)اما روزی که فرشتگان را می بینند روز بشارت مجرمان نخواهد بود!(بلکه روز مجازات و کیفر آنان است)و می گویند ما را امان دهید ما را معاف دارید! ۲۳-و ما به سراغ اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم! ۲۴-بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر،و استراحتگاهشان نیکوتر است!

ص :۵۳

### تفسير:

### اشاره

### ادعاهای بزرگ

گفتیم مشرکان لجوج برای فرار از زیر بار تعهدات و مسئولیتهایی که ایمان به خدا و رستاخیز بر دوش آنها می گذارد،بهانه هایی را مطرح می کردند که یکی از آنها این بود چرا پیامبر مثل ما نیاز به غذا دارد،و در بازارها راه می رود که پاسخ آن را در آیات قبل خواندیم.

آیات مورد بحث دو قسمت دیگر از بهانه های آنها را مطرح کرده پاسخ می گوید، نخست می فرماید:

"آنها که امیدی به لقای ما ندارند(و رستاخیز را انکار می کنند)،می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند،و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم" ( وَ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلائِکَهُ أَوْ نَری رَبَّنا ).

به فرض که ما بپذیریم پیامبر هم می تواند همچون ما زندگی عادی داشته باشد اما این قابل قبول نیست که پیک وحی تنها بر او نازل شود و ما او را نبینیم! چه مانعی دارد فرشته آشکار شود،و بر نبوت او صحه بگذارد،و یا قسمتی از وحی را در حضور ما بازگو کند؟! و یا خدا را با چشم ببینیم که جای هیچ شک و شبهه ای برای ما باقی نماند؟ اینها است که برای ما سؤال انگیز است و اینها است که مانع از پذیرش دعوت محمد ص می شود! مهم این است که قرآن این بهانه جویان را به عنوان" لا یَرْجُونَ لِقاءَنا " توصیف می کند که نشان می دهد سرچشمه این گفتارهای بی اساس،عدم ایمان به آخرت،و عدم قبول مسئولیت در برابر خدا است.

در آیه ۷ سوره"حجر"نیز شبیه این سخن را می خوانیم که آنها می گفتند: لَوْ ما تَأْتِینا بِالْمَلائِکَهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ :"اگر راست می گویی چرا فرشتگان

ص :۵۴

را برای ما نمی آوری تا تو را تصدیق کنند"؟!در آغاز همین سوره فرقان نیز خواندیم که مشرکان می گفتند: لَوْ لاٰ أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً :"چرا فرشته ای همراه او مامور انذار انسانها نشده است"؟ در حالی که یک انسان حق طلب برای اثبات یک مطلب،تنها مطالبه دلیل می کند اما نوع دلیل هر چه باشد،مسلما تفاوت نمی کند،هنگامی که پیامبر اسلام ص با نشان دادن معجزات و از جمله خود قرآن حقانیت دعوت خویش را به وضوح ثابت کرده،دیگر این بهانه ها چه معنی دارد؟ و بهترین دلیل برای اینکه این سخنان را به خاطر تحقیق پیرامون نبوت پیامبر نمی گفتند این است که تقاضای مشاهده پروردگار کردند و او را تا سر حد یک جسم قابل رؤیت تنزل دارند،همان تقاضای بی اساسی که مجرمان بنی اسرائیل نیز داشتند،و پاسخ قاطع آن را شنیدند که شرح آن در سوره اعراف آیه ۱۴۳ آمده است.

لذا قرآن در پاسخ این تقاضاها ذیل آیه مورد بحث می گوید:"آنها در مورد خود تکبر ورزیدند و گرفتار غرور و کبر و خود بینی شدند"( لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ).

"و طغیان کردند،چه طغیان بزرگی"؟( وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيراً ).

"عتو"(بر وزن غلو)به معنی خودداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان توأم با عناد و لجاج است.

تعبیر" فِي أَنْفُسِهِمْ "ممکن است به این معنی باشد که آنها در مورد خود به کبر و خود بینی گرفتار شدند و نیز ممکن است به این معنی باشد که آنها کبر و غرورشان را در دل پنهان کردند و این بهانه ها را آشکار! در عصر و زمان ما نیز کسانی هستند که منطق مشرکان پیشین را تکرار می کنند و می گویند تا خدا را در محیط آزمایشگاه خود نبینیم و تا روح را در زیر چاقوی

جراحی مشاهده نکنیم باور نخواهیم کرد!و سرچشمه هر دو یکی است استکبار و سرکشی.

اصولا ـ تمام کسانی که تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می دانند به طور ضمنی همین سخن را تکرار می کنند،و همه ماتریالیستها و مادیون در این جمع داخلند،در حالی که حس ما تنها توانایی درک قسمت ناچیزی از ماده این جهان را دارد.

*** سپس به عنوان تهدید می گوید اینها که تقاضا دارند فرشتگان را به بینند سرانجام خواهند دید"اما روزی که فرشتگان را می بینند روزی است که در آن روز بشارتی برای مجرمان نخواهد بود"(چرا که روز مجازات و کیفرهای دردناک اعمال آنها است)( یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلاٰئِکَهَ لاٰ بُشْریٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ ) (۱).

آری در آن روز از دیدن فرشتگان خوشحال نخواهند شد،بلکه چون نشانه های عذاب را همراه مشاهده آنان می بینند بقدری در وحشت فرو می روند که همان جمله ای را که در دنیا به هنگام احساس خطر در برابر دیگران می گفتند بر زبان جاری می کنند"و می گویند ما را امان دهید،ما را معاف دارید" ( وَ یَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً ).

ولی بدون شک نه این جمله و نه غیر آن اثری در سرنوشت محتوم آنها ندارد چرا که آتشی را که خود افروخته اند خواه و ناخواه دامانشان را می گیرد، و اعمال زشتی را که انجام داده اند در برابرشان مجسم می گردد و خود کرده را تدبیر نیست!.



---

۱- ۱) کلمه "لا" در اینجا ممکن است برای نفی باشد چنان که بسیاری از مفسران گفته اند،و نیز احتمال دارد در مقام نفرین باشد که در این صورت معنی جمله چنین می شود: در آن روز بشارت بر مجرمان مباد".

واژه"حجر"(بر وزن قشر)در اصل به منطقه ای گفته می شود که آن را سنگچین(تحجیر)کرده و ممنوع الورود می ساختند،و اگر می بینیم"حجر اسماعیل"را"حجر"می گویند به خاطر دیواری است که اطراف آن کشیده شده و جدا گردیده است،عقل را نیز"حجر"می گویند،چون انسان را از کارهای خلاف منع می کند،لذا در آیه ۵ سوره فجر می خوانیم هَلْ فِی ذٰلِکَ قَسَمٌ لِذِی حِجْرٍ (آیا در این سخن،سوگند قانع کننده ای برای صاحبان عقل وجود دارد؟).

و نیز"اصحاب حجر"،که در قرآن نامشان آمده(آیه ۸۰ سوره حجر) به قوم صالح گفته شده است که خانه های سنگی محکمی در دل کوه ها برای خود می تراشیدند و در حفاظت آن قرار می گرفتند.

این در مورد معنی واژه"حجر".

اما جمله" حِجْراً مَحْجُوراً "اصطلاحی بوده است در میان عرب که وقتی به کسی برخورد می کردند که از او می ترسیدند برای گرفتن امان این جمله را در برابر او می گفتند.

مخصوصا رسم عرب این بود که در ماههای حرام که جنگ ممنوع بوده هنگامی که کسی با دیگری روبرو می شد و احتمال می داد این سنت شکسته شود و به او صدمه ای برسد،این جمله را تکرار می کرد،طرف مقابل نیز با شنیدن آن، او را امان می داد و از نگرانی و اضطراب و وحشت بیرون می آورد،بنا بر این معنی جمله مزبور این است:"امان می خواهم امانی که برگشت و تغییری در آن نباشد" (۱).

ضمنا از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که در اینجا گوینده این سخن مجرمانند و تناسب افعال موجود در آیه و سیر تاریخی و سابقه این جمله در میان عرب نیز



---

۱- ۱) و از نظر ادبی"حجرا"مفعول فعل مقدری است و"محجورا"به عنوان تاکید آمده و در اصل این بوده"اطلب منک منعا لا سبیل الی رفعه و دفعه".

همین اقتضا می کند،هر چند بعضی احتمال داده اند که گوینده این سخن فرشتگان خواهند بود و هدفشان ممنوع ساختن مشرکان از رحمت خدا است.

و بعضی نیز گفته اند که گوینده این سخن مجرمانند که به یکدیگر این را می گویند،ولی ظاهر همان معنی اول است که بسیاری از مفسران آن را اختیار کرده و یا به عنوان اولین تفسیر از آن یاد نموده اند (۱).

اما در اینکه آن روز که مجرمان،فرشتگان را ملاقات می کنند کدام روز است؟مفسران دو احتمال داده اند بعضی گفته اند روز مرگ است که انسان فرشته مرگ را می بیند چنان که در آیه ۹۷ سوره نساء می خوانیم: وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ الظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلاٰئِكَةُ بٰاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ :"اگر ظالمان را ببینی هنگامی که در امواج مرگ قرار گرفته اند و فرشتگان دستها را گشوده اند و می گویند جان خود را بیرون کنید...".

بعضی دیگر این تفسیر را انتخاب کرده اند که منظور روز قیامت و رستاخیز است که مجرمان در برابر فرشتگان عذاب قرار می گیرند و آنها را مشاهده می کنند.

تفسیر دوم با توجه به آیات بعد که سخن از رستاخیز می گوید و مخصوصا جمله یومئذ اشاره به آن می گیرد،نزدیکتر به نظر می رسد.

*** آیه بعد وضع اعمال این مجرمان را در آخرت مجسم ساخته،می گوید:

"ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم"!( وَ قَدِمْنٰا إِلىٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً ).

ص :۵۸

---

۱- ۱) تفسیر المیزان،تفسیر فخر رازی،تفسیر فی ظلال،و تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث.

واژه"عمل"به طوری که راغب در مفردات گفته به معنی هر کاری است که با قصد انجام می گیرد،ولی فعل،اعم از آن است،یعنی به کارهایی که با قصد یا بی قصد انجام می گیرد هر دو اطلاق می شود (۱).

جمله"قدمنا"از ماده"قدوم"به معنی"وارد شدن"یا"به سراغ چیزی رفتن"است،و در اینجا دلیل بر تاکید و جدی بودن مطلب است،یعنی مسلما و بطور قطع تمام اعمال آنها را که با توجه و از روی اراده انجام داده اند-هر چند ظاهرا کارهای خیر باشد-به خاطر شرک و کفرشان همچون ذرات غبار در هوا محو و نابود می کنیم.

***

## آفات اعمال صالح

واژه"هباء"به معنی ذرات بسیار ریز غبار است که در حال عادی،ابدا به چشم نمی آید،مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه یا دریچه ای به داخل اطاق تاریکی بیفتد و این ذرات را روشن و قابل مشاهده سازد.

این تعبیر نشان می دهد که اعمال آنها بقدری بی ارزش و بی اثر خواهد شد که اصلا گویی عملی وجود ندارد،هر چند سالیان دراز تلاش و کوشش کرده باشند.

این آیه نظیر آیه ۱۸ سوره ابراهیم است که می فرماید: مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمٰالُهُمْ کَرَمٰادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عٰاصِفٍ :"اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز



---

۱- ۱) این تفاوت را"راغب"در ماده"عمل"می گوید،هر چند در ماده"فعل" خلاف آن را بیان داشته،اما با توجه به موارد استعمال این دو کلمه،این تفاوت صحیح به نظر می رسد،البته ممکن است موارد استثناء نیز داشته باشد چنان که به گاوهایی که کار می کنند،عوامل می گویند.

طوفانی"! دلیل منطقی آن هم روشن است،زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می دهد،نیت و انگیزه و هدف نهایی عمل است،افراد با ایمان،با انگیزه الهی و توحیدی،هدفهای مقدس و پاک،و برنامه صحیح و سالم به سراغ انجام کارها می روند در حالی که مردم بی ایمان غالبا گرفتار تظاهر ریاکاری و تقلب و غرور و خود بینی هستند،و همین سبب بی ارزش شدن اعمال آنها می شود.

به عنوان نمونه ما مسجدهایی را از صدها سال پیش سراغ داریم که گذشت قرنها کمترین تاثیر بر آنها نگذاشته است،و به عکس خانه هایی را می بینیم که با گذشت یک ماه یا یک سال شکستها و نقصهای فراوان در آن ظاهر می شود،اولی چون انگیزه الهی داشت از هر نظر محکم و با بهترین مصالح با پیش بینی تمام حوادث آینده ساخته شده،اما دومی چون هدف تهیه مال و ثروتی از طریق تظاهر و فریب بوده است تنها به رنگ و آبش توجه شده است (۱).

اصولا از نظر منطق اسلام،اعمال صالح آفاتی دارد که باید دقیقا مراقب آن بود:گاه از آغاز ویران و فاسد است،همچون عملی که برای "ریا"انجام می گیرد.

گاه انسان در حین عمل گرفتار غرور و عجب و خودبینی می شود و ارزش عملش به خاطر آن از بین می رود.

و گاه بعد از عمل به خاطر انجام کارهای مخالف و منافی،اثرش محو و نابود می گردد،مانند انفاقی که پشت سر آن"منت"باشد،و یا اعمال صالحی که پشت سر آن کفر و ارتداد صورت گیرد.

و حتی طبق بعضی از روایات اسلامی گاه انجام گناهانی قبل از انجام عمل



---

۱- ۱) در این زمینه به گونه مشروحتر در جلد دهم تفسیر نمونه صفحه ۳۰۸ به بعد(ذیل آیه ۱۸ سوره ابراهیم)بحث کرده ایم.

روی آن اثر می گذارد،چنان که در مورد شرابخوار می خوانیم که تا چهل روز اعمال او مقبول درگاه خدا نخواهد شد (۱).

به هر حال اسلام برنامه ای فوق العاده دقیق و باریک و حساب شده در باره خصوصیات عمل صالح دارد.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:روز قیامت خداوند گروهی را مبعوث می کند در حالی که نوری در مقابل آنان همچون لباسهای سفید و درخشنده است(این نور همان اعمال آنها است)سپس به آن اعمال فرمان می دهد:همگی ذرات پراکنده غبار شوید(و به دنبال آن همه محو می گردند)سپس فرمود:

انهم کانوا یصومون و یصلون و لکن کانوا اذا عرض لهم شیء من الحرام اخذوه و اذا ذکر لهم شیء من فضل امیر المؤمنین انکروه!: "آنها نماز و روزه را بجا می آوردند ولی هنگامی که حرامی به آنها عرضه می شد آن را می چسبیدند و موقعی که از فضائل امیر مؤمنان علی ع برای آنها بیان می گشت انکار می کردند"! (۲).

*** و از آنجا که قرآن معمولا-نیک و بد را در برابر هم قرار می دهد تا با مقایسه، وضع هر دو روشن شود،آیه بعد،از بهشتیان سخن می گوید و می فرماید:"بهشتیان در آن روز قرارگاهشان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است"( أَصْحابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلاً ).

معنی این سخن آن نیست که دوزخیان وضعشان خوبست و بهشتیان وضعشان از آنها بهتر،زیرا صیغه"افعل تفضیل"گاه در مواردی به کار می رود که یک طرف به کلی فاقد آن مفهوم است و طرف دیگر واجد،مثلا در سوره فصلت آیه ۴۰



---

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۱ صفحه ۴۲۷ ماده"خمر".

۲- ۲) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۹.

می خوانیم: أَ فَمَنْ یُلْقیٰ فِی النّٰارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتِی آمِناً یَوْمَ الْقِیٰامَهِ :"آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت در نهایت امنیت وارد محشر می شود"؟! "مستقر"به معنی قرارگاه و"مقیل"به معنی"محل استراحت در نیمه روز"است(از ماده"قیلوله"به معنی خواب نیم روز آمده است).

***

ص :۶۲

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۵ تا ۲۶]

### اشاره

وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ اَلسَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ اَلْمَلائِکَهُ تَنْزِیلاً (۲۵) اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ اَلْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَ کانَ یَوْماً عَلَی اَلْکافِرِینَ عَسِیراً (۲۶)

### ترجمه:

۲۵-و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود،و فرشتگان نازل می گردند.

۲۶-حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است و آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود.

### تفسیر:

آسمان با ابرها شکافته می شود!

باز در این آیات بحث درباره قیامت و سرنوشت مجرمان در آن روز ادامه می یابد نخست می گوید:"روز گرفتاری و اندوه مجرمان،روزی است که آسمان با ابرها از هم می شکافد و فرشتگان پی در پی نازل می شوند"!( وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَهُ تَنْزِیلاً ) (۱).

"غمام"از"غم"به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که ابر آفتاب



۱- ۱) جمله" یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ "در واقع عطف است بر جمله" یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلائِکَهَ "که قبلا گذشت،بنا بر این"یوم"در اینجا به همان چیزی تعلق می گیرد که در آیه گذشته بود،یعنی جمله"لا بشری"و جمعی معتقدند که متعلق به فعل مقدری است، همچون اذکر،ضمنا"باء"در"بالغمام"ممکن است به معنی ملابست باشد یا به معنی "عن"و یا برای سببیت که در تفسیر آیات در بالا منعکس است.

را می پوشاند به آن غمام گفته می شود همچنین به اندوه که قلب را می پوشاند غم می گویند.

این آیه در حقیقت پاسخی است به درخواست مشرکان،و یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها زیرا آنها انتظار داشتند خداوند و فرشتگان،طبق اساطیر و افسانه های آنان،در میان ابرها به سراغشان بیایند و آنها را به سوی حق دعوت کنند،در اسطوره های یهود نیز آمده که گاه خداوند در لابلای ابرها ظاهر می شد! (۱).

قرآن در پاسخ آنها می گوید:آری فرشتگان(و نه خدا)روزی به سراغ آنها می آیند،اما کدام روز؟روزی که مجازات و کیفر این بدکاران فرا می رسد و بیهوده گویی های آنها را پایان می دهد.

اکنون ببینیم منظور از شکافته شدن آسمان با ابرها چیست؟با اینکه می دانیم اطراف ما چیزی به نام آسمان که قابل شکافته شدن باشد وجود ندارد.

بعضی از مفسران مانند"علامه طباطبائی"(رضوان اللّٰه علیه)در تفسیر "المیزان"فرموده اند:منظور شکافته شدن آسمان عالم شهود و کنار رفتن حجاب جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است،یعنی انسان در آن روز درک و دیدی پیدا می کند که با امروز بسیار متفاوت است،پرده ها کنار می رود،و فرشتگان را که در حال نزول از عالم بالا هستند می بینند.

تفسیر دیگر این است که منظور از سماء،کرات آسمانی است که بر اثر انفجارات پی در پی از هم متلاشی می شود،و ابری که حاصل از این انفجارات و متلاشی شدن کوه ها است صفحه آسمانها را فرا می گیرد،بنا بر این کرات آسمانی شکافته می شود، در حالی که همراه با ابرهای حاصل از آن است (۲).

ص:۶۴

---

۱- ۱) فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۵۴(ذیل آیه مورد بحث).

۲- ۲) از نظر ادبی"باء"در این صورت برای ملابست است.

آیات بسیاری از قرآن مجید،مخصوصا آنها که در سوره های کوتاه آخر قرآن آمده،بیانگر این حقیقت است که در آستانه قیامت،دگرگونیهای عظیم و انقلاب و تحول عجیب،سر تا سر عالم هستی را فرا می گیرد،کوه ها متلاشی شده و همچون غبار در فضا پخش می گردد،خورشید بی نور،و ستارگان بی فروغ می شود،حتی فاصله ماه و خورشید از بین می رود، و لرزه و زلزله عجیبی سراسر زمین را فرا می گیرد.

آری در چنان روز،متلاشی شدن آسمان،یعنی کرات آسمانی و پوشیده شدن صفحه آسمان از یک ابر غلیظ امری طبیعی خواهد بود.

همین تفسیر را به نحو دیگری می توان بیان کرد:

شدت دگرگونیها و انفجارات کواکب و سیارات سبب می شود که آسمان از ابری غلیظ پوشیده شود،اما در لابلای این ابر گاه شکافهایی وجود دارد،بنا بر این آسمانی که در حال عادی با چشم دیده می شود به وسیله این ابرهای عظیم انفجاری از هم جدا می شود (۱).

تفسیرهای دیگری نیز برای این آیه گفته شده است که با اصول علمی و منطقی سازگار نیست و در عین حال تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد،ممکن است از یک سو پرده های جهان ماده از مقابل چشم انسان کنار برود و عالم ما وراء طبیعت را مشاهده کند،و از سوی دیگر کرات آسمانی متلاشی شوند و ابرهای انفجاری آشکار گردند،و در لابلای آنها شکافهایی نمایان باشد،آن روز،روز پایان این جهان و آغاز رستاخیز است،روز بسیار دردناکی است برای مجرمان بی ایمان و ستمکاران لجوج.

*** سپس به یکی از روشن ترین مشخصات آن روز پرداخته،و می گوید:

ص: ۶۵

---

۱- ۱) در این صورت"با"در"بالغمام"به معنی سببیت است.

"حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است"( اَلْمُلْکَ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ ).

حتی آنها که در این جهان نوعی حکومت مجازی و محدود و فانی و زودگذر داشتند نیز از صحنه حکومت کنار می روند،و حاکمیت از هر نظر و در تمام جهات مخصوص ذات پاک او می شود،و به همین دلیل"آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود"( وَ کانَ یَوْماً عَلَی الْکافِرِینَ عَسِیراً ).

آری در آن روز که قدرتهای خیالی به کلی از میان می روند و حاکمیت مخصوص خدا می شود پناهگاههای کافران فرو می ریزد،و قدرتهای جبار و طاغوتی محو می شوند،هر چند در این جهان نیز همه در برابر اراده او بی رنگ بودند ولی در اینجا ظاهرا زرق و برقی داشتند اما در قیامت که صحنه بروز واقعیتها، و برچیده شدن مجازها و خیالها و پندارها است،افراد بی ایمان در برابر مجازاتهای الهی چه تکیه گاهی می توانند داشته باشند و به همین دلیل آن روز فوق العاده بر آنها سخت خواهد گذشت.

در حالی که برای مؤمنان بسیار یسیر و سهل و آسان است.

در حدیثی از ابو سعید خدری نقل شده که وقتی پیامبر ص آیه"فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ "را که نشان می دهد روز قیامت معادل پنجاه هزار سال است تلاوت فرمود،عرض کردم چه روز طولانی و عجیبی است؟! پیامبر ص فرمود:

و الذی نفسی بیده انه لیخفف عن المؤمن حتی یکون اخف علیه من صلاه مکتوبه یصلیها فی الدنیا: "سوگند به آن کسی که جانم به دست او است که آن روز برای مؤمن سبک می شود به مقدار مدت یک نماز فریضه که در دنیا انجام می دهد"! (۱).

دقت در سایر آیات قرآن،دلائل سخت بودن آن روز را بر کافران روشن



---

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۷۳۹.

می سازد،چرا که از یک سو می خوانیم:"در آن روز تمام پیوندها و وسائل عالم اسباب،گسسته می شود"( وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبٰابُ )(بقره-۱۶۶).

از سویی دیگر،"نه مال آنها و نه آنچه را اکتساب کردند آنان را سودی نمی دهد"( مٰا أَغْنیٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا کَسَبَ )(سوره تبت آیه ۲).

و از سوی سوم"هیچکس در آنجا به داد هیچکس نمی رسد"( یَوْمَ لاٰ یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئاً )(دخان-۴۱).

حتی شفاعت که تنها راه نجات است در اختیار گنهکارانی است که پیوندی با خدا و دوستان خدا داشته اند( مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ )(بقره-۲۵۵).

و نیز"در آن روز به آنها اجازه عذر خواهی داده نمی شود"تا چه رسد به قبول عذرهای غیر موجه( وَ لاٰ یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ )(مرسلات-۳۶).

***

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۷ تا ۲۹]

### اشاره

وَ یَوْمَ یَعَضُّ اَلظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ یَقُولُ یٰا لَیْتَنِی اِتَّخَذْتُ مَعَ اَلرَّسُولِ سَبِیلاً (۲۷) یٰا وَیْلَتیٰ لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِیلاً (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ اَلذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِی وَ کٰانَ اَلشَّیْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً (۲۹)

### ترجمه:

۲۷-و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید:ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم.

۲۸-ای وای بر من!کاش فلان(شخص گمراه)را دوست خود انتخاب نکرده بودم! ۲۹-او مرا از یاد حق گمراه ساخت،بعد از آنکه آگاهی به سراغ من آمده بود،و شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است.

### شان نزول:

برای این آیات شان نزولی نقل کرده اند که فشرده اش چنین است:

"در عصر پیامبر ص دو نفر دوست در میان مشرکان به نام عقبه و ابی بودند هر زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر ص برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد،

در ضمن از پیامبر اسلام ص نیز دعوت نمود.

هنگامی که سفره را گستردند و غذا حاضر شد پیامبر ص فرمود:من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی،"عقبه"شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش"ابی"رسید،گفت ای عقبه از آئینت منحرف شدی؟او گفت نه به خدا سوگند من منحرف نشدم،و لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم،من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد لذا شهادت دادم! ابی گفت من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی!، عقبه این کار را کرد و مرتد شد،و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش"ابی"نیز در روز جنگ احد کشته شد (۱).

آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می شود و او را به گمراهی می کشاند شرح داد.

بارها گفته ایم که شان نزولها گرچه خاص است ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی کند بلکه کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می گردد.

***

### تفسیر:

دوست بد مرا گمراه کرد!

روز قیامت صحنه های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات گذشته آمد و در آیات مورد بحث بخش دیگری خاطر نشان شده،و آن مساله حسرت فوق العاده ظالمان از گذشته خویش است نخست می فرماید:

"بخاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

می گزد،می گوید:ای کاش با رسول خدا ص راهی برگزیده بودم"( وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً ) (۱).

"یعض"از ماده"عض"(بر وزن سد)به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولا این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تاسف ناراحتند به کار می رود،چنان که در فارسی نیز ضرب المثل است که فلان کس"انگشت حسرت به دندان می گزید"(ولی در عربی به جای انگشت،دست گفته می شود و شاید رساتر باشد چون همیشه انسان در چنین حالاتی انگشت نمی گزد بلکه گاه پشت دست را می گزد،مخصوصا در عربی بسیار می شود که همچون آیه مورد بحث"یدیه" یعنی هر دو دست،گفته می شود که شدت تاسف و حسرت را به طرز گویاتری بیان می کند) (۲).

این کار شاید به خاطر این باشد که این گونه اشخاص هنگامی که گذشته خویش را می نگرند خود را مقصر می دانند و تصمیم بر انتقام از خویشتن می گیرند و این نوعی انتقام است تا بتوانند در سایه آن کمی آرامش یابند.

و براستی آن روز را باید"یوم الحسره"گفت،چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است(سوره مریم آیه ۳۹)چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرائط می بینند،در حالی که می توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پر افتخار و سعادتبخش مبدل سازند.



---

۱- ۱) جمله یَوْمَ یَعَضُّ ...از نظر ادبی عطف است بر" یَوْمَ یَرَوْنَ "که در چند آیه قبل گذشت،بعضی نیز آن را متعلق به جمله مقدر(اذکر)دانسته اند.

۲- ۲) البته گاه در فارسی نیز دست به دندان گزیدن نیز گفته می شود چنان که در شعر سعدی آمده است. حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که بر دندان گزی دست تغابن

حتی برای نیکوکاران هم روز تاسف است،تاسف از اینکه چرا بیشتر از این نیکی نکردنـد؟! *** سـپس اضافه می کند که این ظـالم بیـدادگر که در دنیـایی از تـاسف فرو رفته می گویـد:"ای وای بر من کـاش فلان شـخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم" ( یٰا وَيْلَتىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِيلًا ) (۱).

روشن است که منظور از "فلان"همان شخصـی است که او را به گمراهی کشانـده:شـیطان یا دوست بـد یا خویشاونـد گمراه،و فردی همچون"ابی"برای "عقبه"که در شان نزول آمده بود.

در واقع این آیه و آیه قبل دو حالت نفی و اثبات را در مقابل هم قرار می دهـد در یک جا می گوید:"ای کاش راهی به پیامبر ص پیـدا کرده بودم"و در اینجـا می گویـد:"ای کـاش فلاـن شـخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم"که تمام بـدبختی در ترک رابطه با پیامبر ص و قبول رابطه با این دوست گمراه بود.

*** باز ادامه می دهد و می گوید:"بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود (و سعادت در خانه مرا کوبید)ولی این دوست بی ایمان مرا گمراه ساخت" ( لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِي ).

اگر از ایمان و سـعادت جاویدان،فاصـله زیادی می داشـتم،این اندازه جای تاسف نبود،ولی تا نزدیک مرز پیش رفتم،یک گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم،اما این کور دل متعصب لجوج مرا از لب چشمه آب حیات



---

۱ – ۱) "خلیـل"به معنی دوست خـاص و صـمیمی گفته می شـود که انسـان او را مشـاور خود قرار می دهـد،البته خلیـل معـانی دیگری نیز دارد که در جلد چهارم صفحه ۱۴۵(ذیل آیه ۱۲۵ سوره نساء)آورده ایم.

تشنه بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.

"ذکر"در جمله بالاـ معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود،بلکه هر چیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است.

و در پایان آیه می گوید:"شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است" ( وَ کٰانَ الشَّیْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً ).

چرا که انسان را به بیراهه ها و مناطق خطر می کشاند و بعد او را سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می برد.

باید توجه داشت که"خذول"صیغه مبالغه است و به معنی بسیار مخذول کننده.

حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد ولی او درست در لحظات حساس دست از کمک و یاریش بردارد.

در اینکه جمله اخیر( کٰانَ الشَّیْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً )گفتار خداوند است به عنوان هشدار برای همه ظالمان و گمراهان و یا دنباله گفتار این افراد حسرت زده در قیامت است،مفسران دو تفسیر ذکر کرده اند،و هر دو با معنی آیه متناسب است ولی گفتار خدا بودن تناسب بیشتری دارد.

***

**نکته:**

نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان-بعد از اراده و خواست و تصمیم او- امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست و معاشر است،چرا که انسان خواه و ناخواه تاثیر پذیر است،و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد،این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه

ص:۷۲

و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است.

این تاثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان ع چنین نقل شده:لا تحکموا علی رجل بشیء حتی تنظروا الی من یصاحب،فانما یعرف الرجل باشکاله و اقرانه و ینسب الی اصحابه و اخدانه:"درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می شود" (۱).

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع در گفتار گویای خود می فرماید:

و من اشتبه علیکم امره و لم تعرفوا دینه،فانظروا الی خلطائه،فان کانوا اهل دین اللّه فهو علی دین اللّه،و ان کانوا علی غیر دین اللّه فلا حظ له من دین اللّه: "هر گاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید،اگر اهل دین و آئین خدا باشند او نیز پیرو آئین خدا است،و اگر بر آئین خدا نباشند او نیز بهره ای از آئین حق ندارد" (۲).

و براستی گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهمتر است،گاه او را تا سر حد فنا و نیستی پیش می برد،و گاه او را به اوج افتخار می رساند.

آیات مورد بحث و شان نزول آن به خوبی نشان می دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود،اما یک وسوسه شیطانی از ناحیه یک دوست بد او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برای او فراهم سازد که از حسرت آن روز قیامت هر دو دست را به دندان بگزد،و فریاد"یا ویلتی"از او بلند شود.

در کتاب العشره(آداب معاشرت)روایات بسیاری در همین زمینه وارد

ص: ۷۳

---

۱- ۱) سفینه البحار ج ۲ ص ۲۷(ماده صدق).

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۱۹۷.

شده که نشان می دهد تا چه اندازه اسلام در مساله انتخاب دوست سختگیر و دقیق و موشکاف است.

این بحث کوتاه را با نقل دو حدیث در این زمینه پایان می دهیم،و آنها که اطلاعات بیشتری در این زمینه می خواهند به کتاب العشره بحار الانوار جلد ۷۴ مراجعه کنند.

در حدیثی از نهمین پیشوای بزرگ اسلام امام محمد تقی الجواد ع می خوانیم:

ایاک و مصاحبه الشریر فانه کالسیف المسلول یحسن منظره و یقبح اثره:

"از همنشینی بدان بپرهیز که همچون شمشیر برهنه اند،ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است"! (۱).

پیامبر گرامی اسلام ص فرمود:

اربع یمتن القلب:الذنب علی الذنب...

و مجالسه الموتی،و قیل له یا رسول اللّه و ما الموتی؟قال کل غنی مترف:

"چهار چیز است که قلب انسان را می میراند:تکرار گناه-تا آنجا که فرمود:

و همنشینی با مردگان،کسی پرسید ای رسول خدا مردگان کیانند؟!فرمود:

ثروتمندانی که مست ثروت" (۲).

***

ص: ۷۴

---

۱- ۱) بحار جلد ۷۴ صفحه ۱۹۸.

۲- ۲) "خصال صدوق"(طبق نقل بحار ج ۷۴ ص ۱۹۵).

## [سوره الفرقان (۲۵): آيات ۳۰ تا ۳۴]

### اشاره

وَ قٰالَ اَلرَّسُولُ يٰا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اِتَّخَذُوا هٰذَا اَلْقُرْآنَ مَهْجُوراً (۳۰) وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ اَلْمُجْرِمِينَ وَ كَفىٰ بِرَبِّكَ
هٰادِياً وَ نَصِيراً (۳۱) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ اَلْقُرْآنُ جُمْلَةً وٰاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَكَ وَ رَتَّلْنٰاهُ تَرْتِيلاً (۳۲) وَ لاٰ
يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلاّٰ جِئْنٰاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيراً (۳۳) اَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ إِلىٰ جَهَنَّمَ أُوْلٰئِكَ شَرٌّ مَكٰاناً وَ أَضَلُّ سَبِيلاً
(۳۴)

### ترجمه:

۳۰-پيامبر عرضه داشت:پروردگارا!اين قوم من از قرآن دورى جستند.

۳۱-و اينگونه براى هر پيامبرى دشمنى از مجرمان قرار داديم،اما همين بس كه خدا هادى و ياور تو است.

۳۲-و كافران گفتند:چرا قرآن يك جا بر او نازل نمى شود؟اين بخاطر آنست كه قلب تو را محكم داريم،و آن را تدريجا بر تو خوانديم.

ص: ۷۵

۳۳-آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر(و پاسخی دندان شکن که ناچار به تسلیم شوند).

۳۴-آنها که بر صورتهایشان به سوی جهنم محشور می شوند بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند!

**تفسیر:**

خدایا،مردم قرآن را ترک کردند!

از آنجا که در آیات گذشته انواع بهانه جوئیهای مشرکان لجوج و افراد بی- ایمان مطرح شده بود،نخستین آیه مورد بحث،ناراحتی و شکایت پیامبر اسلام ص را در پیشگاه خدا از کیفیت برخورد این گروه با قرآن بازگو می کند،می گوید:

"پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت:"پروردگارا!این قوم من قرآن را ترک گفتند و از آن دوری جستند" ( وَ قٰالَ الرَّسُولُ یٰا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً ) (۱).

این سخن و این شکایت پیامبر ص امروز نیز هم چنان ادامه دارد،که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند،قرآنی که رمز حیات است و وسیله نجات،قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است،قرآنی که مملو از برنامه های زندگی می باشد، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزائیشان دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند!



---

۱- ۱) ظاهر جمله"قال"فعل ماضی است و نشان می دهد که این سخن را پیامبر (ص)در همین دنیا به عنوان شکایت بازگو کرده است،و اکثر مفسران نیز بر همین عقیده اند اما بعضی دیگر همچون"علامه طباطبائی"در"المیزان"معتقدند که این سخن مربوط به قیامت است و فعل ماضی در اینجا به معنی مضارع می باشد،مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز آن را به عنوان یک احتمال ذکر کرده ولی آیه بعد که جنبه دلداری به پیامبر(ص) دارد،دلیل بر این است که تفسیر مشهور صحیحتر است.

هم اکنون اگر به وضع بسیاری از کشورهای اسلامی مخصوصا آنها که زیر سلطه فرهنگی شرق و غرب زندگی می کنند نظر بیفکنیم می بینیم قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است،تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می کنند،و جای آن در کاشی کاریهای مساجد به عنوان هنر معماری است،برای افتتاح خانه نو،و یا حفظ مسافر،و شفای بیماران، و حد اکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می کنند.

حتی گاه که با قرآن استدلال می نمایند هدفشان اثبات پیشداوریهای خود به کمک آیات با استفاده از روش انحرافی تفسیر به رأی است.

در بعضی از کشورهای اسلامی مدارس پر طول و عرضی به عنوان مدارس "تحفیظ القرآن"دیده می شود،و گروه عظیمی از پسران و دختران به حفظ قرآن مشغولند،در حالی که اندیشه های آنها گاهی از غرب و گاه از شرق،و قوانین و مقرراتشان از بیگانگان از اسلام گرفته شده است،و قرآن فقط پوششی است برای خلافکاریهایشان.

آری امروز هم پیامبر ص فریاد می زند:"خدایا!قوم من قرآن را مهجور داشتند"! مهجور از نظر مغز و محتوا،متروک از نظر اندیشه و تفکر و متروک از نظر برنامه های سازنده اش! *** آیه بعد برای دلداری پیامبر گرامی اسلام ص که با این موضعگیری خصمانه دشمنان مواجه بود می فرماید:"و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم"( وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ ).

فقط تو نیستی که با عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده ای،همه پیامبران در چنین شرائطی قرار داشتند که گروهی از"مجرمان"به مخالفت آنها

برمی خاستند و کمر دشمنی آنان را می بستند.

ولی بدان تو تنها و بدون یاور نیستی"همین بس که خدا هادی و راهنما، و یار و یاور تو است"( وَ کَفیٰ بِرَبِّکَ هٰادِیاً وَ نَصِیراً ).

نه وسوسه های آنها می توانـد تو را گمراه سازد چرا که هادیت خـدا است، و نه توطئه های آنها می تواند تو را در هم بشـکند چرا که یاورت پروردگار است که علمش برترین علمها و قدرتش ما فوق همه قدرتها است.

خلاصه تو بایـد بگویی: هزار دشـمنم ار می کننـد قصـد هلاک توام چو دوستی از دشـمنان ندارم باک *** باز در آیه بعد به یکی دیگر از بهـانه جوئیهـای این مجرمـان بهـانه جو اشـاره کرده می گویـد:"کافران گفتنـد:چرا قرآن یک جا بر او نازل نمی شود"؟!( وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وٰاحِدَةً ).

مگر نه این است که همه آن از سوی خـدا است؟آیـا بهتر نیست که اول و آخر و تمـام محتوای این کتاب یک جا نازل شود تا مردم بیشتر به عظمت آن واقف گردنـد؟خلاـصه چرا این آیـات تـدریجا و بـا فواصل مختلف زمانی نازل می گردد؟ البته برای افراد سطحی مخصوصا اگر بهانه جو باشند،این اشکال در کیفیت نزول قرآن پیدا خواهد شد که چرا این کتاب بزرگ آسمانی که پـایه و مـایه همه چیز مسـلمانان و محور همه قوانین سیاسـی و اجتمـاعی و حقوقی و عبـادی آنـان است یـک جا به صورت کامل بر پیامبر اسـلام ص نازل نشـد،تا مردم پیوسـته آن را از آغاز تا انجام بخواننـد و از محتوایش آگاه شوند؟ اصولا بهتر بود خود پیامبر ص نیز از تمام این قرآن یک جا با خبر باشد تا هر چه مردم از او می خواهند و می پرسند فورا پاسخ گوید.

ولی در دنباله همین آیه به آنها چنین پاسخ می گوید:

"ما قرآن را تدریجا نازل کردیم تا قلب تو را محکم داریم،و آن را به صورت آیات جداگانه و آرام اما پشت سر هم بر تو وحی کردیم"( کَذٰلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَکَ وَ رَتَّلْنٰاهُ تَرْتِیلاً ).

آنها از این واقعیتها بیخبرند که چنان ایرادهایی می کنند.

البته ارتباط نزول تدریجی قرآن با تقویت قلب پیامبر ص و مؤمنان،بحث جالب و مشروحی دارد که در نکات پایان این آیات خواهد آمد.

*** سپس برای تاکید بیشتر روی پاسخ فوق می فرماید:"آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند،و هیچ بحث و سخنی را برای تضعیف دعوت تو طرح نمی کنند مگر اینکه ما سخن حقی را که دلائل سست آنها را در هم می شکنند به قاطع ترین وجهی به آنها پاسخ می گوید در اختیار تو می گذاریم و تفسیر بهتر و بیانی جالبتر برای تو می گوئیم"( وَ لاٰ یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلاّٰ جِئْنٰاکَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیراً ).

*** و از آنجا که این دشمنان کینه توز و مشرکان متعصب و لجوج بعد از مجموعه ایرادات خود چنین استنتاج کرده بودند که محمد و یارانش با این صفات و این کتاب و این برنامه هایی که دارند بدترین خلق خدایند(العیاذ باللّه)و چون ذکر این سخن با کلام فصیح و بلیغی همچون قرآن تناسب نداشت در آخرین آیه مورد بحث خداوند به پاسخ این سخن می پردازد بی آنکه اصل گفتار آنها را نقل کند، می گوید:

"آنهایی که بر صورتهایشان محشور می شوند و با این وضع به سوی جهنمشان می برند،آنها بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند"( اَلَّذِینَ یُحْشَرُونَ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ إِلیٰ جَهَنَّمَ أُوْلٰئِکَ شَرٌّ مَکٰاناً وَ أَضَلُّ سَبِیلاً ).

آری نتیجه برنامه های زندگی انسانها در آنجا روشن می شود،گروهی قامتهایی همچون سرو دارند و صورتهای درخشانی همچون ماه،با گامهای بلند

به سرعت به سوی بهشت می روند،در مقابل جمعی به صورت بر خاک افتاده و فرشتگان عذاب آنها را به سوی جهنم می کشانند،این سرنوشت متفاوت نشان می دهد چه کسی گمراه و شر بوده و چه کسی خوشبخت و هدایت یافته؟! ***

## نکته ها:

## اشاره

### ۱-تفسیر " جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا "

گاه از این جمله چنین به نظر می رسد که خداوند برای دلداری پیامبر ص می گوید: تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرار داده شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیا به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه با اصل آزادی اراده انسانها.

مفسران جوابهای متعددی از این سؤال داده اند.

ولی ما کرارا گفته ایم تمام اعمال انسانها از یک نظر منتسب به خدا است، زیرا همه چیز ما،قدرت ما،نیروی ما،عقل و فکر ما و حتی آزادی و اختیار ما نیز از ناحیه او است،بنا بر این وجود این دشمنان را برای انبیا می توان از این نظر به خدا نسبت داد،بی آنکه مستلزم جبر و سلب اختیار گردد،و به مسئولیت آنها در مقابل کارهایشان خدشه ای وارد شود(دقت کنید).

علاوه بر این وجود این دشمنان سرسخت و مخالفت آنان با پیامبران سبب می شد که مؤمنان در کار خود ورزیده تر و ثابت قدمتر شوند،و آزمایش الهی در مورد همگان تحقق یابد.

این آیه در حقیقت همانند آیه ۱۱۲ سوره انعام است که می فرماید: وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیٰاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً :"این گونه در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار

دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس را به طور سری به یکدیگر می گویند".

در مقابل گلها،خارها می روید،و در برابر نیکان،بدان قرار دارند،بی آنکه مسئولیت هیچیک از دو دسته از میان برود.

بعضی نیز گفته اند منظور از "جعلنا"(قرار دادیم)همان اوامر و نواهی و برنامه های سازنده انبیاء است که خواه و ناخواه عده ای را به دشمنی می کشاند و اگر به خدا اسناد داده شده به خاطر آنست که این اوامر و نواهی از سوی او است.

تفسیر دیگر اینکه جمعی هستند که بر اثر اصرار در گناه و افراط در تعصب و لجاجت خداوند بر دلهای آنها مهر می زند و چشم و گوششان را کور و کر می سازد این دسته بر اثر کوردلی سرانجام دشمن انبیاء می شوند اما عوامل آن را خود فراهم ساخته اند.

این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

***

## ۲-اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن

درست است که طبق روایات(بلکه ظاهر بعضی از آیات)قرآن دو نزول داشته:یکی "نزول دفعی"و یک جا در شب قدر بر قلب پیامبر ص و دیگر "نزول تدریجی"در بیست و سه سال،ولی بدون شک آنچه جنبه رسمیت داشته و پیامبر و مردم با آن روبرو بوده اند نزول تدریجی قرآن است.

و همین نزول تدریجی اسباب ایراد دشمنان بهانه گیر شده بود که چرا قرآن یک مرتبه نازل نمی شود؟و یکباره در اختیار مردم قرار نمی گیرد؟تا آگاهتر و روشنتر شوند و جای شک و تردیدی باقی نماند.

ولی چنان که دیدیم قرآن با جمله کَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَكَ جواب کوتاه و جامع و پر معنی به آنها داد که هر چه بیشتر روی آن بیندیشیم اثرات نزول تدریجی

قرآن آشکارتر می شود:

۱-بدون شک هم از نظر"تلقی وحی"و هم از نظر"ابلاغ به مردم"،اگر مطالب به طور تدریجی و طبق نیازها پیاده شود و برای هر مطلبی شاهد و مصداق عینی وجود داشته باشد،بسیار مؤثرتر خواهد بود.

اصول تربیتی ایجاب می کند که شخص یا اشخاص تربیت شونده قدم به قدم این راه را بپیمایند،و برای هر روز آنها برنامه ای تنظیم شود تا از مرحله پائین شروع کرده به مراحل عالی برسند،برنامه هایی که این گونه پیاده می شود هم برای گوینده و هم برای شنونده دلچسبتر و عمیقتر است.

۲-اصولا آنها که چنین ایرادهایی را به قرآن می کردند به این حقیقت توجه نداشتند که قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که درباره موضوع یا علم معینی صحبت کند،بلکه یک برنامه زندگی است برای ملتی که انقلاب کرده و در تمام ابعاد زندگی از آن الهام می گیرد.

بسیاری از آیات قرآن به مناسبتهای تاریخی مانند جنگ"بدر"و"احد" و"احزاب"و"حنین"نازل شده،و دستور العمل ها یا نتیجه گیریهایی از این حوادث بوده است،آیا معنی دارد که اینها یک جا نوشته شود و به مردم عرضه گردد.

به تعبیر دیگر قرآن مجموعه ای است از اوامر و نواهی،احکام و قوانین، تاریخ و موعظه،و مجموعه ای از استراتژی و تاکتیکهای مختلف در برخورد با حوادثی که در مسیر امت اسلامی به سوی جلو پیش می آمده است.

چنین کتابی که همه برنامه های خود را،حتی قوانین کلیش را از طریق حضور در صحنه های زندگی مردم تبیین و اجرا می کند امکان ندارد قبلا یک جا تدوین و تنظیم شود،این بدان میماند که رهبر بزرگی برای پیاده کردن انقلاب تمام اعلامیه ها و بیانیه ها و امر و نهی هایش را که به مناسبتهای مختلف ایراد می شود یک جا بنویسد و نشر دهد،آیا هیچکس می تواند چنین سخنی را عاقلانه بداند؟!

ص :۸۲

۳-نزول تـدریجی قرآن سـبب ارتباط دائم و مسـتمر پیامبر ص به مبدء وحی بود،این ارتباط دائمی قلب او را قویتر،و اراده او را نیرومندتر می ساخت و تاثیرش در برنامه های تربیتی او انکار ناپذیر بود.

۴-از سویی دیگر ادامه وحی بیانگر ادامه رسالت و سـفارت پیامبر ص است،و جایی برای وسوسه دشمنان نخواهد گذاشت که بگویند این یک روز از سوی خدا مبعوث شد،سپس خدایش او را ترک گفت!،همانگونه که در تاریخ اسلام می خوانیم که به هنگام تاخیر وحی،در آغاز نبوت پیامبر ص این زمزمه پیدا شد و سوره"و الضحی"برای نفی آن نازل گردید.

۵-بـدون شک اگر بنا بود برنامه های اسـلام همه یک جا نازل شود،لازم بود یک جا نیز اجرا گردد،زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می برد، و می دانیم اجرای همه برنـامه هـا اعم از عبـادات،زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یک جا کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می شد.

پس چه بهتر که تدریجا نازل شود،و تدریجا مورد عمل قرار گیرد.

و به تعبیر دیگر هر یـک از این برنامه ها به خوبی جـذب شود و اگر سؤال و گفتگویی پیرامون آن است،مطرح گردد و جواب گفته شود.

۶-یکی دیگر از اثرات ایـن نزول تــدریجی روشـن شـدن عظمـت و اعجـاز قرآن اسـت،چرا کـه در هر واقعـه آیـاتی نـازل می گردد،به تنهایی خود دلیل بر عظمت و اعجاز است و هر قدر تکرار می شود،این عظمت و اعجاز روشنتر می گردد و در اعماق قلوب مردم نفوذ می کند.

***

## ۳-معنی ترتیل در قرآن

واژه"ترتیل"از ماده"رتل"(بر وزن قمر)به معنی منظم بودن

و مرتب بودن است،لذا کسی که دندانهایش خوب و منظم و مرتب باشد،عرب به او "رتل الاسنان"می گوید،روی این جهت ترتیل به معنی پی در پی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده.

بنا بر این جمله و رتلناه ترتیلا اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گرچه تدریجا و در مدت ۲۳ سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه ای بوده،به گونه ای که در افکار،رسوخ کند،و دلها را مجذوب خود سازد.

در تفسیر کلمه"ترتیل"روایات جالبی نقل شده که به بعضی از آنها ذیلا اشاره می کنیم:

در تفسیر"مجمع البیان"از پیامبر ص چنین نقل شده که به ابن عباس فرمود:اذا قرأت القرآن فرتله ترتیلا:"هنگامی که قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان".

ابن عباس می گوید پرسیدم:ترتیل چیست؟ پیامبر ص فرمود:

بینه تبیینا،و لا تنثره نثر الدغل(الرمل)و لا تهذه هذا الشعر،قفوا عند عجائبه،و حركوا به القلوب،و لا یكونن هم احدكم آخر السوره:

"حروف و کلمات آن را کاملا روشن ادا کن،نه همچون خرمای خشکیده (یا ذرات شن)آن را پراکنده کن،و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان،به هنگام برخورد با عجائب قرآن توقف کنید و بیندیشید و دلها را با آن تکان دهید،و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید"(بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره گیری از قرآن است) (۱).

نظیر همین معنی در"اصول کافی"از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است (۲).

ص :۸۴

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۴۹(باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن).

از امام صادق ع نیز چنین نقل شده است:

الترتیل ان تتمکث به و تحسن به صوتک،و اذا مررت بآیه فیها ذکر النار فتعوذ باللّه من النار و اذا مررت بآیه فیها ذکر الجنه فاسئل اللّه الجنه: "ترتیل آنست که آیات را با تانی بخوانی و با صدای زیبا و هنگامی که به آیه ای برخورد می کنی که در آن سخن از آتش دوزخ است به خدا پناه بر،و هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن بیان بهشت است از خدا بهشت را بطلب(خود را به اوصاف بهشتیان متصف کن و از صفات دوزخیان بپرهیز) (۱).

***

## ۴-تفسیر " یُحْشَرُونَ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ إِلیٰ جَهَنَّمَ "

در اینکه منظور از محشور شدن این گروه از مجرمان بر صورتشان چیست در میان مفسران گفتگو بسیار است:

جمعی آن را به همان معنی حقیقیش تفسیر کرده اند و گفته اند فرشتگان عذاب آنها را در حالی که به صورت به روی زمین افتاده اند کشان کشان به دوزخ می برند این از یک سو نشانه خواری و ذلت آنها است چرا که آنها در دنیا نهایت کبر و غرور و خود برتربینی نسبت به خلق خدا داشتند،و از سوی دیگر تجسمی است از گمراهیشان در این جهان،چرا که چنین کسی را که به این طریق می برند به هیچوجه جلو خود را نمی بینند،و از آنچه در اطراف او می گذرد،آگاه نیست.

اما بعضی دیگر آن را به معنی کنائیش گرفته اند:گاهی گفته اند این جمله کنایه از تعلق قلب آنها به دنیا است،یعنی آنها به خاطر اینکه صورت قلبشان هنوز هم با دنیا ارتباط دارد به سوی جهنم کشیده می شوند (۲).



---

۱- ۱) مجمع البحرین ماده رتل.

۲- ۲) طبق این تفسیر،تعبیر " عَلیٰ وُجُوهِهِمْ "در حقیقت،جای علت را گرفته و مفهوم جمله چنین می شود"یحشرون الی جهنم لتعلق وجوه قلوبهم الی الدنیا".

و گاه گفته انـد:این کنایه ماننـد تعبیر مخصوصـی است که در ادبیات عرب وجود دارد که می گویند:فلان مر علی وجهه یعنی او نمی دانست به کجا می رود؟ ولی روشن است تا دلیلی بر معنی کنایی نداشته باشیم باید به همان معنی اول که معنی حقیقی است تفسیر شود.

***

ص :۸۶

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۳۵ تا ۴۰]

### اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى اَلْكِتابَ وَ جَعَلْنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزِيراً (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبا إِلَى اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَدَمَّرْناهُمْ تَدْمِيراً (۳۶) وَ
قَوْمَ نُوحٍ لَمّا كَذَّبُوا اَلرُّسُلَ أَغْرَقْناهُمْ وَ جَعَلْناهُمْ لِلنّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ عَذاباً أَلِيماً (۳۷) وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ اَلرَّسِّ وَ
قُرُوناً بَيْنَ ذلِكَ كَثِيراً (۳۸) وَ كُلاًّ ضَرَبْنا لَهُ اَلْأَمْثالَ وَ كُلاًّ تَبَّرْنا تَتْبِيراً (۳۹) وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى اَلْقَرْيَةِ اَلَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ اَلسَّوْءِ أَ فَلَمْ
يَكُونُوا يَرَوْنَها بَلْ كانُوا لا يَرْجُونَ نُشُوراً (۴۰)

### ترجمه:

۳۵-ما به موسی کتاب آسمانی دادیم،و برادرش هارون را برای کمک همراهش ساختیم.

۳۶-و گفتیم به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید(اما آنها به مخالفت برخاستند)و ما شدیدا آنها را در هم کوبیدیم و نابود کردیم.

ص: ۸۷

۳۷-و قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان کردند غرق نمودیم،و آنها را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم،و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم.

۳۸-(همچنین)قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس(گروهی که درخت صنوبر را می پرستیدند) و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم.

۳۹-و برای هر یک از آنها مثلها زدیم و(چون سودی نداد)هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم.

۴۰-آنها از کنار شهری که باران شر(بارانی از سنگهای آسمانی)بر آن باریده بود (دیار قوم لوط)گذشتند،آیا آن را ندیدند؟(آری دیدند)ولی آنها به رستاخیز ایمان ندارند.

**تفسیر:**

اینهمه درس عبرت و اینهمه بیخبری!

در این آیات،قرآن مجید برای دلداری پیامبر ص و مؤمنان از یک سو و تهدید مشرکان بهانه جو که نمونه سخنانشان در آیات پیشین گذشت از سوی دیگر به تاریخ اقوام گذشته و سرگذشت شوم آنها اشاره کرده و مخصوصا روی شش قوم (فرعونیان،قوم نوح،قوم عاد،ثمود،اصحاب الرس،و قوم لوط)تکیه می کند و درسهای عبرتی که از سرگذشت این اقوام به طور کاملا فشرده و گویا منعکس می کند.

نخست می فرماید:"ما به موسی،کتاب آسمانی دادیم،و برادرش هارون را برای کمک،همراهش ساختیم"( وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ جَعَلْنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزِیراً ).

زیرا آنها برنامه سنگینی برای مبارزه در برابر فرعونیان بر دوش داشتند و می بایست،این کار انقلابی مهم را با کمک یکدیگر به ثمر بنشانند.

***

ما به آن دو خطاب کردیم"و گفتیم:به سوی این قوم بروید که آیات ما را تکذیب کردند"( فَقُلْنَا اذْهَبا إِلَی الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا ).

آنها از یک سو آیات و نشانه های خدا را که در آفاق و انفس و در تمام عالم هستی وجود دارد عملا تکذیب نمودند،و راه شرک و بت پرستی را پیش گرفتند، و از سوی دیگر تعلیمات انبیای پیشین را نیز نادیده گرفته،و آنها را تکذیب نمودند.

ولی با تمام تلاش و کوششی که موسی و برادرش انجام دادند،و با دیدن آن همه معجزات عظیم و متنوع و روشن،باز راه کفر و انکار را پیش گرفتند،لذا "ما آنها را شدیدا در هم کوبیدیم و نابود کردیم"( فَدَمَّرْناهُمْ تَدْمِیراً ).

واژه"تدمیر"از ماده"دمار"به معنی هلاکت از یک طریق اعجاب انگیز است و براستی هلاکت قوم فرعون در امواج خروشان نیل،با آن کیفیتی که می دانیم از عجائب تاریخ بشر است.

*** همچنین"قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان الهی کردند،غرق نمودیم و سرنوشت آنها را نشانه روشنی برای عموم مردم قرار دادیم،و برای همه ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم"( وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْناهُمْ وَ جَعَلْناهُمْ لِلنّاسِ آیَةً وَ أَعْتَدْنا لِلظّالِمِینَ عَذاباً أَلِیماً ).

جالب توجه اینکه می گوید:آنها تکذیب رسولان کردند(نه تنها یک رسول)چرا که در میان رسل و پیامبران خدا در اصول دعوت،تفاوتی نیست، و تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها است،بعلاوه آنها اصولا با دعوت همه پیامبران الهی مخالفت داشتند و منکر همه ادیان بودند.

*** همچنین"قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم"( وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَیْنَ ذلِکَ

كَثِيراً

(1) ).

قوم عاد همان قوم هود پیامبر بزرگ خدا هستند،که از سرزمین احقاف (یا یمن)مبعوث شد،و قوم ثمود،قوم پیامبر خدا صالح هستند که از سرزمین وادی القری(میان مدینه و شام)مبعوث گردید،و اما درباره"اصحاب رس"، در پایان این سخن بحث خواهیم کرد.

"قرون"جمع"قرن"در اصل به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می کنند،سپس به یک زمان طولانی(چهل سال یا یکصد سال نیز اطلاق شده است).

*** ولی ما هرگز آنها را غافلگیرانه مجازات نکردیم،بلکه"برای هر یک از آنها مثلها زدیم"( وَ کُلاًّ ضَرَبْنا لَهُ الْأَمْثالَ ).

به ایرادهای آنها پاسخ گفتیم،همچون پاسخ ایرادهایی که به تو می کنند، احکام الهی را برای آنها روشن ساختیم و حقایق دین را تبیین نمودیم.

اخطار کردیم،انذار نمودیم،و سرنوشت و داستانهای گذشتگان را برای آنها بازگو کردیم.

اما هنگامی که هیچیک از اینها سودی نداد"هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم"( وَ کُلاًّ تَبَّرْنا تَتْبِیراً ) (2).

*** و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث،اشاره به ویرانه های شهرهای قوم لوط



---

۱ - ۱) کلمه عادا و ثمود،عطف بر ضمیر"هم"در جمله دمرناهم است،بعضی نیز احتمال داده اند که عطف به"هم"در"جعلناهم"و یا عطف بر محل"الظالمین" بوده باشد،اما احتمال اول مناسبتر است.

۲- ۲) "تتبیر"از ماده"تبر"(بر وزن ضرر و بر وزن صبر)به معنی هلاک شدن و در هم شکستن است.

می کنـد که در سـر راه مردم حجـاز به شـام قرار گرفته،و تابلو زنـده و گويايی از سـرنوشت دردناك اين آلودگان و مشـركان است،می فرمايد:"آنها از كنار شـهری كه باران شـر و بدبختی(بارانی از سنگهای نابود كننده)بر سرشان ريخته شد گذشتند آيا آنهـا(در سـفرهايشان به شام)اين صـحنه را نديدنـد و در زنـدگی آنها نينديشـيدند"؟!( وَ لَقَـدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَهِ الَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَ فَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَها ).

آری اين صـحنه را ديـده بودنـد،ولی هرگز درس عبرت نگرفتنـد چرا كه "آنها به رسـتاخيز ايمان و اميد ندارند"!( بَلْ کانُوا لا یَرْجُونَ نُشُوراً ).

مرگ را پايان اين زندگی می شمرند،و اگر به زندگی پس از مرگ هم معتقد باشند اعتقادی بسيار سست و بی پايه دارند،آن چنان كه در روح آنها و به طريق اولی در برنامه های زندگيشان اثر نمی گذارد، به همين دليل همه چيز را بازيچه می گيرند و جز به هوسهای زود گذر خود نمی انديشند.

***

## نكته ها:

### اشاره

### ١-"اصحاب الرس"كيانند؟

واژه"رس"در اصل به معنی اثر مختصـر است،مثلا گفته می شود رس الحـديث فی نفسـی(كمی از گفتار او را به خاطر دارم)يا گفته می شود وجد رسا من حمی(اثر مختصر از تب در خود يافت) (١).

و جمعی از مفسران بر اين عقيده اند كه"رس"به معنی چاه است.

به هر حـال نامیـدن اين قـوم به اين نـام يـا به خـاطر آنست كه اثر بسـيار كمی از آنهـا بجـای مانـده يـا به جهت آنست كه آنها چاههای آب فراوان داشتند،و يا به واسطه فروكشيدن چاههايشان هلاك و نابود شدند.



---

١- ١) مفردات راغب.

در اینکه این قوم چه کسانی بودند؟در میان مورخان و مفسران گفتگو بسیار است:

۱-بسیاری عقیده دارند که"اصحاب رس"طایفه ای بودند که در"یمامه" می زیستند و پیامبر بنام"حنظله"بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کردند و در چاهش افکندند،حتی بعضی نوشته اند که آن چاه را پر از نیزه کردند و دهانه چاه را بعد از افکندن او با سنگ بستند تا آن پیامبر شهید شد (۱).

۲-بعضی دیگر"اصحاب رس"را اشاره به مردم زمان"شعیب"می دانند که بت پرست بودند،و دارای گوسفندان بسیار و چاههای آب،و رس نام چاه بزرگی بود که فروکش کرد و اهل آنجا را فرو برد و هلاک کرد.

۳-بعضی دیگر عقیده دارند که رس،قریه ای در سرزمین"یمامه"بود که عده ای از بقایای قوم ثمود در آن زندگی می کردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک شدند.

۴-بعضی می گویند:عده ای از عربهای پیشین بودند که میان"شام"و"حجاز" می زیستند (۲).

۵-بعضی از تفاسیر اصحاب رس را از بقایای عاد و ثمود می شناسد" وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ "(آیه ۴۵ سوره حج)را نیز مربوط به آن می داند و محلشان را در"حضرموت"ذکر کرده،و"ثعلبی"در"عرائس التیجان"این قول را معتبرتر دانسته.

بعضی دیگر از مفسران که با نام"ارس"آشنا شده اند،"رس"را بر"ارس" (در شمال آذربایجان)منطبق کرده اند! ۶-مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در

ص:۹۲

---

۱- ۱) اعلام قرآن صفحه ۱۴۹.

۲- ۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ صفحه ۹۴.

روح المعـانی از جمله احتمالاـتی که نقل کرده انـد این است که آنها مردمی بودنـد که در انطاکیه شام زنـد گی می کردنـد و پیامبرشان"حبیب نجار"بود.

۷-در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسـی الرضا ع از امیر مؤمنان حدیثی طولانی درباره اصـحاب رس نقل شده که فشرده آن چنین است:

"آنهـا قـومی بودنــد کـه درخـت صــنوبری را می پرستیدنــد و بـه آن"شـاه درخـت" می گفتنـد،و آن درخـتی بـود که"یافث"فرزند"نوح"بعد از طوفان در کناره ای به نام"روشن آب"غرس کرده بود،آنها دوازده شـهر آباد داشـتند که بر کنار نهری به نام"رس"بود،این شهرها به نامهای:آبان،آذر،دی،بهمن،اسفندار فروردین،اردیبهشت،خرداد،تیر،مرداد و شهریور و مهر نام داشت که ایرانیان نامهای ماههای سال خود را از آنها گرفته اند.

آنهـا بـه خـاطر احـترامی کـه به آن درخت صـنوبر می گذاشـتند،بـذر آن را در منـاطق دیگر کاشـتند و نهری برای آبیـاری آن اختصاص دادنـد به گونه ای که نوشـیدن آب آن نهر را بر خود و چهارپایانشان ممنوع کرده بودنـد،حتی اگر کسـی از آن می خورد او را به قتل می رساندنـد،و می گفتند این مایه حیات خدایان ما است و شایسـته نیست کسـی از آن چیزی کم کند! آنها در هر ماه از سال،روزی را در یکی از این شـهرهای آباد عید می گرفتند و به کنار درخت صـنوبری که در خارج شهر بود می رفتنـد،قربانیها برای آن می کردند و حیواناتی سـر می بریدند و سـپس آنها را به آتش می افکندند، هنگامی که دود از آنها به آسـمان برمی خاست در برابر درخت به سـجده می افتادند و گریه و زاری سرمی دادند! عادت و سنت آنها در همه این شهرها چنین بود تا اینکه نوبت به شـهر بزرگی که پایتخت پادشاهشان بود و نام اسـفندار داشت می رسـید،تمامی اهل آبادیها همه در آن جمع می شدند و دوازده روز پشت سر هم عید می گرفتند و آنچه در توان

داشتند قربانی می کردند و در برابر درخت سجده می نمودند.

هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند،خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد تا آنها را به عبادت خداوند یگانه و ترک شرک دعوت کند، اما آنها ایمان نیاوردند،پیامبر ص برای قلع ماده فساد از خدا تقاضا کرد، آن درخت بزرگ خشکید،آنها هنگامی که چنین دیدند سخت ناراحت شدند و گفتند این مرد خدایان ما را سحر کرده!بعضی دیگر گفتند:خدایان به خاطر این مرد که ما را دعوت به کفر می کند بر ما غضب کردند!

و به دنبال این بحثها همگی تصمیم بر کشتن آن پیامبر گرفتند،چاهی عمیق کندند و او را در آن افکندند و سر آن را بستند و بر بالای آن نشستند و پیوسته ناله او را شنیدند تا جان سپرد،خداوند به خاطر این اعمال زشت،و این ظلم و ستمها آنها را به عذاب شدیدی گرفتار کرد و نابود ساخت" (۱).

قرائن متعددی مضمون این حدیث را تایید می کند زیرا با وجود ذکر "اصحاب الرس"در برابر عاد و ثمود،احتمال اینکه گروهی از این دو قوم باشند بسیار بعید به نظر می رسد.

همچنین وجود این قوم در جزیره عربستان و شامات و آن حدود که بسیاری احتمال داده اند نیز بعید است،چرا که قاعدتا باید در تاریخ عرب انعکاسی داشته باشد در حالی که ما کمتر انعکاسی از اصحاب الرس در تاریخ عرب می بینیم.

از این گذشته با بسیاری از تفاسیر دیگر قابل تطبیق است از جمله اینکه "رس" نام چاه بوده باشد(چاهی که آنها پیامبرشان را در آن افکندند)و یا اینکه آنها صاحب کشاورزی و دامداری بودند و مانند اینها.

و اینکه در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:که زنان آنها دارای انحراف



---

۱- ۱) "عیون اخبار الرضا"(ع)طبق نقل و تلخیص تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۲۳۷.

همجنس گرایی بودند نیز با این حدیث منافات ندارد (۱).

ولی از عبارت نهج البلاغه(خطبه ۱۸۰)برمی آید که آنها تنها یک پیامبر نداشتند زیرا می فرماید:

این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین و أطفئوا سنن المرسلین و احیوا سنن الجبارین؟!: "کجایند اصحاب شهرهای رس، آنهایی که پیامبران را کشتند و سنن رسولان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را احیاء نمودند"؟! اما این تعبیر با روایت بالا نیز منافات ندارد،زیرا ممکن است روایت تنها اشاره به بخشی از تاریخ آن کند که پیامبری در میان آنها مبعوث شده بود.

***

## ۲-مجموعه ای از درسهای تکان دهنده

شش گروهی که در آیات فوق،از آنها نام برده شده است:فرعونیان،قوم متعصب نوح،زورمندان عاد،و ثمود،آلودگان اصحاب الرس،و قوم لوط هر کدام به نوعی از انحراف فکری و اخلاقی گرفتار بودند که آنها را به بدبختی کشاند.

فرعونیان مردمی ظالم و ستمگر و استعمار کننده و استثمارگر و خود خواه بودند.

قوم نوح نیز،چنان که می دانیم،مردمی سخت لجوج و متکبر و خود برتربین بودند.

و قوم عاد و ثمود تکیه بر قدرت خویشتن داشتند.

اصحاب الرس در گردابی از فساد مخصوصا همجنس گرایی زنان و قوم لوط در منجلابی از فحشاء مخصوصا همجنس گرایی مردان غوطه ور بودند،و همگی از جاده توحید،منحرف و در بی راهه ها سرگردان.

قرآن می خواهد به مشرکان عصر پیامبر ص و همه انسانها در طول تاریخ



---

۱- ۱) کافی(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۹).

هشدار دهد هر قدر قدرت داشته باشید و توانایی و مکنت،و هر اندازه مال و ثروت و زندگی مرفه،آلودگی به شرک و ظلم و فساد،طومار زندگانیتان را در هم خواهد پیچید،و همان عوامل پیروزی شما عامل مرگتان می شود!.

فرعونیان و قوم نوح با آبی که مایه حیات بود،نابود شدند،قوم عاد به وسیله طوفان و بادها که آنهم در شرائط خاصی مایه حیات است،قوم ثمود با ابری صاعقه بار،و قوم لوط با بارانی از سنگ که بر اثر صاعقه و یا به گفته بعضی آتشفشان به وجود آمده بود،و اصحاب الرس طبق ذیل همان روایت فوق،به وسیله آتشی که از زمین برخاست و شعله ای که از ابری مرگبار فرو ریخت نابود گشتند،تا این انسان مغرور به خود آید و راه خدا و عدالت و تقوا پیش گیرد.

***

ص :96

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۱ تا ۴۴]

### اشاره

وَ إِذٰا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاّٰ هُزُواً أَ هٰذَا اَلَّذِي بَعَثَ اَللّٰهُ رَسُولاً (۴۱) إِنْ كٰادَ لَيُضِلُّنٰا عَنْ آلِهَتِنٰا لَوْ لاٰ أَنْ صَبَرْنٰا عَلَيْهٰا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ اَلْعَذٰابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلاً (۴۲) أَ رَأَيْتَ مَنِ اِتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً (۴۴)

### ترجمه:

۴۱-و هنگامی که تو را می بینند تنها به باد استهزایت می گیرند(سخن منطقی که ندارند می گویند:)آیا این کسی است که خدا او را به عنوان رسول مبعوث کرده است؟! ۴۲-اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نکنیم بیم آن می رود که او ما را گمراه سازد! اما هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است؟! ۴۳-آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟آیا تو می توانی او را هدایت کنی؟یا به دفاع از او برخیزی؟ ۴۴-آیا گمان می بری اکثر آنها می شنوند یا می فهمند؟آنها فقط همچون چهار پایانند بلکه گمراه تر!

ص: ۹۷

**تفسیر:**

گمراه تر از چهارپایان

جالب اینکه قرآن مجید در آیات این سوره،سخنان مشرکان را یک جا نقل نمی کند بلکه بخشی از آن را نقل کرده به پاسخگویی و اندرز و انذار می پردازد سپس بخش دیگری را به همین ترتیب ادامه می دهد.

آیات مورد بحث بازگو کننده نمونه دیگری از منطق مشرکان و کیفیت برخورد آنها با پیامبر اسلام و دعوت راستین او است.

نخست می گوید:"آنها هنگامی که تو را می بینند،تنها کاری که انجام می دهند این است که به باد مسخره ات گرفته می گویند آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیامبر مبعوث کرده است"( وَ إِذا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاّ هُزُواً أَ هٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً ) (۱).

چه ادعای بزرگی می کند؟چه حرف عجیبی می زند؟راستی مسخره است! ولی نباید فراموش کرد که پیامبر اسلام ص همان کسی بود که قبل از رسالت،چهل سال در میان آنها زندگی کرد،به امانت و صداقت و هوش و درایت معروف بود،اما هنگامی که سران کفر،منافعشان به خطر افتاد همه این مسائل را به دست فراموشی سپردند،و با سخریه و استهزاء،مساله دعوت پیامبر اسلام ص را با آن همه شواهد و دلائل گویا به باد مسخره گرفتند و حتی او را متهم به جنون کردند! ***



---

۱- ۱) "هزوا"مصدر است،و در اینجا به معنی مفعول آمده،این احتمال نیز هست که مضاف در تقدیر باشد(موضع هزو)ضمنا تعبیر به"هذا"برای تحقیر و کوچک شمردن پیامبر است.

سپس قرآن در ادامه گفتار مشرکان و از زبان آنها چنین نقل می کند:

"اگر ما استقامت و پایداری بر پرستش خدایانمان نکنیم بیم آن می رود که این مرد ما را گمراه سازد"و ارتباطمان را با آنها قطع کند( إِنْ كادَ لَيُضِلُّنا عَنْ آلِهَتِنا لَوْ لا أَنْ صَبَرْنا عَلَيْها ) (۱).

ولی قرآن از چند راه به آنها پاسخ می گوید نخست با یک جمله کوبنده به این گروه که اهل منطق نبودند چنین پاسخ می دهد:"هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است"؟!( وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ).

این عذاب ممکن است اشاره به عذاب قیامت باشد چنان که بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان گفته اند،و یا عذاب دنیا همچون شکست دردناک روز"بدر"و امثال آن،چنان که قرطبی در تفسیر معروف خود گفته است.

و نیز ممکن است اشاره به هر دو باشد.

جالب اینکه این گروه گمراه در این سخنان خود به دو کار ضد و نقیض دست زدند،از یک سو پیامبر و دعوتش را به باد مسخره می گرفتند،اشاره به اینکه آن قدر ادعای او بی اساس است که ارزش برخورد جدی ندارد،و از سوی دیگر معتقد بودند که اگر دو دستی به آئین نیاکان خود نچسبند،امکان دارد سخنان پیامبر ص آنها را نیز از آن بازگرداند،و این نشان می دهد که سخنانش را فوق العاده جدی و مؤثر و حساب شده و دارای برنامه می دانستند این پریشان گویی از افراد سرگردان و لجوج بعید نیست.

بعلاوه بسیار دیده شده است که منکران حق هنگامی که در برابر امواج خروشان منطق رهبران الهی قرار می گیرند گاهی استهزاء را به عنوان یک تاکتیک



---

۱- ۱) کلمه"ان"در إِنْ كادَ لَيُضِلُّنا ،"مخففه"است و برای تاکید است و در تقدیر انه کاد بوده،و ضمیر آن ضمیر شان است.

برای کوچک نشان دادن و محو آن،انتخاب می کننـد در حالی که در باطن چنین عقیده ای ندارند،و گاه آن را جدی گرفته با تمام وجود با آن مبارزه می کنند.

*** دومین پاسخی که قرآن از سخنان آنها می گوید در آیه بعد آمده است، روی سخن را به پیامبر کرده به عنوان دلداری و تسلی خاطر و هم به عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می فرماید:

"آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده"؟!( أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ ).

"آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی"؟!( أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ).

یعنی اگر آنهـا در برابر دعوت تو دست به اسـتهزاء و انکـار و انواع مخالفتهـا زدنـد نه به خـاطر آن بوده که منطق تو ضـعیف و دلائـل تـو غیر قـانع کننـده و در آئینـت جـای شـک و تردیـد اسـت بلکه به خـاطر این است که آنهـا پیرو فرمـان عقـل و منطق نیسـتند،معبود آنها هوای نفسـشان است،آیا انتظار داری چنین کسانی تو را پـذیرا شونـد،یا بتوانی در آنها نفوذ کنی؟! در معنی جمله أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ ،مفسران بزرگ بیانات گوناگونی دارند.

جمعی همـانگونه کـه در بالاـ گفـتیم گفتـه انـد منظـور آنسـت کـه آنهـا یـک بت دارنـد و آن هـوای نفس آنهـا است و تمـام کارهایشان از آن سرچشمه می گیرد.

در حـالی کـه جمع دیگری معتقدنــد منظـور آنسـت کـه آنهـا حـتی در انتخـاب کردن بتهـا هیچگـونه منطقی را رعـایت نمی کننـد،بلکه هر گـاه چشـمشان به قطعه سـنگ یـا درخت جـالبی می افتـاد یا چیز دیگر که هوس آنها را برمی انگیخت آن را به عنوان"معبود"برمی گزیدند، در برابر آن زانو می زدند،قربانی می کردند

و حل مشکلات خود را از آن می خواستند!

اتفاقا در شان نزول آیه فوق روایتی نقل کرده اند که مؤید این معنی است و آن اینکه:در یکی از سالها کار بر قریش در مکه سخت شد و در اطراف پراکنده شدند،بعضی از آنها همین که به درخت زیبا و یا سنگ جالبی برخورد می کردند آن را می پرستیدند،نام آن را اگر سنگ بود"صخره سعادت"گذاشته،برایش قربانی می کردند و خون قربانی را بر آن می پاشیدند،و حتی درمان بیماریهای حیوانات خود را از آن می خواستند! اتفاقا روزی عربی آمد و می خواست شترهای خود را به آن صخره بمالد و تبرک جوید شترها رم کردند و در بیابان پراکنده شدند او شعری گفت که مضمونش این بود:

"من به سراغ صخره سعادت آمدم تا پراکندگی ما را جمع کند،اما او جمع ما را به پراکندگی کشاند"! سپس گفت این سنگ سعادت چیست جز یک قطعه سنگ همسان زمین،نه انسان را به گمراهی می کشاند و نه به هدایت!.

مرد دیگری از عرب یکی از این قطعه سنگها را دید در حالی که روباهی بر آن بول می کرد،او این شعر را سرود: أ رب یبول الثعلبان برأسه لقد ذل ما بالت علیه الثعالب! :"آیا معبود است موجودی که روباه بر آن بول می کند؟*مسلما ذلیل است کسی که روباهان بر آن بول می کنند"! (۱).

دو تفسیر بالا ـ با هم منافاتی ندارند،اصل بت پرستی که زائیده خرافات است یک نوع هواپرستی است،و انتخاب بتهای گوناگون بدون هیچ منطقی،آن نیز شاخه دیگری از هوا پرستی است.



---

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۰.

در زمینه"بت هوا و هوس"در نکته ها،به خواست خدا،بحث مشروحی خواهد آمد.

*** بالآخره سومین پاسخی که قرآن از این گروه گمراه می گوید این است که می گوید:"آیا تو گمان می کنی که اکثر آنها گوش شنوا دارند،یا می فهمند"؟! ( أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ).

"نه آنها تنها مانند چهارپایانند،بلکه گمراهتر"!( إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ).

یعنی سخریه ها و سخنان زننده و غیر منطقی آنها هرگز تو را ناراحت نکند چون آدمی یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد(و مصداق"یعقلون" گردد) و یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست از دانایان سخن بشنود(و مصداق یسمعون باشد)اما این گروه نه آنند و نه این،و به همین دلیل با چهار پایان تفاوتی ندارند،و روشن است که از چهارپا نمی توان توقعی داشت،جز نعره کشیدن و لگد زدن،و کارهای غیر منطقی انجام دادن.

بلکه اینها از چهارپایان نیز بدبخت تر و بینواترند که آنها امکان تعقل و اندیشه ندارند،و اینها دارند و به چنان روزی افتاده اند!.

قابل توجه اینکه باز در اینجا قرآن،تعبیر به"اکثرهم"می کند و این حکم را به همه آنها تعمیم نمی دهد،چرا که ممکن است در میان آنها افرادی واقعا فریب خورده باشند که وقتی در مقابل حق قرار گرفتند تدریجا پرده ها از مقابل چشمشان کنار می رود و پذیرای حق می شوند و این خود دلیل بر رعایت انصاف در بحثهای قرآنی است.

***

ص:۱۰۲

### نکته ها:

#### اشاره

#### ۱-هوا پرستی و عواقب دردناک آن

بی شک در وجود انسان،غرائز و امیال گوناگونی است که همه آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد:خشم و غضب،علاقه به خویشتن،علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها،و بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است.

اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می کنند و پا را از گلیمشان فراتر می نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می آیند و بنای طغیان و یاغی گری می گذارند،عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند.

این همان چیزی است که از آن به"هوا پرستی"تعبیر می کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناکتر است،بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می گیرد.

بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام ص بت"هوی"را برترین و بدترین بتها شمرده است در آنجا که می فرماید:

ما تحت ظل السماء من اله یعبد من دون اللّه اعظم عند اللّه من هوی متبع: "در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد"! (۱).

و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می خوانیم:

ابغض اله عبد علی وجه الارض الهوی: "مبغوضترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است"! و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به خوبی واقف می شویم،چرا که هواپرستی سرچشمه غفلت و بی خبری است،چنان که قرآن می گوید:

ص :۱۰۳

---

۱- ۱) تفسیر"در المنثور"در ذیل آیه مورد بحث به نقل از تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۲۵۷.

وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنٰا وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ :"از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن"(کهف آیه ۲۸).

از سوی دیگر هواپرستی سرچشمه کفر و بی ایمانی است،چنان که قرآن گوید: فَلاٰ یَصُدَّنَّکَ عَنْهٰا مَنْ لاٰ یُؤْمِنُ بِهٰا وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ :"تو را از ایمان به قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است"(طه آیه ۱۶).

از سوی سوم هواپرستی بدترین گمراهی است،قرآن می گوید: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّٰهِ :"چه کسی گمراهتر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می کند و هدایت الهی نیافته است"(قصص آیه ۵۰).

از سوی چهارم هواپرستی نقطه مقابل حق طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون می برد،چنان که در قرآن می خوانیم: فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ :"در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوی مباش که تو را از راه خدا گمراه می کند"(ص آیه ۲۶).

از سوی پنجم هواپرستی مانع عدالت و دادگری است،چنان که در قرآن می خوانیم: فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَویٰ أَنْ تَعْدِلُوا :"پیروی هوی مانع اجرای عدالت شما نگردد"(نساء-۱۳۵).

بالآخره اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت: وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ :"اگر حق از هوی و هوس آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند فاسد می شوند"(مؤمنون آیه ۷۱).

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده ای در این زمینه به چشم می خورد:

در روایتی از علی ع می خوانیم:

الشقی من انخدع لهواه و غروره :

"بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد" (۱).

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که:"هواپرستی دشمن عقل است"

(الهوی عدو العقل)

(۲)

.

و نیز می خوانیم:"هواپرستی اساس تمام رنجها است"

(الهوی اس المحن)

(۳)

.

و همان حضرت می فرماید:"هرگز نه دین با هواپرستی جمع می شود و نه عقل"

(لا دین مع هوی)

(۴)

(و لا عقل مع هوی)

(۵)

.

خلاصه آنجا که هواپرستی است نه پای دین در میان است و نه پای عقل،در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست،در آنجا جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود.

رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر در مورد خویش و دیگران دیده ایم شاهد زنده تمام نکته هایی است که در آیات و روایات فوق در زمینه هواپرستی وارد شده است.

افرادی را می بینیم که چوب یک ساعت هواپرستی را تا آخر عمر می خورند!.

جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده اند

که تبدیل به موجودی زبون، ناتوان و بی ارزش گردیده،و تمام نیروها و سرمایه های خویش را از کف دادند.

در تاریـخ معاصـر و گذشـته به نام کسانی برخورد می کنیم که به خاطر هوا- پرستیشان هزاران و گاه میلیونها انسان بی گناه را به خاک و خون کشیده اند و نام ننگینشان تا ابد به زشتی برده می شود.

ص :۱۰۵

---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۸۶.
۲- ۲) غرر الحکم جمله ۲۶۵.
۳- ۳) غرر الحکم جمله ۱۰۴۸.
۴- ۴) غرر الحکم جمله ۱۰۵۳۱.
۵- ۵) غرر الحکم جمله ۱۰۵۴۱.

این اصل استثنا پذیر نیست حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه ای همچون "بلعم باعورا"بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج عظمت انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آنها را به سگ پلیدی می زند که همواره پارس می کند (آیه ۱۷۶ سوره اعراف).

بنا بر این جای تعجب نیست که"پیامبر"ص و"امیر مؤمنان" ع می فرمایند:

"خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد"

(ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الآخره)

(۱)

.

تعبیراتی که در نقطه مقابل یعنی ترک هوی پرستی در آیات و روایات وارد شده نیز عمق این مساله را از دیدگاه اسلام روشن می سازد،تا آنجا که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می شمرد: وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی :"اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند بهشت جایگاه او است"(سوره نازعات آیه ۴۰).

علی ع می فرماید:"شجاعترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود"

(اشجع الناس من غلب هواه)

(۲)

.

در حالات دوستان حق و اولیای پروردگار و علما و بزرگان داستانهای زیادی نقل شده که بر اثر ترک هواپرستی به مقامات بلندی نائل شدند که از طرق عادی غیر ممکن بود.

***



---

۱- ۱) "سفینه البحار"ج ۲ ص ۷۲۸(ذیل ماده هوی)و نهج البلاغه خطبه ۲۸ و ۴۲.

۲- ۲) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۶۸۹(ماده شجع).

## ۲-چرا از چهارپایان گمراهتر؟!

در آیـات فـوق برای منعکس کردن اهمیت مطلب،نخست می فرمایـد:آنهـا کـه معبودشـان هـوای نفســشان است همچـون چهارپایانند،بعد از آن ترقی کرده و اضافه می کند:بلکه از آنها گمراهترند! شبیه این تعبیر در آیه ۱۷۲ سوره اعراف نیز آمده است که درباره دوزخیانی که به حکم استفاده نکردن از گوش و چشم و عقل خود،به چنان سرنوشتی گرفتار می شونـد، می فرمایـد: أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ :"آنهـا همچون چهارپایاننـد بلکه گمراهتر"! گرچه گمراهتر بودن آنها اجمالا روشـن است،ولی مفسران بحثهای جالبی روی این مساله کرده اند که با تحلیل و اضافاتی می توان چنین گفت:

۱-اگر چهارپایان،چیزی نمی فهمند و گوش شنوا و چشم بینایی ندارنـد، دلیلش عدم استعداد آنها است،اما از آنها بیچاره تر انسانی است که خمیره همه سعادتها در وجود او نهفته است و آن قدر خدا به او استعداد داده که می تواند نماینده و خلیفه اللّه در زمین گردد،ولی کـارش به جایی می رسد که تا سر حد یک چهارپا سقوط می کنـد،تمام شایستگیهای خود را به هـدر داده،و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضیض نکبت بـار شیاطین سقوط می کنـد،این راستی دردنـاک است و گمراهی آشکار.

۲-چهارپایان تقریبا حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازاتهای الهی نیستند در حالی که آدمیان گمراه بایـد بار تمام اعمال خود را بر دوش کشند و کیفر اعمال خویش را بی کم و کاست ببینند.

۳-چهارپایان برای انسانها خدمات زیادی دارند و کارهای مختلفی انجام می دهند،اما انسانهای طاغی و یاغی خدمتی که نمی کنند هیچ،هزاران بلا و مصیبت نیز می آفرینند.

ص :۱۰۷

۴-چهارپایان خطری برای کسی ندارند و اگر هم داشته باشند،خطرشان محدود است اما ای وای از انسان بی ایمان مستکبر هوی پرست که گاه آتش جنگی را روشن می کند که میلیونها نفر در آن خاکستر می شوند.

۵-چهارپایان اگر قانون و برنامه ای ندارند،ولی مسیری که آفرینش را در شکل"غرائز"برای آنان تعیین کرده است پیروی می کنند و در همان خط حرکت می نمایند،اما انسان قلدر سرکش،نه قوانین تکوین را به رسمیت می شناسد و نه قوانین تشریع را و هوی و هوسهای خود را حاکم بر همه چیز می شمرد.

۶-چهارپایان هرگز برای کارهای خود توجیه گری ندارند،اگر خلافی کنند خلاف است و اگر راه خود را بروند،که می روند،همانست که هست اما یک انسان خود خواه خونخوار هوی پرست بسیار می شود که تمام جنایات خود را آن چنان توجیه می کند که گویی دارد وظائف الهی و انسانی خویش را انجام می دهد! و به این ترتیب هیچ موجودی خطرناکتر و زیانبارتر از یک انسان هوی- پرست بی ایمان و سرکش نیست،و به همین دلیل در آیه ۲۲ سوره انفال عنوان "شر الدواب" (بدترین جنبندگان)به او داده شده است،و چه عنوان مناسبی؟ ***

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۵ تا ۵۰]

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ اَلظِّلَّ وَ لَوْ شٰاءَ لَجَعَلَهُ سٰاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا اَلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنٰاهُ إِلَيْنٰا قَبْضاً يَسِيراً (۴۶) وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اَللَّيْلَ لِبٰاساً وَ اَلنَّوْمَ سُبٰاتاً وَ جَعَلَ اَلنَّهٰارَ نُشُوراً (۴۷) وَ هُوَ اَلَّذِی أَرْسَلَ اَلرِّيٰاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمّٰا خَلَقْنٰا أَنْعٰاماً وَ أَنٰاسِيَّ كَثِيراً (۴۹) وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبىٰ أَكْثَرُ اَلنّٰاسِ إِلاّٰ كُفُوراً (۵۰)

### ترجمه:

۴۵-آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده؟و اگر می خواست آن را ساکن قرار میداد،سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم.

ص :۱۰۹

۴۶-سپس آن را آهسته جمع می کنیم.

۴۷-او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و روز را مایه حرکت و حیات! ۴۸-و او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم.

۴۹-تا به وسیله آن سرزمین مرده را زنده کنیم،و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده ایم-چهارپایان و انسانهای بسیار-بگذاریم.

۵۰-ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند.

**تفسیر:**

حرکت سایه ها!

در این آیات سخن از قسمتهای مهمی از نعمتهای الهی به عنوان بیان اسرار توحید و خداشناسی است،اموری که اندیشه در آنها ما را به خالقمان آشناتر و نزدیکتر می سازد و با توجه به اینکه در آیات گذشته گفتگوهای فراوانی با مشرکان بود پیوند و ارتباط این آیات با گذشته روشن می شود.

در این آیات سخن از نعمت"سایه ها"و سپس اثرات و برکات"شب"و"خواب و استراحت"و"روشنایی"روز و"وزش بادها"و"نزول باران"و"زنده شدن زمینهای مرده"و"سیراب شدن"چهارپایان و انسانها است.

نخست می گوید:"آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده است"؟ ( أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ).

"و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد"(سایه ای همیشگی و جاودانی) ( وَ لَوْ شٰاءَ لَجَعَلَهُ سٰاكِناً ).

بدون شک این قسمت از آیه اشاره ای است به اهمیت نعمت سایه های گسترده و متحرک،سایه هایی که یک نواخت باقی نمی ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می دهد،ولی در اینکه منظور از این سایه کدام یک از سایه ها است در میان مفسران

گفتگو است:جمعی می گویند این سایه کشیده و گسترده همان سایه ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و لذتبخش ترین سایه ها و ساعات همان است،این نور کم رنگ و سایه گستر،از لحظه طلوع فجر شروع می شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنایی جایگزین آن می گردد.

بعضی دیگر گفته اند منظور تمام سایه شب است که از لحظه غروب شروع می شود و به لحظه طلوع آفتاب منتهی می گردد،زیرا می دانیم شب در حقیقت سایه نیمکره زمین است که در برابر آفتاب قرار گرفته،سایه ای است مخروطی که در طرف مقابل در فضا گسترده می شود و این سایه مخروطی دائما در حرکت است و با طلوع آفتاب در یک منطقه پایان می گیرد و در منطقه دیگر تشکیل می شود.

بعضی نیز گفته اند منظور سایه ای است که بعد از ظهر برای اجسام پیدا می شود و تدریجا کشیده تر و گسترده تر می گردد.

البته اگر جمله های بعد نبود ما از این جمله معنی وسیعی می فهمیدیم که تمام سایه های گسترده را در برمی گرفت ولی سایر قرائنی که به دنبال آن آمده نشان می دهد که تفسیر اول از همه مناسبتر است.

زیرا به دنبال آن می فرماید"سپس خورشید را بر وجود این سایه گسترده دلیل قرار دادیم"( ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ).

اشاره به اینکه اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد،اصولا سایه از پرتو آفتاب به وجود می آید،زیرا"سایه"معمولا به تاریکی کم رنگی گفته می شود که برای اشیاء پیدا می شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود،بنا بر این نه فقط طبق قانون تعرف الاشیاء باضدادها سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است.

***

ص :۱۱۱

بعد می فرماید:"سپس ما آن را آهسته جمع می کنیم"( ثُمَّ قَبَضْنٰاهُ إِلَيْنٰا قَبْضاً يَسِيراً ).

می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجا سایه ها برچیده می شود تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه به کلی معدوم می شود،زیرا آفتاب درست بالای سر هر موجودی قرار می گیرد،و در دیگر مناطق به حد اقل خود می رسد،و به این ترتیب سایه ها نه یک دفعه ظاهر می گردند،و نه یک دفعه برچیده می شوند،و این خود یکی از حکمتهای پروردگار است،چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می گرفت برای همه موجودات زیان آور بود،اما این نظام تدریجی در این حالت انتقالی چنان است که بیشترین فائده را برای موجودات دارد بی آنکه ضرری داشته باشد.

تعبیر به یسیرا اشاره به جمع شدن تدریجی سایه است،و یا اشاره به اینکه نظام ویژه نور و ظلمت در برابر قدرت پروردگار چیز ساده و آسانی است،و کلمه "الینا"نیز تاکید بر همین قدرت الهی است.

به هر حال جای تردید نیست همانگونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش"نور"دارد برای تعدیل و جلوگیری از زمانهای شدت نور،نیاز به "سایه"دارد،تابش نور یک نواخت زندگی را مختل می کند،همانگونه که سایه یک نواخت و ساکن،مرگبار است.

در صورت اول همه موجودات زنده می سوزند و در صورت دوم همه منجمد می شوند این نظام متناوب"نور"و"سایه"است که زندگی را برای انسان ممکن و گوارا ساخته.

لذا آیات دیگر قرآن وجود شب و روز را به دنبال یکدیگر از نعمتهای بزرگ الهی می شمرد،در یک جا می فرماید: قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيٰاءٍ أَ فَلاٰ تَسْمَعُونَ :"بگو

اگر خداونـد شب را برای شـما جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر اللّه بود که شعاعی از نور برای شـما بیاورد آیا نمی شنوید"(قصص-۷۱).

و بلافاصله می افزاید: قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ :"بگو هر گاه خداوند روز را جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر اللّه بود که برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید،آیا نمی بینید"؟ (قصص-۷۲).

و به دنبال این سخن نتیجه گیری می کند که این از رحمت خدا است که برای شما شب و روز قرار داد که هم در آن بیارامید و بیاسائیـد و هم از فضل او برای تحصیل معاش استفاده کنیـد شایـد شکرگزاری نمائیـد وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (قصص-۷۳).

و به همین دلیل قرآن یکی از نعمتهای بهشتی را"ظل ممـدود"(سایه گسترده)می شـمرد که نه نور خیره کننده و خستگی آور است و نه تاریکی وحشت آفرین.

*** بعـد از ذکر نعمت سایه ها،به شرح دو نعمت دیگر که کاملا متناسب با آن است پرداخته و گوشه دیگری از اسرار نظام هستی را که بیـانگر وجود خـدا است روشن می سازد،می فرمایـد"او کسی است که شب را برای شـما لباس قرار داد" ( وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِباساً ).

چه تعبیر زیبـا و جـالبی،"شب را لبـاس قرار داد"...این پرده ظلمـانی نه تنهـا انسانهـا که تمـام موجودات روی زمین را در خود مستور می سازد و آنها را همچون لباس،محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می کند،او را در برمی گیرد.

بعد اشاره به نعمت خواب می کند:"او خواب را برای شما مایه راحت قرار داد"( وَ النَّوْمَ سُبٰاتاً ).

"سبات"در لغت از ماده"سبت"(بر وزن وقت)به معنی قطع نمودن است، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده،و اینکه"روز شنبه" را در لغت عرب"یوم السبت"می نامند به خاطر آنست که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چرا که روز شنبه،روز تعطیلی آنها بود.

در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیتهای جسمانی به هنگام خواب است،زیرا می دانیم در موقع خواب،قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می شوند،و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس،برنامه عادی خود را بسیار کم کرده و به صورت آرامتر ادامه می دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود.

خواب به موقع و به اندازه،تجدید کننده تمام نیروهای بدن است و نشاط آفرین و مایه قدرت،و بهترین وسیله برای آرامش اعصاب است،به عکس،قطع خواب مخصوصا برای یک مدت طولانی،بسیار زیانبار و حتی مرگ آفرین است و به همین دلیل یکی از مهمترین شکنجه ها برای شکنجه گران قطع برنامه خواب است که مقاومت انسان را به سرعت در هم می شکند.

در پایان آیه به نعمت"روز"اشاره کرده،می فرماید:"و خداوند روز را مایه حرکت و حیات قرار داد"( وَ جَعَلَ النَّهٰارَ نُشُوراً ).

واژه"نشور"در اصل از نشر به معنی گستردن،در مقابل پیچیدن است این تعبیر ممکن است اشاره به گسترش روح به هنگام بیداری در سراسر بدن باشد که بی شباهت به زنده شدن بعد از مرگ نیست،و یا اشاره به گسترش انسانها در صحنه اجتماع و حرکت برای کارهای مختلف زندگی در روی زمین.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که همه روز صبحگاهان

این جمله را می فرماید:

الحمـد للّه الـذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور: "سـتایش مخصوص خداوندی است که ما را بعد از مرگ زنده کرد و حیات نوین بخشید، و سرانجام به سوی او محشور خواهیم شد" (۱).

و براستی روشنایی روز از نظر روح و جسم انسان،حرکت آفرین است همانگونه که تاریکی،خواب آور و آرامبخش است.

در جهـان طـبیعت نیز بـه هنگـام درخشـش اولیـن اشـعه خورشـید جنـب و جـوش عظیمی همـه موجـودات زنـده را فرا می گیرد،رستاخیزی در میان آنها بر پا می شود و هر یک به دنبال برنامه خویش به حرکت در می آیند،و حتی گیاهان نیز در برابر نور به سـرعت تنفس و تغـذیه و رشـد و نمو می کننـد،در حـالی که بـا غروب آفتاب گویی شـیپور خاموشـی در سراسـر جهان طبیعت زده می شود،پرنـدگان به لانـه هـا بازمی گردنـد و موجودات زنـده به استراحت و خواب می پردازنـد،حتی گیاهان در نوعی خواب فرو می روند.

*** بعد از بیان این مواهب عظیم که از اساسی ترین پایه های زندگی انسانها است به موهبت بسـیار مهم دیگری پرداخته می فرمایـد:"او کسـی است که بادهـا را بشـارتگرانی پیش از رحمتش فرسـتاد،و از آسـمان آبی پاک کننـده نازل کردیم" ( وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً ).

نقش بادهـا به عنـوان پیش قراولاـن نزول رحمت الهی بر کسـی پوشـیده نیست چرا که اگر آنهـا نبودنـد هرگز قطره بـارانی بر سرزمین خشـکی نمی باریـد،درست است که تابش آفتاب،آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرسـتد و تراکم این بخارها در قشـر سـرد بالاـی هوا تشـکیل ابرهـای بـاران زا می دهـد،ولی اگر بادهـا این ابرهـای پر بار را از بالای اقیانوسـها به سوی زمینها خشک نرانند،بار دیگر ابرها



---

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۴۵۵.

تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرو می ریزد.

خلاصه وجود این مبشران رحمت که به طور دائم در سرتاسر زمین در حرکتند سبب آبیاری خشکیهای روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه ها و چاههای پر آب و پرورش انواع گیاهان می گردد.

همیشه قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند،نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران به مشام می رسد،اینان همچون بشارت دهنده ای هستند که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهند.

تعبیر به"ریاح"(بادها)به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آنها باشد که بعضی شمالی،بعضی جنوبی،بعضی از شرق به غرب،و بعضی از غرب به شرق می وزد،و طبعا سبب گسترش ابرها در کل مناطق روی زمین می شود (۱).

قابل توجه اینکه در اینجا"ماء"(آب)توصیف به"طهور"شده است که صیغه مبالغه از طهارت و پاکیزگی است،و به خاطر همین معنی مفهوم آن پاک بودن و پاک کردن است،یعنی آب هم ذاتا پاک است و هم اشیاء آلوده را پاک می کند اما غیر از آب،بسیاری از اشیاء پاکند،ولی هرگز نمی توانند آلوده ای را پاک کنند.

و به هر حال آب علاوه بر خاصیت حیاتبخشی،خاصیت فوق العاده مهم پاک کننده را دارد،اگر آب نبود در یک روز سر تا سر جسم و جان و زندگی ما کثیف و آلوده می شد،گرچه آب معمولا میکرب کش نیست ولی به خاطر خاصیت حلال بودن فوق العاده اش انواع میکربها را می تواند در خود حل کند و بشوید و از بین ببرد،و از این نظر کمک بسیار مؤثری به سلامت انسان و مبارزه با انواع بیماریها

ص: ۱۱۶

---

۱- ۱) باید توجه داشت که"بشرا"به سکون شین مخفف"بشرا"(به ضم شین) جمع"بشور"(بر وزن قبول)به معنی مبشر و بشارت دهنده است.

می کند.

بعلاوه می دانیم پاکیزه کردن روح از آلودگیها به وسیله غسل و وضو نیز با آب انجام می گیرد پس این مایع حیاتبخش هم پاک کننده روح است و هم جسم.

*** اما این خاصیت پاک کننده بودن با تمام اهمیتی که دارد در درجه دوم قرار داده شده،لذا در آیه بعد اضافه می کند"هدف ما از نزول باران این است که سرزمین مرده را به وسیله آن زنده کنیم"( لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً ) (۱).

و نیز"این آب حیاتبخش را برای نوشیدن در اختیار مخلوقانی که آفریده ایم:

چهارپایان و انسانهای بسیار،بگذاریم"( وَ نُسْقِيَهُ مِمّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِيَّ كَثِيراً ).

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱-در این آیه سخن از چهارپایان و انسانهای بسیار به میان آمده،هر چند تمام حیوانات و انسانها از آب باران استفاده می کنند.

این به خاطر آن است که اشاره به بیابانگردان و چادرنشینانی کند که مطلقا آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می کنند،این نعمت بزرگ برای آنها محسوستر است،هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می شود،رگباری می زند و گودالها پر از آب زلال باران می شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می نوشند،جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می کنند.

۲-جمله"نسقیه"از ماده"اسقاء"است،و تفاوت آن با"سقی"،چنان که



---

۱- ۱) باید توجه داشت که"بلده"در اینجا به معنی بیابان و صحرا است،و با اینکه این لفظ مؤنث است صفت آن که"میتا"می باشد به صورت مذکر آمده به خاطر اینکه به معنی مکان است و مکان مذکر می باشد.

راغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته اند،این است که اسقاء به معنی آماده ساختن آب و در اختیار گذاردن است که هر موقع انسان اراده کند از آن بنوشد،در حالی که ماده"سقی"به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند،تا بنوشد و به تعبیر دیگر اسقاء معنی وسیعتر و گسترده تری دارد.

۳-در این آیه،نخست سخن از زمینهای مرده به میان آمده،بعد چهارپایان و بعد انسانها،این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که تا زمینها بوسیله باران زنده نشوند چهارپایان غذایی نخواهند داشت،و تا چهارپایان جان نگیرند انسان نمی تواند از آنها تغذیه کند.

۴-مطرح کردن مساله حیات بخشی آب بعد از مساله پاکسازی ممکن است اشاره به ارتباط نزدیک این دو با هم باشد(درباره اثرات حیاتبخش آب به طور مشروح در جلد ۱۳ ذیل آیه ۳۰ سوره انبیاء بحث کرده ایم).

*** در آخرین آیه مورد بحث اشاره به"قرآن"کرده،می گوید:"ما این آیات را به صورتهای گوناگون و مؤثر در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند و از آن به قدرت پروردگار پی برند،اما بسیاری از مردم جز انکار و کفر کاری در برابر آن نشان ندادند"( وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ إِلاّ كُفُوراً ).

گرچه بسیاری از مفسران،مانند مرحوم طبرسی و شیخ طوسی در تبیان و علامه طباطبائی در المیزان و بعضی دیگر،ضمیر در جمله"صرفناه"را به باران بازگردانده اند که مفهومش چنین می شود ما قطرات باران را در جهات مختلف روی زمین و مناطق گوناگون می فرستیم و آن را در میان انسانها تقسیم می کنیم تا متذکر این نعمت بزرگ خدا بشوند، ولی حق این است که این ضمیر به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا که این تعبیر(به صورت فعل ماضی و مضارع)در ده

مـورد از قرآن مجیـد آمـده کـه در ۹ مـورد صـریحا بـه آیـات قرآن و بیانـات آن بـاز می گردد،و در مـوارد متعـددی جمله"لیذکروا"یا مانند آن،پشت سر آن قرار گرفته،بنا بر این بسیار بعید به نظر می رسد که در این یک مورد،این تعبیر، مفهوم دیگری داشته باشد.

اصولا ماده"تصریف"که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است تناسب چنـدانی با نزول آب باران نـدارد،در حالی که با آیات قرآن که در لباسهای مختلف،گاه به صورت وعد و گاهی به صورت وعید،گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشینیان می آید مناسبتر است.

***

ص :۱۱۹

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۵۱ تا ۵۵]

### اشاره

وَ لَوْ شِئْنٰا لَبَعَثْنٰا فِی کُلِّ قَرْیَهٍ نَذِیراً (۵۱) فَلاٰ تُطِعِ اَلْکٰافِرِینَ وَ جٰاهِدْهُمْ بِهِ جِهٰاداً کَبِیراً (۵۲) وَ هُوَ اَلَّذِی مَرَجَ اَلْبَحْرَیْنِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُمٰا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً (۵۳) وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ مِنَ اَلْمٰاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کٰانَ رَبُّکَ قَدِیراً (۵۴) وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُمْ وَ لاٰ یَضُرُّهُمْ وَ کٰانَ اَلْکٰافِرُ عَلیٰ رَبِّهِ ظَهِیراً (۵۵)

### ترجمه:

۵۱-و اگر می خواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری می فرستادیم.

۵۲-بنا بر این از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بنما.

۵۳-و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند(گویی هر یک به دیگری می گوید)دور باش و نزدیک نیا! ۵۴-او کسی است که از آب انسانی را آفرید او را نسب و سبب قرار داد(و نسل او را از این دو طریق گسترش داد)و پروردگار تو همواره قادر است.

ص: ۱۲۰

۵۵-آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها سودی می رساند و نه زیانی، و کافران در برابر پروردگارشان(در طریق کفر)کمک کار یکدیگرند.

**تفسیر:**

دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم

نخستین آیه مورد بحث،اشاره به عظمت مقام پیامبر ص است،می فرماید:

"اگر ما می خواستیم در هر شهر و دیاری،پیامبری می فرستادیم"(اما چنین نکردیم و مسئولیت هدایت جهانیان را بر دوش تو افکندیم)( وَ لَوْ شِئْنا لَبَعَثْنا فِی کُلِّ قَرْیَهٍ نَذِیراً ).

در واقع همانگونه که خداوند-طبق آیات گذشته-قدرت دارد دانه های باران حیاتبخش را به تمام سرزمینهای مرده بفرستد،این توانایی را نیز دارد که وحی و نبوت را در هر شهر و دیاری بر قلب پیامبری نازل کند،و برای هر امتی انذار کننده و بیم دهنده ای بفرستد،اما خداوند آنچه را شایسته تر است برای بندگان برمی گزیند،زیرا تمرکز نبوت در وجود یک فرد باعث وحدت و انسجام انسانها و جلوگیری از هر گونه تفرقه و پراکندگی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مشرکان در کنار بهانه های دیگر این بهانه را نیز داشتند و می گفتند آیا بهتر نبود خدا در هر شهر و آبادی،پیامبری مبعوث می کرد؟ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید:خدا اگر می خواست می توانست چنین کند،اما قطعا صلاح امتها و ملتها این پراکندگی نبود.

به هر حال این آیه هم دلیلی است بر عظمت مقام پیامبر،و هم لزوم وحدت رهبری و هم سنگین بودن بار مسئولیت او.

*** به همین دلیل در آیه بعد دو دستور مهم را که دو برنامه اساسی پیامبران

ص: ۱۲۱

را تشکیل می دهد بیان می کند،نخست روی سخن را به پیامبر اسلام ص کرده می فرماید:"بنا بر این از کافران اطاعت مکن"( فَلاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ ).

در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازشکاری با منحرفان،آفت دعوت به سوی خدا است،در برابر آنها محکم بایست و به اصلاح آنها بکوش،ولی مراقب باش ابدا تسلیم هوسها و خرافات آنها نشوی.

و اما دستور دوم اینکه"به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی کن"( وَ جٰاهِدْهُمْ بِهِ جِهٰاداً کَبِیراً ).

جهادی بزرگ به عظمت رسالت،و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در بر گیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شک منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است،نه جهاد مسلحانه،چرا که این سوره مکی است و می دانیم دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.

و به گفته مرحوم"طبرسی"در مجمع البیان این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق از بزرگترین جهادها است،و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر ص:

رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر: "ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم"اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد".

این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند،چرا که وسیله ای است برای این جهاد کبیر،و سلاحی است برنده،که قدرت بیان و استدلال و تاثیر عمیق و جاذبیتش ما فوق تصور و قدرت انسانها است.

وسیله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنایی روز،به آرامبخشی پرده های شب،به حرکت آفرینی بادها،به عظمت ابرها و به حیاتبخشی قطره های

باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.

*** و پس از فاصله مختصری،باز به استدلال بر عظمت خداوند از طریق بیان نعمتهای او در نظام آفرینش می پردازد،و به تناسب بیان نزول قطرات حیاتبخش باران که در آیات قبل گذشت اشاره به مخلوط نشدن آبهای شیرین و شور کرده می فرماید:"او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد،یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ،و در میان آنها برزخی قرار داد،گویی هر یک از آنها به دیگری می گوید:دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است"!( وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُمٰا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً ).

"مرج"از ماده"مرج"(بر وزن فلج)به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در اینجا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است.

"عذب"به معنی گوارا و پاکیزه و خنک،و"فرات"به معنی خوش طعم و خوشگوار است،"ملح"به معنی شور،و"اجاج"به معنی تلخ و گرم است(بنا بر این ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است).

"برزخ"به معنی حجاب و حائل میان دو چیز است.

و جمله" حِجْراً مَحْجُوراً "چنان که سابقا هم(ذیل آیه ۲۲ همین سوره)اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان،این جمله را می گفتند،یعنی"ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید".

به هر حال این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامرئی،و حائل ناپیدا

در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آنها با هم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان"تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین"و به اصطلاح تفاوت"وزن مخصوص"آنها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریایی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود،ولی این مشکل نیز برای ما حل شده است،زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل،دریایی از آب شیرین تشکیل می دهند و آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد،و به خاطر تفاوت درجه غلظت آنها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند،و هر یک به دیگری"حجرا مهجورا"می گوید! جالب اینکه بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا- و پائین می رود،این آبهای شیرین که دریایی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسانها از زمانهای قدیم از این موضوع استفاده کرده،نهرهای زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمینهای فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آنها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.

هم اکنون در جنوب ایران شاید ملیونها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند،و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند،در سالهایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آنها لطمه می زند.

ولی معمولاـ چنین نیست و این آب "عـذب و فرات "که در کنار آن آب "ملـح و اجاج "قرار گرفته،به آن آمیخته نمی شود،سرمایه بزرگی برای آنها محسوب می شود.

ناگفته پیدا است وجود علل طبیعی در اینگونه مسائل هرگز از ارزش آنها نمی کاهد مگر طبیعت چیست؟جز فعل خدا و اراده و مشیت پروردگار است که این خواص را به این موجودات داده؟! جالب اینکه هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد،منظره این دو آب که رنگهای متفاوتی دارند و با هم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد.

ضمنا قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به "کفر" و "ایمان" ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه،در یک شهر،و گاه حتی در یک خانه افرادی با ایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی ایمان که همچون آب ملح و اجاجند،با دو طرز تفکر،دو نوع عقیده،و دو نوع عمل پاک و ناپاک،قرار می گیرند،بی آنکه بهم آمیخته شوند.

*** در آیه بعد به مناسبت بحث نزول باران و همچنین دریاهای آب شور و شیرین که در کنار هم قرار می گیرند سخن از آفرینش انسان از آب به میان آورده می گوید:"او کسی است که از آب انسانی را آفرید"( وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمٰاءِ بَشَراً ).

و به راستی صورتگری کردن در آب و چنین نقش بدیعی را بر آب زدن دلیل بر نهایت قدرت پروردگار است،در حقیقت در آیات گذشته سخن از پرورش گیاهان به وسیله باران در میان بود و در اینجا سخن از مرحله عالیتری یعنی آفرینش انسان از آب در میان است.

در اینکه منظور از آب در اینجا کدام آب است در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند منظور از "بشر"نخستین انسان یعنی آدم ع است چرا که آفرینش او از"طین"یعنی معجونی از آب و خاک بود،بعلاوه طبق بعضی از روایات اسلامی نخستین موجودی که خدا آفرید آب بود و انسان را از آن آب آفرید.

نکره بودن"بشرا"(انسانی را)گواه این معنی است.

اما جمعی دیگر معتقدند که منظور از"ماء"آب نطفه است که همه انسانها به قدرت پروردگار توسط آن به وجود می آیند،و با آمیزش نطفه مرد"اسپر" که در آب شناور است با"اوول"نطفه زن،نخستین جوانه حیات انسان یعنی اولین سلول زنده آدمی به وجود می آید.

اگر انسان مراحل انعقاد نطفه را از آغاز تا پایان دوران جنینی تحت بررسی و مطالعه دقیق قرار دهد آن قدر آیات عظمت حق و قدرت آفریدگار را در آن مشاهده می کند که به تنهایی برای شناخت ذات پاک او کافی است.

گواه این تفسیر جمله ای است که در ذیل آیه آمده و شرح آن را خواهیم داد ( فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً ).

از این گذشته بدون شک بیشترین قسمت وجود انسان را آب تشکیل می دهد به طوری که می توان گفت ماده اصلی وجود هر انسانی آب است،و به همین دلیل مقاومت انسان در برابر کمبود آب بسیار کم است،در حالی که انسان در برابر کمبود مواد غذایی می تواند روزها و هفته ها مقاومت کند.

البته این احتمال نیز وجود دارد که همه این معانی در مفهوم آیه جمع باشد یعنی هم بشر نخستین از آب آفریده شده،و هم پیدایش تمام افراد انسان از آب نطفه است،و هم آب مهمترین ماده ساختمان بدن انسان را تشکیل می دهد،آبی که از ساده ترین موجودات این جهان محسوب می شود چگونه مبدء پیدایش چنین

خلق شگرفی شده است؟!این دلیل روشن قدرت او است.

به دنبال آفرینش انسان،سخن از گسترش نسلها به میان آورده،می گوید:

"خداوند این انسان را از دو شاخه گسترش داد:شاخه نسب و صهر"( فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً ).

منظور از"نسب"پیوندی است که در میان انسانها از طریق زاد و ولد به وجود می آید،مانند ارتباط پدر و فرزند یا برادران به یکدیگر،اما منظور از "صهر"که در اصل به معنی"داماد"است،پیوندهایی است که از این طریق میان دو طایفه بر قرار می شود،مانند پیوند انسان با نزدیکان همسرش،و این دو،همان چیزی است که فقهاء در مباحث نکاح از آن تعبیر به"نسب"و"سبب"می کنند.

در قرآن مجید در سوره نساء به هفت مورد از محارم که از طریق نسب به وجود می آیند اشاره شده(مادر،دختر،خواهر،عمه،خاله،دختر برادر و دختر خواهر)و به چهار مورد از موارد سبب و صهر(دختر همسر،مادر همسر همسر فرزند،و همسر پدر).

البته در تفسیر این جمله نظرات دیگری از سوی مفسران اظهار شده اما آنچه گفتیم روشنتر و قویتر از همه است.

از جمله اینکه:جمعی"نسب"را به معنی فرزندان پسر،و"صهر"را به معنی فرزندان دختر دانسته اند،چرا که پیوندهای نسبی روی پدران حساب می شود، نه روی مادران.

ولی به طوری که در تفسیر نمونه جلد ۲ ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران مشروحا گفته ایم این یک اشتباه بزرگ است که از سنتهای دوران قبل از اسلام سرچشمه گرفته است که نسب را تنها از طریق پدر می دانستند،و مادر هیچ نقشی نداشت، در حالی که در فقه اسلامی و در میان همه دانشمندان اسلام مسلم است که احکام محرم بودن نسبی هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر است(برای توضیح بیشتر

ص :۱۲۷

به تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۷ مراجعه فرمائید).

قابل توجه اینکه حدیث معروفی در اینجا داریم که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است،طبق این حدیث آیه فوق درباره پیامبر ص و علی ع نازل شده،چرا پیامبر ص دخترش فاطمه ع را به همسری علی ع در آورد و به این ترتیب علی ع هم پسر عموی پیامبر ص و هم همسر دخترش بود،و این است معنی"نسبا و صهرا" (۱).

اما همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان مصداقهای روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست،آیه هر گونه پیوندی را که از طریق نسب و دامادی به وجود می آید شامل می شود که یکی از مصداقهای روشنش پیوند علی ع با پیامبر ص از دو جهت بود.

در پایان آیه به عنوان تاکید بر مسائل گذشته می فرماید:"پروردگار تو همواره قادر بوده و هست"( وَ کٰانَ رَبُّکَ قَدِیراً ).

*** سرانجام در آخرین آیه مورد بحث،انحراف مشرکان را از اصل توحید، از طریق مقایسه قدرت بتها با قدرت پروردگار که نمونه های آن در آیات قبل گذشت روشن می سازد،می گوید:"آنها معبودهایی جز خدا می پرستند که نه سودی به آنها می رساند و نه زیانی"( وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُمْ وَ لاٰ یَضُرُّهُمْ ).

مسلم است تنها وجود سود و زیان نمی تواند معیار پرستش باشد،ولی قرآن با این تعبیر بیانگر این نکته است که آنها هیچ بهانه ای برای این پرستش ندارند چرا که بتها موجوداتی هستند کاملا بی خاصیت و فاقد هر گونه ارزش و تاثیر مثبت یا منفی.

و در پایان آیه اضافه می کند:"کافران در برابر پروردگارشان(در طریق

ص:۱۲۸

---

۱- ۱) مجمع البیان و تفسیر روح المعانی ذیل آیه.

کفر)به یکدیگر کمک می کنند"( وَ کٰانَ الْکٰافِرُ عَلیٰ رَبِّهِ ظَهِیراً ).

آنهـا در مسـیر انحرافیشـان تنهـا نیسـتند،و بطـور قـاطعی یکـدیگر را تقـویت می نماینـد،نیروهـایی را کـه می بـایست در مسیر "اللّه"بسیج کنند،بر ضد آئین خدا و پیامبرش و مؤمنان راستین بسیج می نمایند.

و اگر می بینیم بعضـی از مفسـران،"کافر"را در اینجا منحصرا به"ابو جهل" تفسیر کرده اند از باب ذکر مصداق واضح است،و گرنه کافر در همه جا معنی وسیعی دارد که همه کفار را شامل می شود.

***

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-وحدت رهبری

در نخستین آیه مورد بحث این سـخن پروردگـار را خوانـدیم که"اگر می خواستیم در هر شـهر و دیاری،پیامبری انـذار کننـده مبعوث می کردیم ولی چنین نکردیم.

این مسلما به خـاطر آنست که پیامبران رهبران امتها هسـتند و می دانیم تفرقه در مساله رهبری موجب تضـعیف هر امت و ملت است،مخصوصا در آنجا که سـخن از خاتمیت در میان است و بایـد رهبری تا پایان جهان تـداوم یابـد اهمیت تمرکز و وحدت آشکارتر می شود.

رهـبر واحـد می توانـد تمـام نیروهـا را متحـد سـازد،و بـه آنهـا انسـجام و وحـدت برنـامه دهـد،و در حقیقـت مساله وحـدت رهبری،انعکاسی است از حقیقت توحید در اجتماع انسانی که نقطه مقابل آن یک نوع شرک و تفرقه و نفاق است.

و اگر در آیه ۲۴ سوره فاطر می خوانیم وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ :

"هر امتی پیامبری انـذار کننـده داشـته"هیـچ گونه منافاتی با بحث فوق ندارد، زیرا سـخن از امت است،نه از اهل هر شـهر و دیار.

از مقام پیامبران که بگذریم در رده های پائین تر رهبری نیز همین اصل

حاکم است،و ملتهایی که از نظر رهبری گرفتار تجزیه شده اند علاوه بر ضعف و زبونی به تجزیه در سایر شؤونشان انجامیده است.

***

## ۲-قرآن وسیله جهاد کبیر

"جهاد کبیر"تعبیر گویایی است از اهمیت برنامه یک مبارزه سازنده الهی.

جالب اینکه در آیات فوق،این عنوان به قرآن داده شده است،و یا به تعبیر دیگر به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژیها و انحرافات و آلودگیها مبارزه می کنند.

این تعبیر از یک سو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می سازد،و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را.

در بعضی از روایات آمده است که"ابو سفیان"و"ابو جهل"و بعضی دیگر از سران شرک شبی از شبها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه،هنگامی که پیامبر ص مشغول نماز بود آمدند و هر یک بدون اینکه دیگری بداند در محلی پنهان شده آن شب مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر ص شنیدند،هنگامی که پراکنده شدند سفیده صبح دمیده بود،و اتفاقا به هنگام بازگشت از یک راه آمدند و سرشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تاکید کردند چنین کاری نباید تکرار شود،چرا که اگر بعضی از جاهلان این صحنه را ببینند باعث شک و تردیدشان خواهد شد! ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز به هنگام بازگشت با یکدیگر روبرو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تاکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و به هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند:ما از اینجا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار

تکرار نشود،عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.

فردا صبح یکی از مشرکان به نام"اخنس بن شریق"عصای خود را برگرفت و به سوی خانه"ابو سفیان"آمد،و به او گفت بگو ببینم:عقیده تو در باره آنچه از محمد ص شنیدی چیست؟ابو سفیان گفت:به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم!.

"اخنس"از نزد ابو سفیان بیرون آمد،و به سراغ خانه"ابو جهل"رفت و به او گفت:تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می گویی؟! ابو جهل گفت:چه شنیدم؟مطلب این است که ما و فرزندان ابو عبد مناف در افتخارات با هم رقابت داریم،آنها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم، بی مرکبان را مرکب دادند،ما هم دادیم،بخشیدند و انفاق کردند،ما هم کردیم،و دوش به دوش هم جلو می آمدیم،اما آنها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می رسد،ما چگونه می توانیم در این امر با آنها رقابت کنیم؟ حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد! "اخنس"برخاست و او را ترک گفت (۱).

آری جاذبه قرآن آنها را شبهای متوالی به سوی خود می کشاند و تا سفیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند،ولی خود خواهی و تعصب و حفظ منافع مادی آن چنان بر آنها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می شد.

بدون تردید این نور الهی،این قدرت را دارد که هر قلب آماده ای را هر جا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد بحث،قرآن وسیله جهاد کبیر معرفی شده است.

***



---

۱- ۱) "سیره ابن هشام"جلد اول صفحه ۳۳۷ و"تفسیر فی ظلال"جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۵۶ تا ۵۹]

### اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً (۵۶) قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً (۵۷) وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَلْحَیِّ اَلَّذِی لاٰ یَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ کَفیٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِیراً (۵۸) اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ اَلرَّحْمٰنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً (۵۹)

### ترجمه:

۵۶-ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم.

۵۷-بگو من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم،تنها پاداش من این است که کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.

۵۸-و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی میرد،و تسبیح و حمد او به جای آور،و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است.

۵۹-او خدایی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان ایندو است در شش روز(شش دوران)آفرید،سپس بر عرش قدرت قرار گرفت(و به تدبیر جهان پرداخت) او خداوند رحمن است،از او بخواه که از همه چیز آگاه است.

### تفسیر:

پاداش من هدایت شماست!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اصرار بت پرستان بر پرستش بتهایی بود که مطلقا سود و زیانی ندارند،در نخستین آیات مورد بحث اشاره به وظیفه پیامبر ص در برابر این متعصبان لجوج کرده می گوید:"ما تو را جز به عنوان

بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم"( وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً ) (۱).

اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست،تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی،و دلهای آماده را به سوی خدا دعوت کردی.

این سخن هم وظیفه پیامبر را مشخص می کند و هم تسلی خاطری برای او است،و هم نوعی تهدید و بی اعتنایی به این گروه گمراه می باشد.

*** سپس به پیامبر ص دستور می دهد که به آنها"بگو من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچ گونه اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم" ( قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ ).

بعد اضافه می کند:"تنها اجری که من می خواهم این است که مردم بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند"( إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً ).

یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شما است،آنهم از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار،و این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر ص را نسبت به پیروانش روشن می سازد،چرا که اجر و مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می شمرد (۲).

بدیهی است هدایت امت اجر معنوی فوق العاده ای برای پیامبر ص دارد چرا که"الدال علی الخیر کفاعله":هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون رهرو آن راه است.

ص:۱۳۳

---

۱- ۱) "نذیر"به اعتقاد بعضی صیغه مبالغه است،در حالی که"مبشر"تنها اسم فاعل می باشد،این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که پیامبر(ص)در برابر گروهی بی ایمان قرار گرفته بود که در انحراف خود سخت اصرار داشتند و طبعا او باید آنها را بسیار انذار کند(روح المعانی ذیل آیه مورد بحث).

۲- ۲) بنا بر این استثناء در آیه فوق"استثنای متصل"است،هر چند در بدو نظر منقطع جلوه می کند.

در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده اند،از جمله:

جمعی از مفسرین معتقدند که معنی آیه چنین است:"من از شما هیچگونه پاداشی نمی خواهم مگر اینکه خود بخواهید اموالی در راه خدا به نیازمندان انفاق کنید که آن بسته به میل خود شما است" (۱).

ولی تفسیر اول بسیار نزدیکتر به معنی آیه است.

از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که ضمیر در"علیه"به قرآن و تبلیغ آئین اسلام باز می گردد چرا که سخن از عدم مطالبه اجر و پاداش در برابر این دعوت است.

این جمله علاوه بر اینکه بهانه های مشرکان را قطع می کند،روشن می سازد که قبول این دعوت الهی بسیار سهل و ساده و آسان و برای همه کس بدون هیچ زحمت و هزینه ای امکان پذیر است.

و این خود گواهی است بر صدق دعوت پیامبر ص و پاکی فکر و برنامه او چرا ک مدعیان دروغین حتما برای اجر و پاداشی خواه مستقیم یا غیر مستقیم دست به این کار می زنند.

*** آیه بعد تکیه گاه اصلی پیامبر را روشن می سازد و می فرماید:"توکل بر خداوندی کن که زنده است و هرگز نمی میرد" ( وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ ).

و با داشتن تکیه گاه و پناهگاه و سرپرستی که همیشه زنده است و همیشه زنده خواهد بود نه نیازی به اجر و پاداش آنها داری،و نه وحشتی از ضرر و زیان و توطئه آنان.

و اکنون که چنین است"تسبیح و حمد او بجا آور"از نقصها منزه بشمر،و در



---

۱- ۱) در این صورت استثناء،"استثناء منقطع"خواهد بود.

برابر همه کمالات او را ستایش کن( وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ ).

در حقیقت این جمله را می توان به منزله تعلیل بر جمله قبل دانست،زیرا هنگامی که او از هر عیب و نقص پاک و به هر کمال و حسنی آراسته است،چنین کسی شایسته توکل می باشد.

سپس اضافه می کند:از کارشکنی و توطئه های دشمنان نگران مباش"همین بس که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است"و به موقع حساب آنها را می رسد ( وَ کَفیٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِیراً ).

*** آیه بعد بیان قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی است و توصیف دیگری است از این تکیه گاه مطمئن،می فرماید:"او کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز(شش دوران)آفرید"( اَلَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ).

"سپس بر عرش قدرت قرار گرفت"،و به تدبیر عالم پرداخت( ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ ).

کسی که دارای این قدرت وسیع است می تواند متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه ای حفظ کند،که هم آفرینش جهان به وسیله او بوده و هم اداره و رهبری و تدبیر آن در اختیار ذات پاک او است.

ضمنا آفرینش جهان به صورت تدریجی اشاره ای به این واقعیت است که خدا در هیچ کاری عجله ندارد،اگر دشمنان تو را سریعا مجازات نمی کند برای همین است که به آنها میدان و مهلت می دهد تا به اصلاح خویش بپردازند،بعلاوه کسی عجله می کند که از فوت فرصت،خوف دارد،و این درباره خداوند قادر متعال متصور نیست.

درباره آفرینش جهان هستی در شش روز و این که"روز"در این گونه

موارد به معنی "دوران" است،دورانی که ممکن است میلیونها و یا میلیاردها سال طول بکشد،و شواهد این معنی از ادبیات عرب،و ادبیات زبانهای دیگر، به طور مشروح در جلد ششم تفسیر نمونه آیه ۵۴ سوره اعراف(صفحه ۲۰۰ به بعد) بحث کرده ایم،و این دورانهای ششگانه را نیز مشخص نموده ایم.

و نیز معنی "عرش" و جمله " اِسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ "در همانجا آمده است.

و در پایان آیه اضافه می کند "او خداوند رحمان است" ( اَلرَّحْمٰنُ ).

کسی که رحمت عامش همه موجودات را در برگرفته،و مطیع و عاصی و مؤمن و کافر از خوان نعمت بی دریغش بهره می گیرند.

اکنون که خدایی داری بخشنده و قادر و توانا، "اگر چیزی می خواهی از او بخواه که از خواست همه بندگانش آگاه است" ( فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً ).

در حقیقت این جمله نتیجه مجموع بحثهای گذشته است که می گوید به آنها اعلام کن که من از شما پاداش نمی خواهم و بر خدایی توکل کن که جامع اینهمه صفات است،هم قادر است،هم رحمن،هم خبیر است و هم آگاه،حال که چنین است هر چه می خواهی از او بخواه.

مفسران در تفسیر این جمله بیانات دیگری دارند و غالبا سؤال را در اینجا به معنی پرسش کرده اند(نه تقاضا)و گفته اند مفهوم جمله این است که اگر می خواهی درباره آفرینش هستی و قدرت پروردگار سؤال کنی از خود او به پرس که از همه چیز با خبر است.

بعضی علاوه بر این که "سؤال" را به "پرسش" تفسیر کرده اند گفته اند منظور از "خبیر" جبرئیل و یا پیامبر است یعنی صفات خدا را از آنها بپرس.

البته تفسیر اخیر بسیار بعید به نظر می رسد،و تفسیر قبل از آن نیز چندان متناسب با آیات گذشته نیست و آنچه در معنی آیه گفتیم که منظور از سؤال تقاضا

و درخواست از خدا است نزدیکتر به نظر می رسد (۱).

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-اجر رسالت

در بسیاری از آیات قرآن می خوانیم که پیامبران الهی با صراحت این حقیقت را بیان می کردند که ما هیچ اجر و پاداشی از هیچ کس نمی طلبیم بلکه اجر ما تنها بر خداوند بزرگ است.

آیات ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره شعراء،همچنین آیات ۲۹ و ۵۱ سوره هود،و آیه ۷۲ سوره یونس،و ۴۷ سبا،بر این معنی دلالت دارد بدون شک این عدم مطالبه اجر هر گونه اتهامی را از پیامبران راستین دفع می کند،بعلاوه می توانند با آزادی کامل به کار خود ادامه دهند و قفل و بندهایی که بر اثر رابطه مادی ممکن است بر زبان آنها گذاشته شود از بین می رود.

اما جالب اینکه در مورد پیامبر اسلام سه تعبیر مختلف دیده می شود:

۱-تعبیری که در آیات فوق آمده که می گوید:"اجر و پاداش من تنها این است که شما هدایت شوید"!این تعبیری است فوق العاده پر معنی و جذاب.

۲-تعبیری که در آیه ۲۳ سوره شوری آمده است" قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ ":"من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی بستگانم"! ۳-تعبیری که در آیه ۴۷ سوره سبا آمده است( قُلْ مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ ):بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من تنها بر خداوند می باشد.



---

۱- ۱) طبق این تفسیر "با"در"به"زائده است،اما طبق تفاسیر دیگر با به معنی "عن"می باشد.

از ضـمیمه کردن این سه تعـبیر بهم چنین نـتیجه می گیریم که: اگر در مـورد پیـامبر اسـلام ص اجر رسـالت مـودت ذی القربی شمرده شده است،این مودت از یک سو به سود خود مؤمنان است،نه به سود پیامبر،و از سوی دیگر این محبت وسـیله ای اسـت برای هدایت یافتن به راه خدا.

بنـا بر این مجموع این آیـات نشـان می دهـد که مودت ذی القربـای رسول خـدا ص تـداوم برنـامه رسـالت و رهبری آن پیامبر اسـت،و بـه تعـبیر دیگر برای ادامـه راه پیـامبر ص و هـدایت و رهـبری او بایـد دسـت به دامن ذوی القربی زد،و از رهـبری آنها اسـتمداد جست،این همان چیزی است که شـیعه در مسـئله امامت از آن جانبـداری می کنـد،و معتقد است رشـته رهبری بعد از پیامبر نه در شکل نبوت که در شکل امامت برای همیشه ادامه خواهد داشت.

توجه به این نکته نیز لازم است که محبت عامـل مؤثری است برای پیروی کردن،همانگونه که در سوره آل عمران آیه ۳۱ می خوانیم: قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی :"بگو اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید"چرا که من مبلغ فرمان او هستم.

اصولا پیوند محبت با کسـی انسان را به سوی محبوب و خواسـته های او می کشاند و هر چه رشته محبت قویتر باشد این جاذبه قوی تر است،مخصوصا محبتی که انگیزه آن کمال "محبوب"است،احساس این کمال سـبب می شود که انسان سـعی کند خود را به آن مبدء کمال و اجرای خواسته های او نزدیکتر گرداند (۱).

***

## ۲-بر چه کسی باید توکل کرد؟

در آیات فوق هنگامی که به پیامبر فرمان توکل می دهد که از همه مخلوقات



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۸۴(ذیل آیه ۳۱ سوره آل عمران)مراجعه فرمائید.

نظر بر گیرد و تنها به ذات پاک خداوند چشم دوزد،اوصافی برای این ذات پاک برمی شمرد که در حقیقت شرائط اساسی کسی است که می تواند پناهگاه واقعی و مطمئن انسانها گردد.

نخست اینکه زنده باشد چرا که یک موجود مرده و بی خاصیت همچون بتها هرگز نمی توانند تکیه گاه کسی شوند.

دیگر اینکه حیاتش جاودانی باشد بطوری که احتمال مرگ او تزلزلی در فکر متوکلان ایجاد نکند.

سوم اینکه علم و آگاهیش همه چیز را در برگیرد،هم از نیازهای متوکلان با خبر باشد و هم از توطئه ها و نقشه های دشمنان.

چهارم اینکه قدرت بر همه چیز،هر گونه عجز و ناتوانی را که موجب تزلزل این تکیه گاه است کنار زند.

پنجم اینکه حاکمیت و تدبیر و اداره همه امور در کف با کفایت او باشد، و می دانیم این صفات تنها در ذات پاک خدا جمع است،و به همین دلیل تنها تکیه گاه اطمینان بخش و تزلزل ناپذیر در برابر همه حوادث ذات او است.

***

ص :۱۳۹

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۰ تا ۶۲]

### اشاره

وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اُسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا اَلرَّحْمٰنُ أَ نَسْجُدُ لِمٰا تَأْمُرُنٰا وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً (۶۰) تَبٰارَکَ اَلَّذِی جَعَلَ فِی اَلسَّمٰاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیهٰا سِرٰاجاً وَ قَمَراً مُنِیراً (۶۱) وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً (۶۲)

### ترجمه:

۶۰-و هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان سجده کنید می گویند رحمان چیست؟!(ما اصلا رحمن را نمی شناسیم)ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی.(این سخن را می گویند)و بر نفرتشان افزوده می شود! ۶۱-جاودان و پر برکت است آن خدایی که در آسمانها برجهایی قرار داد،و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید.

۶۲-او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آنها که بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند.

### تفسیر:

برجهای آسمانی

از آنجا که در آیات پیشین سخن از عظمت و قدرت خدا بود و هم وسعت رحمت

ص: ۱۴۰

او در نخستین آیه مورد بحث می افزاید:"هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان که سراسر وجود شما غرق رحمت او است سجده کنید آنها از روی کبر و غرور،و یا از سر استهزاء می گویند:رحمان چیست"؟!( وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ ).

ما اصلا"رحمان"را نمی شناسیم و این کلمه برای ما مفهوم روشنی ندارد.

"آیا ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی"؟!( أَ نَسْجُدُ لِمٰا تَأْمُرُنٰا ).

ما زیر بار هیچکس نمی رویم و تابع فرمان این و آن نخواهیم شد!.

"این سخن را می گویند و بر نفرت و دوریشان از خدا افزوده می شود" ( وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً ).

بدون شک مناسبترین نام از نامهای خدا برای دعوت به خضوع و سجده در برابر او همان نام پر جاذبه رحمان با مفهوم رحمت گسترده اش می باشد،ولی آنها بخاطر کوردلی و لجاجت نه تنها انعطافی در برابر این دعوت نشان ندادند،بلکه به سخریه و استهزاء پرداخته و از روی تحقیر گفتند رحمان چیست؟همانگونه که فرعون در برابر دعوت موسی ع گفت:و ما رب العالمین:"پروردگار جهانیان چیست"؟(آیه ۲۳ سوره شعراء)آنها حتی حاضر نبودند بگویند کیست؟! گرچه جمعی از مفسران معتقدند که نام"رحمان"برای خدا در میان عرب جاهلی نامانوس بود،و هنگامی که این توصیف را از پیامبر ص شنیدند واقعا از روی تعجب به این سؤال پرداختند،حتی بعضی از آنها می گفتند:ما کسی را به نام رحمان نمیشناسیم تنها کسی را که به این نام می دانیم همان کسی است که در سرزمین"یمامه"است!(منظورشان مسیلمه کذاب بود که به دروغ دعوی نبوت کرد و مردم او را به این نام رحمان می شناختند).

ولی این سخن بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا ماده این اسم و صیغه اش

هر دو عربی است،و همیشه پیامبر ص در آغاز سوره های قرآن در آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ این نام را برای آنها بیان می کرد،بنا بر این هدف آنها جز بهانه- جویی و سخریه نبوده است.

جمله بعد نیز گواه این حقیقت است،زیرا آنها می گویند:آیا ما مطیع فرمان تو شویم و به دستور تو سجده کنیم( أَ نَسْجُدُ لِمٰا تَأْمُرُنٰا ).

اما به حکم آنکه تبلیغات رهبران الهی تنها در دلهای آماده اثر می گذارد کوردلان لجوج نه تنها بهره ای نمی گیرند بلکه بر نفرتشان افزوده می شود،چرا که آیات قرآن همچون دانه های حیات بخش باران است که در باغ سبزه و گل می رویاند و در شوره زار خس!لذا جای تعجب نیست که بگوید:" وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً " (۱).

*** آیه بعد در حقیقت پاسخی است به سؤال آنها که می گفتند رحمان چیست؟- هر چند آنها این سخن را از روی سخریه می گفتند اما قرآن پاسخ جدی به آنها می گوید-می فرماید:"پر برکت و با عظمت است آن خدایی که در آسمان برجهایی قرار داد"( تَبٰارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمٰاءِ بُرُوجاً ).

"بروج"جمع"برج"در اصل به معنی"ظهور"است،و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشگر را که بلندتر و آشکارتر است"برج" می نامند،و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد"تبرجت المرأه"می گویند.

ص:۱۴۲

---

۱- ۱) بنا بر این فاعل"زاد"همان امر به سجده است که اثر معکوس در آن بیماردلان گذاشت،هر چند بعضی از مفسرین نقل کرده اند که پیامبر(ص)بعد از این سخن سجده کرد و مؤمنان نیز سجده کردند و این سبب دوری بیشتر آنها گشت،بنا بر این فاعل زاد سجده است اما معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

این کلمه به قصرهای بلند نیز اطلاق می شود.

به هر حال برجهای آسمانی اشاره به صورتهای مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می گیرند مثلا- می گویند خورشید در برج "حمل "قرار گرفته،یعنی محاذی "صورت فلکی حمل "می باشد،و یا "قمر "در "عقرب "است،یعنی کره ماه برابر صورت فلکی "عقرب "واقع شده(صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند).

به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاههای آسمانی خورشید و ماه کرده،و به دنبال آن اضافه می کند: "و در این برجها چراغ روشن و ماه نور بخشی قرار داد" ( وَ جَعَلَ فِیهٰا سِرٰاجاً وَ قَمَراً مُنِیراً ) (۱).

در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان(البته در نظر ما هر چند این تغییرات حقیقتا مربوط به گردش زمین دور آفتاب است) و نظام فوق العاده دقیقی است که میلیونها سال بی کم و کاست بر آنها حکم فرما است به گونه ای که منجمان آگاه می توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه را در روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش بینی کنند،این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است شاهد گویایی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره کننده عالم بزرگ هستی می باشد.

آیا با اینهمه نشانه های روشن،با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی شناسید و می گوئید: "ما الرحمن "؟! اما اینکه چرا خورشید را "سراج "نامیده؟و ماه را با صفت "منیر "



---

۱- ۱) مطابق تفسیر فوق ضمیر فیها به بروج برمی گردد نه به سماء و باید هم چنین باشد چرا که موضوع مهم گردش خورشید و ماه با نظام مخصوص در بروج است نه تنها وجود بروج در آسمان.

همراه نموده؟ممکن است دلیلش این باشد که"سراج"به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد،و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است،بر خلاف ماه که نورش از پرتو خورشید است،و لذا آن را با"منیر"توصیف کرده،یعنی"روشنی بخش"هر چند نورش از دیگری گرفته شده باشد.(در جلد ۸ تفسیر نمونه ذیل آیه ۵ و ۶ سوره یونس- صفحه ۲۲۶ به بعد-در این زمینه مشروحا سخن گفته ایم).

*** در آخرین آیه مورد بحث باز به معرفی پروردگار عالم ادامه داده و بخش دیگری از نظام هستی را بازگو می کند می گوید:"او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد،برای آنها که بخواهند متذکر شوند و یا شکرگزاری کنند"( وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً ).

این نظام بدیع که بر شب و روز حاکم است،و متناوبا جانشین یکدیگر می شوند و میلیونها سال این نظم ادامه دارد،نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید،برای آنها که می خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است.

می دانیم پیدایش نظام"شب"و"روز"بر اثر گردش زمین به دور خویش است،و تغییرات تدریجی و منظم آن که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود بخاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می باشد که باعث وجود فصلهای چهارگانه است.

اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شبها آن قدر طولانی می شد که همه چیز منجمد می گشت و روزها آن قدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می سوزاند،و در صورت دیگر فاصله

کوتاه شب و روز تاثیر آنها را خنثی می کرد،بعلاوه قوه گریز از مرکز آن قدر بالا می رفت که موجودات زمینی را به خارج از کره زمین پرتاب می نمود! خلاصه،مطالعه این نظام از یک سو فطرت خداشناسی را در انسان بیدار می سازد،(و شاید تعبیر به تذکر و یاد آوری اشاره به همین حقیقت است)و از سوی دیگر روح شکر گذاری را در او زنده می کند با جمله" أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً "به آن اشاره شده است.

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات که از پیامبر ص و یا ائمه معصومین ع در تفسیر آیه نقل شده چنین می خوانیم:"جانشین شدن شب و روز نسبت به یکدیگر برای آن است که اگر انسان در یکی از وظائف خویشتن در عبادت پروردگار کوتاهی کرده در دیگری جبران یا قضا کند این معنی ممکن است تفسیر دومی برای آیه باشد و از آنجا که آیات قرآن دارای بطون است منافات با معنی اول نیز ندارد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"هر عبادت و اطاعتی که در شب از تو فوت شد در روز قضا کن،خداوند تبارك و تعالی می فرماید: وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً :"یعنی انسان وظائف فوت شده در شب را در روز و وظائف فوت شده در روز را در شب قضا کند" (۱).

نظیر همین معنی را"فخر رازی"از پیغمبر اکرم ص نقل کرده است.

***



---

۱- ۱) "من لا یحضره الفقیه"طبق نقل نور الثقلین جلد ۳ ذیل آیه.

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۳ تا ۶۷]

### اشاره

وَ عِبادُ اَلرَّحْمنِ اَلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى اَلْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ اَلْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً (۶۳) وَ اَلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً
(۶۴) وَ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِصْرِفْ عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً (۶۵) إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً (۶۶) وَ اَلَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا
لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً (۶۷)

### ترجمه:

۶۳-بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند(و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

۶۴-آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

۶۵-آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و پر دوام است! ۶۶-آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است.

۶۷-آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری،بلکه در میان ایندو حد اعتدالی دارند.

ص :۱۴۶

## تفسیر:

صفات ویژه بندگان خاص خدا

از این آیات به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان"عباد الرحمن"آمده،مطرح می شود،و در حقیقت تکمیلی است برای آیات گذشته که مشرکان لجوج هنگامی که نام خداوند رحمان برده می شد از سر استهزاء و غرور می گفتند:رحمان چیست؟و دیدیم که قرآن ضمن دو آیه خداوند"رحمان"را به آنها معرفی کرد،اکنون نوبت این رسیده است به بندگان خاص این خداوند رحمان را معرفی کند،جایی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیتند عظمت خدای رحمان را بهتر می توان درک کرد.

این آیات دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند،و برخی اخلاقی،و پاره ای اجتماعی،قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است،و رویهم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزشهای انسانی.

نخست می گوید:"بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می روند"( وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً ) (۱).

در واقع نخستین توصیفی که از" عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ "شده است،نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان

ص: ۱۴۷

---

۱- ۱) "هون"مصدر است و به معنی نرمش و آرامش و عدم تکبر می باشد،و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا برای تاکید است،یعنی آنها آن چنانند که گویی عین آرامش و نفی تکبرند!

می دهند،تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.

آری آنها متواضعند،و تواضع کلید ایمان است،در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می شود،در زندگی روزمره با چشم خود دیده ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند،حقایق را به باد مسخره می گرفتند،و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود،آیا با این حالت کبر ایمان آوردن امکان پذیر است؟! آری این مؤمنان بنده خداوند رحمانند،و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است.تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است.

و اگر می بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که خداوند به پیامبرش می دهد این است که وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبٰالَ طُولاً :در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار چرا که نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد.(سوره اسراء آیه ۳۷) نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می باشد.

راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد می داند در برابر این عالم بزرگ چه اندازه کوچک است؟حتی اگر گردنش همطراز کوه ها شود تازه بلندترین کوه های زمین در برابر عظمت زمین کمتر از برآمدگی های پوست نارنج نسبت به آن است،همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانهای عظیم.

آیا با این حال کبر و غرور دلیل جهل و نادانی مطلق نیست؟! در حدیث جالبی از پیامبر ص می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند

عرض کردنـد دیوانه ای است که اعمـال جنون آمیز و خنـده آورش مردم را متوجه خود سـاخته پیامبر آنها را به سوی خود فرا خواند و فرمود:می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند:

فرمود:

المتبختر فی مشیه،النـاظر فی عطفیه،المحرک جنبیه بمنکبیه الـذی لا یرجی خیره و لا یؤمن شـر،فـذلک المجنون و هـذا مبتلی!: "کسـی که بـا تکبر و غرور راه می رود و پیوسـته به دو طرف خود نگـاه می کنـد،پهلوهـای خود را بـا شـانه خود حرکت می دهـد(غیر از خود را نمی بینـد و اندیشه اش از خودش فراتر نمی رود)کسـی که مردم به خیر او امید ندارند و از شـر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است".

دومین وصف آنهـا حلم و بردبـاری است چنـان که قرآن در ادامه همین آیه می گویـد:"و هنگـامی که جاهلان آنهـا را مورد خطاب قرار می دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می پردازند در پاسخ آنها"سلام"می گویند"( وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً ).

سلامی که نشانه بی اعتنایی توأم با بزرگواری است،نه ناشـی از ضـعف، سـلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است،سـلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آنها است،نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است،خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

آری یکی دیگر از پدیـده هـای بـا عظمت روحی آنها تحمل و حوصـله است که بـدون آن هیـچ انسانی راه دشوار و پر فراز و نشیب عبودیت و بنـدگی خدا را طی نخواهد کرد مخصوصا در جوامعی که افراد فاسد و مفسد و جاهل و نادان در آن فراوان است.

*** در دومین آیه به سومین ویژگی آنها که عبادت خالصانه پروردگار است

پرداخته می گوید"آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند"( وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً ).

در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می پردازند،پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند،و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.

گرچه جمله"یبیتون"دلیل بر این است که آنها شب را با سجود و قیام به صبح می آورند ولی معلوم است که منظور بخش قابل ملاحظه ای از شب است،و یا اگر تمام شب باشد در بعضی از مواقع چنین است.

ضمنا تقدیم"سجود"بر"قیام"به خاطر اهمیت آن است هر چند در موقع نماز عملا قیام مقدم بر سجود است (۱).

*** چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است:"آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و شدید و پر دوام است"( وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً ).

*** "چرا که جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است"( إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً ).

با اینکه آنها شبها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول،و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیتها است،همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است،



---

۱- ۱) باید توجه داشت که"سجد"جمع"ساجد"و"قیام"جمع"قائم"است.

همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون،انسان را کنترل می کند، و بی آنکه مامور و مراقبی داشته باشد وظائف خود را به نحو احسن انجام می دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصر می شمرد.

واژه"غرام"در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد،و اگر به شخص طلبکار غریم (۱)گفته می شود به خاطر آن است که دائما برای گرفتن حق خویش ملازم انسان است،به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار به دنبال کار یا چیزی می فرستد نیز"غرام"گفته می شود اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید،پی گیر و پر دوام است.

تفاوت"مستقر"و"مقام"شاید از این نظر بوده باشد که دوزخ برای کافران جایگاه همیشگی(مقام)است،و برای مؤمنان مدتی قرارگاه(مستقر) می باشد،و به این ترتیب به هر دو گروهی که وارد دوزخ می شوند اشاره شده است.

روشن است که دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است،آتش سوزان کجا و قرار گرفتن کجا؟ شعله های کشنده کجا و اقامت و آسایش کجا؟ این احتمال نیز وجود دارد که"مستقر"و"مقام"هر دو به یک معنا باشد و تاکیدی است بر دوام مجازات دوزخ،درست در مقابل بهشت که درباره آن ذیل همین آیات می خوانیم" خالِدِينَ فِيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً ":"مؤمنان جاودانه در غرفه های بهشتی می مانند چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکویی است)(فرقان-۷۶).

*** در آخرین آیه مورد بحث به پنجمین صفت ممتاز"عباد الرحمن"که اعتدال

ص:۱۵۱

---

۱- ۱) "غریم"هم به"طلبکار"گفته می شود و هم به"بدهکار"(لسان العرب ماده غرم).

و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصا در مساله انفاق است اشاره کرده می فرماید:"آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می کنند و نه سخت گیری،بلکه در میان این دو حد اعتدالی را رعایت می کنند"( وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَواماً ).

جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است،لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید:انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سخت گیری دارند،نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند،و نه آن چنان سخت گیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.

در تفسیر "اسراف" و "اقتار" که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن اینکه"اسراف" آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد،و"اقتار"آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و"اقتار"و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق ع این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت،و فرمود این همان"اقتار" و سخت گیری است،سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این"اسراف"است،بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند،و فرمود این همان"قوام"است (۱).

واژه"قوام"(بر وزن عوام)در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط

ص: ۱۵۲

---

۱- ۱) کافی-بنا بر نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۹.

میان دو چیز است و"قوام"(بر وزن کتاب)به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-طرز مشی مؤمنان

در آیات فوق خواندیم که یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است،تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است،تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد،ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است.

تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند،بلکه در عین تواضع گامهایی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند.در حالات پیامبر ص می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید:

ما رایت احدا اسرع فی مشیته من رسول اللّه(ص)کانما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه لغیر مکترث: "من کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم،گویی زمین زیر پای او جمع می شد،و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر آیه" اَلَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً "فرمود:

و الرجل یمشی بسجیته التی جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبختر: "منظور این است که انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد (۲).



---

۱- ۱) فی ظلال ذیل آیه مورد بحث،در تفسیر قرطبی روایت دیگری نیز در همین زمینه نقل می کند که شباهت زیادی به آنچه در بالا گفتیم دارد.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

در حدیث دیگری در حالات پیامبر ص آمده:

قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صبب: "هنگامی که پیامبر اسلام ص راه می رفت در عین اینکه عجولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گویی از یک سرازیری پائین می رفت (۱).

به هر حال همان گونه که گفتیم کیفیت راه رفتن به تنهایی مطرح نیست، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان،و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمن می کند.

***

## ۲-سختگیری و اسراف

بدون شک اسراف یکی از مذموم ترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است، و در آیات و روایات نکوهش فراوانی از آن شده،اسراف یک برنامه فرعونی است ( وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعٰالٍ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ )(یونس ۸۳).

اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند( وَ أَنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحٰابُ النّٰارِ )(غافر ۴۳).

و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد،و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود،بعلاوه روح اسراف معمولا توأم با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است.

در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است،اصولا از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانت دار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی.

***



---

۱- ۱) تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث.

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۸ تا ۷۱]

### اشاره

وَ اَلَّذِينَ لاٰ يَدْعُونَ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ يَقْتُلُونَ اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثٰاماً (۶۸)
يُضٰاعَفْ لَهُ اَلْعَذٰابُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهٰاناً (۶۹) إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ
وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۷۰) وَ مَنْ تٰابَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اَللّٰهِ مَتٰاباً (۷۱)

### ترجمه:

۶۸-آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند،و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند،و زنا نمی کنند،و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.

۶۹-چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد،و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.

۷۰-مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند.و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۷۱-و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند(و پاداش خود را از او می گیرد).

ص: ۱۵۵

### تفسیر:

### اشاره

### بحثی دیگر از صفات عباد الرحمن

ششمین ویژگی "عباد الرحمن "که در آیات مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می سازد، می فرماید:"آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند" ( وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ ).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرك از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته است.

هفتمین صفت،پاکی آنها از آلودگی به خون بیگناهان است:"آنها هرگز انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده،جز به حق،به قتل نمی رسانند" ( وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ) (۱).

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است،مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

هشتمین وصف آنها این است که:دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود"و زنا نمی کنند"( وَ لا یَزْنُونَ ).

آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان،ایمان را انتخاب می کنند،و بر سر دو راهی امنیت و ناامنی جانها،امنیت را،و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی،پاکی را،آنها محیطی خالی از هر گونه شرك و ناامنی و بی عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند.



---

۱- ۱) استثناء در جمله بالا به اصطلاح "استثناء مفرغ "است،و در تقدیر چنین بوده " لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ بسبب من الاسباب الا بالحق ".

و در پایـان این آیه برای تاکیـد هر چه بیشتر اضافه می کنـد:"و هر کس یکی از این امور را انجام دهـد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید"( وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثاماً ).

"اثم"و"اثام"در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد،سپس به هر گونه گناه اطلاق شـده است،ولی در اینجا به معنی جزای گناه است.

بعضی نیز گفته اند که"اثم"به معنی گناه و"اثام"به معنی کیفر گناه است (۱).

و اگر می بینیم بعضـی از مفسـران آن را به معنی بیابـان یـا کوه یا چاهی در جهنم ذکر کرده انـد در واقع از قبیل بیان مصـداق است.

درباره فلسفه تحریم زنا در جلد ۱۲ صفحه ۱۰۳ به بعد(ذیل آیه ۳۳ سوره اسراء)مشروحا بحث کرده ایم.

قابل توجه اینکه در آیه فوق،نخست از مساله شـرک،سـپس قتل نفس، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده،از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.

ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام ص چنین نقل می کند عرض کردم:

ای الـذنب اعظم؟قـال ان تجعـل للّه نـدا و هو خلقـک،قـال قلت ثم ای؟قـال ان تقتل ولـدک مخافه ان یطعم معک،قال قلت:ثم ای؟قال ان تزانی حلیله جارک،فانزل اللّه تصدیقها وَ الَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ -الی آخر الایه:

"کـدام گنـاه از همه گناهـان بزرگتر است؟فرمود:این که برای خـدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفریـد،عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟فرمود:

اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی!،باز



---

۱- ۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

عرض کردم بعد از آن کدام گناه؟فرمود:اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر ص را در این آیه نازل کرد: وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ ... (۱).

گرچه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده،ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه،این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است.

*** از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید:"کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد،و با خواری،جاودانه در عذاب خواهد ماند"( یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً ).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:نخست اینکه چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر اینکه در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است،در حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است،و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد،و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول،بحث بسیار کرده اند،آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود،مانند کفر که



---

۱- ۱) صحیح "بخاری" و "مسلم" طبق نقل مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد،و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است.

به همین جهت بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر این اصل معروف گرفته اند که"کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند،به فروع نیز مکلف می باشند" (الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول).

و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود،همانگونه که درباره قتل نفس در ذیل آیه ۹۳ سوره نساء گفته ایم (۱).

در مورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که"خلود"در آیه فوق در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شوند،هم شرک،هم قتل نفس و هم زنا،شاهد بر این معنی آیه بعد است که می گوید إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً :"مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد"و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند.

بعضی از مفسران نیز"خلود"را در اینجا به معنی مدت طولانی گرفته اند نه جاودانی،ولی تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی،کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد،چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی.

*** ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند،در آیه بعد چنین



---

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۶۸.

می گوید:"مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است"( إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً ).

همانگونه که دیدیم در آیه قبل،سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جایی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد دلیل بر این است که هر گنهکار پشیمانی می تواند به سوی خدا بازگردد،مشروط به اینکه توبه اش حقیقی باشد که نشانه آن عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده،و گرنه مجرد استغفار به زبان،با پشیمانی زودگذر به قلب،هرگز دلیل توبه نیست.

مساله مهم در مورد آیه فوق این است که چگونه خداوند"سیئات"آنها را تبدیل به"حسنات"می کند؟ ***

**تبدیل سیئات به حسنات**

در اینجا چند تفسیر است که همه می تواند قابل قبول باشد:

۱-هنگامی که انسان توبه می کند و ایمان به خدا می آورد دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود،و به خاطر همین تحول و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می شود،اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعدا عفیف و پاکدامن می شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

۲-دیگر اینکه خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند،و به جای آن حسنات می نشاند،چنان که در روایتی از ابو ذر از پیامبر اسلام ص می خوانیم:روز قیامت که می شود بعضی از افراد

را حاضـر می کنند خداوند دسـتور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید،به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی،و او به آن اعتراف می کند،ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجـا هر گـاه خـدا بخواهــد بـه او لطفی کنــد دسـتور می دهـد بجـای هر سـیئه حسـنه ای بـه او بدهیـد،عرض می کند پروردگارا!من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی بینم.

ابو ذر می گویـد:در این هنگـام پیـامبر ص تبسم کرد که دنـدانهایش آشـکار گشت سـپس این آیه را تلاـوت فرمود" فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ " (۱).

۳-سومین تفسـیر اینکه منظور از سـیئات نفس اعمالی که انسان انجام می دهد نیست،بلکه آثار سویی است که از آن بر روح و جان انسان نشسـته،هنگامی که توبه کنـد و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می شود،و تبدیل به آثار خیر می گردد،و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.

البته این سه تفسیر-منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.

*** آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می گوید:

"کسـی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد،به سوی خدا بازگشت می کند" (و پاداش خود را از او می گیرد)( وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللّهِ مَتاباً ) (۲).

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن



---

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۳.

۲- ۲) "متاب"مصدر میمی به معنی توبه است،و چون در اینجا مفعول مطلق است تاکید را بیان می کند.

انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنا بر این فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده اند و آن اینکه:

این جمله پاسخی است برای تعجبی که احیانا آیا گذشته در بعضی از اذهان برمی انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟این آیه پاسخ می دهد هنگامی که انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه:هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداشهای بی حساب او بازمی گردد.

گرچه این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد به خصوص اینکه با روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث نقل شده هماهنگ است.

***

ص :۱۶۲

## [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۷۲ تا ۷۶]

### اشاره

وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَشْهَدُونَ اَلزُّورَ وَ إِذٰا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرٰاماً (۷۲) وَ اَلَّذِینَ إِذٰا ذُکِّرُوا بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهٰا صُمًّا وَ عُمْیٰاناً (۷۳) وَ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْوٰاجِنٰا وَ ذُرِّیّٰاتِنٰا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اِجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِینَ إِمٰاماً (۷۴) أُوْلٰئِکَ یُجْزَوْنَ اَلْغُرْفَهَ بِمٰا صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهٰا تَحِیَّهً وَ سَلاٰماً (۷۵) خٰالِدِینَ فِیهٰا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقٰاماً (۷۶)

### ترجمه:

۷۲-آنها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی دهند(و در مجالس باطل شرکت نمی کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند.

۷۳-آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی افتند! ۷۴-آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما،مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزگاران بنما!

ص:۱۶۳

۷۵-آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی شان به آنان پاداش داده می شود.

و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند.

۷۶-جاودانه در آن خواهند ماند،چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی!

**تفسیر:**

پاداش عباد الرحمن(بندگان ویژه خدا)

در تعقیب آیات گذشته که بخشی از ویژگیهای "عباد الرحمن"را بازگو کرد آیات مورد بحث بقیه این اوصاف را شرح می دهد.

نهمین صفت برجسته آنان احترام و حفظ حقوق دیگران است"آنها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی دهند"( وَ الَّذِينَ لاٰ يَشْهَدُونَ الزُّورَ ).

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند:

بعضی همانگونه که در بالا گفتیم،شهادت"زور"را به معنی"شهادت به باطل"دانسته،زیرا"زور"در لغت به معنی تمایل و انحراف است،و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است،به آن"زور"گفته می شود.

این تعبیر(شهادت زور)در کتاب شهادات در فقه ما به همین عنوان مطرح است،و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده،هر چند در آن روایات،استدلالی به آیه فوق ندیدیم.

تفسیر دیگر اینکه:منظور از"شهود"همان"حضور"است،یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل،حضور پیدا نمی کنند.

و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت ع رسیده است به مجلس "غناء"تفسیر شده،همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد.

بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع"زور" را محدود به"غنا"کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است،و سایر مجالس

لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در برمی گیرد.

این احتمال نیز دور به نظر نمی رسد که هر دو تفسیر در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت به دروغ می دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند،چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه،مقدمه آلودگی قلب و روح است.

سپس در ذیل آیه به همین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید:"آنها هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می گذرند"( وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً ).

در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند.

و با توجه به اینکه"لغو"شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد،نشان می دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند، و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند،و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد،چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است،و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیطهای آلوده در آنان اثر نمی گذارد،و رنگ نمی پذیرند.

بدون شک بی اعتنایی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر،بهتر از آن نداشته باشند،و گرنه بدون شک آنها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند.

*** دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا،داشتن چشم بینا،و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است،می فرماید:"آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یاد آوری شود کر و کور روی آن نمی افتند"!

ص :۱۶۵

( وَ الَّذِينَ إِذٰا ذُكِّرُوا بِآيٰاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهٰا صُمًّا وَ عُمْيٰاناً ).

مسلما منظور اشاره به عمل کفار نیست،چرا که آنها به آیات الهی اصلا اعتنایی ندارند،بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان قشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می افتند بی آنکه حقیقت آن را درک کنند،به عمق آن برسند،و مقصود و منظور خدا را بدانند و به آن بیندیشند و در عمل از آن الهام گیرند.

راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی توان پیمود،قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است،چشمی باطن نگر و ژرف بین و گوشی حساس و نکته شناس.

و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زبان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است.

اصولا-درک آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است،چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می توان فریب داد،و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت،و آنها را به وادی کفر و بی ایمانی و ضلالت کشاند.

این گونه افراد آلت دست دشمنان و طعمه خوبی برای شیطانند،تنها مؤمنان ژرف اندیش و بصیر و سمیع اند که چون کوه ثابت می مانند و بازیچه دست این و آن نمی شوند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود:

مستبصرین لیسوا بشکاک: "منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید"! (۱).

***



---

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۳.

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلند"آنها پیوسته از درگاه خدا می خواهند و می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد"!( وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ ).

بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است،و رمز تلاش و کوشش.

مسلما چنین افرادی آنچه در توان دارند در تربیت فرزندان و همسران و آشنایی آنها به اصول و فروع اسلام و راههای حق و عدالت،فروگذار نمی کنند و در آنجا که دستشان نمی رسد دست به دامن لطف پروردگار می زنند و دعا می کنند اصولا هر دعای صحیحی باید این گونه باشد،به مقدار توانایی تلاش کردن و خارج از مرز توانایی دعا نمودن.

"قره عین"معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم،کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه قر(بر وزن حر) گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است،و از آنجا که معروف است(و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند)اشک شوق همواره خنک،و اشکهای غم و اندوه داغ و سوزان است،لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود،یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می ریزد،و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی (۱).

ص: ۱۶۷

---

۱- ۱) شاهد این سخن شعری است که قرطبی در تفسیرش از یکی از شعرای عرب نقل کرده است: فکم سخنت بالامس عین قریره و قرت عیون دمعها الیوم ساکب: "دیروز چشمان خنکی داغ و سوزان شد*ولی امروز چشمهایی خنک شد که اشکش ریزان است"!

مساله تربیت فرزند و راهنمایی همسر،و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده و به خواست خدا شرح آن را ذیل آیه ۶ سوره تحریم بیان خواهیم کرد.

و بالآخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است اینکه آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آن چنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.

آنها چون زاهدان گوشه گیر و منزوی،تنها گلیم خویش را از آب بیرون نمی کشند،بلکه سعیشان این است که بگیرند غریق را! لذا در پایان آیه می فرماید:آنها کسانی هستند که می گویند:"پروردگارا ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده"( وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً ).

باز توجه به این نکته لازم است که آنها فقط دعا نمی کنند که تکیه بر جای بزرگان به گزاف زنند بلکه اسباب بزرگی و امامت را آن چنان فراهم می کنند که صفات شایسته یک پیشوای راستین در آنها جمع باشد،و این کاری است بسیار مشکل با شرائطی سخت و سنگین.

حتما فراموش نکرده ایم که این آیات صفات همه مؤمنان را بیان نمی کند بلکه اوصاف گروه ممتاز مؤمنان را که در صف مقدم قرار دارند تحت عنوان "عباد الرحمن"شرح می دهد،آری آنها بندگان خاص رحمانند،و همانگونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد،رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است،علم و فکر و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند.

آنها الگوها و اسوه های جامعه انسانی هستند.

آنها سرمشقهایی برای پرهیزگاران محسوب می شوند.

آنها به چراغهای راهنمایی در دریاها و صحراها می مانند که گم گشتگان را به سوی خود می خوانند و از فرو غلتیدن در گرداب،و افتادن در پرتگاهها رهایی می بخشند.

در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی ع و ائمه اهل بیت ع وارد شده،و یا در روایت دیگری از امام صادق ع می خوانیم که:"منظور از این آیه مائیم" (۱).

بدون تردید ائمه اهل بیت ع از روشنترین مصداقهای آیه می باشند،اما این مانع از گسترش مفهوم آیه نخواهد بود که مؤمنان دیگر نیز هر کدام در شعاعهای مختلف امام و پیشوای دیگران باشند.

بعضی از مفسران از این آیه چنین استفاده کرده اند که تقاضای ریاست معنوی و روحانی و الهی نه تنها مذموم نیست،بلکه مطلوب و مرغوب نیز می باشد (۲).

ضمنا باید توجه داشت که واژه"امام"هر چند مفرد است گاه به معنی جمع می آید و در آیه مورد بحث چنین است.

*** بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند:

"آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود"( أُوْلٰئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمٰا صَبَرُوا ).

"غرفه"از ماده"غرف"(بر وزن حرف)به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است،و غرفه به چیزی می گویند که برمی دارند و تناول می کنند(مانند



---

۱- ۱) این روایات را"علی بن ابراهیم"و نویسنده کتاب"نور الثقلین"در تفسیرهایشان ذیل آیه مورد بحث مشروحا آورده اند.

۲- ۲) به تفسیر"قرطبی"و تفسیر"فخر رازی"مراجعه شود.

آبی که انسان از چشـمه برای نوشیدن برمی گیرد)سپس به قسمتهای فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است،و در اینجا کنایه از برترین منزلگاههای بهشت است.

و از آنجـا که"عباد الرحمن"با داشـتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارنـد درجه بهشتی آنان نیز بایـد برترین درجات باشد.

قابـل تـوجه اینکـه می گویـد:ایـن مقـام عـالی بـه خـاطر ایـن بـه آنهـا داده می شـود که در راه خـدا صـبر و اسـتقامت به خرج دادنـد،ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصـاف آنـان است،ولی در حقیقت این وصف تـازه ای نیسـت بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است،مگر بندگی پروردگار،مبارزه با طغیان شهوات،ترک شهادت زور،قبول تواضع و فروتنی،و غیر این صـفات بـدون صبر و اسـتقامت،امکان پذیر است؟ این بیان انسان را به یاد حدیث معروف امیر مؤمنان علی ع می اندازد که می فرماید:

و الصبر من الایمان کالرأس من الجسد: "صبر و اسـتقامت نسـبت به ایمان همچون سـر است نسـبت به تن"که بقای تن با بقای سر است چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد.

بنا بر این صبر در اینجا مفهوم وسـیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسـهای سـرکش و ایسـتادگی در مقابـل عوامل گناه همه در آن جمع است و اگر در بعضـی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده مسلما از قبیل بیان مصداق است.

سپس اضافه می کند:"در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند" ( وَ یُلَقَّوْنَ فِیهٰا تَحِیَّةً وَ سَلاٰماً ).

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سـلام می گویند و فرشـتگان به آنها،و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید،چنان که در آیه ۵۸ سوره یس

ص :۱۷۰

می خوانیم: سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیم :"برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم"و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می خوانیم: وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ :"فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما".

در اینکه آیا"تحیت"و"سلام"در اینجا دو معنی دارد یا یک معنی؟در میان مفسران گفتگو است،ولی با توجه به اینکه"تحیت"در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است،و"سلام"از ماده سلامت است،و به معنی دعا برای کسی است،بنا بر این چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است،هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

البته"تحیت"در عرف معنی وسیعتری پیدا کرده و آن هر گونه سخنی است که در آغاز ورود به کسی می گویند و مایه خوشحالی و احترام و اظهار محبت نسبت به او می باشد.

*** سپس برای تاکید بیشتر می فرماید:"جاودانه در آن خواهند ماند،چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبایی"؟( خالِدِینَ فِیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً ).

***

## [سوره الفرقان (۲۵): آیه ۷۷]

### اشاره

قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزٰاماً (۷۷)

### ترجمه:

۷۷-بگو پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد،شما(آیات خدا و پیامبران را)تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.

### تفسیر:

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید!

این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است در حقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره،و هم برای بحثهایی که در زمینه اوصاف"عباد الرحمن"در آیات گذشته آمده است،روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید:"بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی نیست اگر دعای شما نباشد"( قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ ).

"یعبؤا"از ماده"عبا"(بر وزن عبد)به معنی سنگینی است،بنا بر این جمله لا یعبأ یعنی وزنی قائل نیست،و به تعبیر دیگر اعتنایی نمی کند.

گرچه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریبا به یک اصل بازمی گردد.

بعضی گفته اند دعا به همان معنی دعا کردن معروف است.

بعضی دیگر آن را به معنی ایمان،و بعضی به معنی عبادت و توحید،و بعضی به معنی شکر، و بعضی به معنی خواندن خدا در سختیها و شدائد،تفسیر کرده اند اما ریشه همه اینها همان ایمان و توجه به پروردگار است.

ص:۱۷۲

بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود:آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است.

سپس می افزاید:"شما تکذیب آیات پروردگار و پیامبران خدا کردید، و این تکذیب دامان شما را خواهد گرفت،و از شما جدا نخواهد شد"( فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزاماً ).

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حد اقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود،ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیائید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت،و کیفرهای تکذیبتان قطعا دامانتان را خواهد گرفت (۱).

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تایید می کند حدیثی است که امام



---

۱- ۱) آیه فوق از آیاتی است که میان مفسران بسیار مورد گفتگو است،و آنچه در تفسیر آن گفتیم روشنترین تفسیر به نظر می رسد،ولی جمعی از مفسران معروف تفسیر دیگری برای آن ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است: خداوند به شما اعتنایی ندارد چرا که تکذیب آیات او کردید،مگر اینکه شما را دعوت به سوی ایمان می کند(طبق این تفسیر"دعائکم"از قبیل اضافه مصدر به مفعول است،و فاعل آن ضمیری است که به"ربی"برمی گردد،اما طبق تفسیری که ما انتخاب کردیم دعائکم از قبیل اضافه مصدر به فاعل است و ظاهر اضافه مصدر به ضمیر این است که اضافه به فاعل باشد مگر قرینه ای بر خلاف پیدا شود)در اینجا تفسیر سومی نیز برای آیه گفته شده است و آن اینکه هدف بیان این منظور است که شما نوع بشر که غالبا راه تکذیب را پیش گرفته اید نزد خدا ارج و وزنی ندارید مگر به خاطر آن اقلیتی همچون"عباد الرحمن" که به سوی خدا می آیند و با اخلاص او را می خوانند(این تفسیر گرچه از نظر معنی و محتوی صحیح است ولی با ظاهر آیه چندان سازگار نیست چرا که ضمیر در دعاؤکم و کذبتم ظاهرا به یک گروه بازمی گردد نه دو گروه)(دقت کنید).

باقرع نقل شده:از آن حضرت سؤال کردند:

کثره القراءه افضل او کثره الدعاء؟: "آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعا نمودن"؟ امام در پاسخ فرمود:

کثره الدعا افضل و قرء هذه الایه: "بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود" (۱).

***

**نکته:**

دعا راه خودسازی و خداشناسی

می دانیم در آیات قرآن و روایات اسلامی اهمیت زیادی به مساله دعا داده شده که نمونه آن آیه فوق بوده ولی ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس ساخته است،و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند دعا کار افراد بیچاره است!این که اهمیتی ندارد!.

ولی اشتباه از اینجا ناشی می شود که دعا را خالی و برهنه از شرائطش می نگرند در حالی که اگر شرائط خاص دعا در نظر گرفته شود این حقیقت به وضوح ثابت می شود که دعا وسیله مؤثری است برای خودسازی و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا.

نخستین شرط دعا شناخت کسی است که انسان او را می خواند.

شرط دیگر شستشوی قلب و دل،و آماده ساختن روح برای تقاضای از او است،چرا که انسان هنگامی که به سراغ کسی می رود باید آمادگی لقای او را



---

۱- ۱) "تفسیر صافی"ذیل آیه مورد بحث-این روایت را تفاسیر دیگر نیز با کمی تفاوت نقل کرده اند.روایات دیگری که بعضی از امالی شیخ و بعضی از تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث نقل شده نیز شاهد تفسیر فوق است.

داشته باشد.

شرط سوم دعـا جلب رضـا و خشـنودی کسـی است که انسـان از او تقاضـایی دارد چرا که بـدون آن احتمال تاثیر بسیار ناچیز است.

و بالآخره چهارمین شرط استجابت دعا آن است که انسان تمام قدرت و نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حد اکثر تلاش و کوشش را انجام دهد،و نسبت به ما ورای آن دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند.

زیرا در روایات اسلامی صریحا آمده است کاری را که انسان خود می تواند انجام دهد اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود دعایش مسـتجاب نیست! به این ترتیب دعا وسـیله ای است برای شناخت پروردگار و صفات جمال و جلال او، و هم وسیله ای است برای توبه از گنـاه و پـاک سـازی روح،و هم عـاملی است برای انجـام نیکی هـا،و هم سـببی است برای جهـاد و تلاـش و کوشش بیشتر تا آخرین حد توان.

به همین دلیل تعبیرات مهمی درباره دعا دیده می شود که جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست،مثلا:

در روایتی از پیامبر ص می خوانیم

"الدعاء سلاح المؤمن،و عمود الدین،و نور السماوات و الارض" :"دعا اسلحه مؤمن،و ستون دین و نور آسمانها و زمین است (۱).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

الدعاء مفاتیح النجاح،و مقالید الفلاح،و خیر الدعاء ما صدر عن صدر نقی و قلب تقی:

"دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعائی است که از سینه پاک و قلب پرهیزگار برخیزد" (۲).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

"الدعاء انفذ من السنان" "دعا نافذتر از نوک نیزه است"! (۳).



---

۱- ۱ و ۲ و ۳) اصول کافی جلد ۲ ابواب الدعاء-باب ان الدعاء سلاح المؤمن.

۲-

۳-

گذشته از همه اینها اصولا در زندگی انسان حوادثی رخ می دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یاس فرو می برد،دعا می تواند دریچه ای باشد به سوی امید پیروزی،و وسیله مؤثری برای مبارزه با یاس و نومیدی.

به همین دلیل دعا به هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت و نیرو و امیدواری و آرامش می بخشد،و از نظر روانی اثر غیر قابل انکاری دارد.

در زمینه مساله دعا،و فلسفه،و شرائط،و نتائج آن،به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث کرده ایم،برای توضیح بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید.

***پروردگارا!ما را از بندگان خاصت قرار ده و توفیق کسب ویژگیهای صفات عباد الرحمن را به ما مرحمت کن.

خداوندا!درهای دعا را به روی ما بگشا و آن را سبب ارزش وجود ما در پیشگاهت قرار ده.

خدایا!توفیق دعاهایی که مطلوب درگاه تو است به ما مرحمت فرما و از اجابت آن ما را محروم مکن انک علی کل شیء قدیر،و بالاجابه جدیر.

پایان سوره فرقان ۱۳۶۱\۱۲\۱۵ شمسی ۲۰ جمادی الاولی ۱۴۰۳ قمری

ص :۱۷۶

## (۲۶) سوره شعراء تمامی آیات این سوره(بجز چهار آیه آخر آن)در مکه نازل شده،و عدد آیات آن ۲۲۷ آیه است

### اشاره

ص :۱۷۷

محتوای سوره شعراء

معروف در میان مفسران این است که تمام آیات ۲۲۷ گانه این سوره جز چهار آیه آخر آن،در مکه نازل شده است (۱).

لحن آیـات این سوره نیز بـا دیگر سوره هـای مکی کاملا ـ هماهنـگ است، و می دانیم در سوره های مکی که در آغاز دعوت اسـلام نازل گردیـد بیشتر روی اصول اعتقادی،توحیـد و معاد و دعوت پیامبران خـدا و اهمیت قرآن تکیه می شد،و تقریبا تمام بحثهای سوره شعراء پیرامون همین مسائل دور می زند.

در حقیقت می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد:

بخش اول طلیعه سوره است که از حروف مقطعه،و سپس عظمت مقام قرآن و تسـلی خاطر پیامبر ص در برابر پافشاری و خیره سری مشرکان و اشاره ای به بعضی از نشانه های توحید و صفات خدا سخن می گوید.

بخش دوم فرازهایی از سـرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قومشان،و لجاجتها و خیره سـریهای آنان را در برابر این پیامبران بازگو می کند،که بعضـی مانند داسـتان موسی و فرعون مشروحتر،و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب کوتاهتر است.

مخصوصا در این بخش،اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر



---

۱ - ۱) تفسـیر "مجمع البیان"،تفسیر "فخر رازی" و تفسـیر "قرطبی" و تفسـیر "تبیان" در تفسـیر "روح المعانی" پنـج آیه را اسـتثناء کرده است،ولی بعضی از مفسران همچون علامه طباطبائی در "المیزان" استثناء این آیات را نپذیرفته اند،و بخواست خدا در ذیل همان آیات بحث بیشتری خواهیم داشت.

و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام ص داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر ص و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد و ضعف و فتوری به خود راه ندهند.

و نیز مخصوصا روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

بخش سوم که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام ص و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت،و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن می گوید،و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

ضمنا نام این سوره از چند آیه آخر که پیرامون شعرای بی هدف سخن می گوید گرفته شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که این سوره از نظر تعداد آیات بعد از سوره بقره بر همه سوره های قرآن فزونی دارد،هر چند از نظر تعداد کلمات چنین نیست، بلکه از بسیاری از آنان کوتاهتر است.

***

فضیلت سوره شعراء

در حدیثی از پیامبر اسلام ص در اهمیت تلاوت این سوره چنین می خوانیم: من قرء سوره شعراء کان له من الاجر عشر حسنات،بعدد کل من صدق بنوح و کذب به و هود و شعیب و صالح و ابراهیم،و بعدد کل من کذب بعیسی و صدق بمحمد(ص): "کسی که سوره شعرا را بخواند به عدد هر کسی که نوح را تصدیق و یا تکذیب کرده است ده حسنه برای او خواهد بود،و همچنین هود،شعیب،و صالح ابراهیم،و به عدد تمام کسانی که تکذیب عیسی و تصدیق محمد ص کرده اند" ۱. ناگفته روشن است که این همه اجر و پاداش تنها برای تلاوت منهای اندیشه و عمل نیست،بلکه قرائن متعددی در روایات فضائل سوره ها است که نشان می دهد منظور تلاوتی است که مقدمه تفکر و سپس اراده و عمل باشد و در گذشته به آن اشاره کرده ایم. اتفاقا تعبیری که در حدیث فوق آمده نیز مؤید همین مطلب است،زیرا استحقاق حسنات به تعداد تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان انبیاء بخاطر قرار گرفتن در خط تصدیق کنندگان و بیگانگی با خط تکذیب کنندگان است.
***

معروف در میان مفسران این است که تمام آیات ۲۲۷ گانه این سوره جز چهار آیه آخر آن،در مکه نازل شده است (۱).

لحن آیات این سوره نیز با دیگر سوره های مکی کاملا- هماهنگ است، و می دانیم در سوره های مکی که در آغاز دعوت اسلام نازل گردید بیشتر روی اصول اعتقادی،توحید و معاد و دعوت پیامبران خدا و اهمیت قرآن تکیه می شد،و تقریبا تمام بحثهای سوره شعراء پیرامون همین مسائل دور می زند.

در حقیقت می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد:

بخش اول طلیعه سوره است که از حروف مقطعه،و سپس عظمت مقام قرآن و تسلی خاطر پیامبر ص در برابر پافشاری و خیره سری مشرکان و اشاره ای به بعضی از نشانه های توحید و صفات خدا سخن می گوید.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قومشان،و لجاجتها و خیره سریهای آنان را در برابر این پیامبران بازگو می کند،که بعضی مانند داستان موسی و فرعون مشروحتر،و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب کوتاهتر است.

مخصوصا در این بخش،اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر

ص :

---

۱- ۱) "مجمع البیان"آغاز سوره شعراء.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;طسم (۱) تِلْکَ آیاتُ اَلْکِتابِ اَلْمُبِینِ (۲) لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ اَلسَّماءِ آیَهً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ (۴) وَ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ اَلرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلاّ کانُوا عَنْهُ مُعْرِضِینَ (۵) فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ أَنْبؤُا ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۶)

ص: ۱۸۲

**ترجمه:**

بنام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر ۱-طسم ۲-این آیات کتاب مبین است.

۳-گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی بخاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند.

۴-اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد! ۵-و هر ذکر تازه ای از سوی خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می کنند.

۶-آنها تکذیب کردند،اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می گرفتند به آنان می رسد (و از مجازاتش با خبر خواهند شد).

**تفسیر:**

آنها از هر تازه ای وحشت دارند!

باز در آغاز این سوره با نمونه دیگری از حروف مقطعه قرآن روبرو می شویم ( طسم ).

در تفسیر این حروف مقطعه و نظائر آن در آغاز سوره های بقره و آل عمران و اعراف بحثهای مشروح و جداگانه ای داشته ایم که نیازی به تکرار آن نمی بینیم.

آنچه باید در اینجا اضافه کنیم این است که روایات متعددی از پیامبر اکرم ص یا بعضی از صحابه در تفسیر "طسم" نقل شده که همه نشان می دهد این حروف علامتهای اختصاری از نامهای خدا،یا نامهای قرآن،و یا مکانهای مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است.

این روایات تفسیری را که در آغاز سوره اعراف جلد ششم در این زمینه نقل کردیم تایید می کند،و در عین حال با آنچه در آغاز سوره بقره آوردیم که

ص: ۱۸۳

منظور بیان اعجاز و عظمت قرآن است که این کلام بزرگ از حروف ساده و کوچکی ترکیب شده است منافاتی ندارد.

*** آیه بعد عظمت قرآن را این چنین بیان می کند:"اینها آیات کتاب مبین است"( تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ ).

البته"تلک"از نظر ادبیات عرب اشاره به دور است،و به معنی"آن"یا "آنها"می باشد،و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم در کلام عرب و گاه در زبان فارسی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره دور استفاده می شود،یعنی موضوع به قدری مهم و بلند مرتبه است که گویی از دسترس ما بیرون و در اوج آسمانها قرار داد.

قابل توجه اینکه این آیه به همین صورت بی کم و کاست در آغاز سوره"یوسف" و"قصص"نیز آمده است،و در همه این موارد بعد از حروف مقطعه واقع شده، که نشان دهنده ارتباط این"حروف"با"عظمت قرآن"است.

توصیف"قرآن"به"مبین"که در اصل از ماده"بیان"است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می باشد که هر چه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می شود.

از این گذشته قرآن بیان کننده"حق"از"باطل"و آشکار کننده راه سعادت و پیروزی و نجات از گمراهی است.

*** سپس به دلداری پیامبر ص پرداخته،می گوید:"گویی می خواهی جان خود را به خاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند از شدت اندوه بر باد دهی"!( لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ ).

"باخع"از ماده"بخع"(بر وزن بخش)به معنی هلاک کردن خویشتن

ص :۱۸۴

از شـدت غم و انـدوه است.این تعبیر نشان می دهـد که تا چه اندازه پیامبر اسـلام ص نسـبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصـرار و پافشاری داشت،و از اینکه می دیـد تشـنه کامانی در کنار چشـمه آب زلال قرآن و اسـلام نشسـته اند و باز از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بود.

ناراحت بود که چرا انسان عاقل با داشـتن اینهمه چراغ روشن باز از بیراهه می رود؟و در پرتگاه فرو می غلطد و نابود می شود؟ آری همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصا پیامبر اسلام که این تعبیر کرارا در قرآن در مورد او آمده است.

بعضی از مفسران چنین می گویند که سبب نزول آیه فوق این بود که پیامبر ص مرتبا اهل مکه را به توحید دعوت می کرد،اما آنها ایمان نمی آوردنـد، پیامبر ص آن قـدر ناراحت شـده بود که آثار آن در چهره اش آشـکار بود،آیه فوق نازل شد و پیامبر ص را دلداری داد (۱).

*** آیه بعـد برای اثبات این حقیقت که خداونـد بر هر چیز قادر است حتی می توانـد همه آنها را به اجبار وادار به ایمان کند چنین می گویـد:"اگر ما بخواهیم از آسـمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد" ( إِنْ نَشَـأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِينَ ).

اشاره به اینکه ما این قـدرت را داریم که معجزه خیره کننـده،یا عـذاب شدیـد و وحشـتناکی بر آنها فرو بفرستیم که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد،مهم آنست که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع گردند.

ناگفته پیدا است که منظور از خضوع کردن گردنها،خضوع کردن صاحبان



---

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۸ ذیل آیه مورد بحث.

آنهـا است،منتها گردن در فارسـی،و"رقبه"و"عنق"در عربی به خاطر اینکه عضو مهم بـدن انسان است به صورت کنایه از خود انسـان ذکر می شـود،فی المثـل افراد یـاغی را گردنکش و افراد زورگـو را گردن کلفـت،و افراد نـاتوان را گردن شکسـته می گویند! البته در تفسیر"اعناق"در اینجا احتمالات دیگری نیز داده اند:از جمله اینکه"اعناق"به معنی"رؤسا"،یا به معنی"گروهی از مردم"می باشد که همه این احتمالات ضعیف است.

*** سـپس به موضع گیری مشرکان و کافران در برابر قرآن اشاره کرده، می فرماید:"هر ذکر تازه ای از سوی خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می کنند"( وَ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ إِلاّٰ کٰانُوا عَنْهُ مُعْرِضِینَ ).

تعبیر به"ذکر"اشاره به این واقعیت است که قرآن بیدار کننده و آگاه کننده است،در تمام آیات و سوره هایش،اما این گروه از بیداری و آگاهی فرار می کنند!.

و تعبیر به"الرحمن"اشـاره به این است که نزول این آیـات از سوی پروردگـار از"رحمت عامه"او سرچشـمه می گیرد که همه انسانها را بدون استثناء به سعادت و کمال دعوت می کند.

و نیز ممکن است برای تحریک حس شـکرگزاری مردم باشد که این سخنان از سوی خداوندی است که نعمتهایش سر تا پای شما را فرا گرفته،چگونه در برابر ولی نعمت خود این چنین اعراض می کنید،و اگر او در مجازات شـما عجله نمی کند آنهم از رحمت او است.

تعبیر به"محـدث"(تازه و جدید)اشاره به این است که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می گردد،و هر کدام محتوای تازه ای دارد،اما چه سود که

اینها با این حقایق تازه ناسازگارند،گویی با همان خرافات نیاکان پیوند همیشگی بسته اند،و با هیچ قیمتی حاضر نیستند با جهل و گمراهی و خرافات وداع گویند اصولاـ همیشه افراد نادان و متعصب و لجوج با تازه ها،هر چند موجب هدایت و آگاهی و نجات باشد،مخالفند.

در آیه ۶۸ سوره مؤمنون می خوانیم أَ فَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جٰاءَهُمْ مٰا لَمْ یَأْتِ آبٰاءَهُمُ الْأَوَّلِینَ: "آیا آنها تدبر در این سخن نکردند یا اینکه این آیات چیز تازه ای است که برای نیاکانشان نیامده"(و به بهانه تازه بودن با آن مبارزه می کنند).

*** سپس اضافه می کند اینها تنها به"اعراض"قناعت نمی کنند،بلکه به مرحله"تکذیب"و از آن بدتر"استهزاء"می رسند،می فرماید:"آنها تکذیب کردند اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می گرفتند به آنان می رسد"و از مجازات دردناک کار خود با خبر می شوند( فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ ).

"انباء"جمع"نبا"به معنی خبر مهم است،و منظور در اینجا کیفرهای سختی است که در این جهان و جهان دیگر دامنگیر آنها می شود،گرچه بعضی از مفسران مانند"شیخ طوسی"در"تبیان"این کیفرها را منحصر به کیفر آخرت دانسته اند،ولی غالب مفسران آن را مطلق و شامل هر دو نوع کیفر دانسته اند، و در واقع چنین است،چرا که آیه اطلاق دارد و از این گذشته کفر و انکار بازتاب وسیع و گسترده وحشتناکی در تمام زندگی انسان دارد،چگونه می توان از آن صرف نظر کرد.

بررسی این آیه و آیه قبل نشان می دهد که انسان به هنگام قرار گرفتن در جاده های انحرافی به طور دائم التزایدی فاصله خود را از حق بیشتر می کند:

نخست مرحله اعراض و روی گردانـدن و بی اعتنایی نسـبت به حق است،اما تـدریجا به مرحله تکـذیب و انکار می رسد،باز از این مرحله فراتر می رود و حق را به باد سخریه می گیرد،و به دنبال آن مجازات الهی فرا می رسد(نظیر این تعبیر در آغاز سوره انعام آیه ۴ و ۵ نیز آمده است).

***

**نکته ها:**

۱-در یکی از خطبه هـای معروف"نهـج البلاـغه" علی ع به این واقعیت اشاره فرموده که خداونـد پیامبران را آن چنان فرسـتاده اسـت کـه مردم بتواننـد آزادانه برای ایمـان آوردن تصـمیم گیری کننـد که اگر غیر آن بـود،ایمـان اجبـاری می شـد و سـودی نداشت،می فرماید:

"اگر خداونـد می خواست به هنگـام مبعوث ساختن پیامبرانش،درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سـرسبز را به روی آنان بگشاید می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسـمان و حیوانات وحشـی زمین را همراه آنان گسیل دارد می داشت،اما اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت،و پاداش و جزا بی اثر می شد" (۱).

در کتاب کافی ذیل آیه مورد بحث چنین آمده که:"اگر خدا می خواست از آسـمان نشانه ای نازل می کرد که گردنهای آنها در برابر آن خاضع گردد، و اگر چنین می کرد آزمون از همه مردم ساقط می شد" (۲).

قابل توجه اینکه در کتب معروفی ماننـد"ارشاد مفیـد"و"روضه کافی" و"کمال الـدین صـدوق"و"تفسـیر قمی"آمده است که امام صادق ع در تفسیر

ص:۱۸۸

---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه قاصعه(شماره ۱۹۲).

۲- ۲) کافی طبق نقل تفسیر نور الثقلین ذیل آیه مورد بحث.

آیه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً ...فرمود:"منظور طغیانگران بنی امیه هستند که به هنگام قیام مهدی ع آیه آسمانی می بینند و در برابر آن ناچار به تسلیم می شوند" (۱).

روشن است که منظور از این روایات،بیان مصداقی از مفهوم وسیع آیه است که سرانجام به هنگام ظهور حضرت مهدی ع رهبر حکومت جهانی،تمام حکومتهای ظلم و جور که خط بنی امیه را ادامه می دهند به حکم اجبار در برابر قدرت مهدی و حمایتهای الهی او سر تسلیم فرود می آورند.

***۲-می دانیم یکی از بحثهای دامنه دار در قرون نخستین اسلام بحث پیرامون حادث بودن و یا قدیم بودن"کلام اللّه"بود که دامنه این بحث به کتب تفسیر نیز کشانده شده،و جمعی از مفسران به تعبیری که در آیات فوق آمده(محدث)بر حادث بودن قرآن استدلال کرده اند.

ولی چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم اساس این بحث به هیچوجه نمی تواند منطقی بوده باشد،و به نظر می رسد که زمامداران آن زمان از بنی امیه و بنی عباس در دامن زدن به اینگونه بحثهای انحرافی که افکار مسلمانان را از مسائل مهم و جدی منحرف می ساخته دخالت داشته اند،آنها این مسائل را به عنوان سرگرم ساختن علمای اسلام و ادامه حکومت خودکامه خود می خواستند.

زیرا اگر منظور از"کلام اللّه"همان محتوای قرآن است که آن از ازل در علم خدا بوده و خدا از همه آن آگاهی داشته است،و اگر منظور نزول وحی است و کلمات و حروف قرآن مسلما حادث است،بنا بر این در یک صورت قدیم بودن و در یک صورت حادث بودن قطعی است و جای بحث و گفتگو نیست.جامعه اسلامی مخصوصا علماء و دانشمندان باید بیدار باشند و گرفتار بحثهای انحرافی که به دست جباران و دشمنان ایجاد شده است نگردند.



---

۱- ۱) تفسیر"المیزان"و"نور الثقلین"ذیل آیات مورد بحث.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۷ تا ۹]

### اشاره

أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی اَلْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنٰا فِیهٰا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ (۷) إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۸) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۹)

### ترجمه:

۷-آیا آنها به زمین نگاه نکردند،چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم.

۸-در این نشانه روشنی است(بر وجود خدا)ولی اکثر آنها هرگز مؤمن نبوده اند.

۹-پروردگار تو عزیز و رحیم است.

### تفسیر:

زوجیت در گیاهان

در آیات گذشته سخن از اعراض کافران،از آیات تشریعی یعنی قرآن مجید بود،و در آیات مورد بحث سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و نشانه های خدا در پهنه آفرینش است،آنها نه تنها،گوش جان خود را بر سخنان پیامبر ص می بستند، بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.

نخست می گوید:"آیا آنها به زمین نگاه نکردند چه بسیار گیاهان از انواع مختلف،نر و ماده،زیبا و جالب و پرفایده در آن آفریدیم"( أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الْأَرْضِ

کَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

) (۱).

در اینجا تعبیر به"زوج"در مورد گیاهان قابل دقت است،گرچه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف،و ازواج را به معنی انواع و اصناف گرفته اند،ولی چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟! در گذشته انسانها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است،و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مساله در مورد درختان نخل کاملا شناخته شده بود،ولی نخستین بار"لینه" دانشمند و گیاهشناس معروف سوئدی،در اواسط قرن ۱۸ میلادی،موفق به کشف این واقعیت شد که مساله زوجیت در دنیای گیاهان تقریبا یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.

ولی قرآن مجید قرنها قبل از این دانشمند کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده(در آیات مورد بحث،و در سوره رعد آیه ۴،و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷)و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است.

واژه"کریم"در اصل به معنی هر چیز پر ارزش است،گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان،و گاهی حتی نامه توصیف به"کریم" می شود مانند سخن ملکه سبا در مورد نامه سلیمان: إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ (نمل-۲۹).

ص:۱۹۱

---

۱ - ۱) معمولا ماده رؤیت بدون"الی"متعدی به مفعول می شود و حتی گاه دو مفعول می گیرد و اگر می بینیم در اینجا با"الی"متعدی شده به خاطر این است که به معنی نظر می باشد که اشاره به نگاه دقیق و غیر سطحی است.

و منظور از گیـاه کریم گیاهان پرفایـده است و البته هر گیاهی دارای فوائـدی است که با پیشـرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود.

*** در آیه بعد به عنوان تاکید و تصـریح بیشتر می فرماید:"در این خلقت گیاهان ارزشمند نشانه روشنی بر وجود خدا است" ( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً ).

آری توجه به این واقعیت که این خاک ظاهرا بی ارزش با داشـتن یک ترکیب معین مبـدء پیدایش انواع گلهای زیبا و درختان پر ثمر و میوه هـای رنگارنگ با خواص کاملا متفاوت است بیانگر نهایت قـدرت خـدا است،اما این کوردلان آن چنان غافل و بی خبرنـد که این گونه آیات الهی را می بیننـد،باز هم در غفلتنـد، چرا که کفر و لجاج در قلب آنها رسوخ کرده،لذا در پایان آیه می فرماید:"اکثر آنها هرگز مؤمن نبوده اند"( وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ).

یعنی این بی ایمانی همچون یک صـفت راسـخ در آنها شـده،و چه جای تعجب که از این آیات بهره نگیرنـد،زیرا قابلیت محل نیز از شرائط اصلی تاثیر است همانگونه که در مورد قرآن می خوانیم هُدیً لِلْمُتَّقِینَ :"مایه هدایت پرهیزکاران است"(بقره-۲).

*** در آخریـن آیـه مـورد بحث بـا تعـبیری کـه هـم نشـانه تهدیـد است و هـم تشویـق، هـم بیـم است و هـم امیـد،می فرماید:"پروردگار تو عزیز و رحیم است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

"عزیز"به معنی قدرتمنـدی است که شـکست ناپـذیر است،هم توانایی بر ارائه آیات بزرگ دارد،و هم در هم کوبنـده تکذیب کنندگان است،ولی با این حال"رحیم"است و رحمت واسعه اش همه جا را فرا گرفته،و بازگشت جدی

به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف او را متوجه انسان سازد و بر گناهان گذشته اش قلم عفو کشد.

ممکن است مقدم داشتن صفت "عزیز" بر "رحیم" در اینجا به خاطر این باشد که اگر رحیم را مقدم می داشت ممکن بود از آن احساس ضعف شود،اما عزیز را مقدم می دارد تا روشن گردد که در نهایت قدرت،بسیار مهربان است.

***

ص :۱۹۳

## [سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱۰ تا ۱۵]

### اشاره

وَ إِذْ نٰادىٰ رَبُّكَ مُوسىٰ أَنِ اِئْتِ اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لاٰ يَتَّقُونَ (۱۱) قٰالَ رَبِّ إِنِّي أَخٰافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لاٰ يَنْطَلِقُ لِسٰانِي فَأَرْسِلْ إِلىٰ هٰارُونَ (۱۳) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخٰافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) قٰالَ كَلاّٰ فَاذْهَبٰا بِآيٰاتِنٰا إِنّٰا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵)

### ترجمه:

۱۰-به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ آن قوم ستمگر برو.

۱۱-قوم فرعون،آیا آنها(از مخالفت فرمان پروردگار)پرهیز نمی کنند؟! ۱۲-(موسی)عرض کرد پروردگارا من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند.

۱۳-و سینه ام تنگ می شود،و زبانم به قدر کافی گویا نیست(به برادرم)هارون نیز رسالت ده(تا مرا یاری کند).

۱۴-و آنها(به اعتقاد خودشان)بر من گناهی دارند می ترسم مرا به قتل برسانند(و این رسالت به پایان نرسد).

۱۵-فرمود چنین نیست(آنها کاری نمی توانند انجام دهند)شما هر دو با آیات ما(برای هدایت آنان)بروید ما با شما هستیم و(سخنانتان را)می شنویم.

ص:۱۹۴

**تفسیر:**

آغاز رسالت موسی(ع)

گفتیم در این سوره سرگذشت هفت تن از پیامبران بزرگ به عنوان درس آموزنده ای برای عموم مسلمانان مخصوصا مسلمانان نخستین بیان شده است.

نخست از موسی ع شروع می کند و بخشهای مختلفی از زندگی او و درگیریش را با فرعونیان تا هنگام غرق این قوم ظالم و ستمگر شرح می دهد.

تا کنون در سوره های متعددی از قرآن(سوره بقره و مائده و اعراف و یونس و اسراء و طه)سخن از بنی اسرائیل و موسی و فرعونیان به میان آمده و در بعضی از سوره های بعد نیز در این باره بحثهایی می آید.

این بحثها گرچه بظاهر مکرر است،اما دقت در آنها نشان می دهد که در هر مورد روی بخش خاصی از این سرگذشت پر ماجرا،و برای هدف مخصوصی، تکیه شده است.

فی المثل آیات مورد بحث هنگامی نازل شد که مسلمانان سخت در اقلیت قرار داشتند و دشمنان آنها بسیار قوی و نیرومند،به گونه ای که هیچگونه موازنه قدرت در میان آنها نبود،در اینجا لازم است خداوند سرگذشتهای مشابهی را از اقوام پیشین بیان کند تا بدانند این قدرت عظیم دشمن و ضعف ظاهری آنها هرگز سبب شکست نخواهد شد،تا روحیه آنها قوی گردد و بر استقامت و پافشاری خود بیفزایند،و جالب اینکه:بعد از سرگذشت هر یک از این پیامبران هفتگانه جمله " وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ""اکثر آنها ایمان نیاوردند و پروردگار تو توانا و رحیم است"تکرار شده،درست همان عبارتی که در آغاز همین سوره در مورد پیامبر اسلام ص خواندیم،این هماهنگی شاهد زنده ای بر این حقیقت است که ذکر این بخش از داستانهای انبیاء به خاطر شرائط

ص :195

خاص روانی و اجتماعی مسلمانان در آن مقطع خاص زمانی و مشابه آن بوده است.

نخست می گوید:"به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو"( وَ إِذْ نادى رَبُّكَ مُوسى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّالِمِينَ ).

*** "همان قوم فرعون،آیا آنها از ظلم و ستم و مخالفت فرمان پروردگار پرهیز نمی کنند"( قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لا يَتَّقُونَ ).

این نکته قابل توجه است که تنها صفتی را از فرعونیان که بر آن تکیه کرده ظلم است و می دانیم ظلم معنی جامع و گسترده ای دارد که شرک یکی از مصادیق بارز آن است،( إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ -لقمان آیه ۱۳)و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آن همه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن می باشد،از این گذشته آنها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می کردند،و به این ترتیب می توان هدف دعوت انبیاء را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!.

*** در این هنگام موسی مشکلات عظیم خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند و از او تقاضای قوت و قدرت بیشتر برای تحمل این رسالت عظیم می نماید:

"عرض کرد پروردگارا!من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند"( قالَ رَبِّ إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ).

و پیش از آنکه بتوانم رسالتم را به آخر برسانم با جار و جنجال و تکذیبهای خود مرا از صحنه بیرون کنند،و این بار به مقصد نرسد.

موسی ع در ذکر این سخن کاملا حق داشت چرا که فرعون و دار و دسته اش آن قدر مسلط بر اوضاع کشور مصر بودند که احدی یارای مخالفت با آنها را نداشت و هر گونه نغمه مخالفی را با شدت و بی رحمی سرکوب می کردند.

***

بعلاوه"سینه من برای انجام این رسالت وسعت کافی ندارد"( وَ یَضِیقُ صَدْرِی ).

از این گذشته"زبان من به قدر کافی گویا نیست"( وَ لاٰ یَنْطَلِقُ لِسٰانِی ).

به همین جهت تقاضای من این است"به(برادرم)هارون نیز رسالت بدهی تا به همراه من مامور ادای این رسالت گردد"( فَأَرْسِلْ إِلیٰ هٰارُونَ ) (۱).

تا با معاضدت یکدیگر بتوانیم این فرمان بزرگ را در برابر آن ستمگران خیره سر به اجرا در آوریم.

*** از همه اینها گذشته"آنها بر من(به اعتقاد خودشان)گناهی دارند"( وَ لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ ).

من یکی از این فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک مرد بنی اسرائیلی مظلوم درگیر بوده با ضربه قاطع خود کشته ام.

از این نظر"می ترسم به عنوان قصاص مرا به قتل برسانند"و این رسالت عظیم به پایان نرسد"( فَأَخٰافُ أَنْ یَقْتُلُونِ ).

در حقیقت موسی چهار مشکل بزرگ بر سر راه این ماموریت بزرگ می دید و از خدا تقاضای حل آنها را کرد(مشکل تکذیب-مشکل ضیق صدر- مشکل عدم فصاحت کافی-و مشکل قصاص).

ضمنا روشن شد که موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای درآید،لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می کند.

نوع وسیله ای که موسی در این زمینه از خداوند تقاضا کرد،شاهد گویای

ص: ۱۹۷

---

۱- ۱) این جمله در حقیقت تقدیری دارد و در تقدیر چنین است"فارسل جبرئیل الی هارون".

این حقیقت است،او تقاضای شرح صدر(روح وسیع و گشاده)کرد،و همچنین تقاضای گشوده شدن هر گونه عقده از زبانش،و ماموریت دادن به برادرش هارون برای شرکت در این کار بزرگ،چنان که در سوره طه به صورت مشروحتر آمده است، رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً :"پروردگارا سینه ام را گشاده دار،و کار را بر من آسان کن،گره از زبانم بگشای تا سخنم را درک کنند،و برای من وزیری از خاندانم قرار ده،برادرم هارون را،به وسیله او پشتم را محکم کن و در کار من شریکش گردان،تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم"(سوره طه آیه ۲۵ تا ۳۴).

*** خداوند این تقاضای صادقانه موسی را اجابت کرد"فرمود این چنین نیست که بتوانند تو را به قتل برسانند و یا سینه ات تنگی کند و زبانت گره داشته باشد و گویا نگردد"( قالَ کَلّا ).

دعای تو را در مورد برادرت نیز اجابت کردم و به او هم ماموریت دادم"شما" هر دو با آیات ما بروید"(و فرعون و قوم گمراهش را به سوی من دعوت کنید) ( فَاذْهَبا بِآیاتِنا ).

و فکر نکنید من از شما دورم و جریان امر شما بر ما مخفی است،بلکه"ما با شما هستیم و به خوبی مطالب را می شنویم"( إِنّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ ).

هرگز شما را تنها نخواهم گذارد و در حوادث سخت یاریتان خواهم کرد با اطمینان خاطر پیش بروید و محکم در این راه گام بردارید.

و به این ترتیب در ضمن سه جمله خداوند به موسی ع اطمینان کافی داد و به درخواستش جامه عمل پوشانیده با تعبیر"کلا"اطمینان داد که قدرت بر قتل او پیدا نخواهند کرد،و نیز از نظر ضیق صدر و عدم گشایش زبان،مشکلی در کار

او پیدا نخواهد شد،و با جمله فَاذْهَبا بِآیاتِنا برادرش را به کمک او فرستاد و بالآخره با جمله إِنّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ به آنها وعده داد که آنها را همه جا در زیر چتر حمایت خود خواهد گرفت.

قابل توجه اینکه در آخرین جمله ضمیر،به صورت جمع آورده شده و فرموده " إِنّا مَعَکُمْ "(ما با شما هستیم)ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که در تمام جلسات و میدانهایی که شما با این گروه جبار و طغیانگر روبرو هستید،ما حضور داریم و سخنان همه شما را می شنویم،و شما دو برادر را یاری کرده بر آنها پیروز می کنیم.

و اینکه بعضی گمان کرده اند چون کلمه"مع"دلیل بر حمایت و مساعدت است و این شامل فرعونیان نمی شود اشتباه است،بلکه این کلمه به معنی حضور دائم پروردگار در همه صحنه ها است او حتی با گنهکاران و حتی با موجودات بی جان همه جا بوده و هست و جایی از او خالی نیست.

تعبیر به"استماع"که گوش دادن توأم با توجه است،نیز تاکیدی است بر این واقعیت.

***

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶ تا ۲۲]

### اشاره

فَأْتِيا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ اَلْعالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِى إِسْرائِيلَ (۱۷) قالَ أَ لَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً وَ لَبِثْتَ فِينا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ اَلَّتِى فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ اَلْكافِرِينَ (۱۹) قالَ فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ اَلضّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْماً وَ جَعَلَنِى مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِى إِسْرائِيلَ (۲۲)

### ترجمه:

۱۶-به سراغ فرعون بروید و بگوئید ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم.

۱۷-بنی اسرائیل را با ما بفرست.

۱۸-(فرعون)گفت:آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟و سالهایی از عمرت را در میان ما نبودی؟ ۱۹-و(سرانجام)آن کارت را(که نمی بایست انجام دهی)انجام دادی(و یک نفر از ما را کشتی)و تو از کافران بودی! ۲۰-(موسی)گفت:من آن کار را انجام دادم در حالی که از بیخبران بودم.

ص: ۲۰۰

۲۱-و به دنبال آن هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگار من به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

۲۲-آیا این منتی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای؟!

**تفسیر:**

برخورد منطقی و قاطع با فرعون

در آیات گذشته"نخستین مرحله ماموریت موسی ع یعنی دریافت وحی و رسالت و تقاضای وسائل نیل به این هدف بزرگ،پایان یافت.

به دنبال آن در آیات مورد بحث"مرحله دوم"یعنی روبرو شدن با فرعون و گفتگوی سرنوشت سازی که در آن میان انجام گرفت مطرح شده.

نخست به عنوان مقدمه می فرماید:"اکنون که همه چیز روبراه است به سراغ فرعون بروید،و به او بگوئید ما رسول پروردگار جهانیان هستیم" ( فَأْتِيا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ ).

جمله"فاتیا"نشان می دهد که باید به هر قیمتی هست با خود او تماس بگیرید،و تعبیر به"رسول"به صورت مفرد-با اینکه هر دو پیامبر بودند- اشاره به یگانگی و وحدت دعوت آنها است،گویی آنها دو روحند در یک بدن،با یک برنامه،و یک هدف (۱).

***



---

۱ - ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:"رسول"از کلماتی است که هم بر "مفرد"و هم بر"جمع"اطلاق می گردد،هر چند گاهی آن را جمع می بندند و"رسل" می گویند بعضی نیز آن را مصدر و به معنی رسالت دانسته اند،و می دانیم در مصدر تثنیه و جمع نیست(در لسان العرب می خوانیم:الرسول بمعنی الرساله)ولی مسلما این واژه معمولا معنی وصفی را می رساند و لذا در بسیاری از موارد تثنیه و جمع بسته شده و در همین داستان موسی و هارون در سوره طه آیه ۴۷ می فرماید" إِنّا رَسُولا رَبِّکَ "(ما دو فرستاده پروردگار توایم).

و به دنبال بیان رسالت خود،آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید و"بگوئید ما ماموریم از تو بخواهیم که بنی اسرائیل را با ما بفرستی"( أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِی إِسْرائِیلَ ).

بدیهی است منظور این بوده که زنجیر اسارت و بردگی از آنها بردار تا آزاد شوند،و بتوانند با آنها بیایند،نه اینکه تقاضای فرستادن آنها به وسیله فرعون شده باشد.

*** در اینجا فرعون زبان به سخن گشود و با جمله هایی حساب شده،و در عین حال شیطنت آمیز،برای نفی رسالت آنها کوشید.نخست رو به موسی کرد و چنین گفت:"آیا ما تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم"؟! ( قالَ أَ لَمْ نُرَبِّکَ فِینا وَلِیداً ).

تو را از آن امواج خروشان و خشمگین نیل که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم،دایه ها برایت دعوت کردیم،و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معافت نمودیم،در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی! و بعد از آن نیز"سالهای متمادی از عمرت در میان ما بودی"!( وَ لَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ ).

*** سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می گوید:"تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران فرعون)را انجام دادی"( وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ ).

اشاره به اینکه تو چگونه می توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه ای هستی.

و از همه اینها گذشته"تو کفران نعمتهای ما می کنی"( وَ أَنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ ).

ص :۲۰۲

سالها بر سر سفره ما بودی،نمک خوردی و نمکدان را شکستی!،با چنین کفران نعمت چگونه می توانی پیامبر باشی؟ در حقیقت می خواست با این منطق و این گونه پرونده سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.

منظور از داستان قتل همان است که در سوره قصص آیه ۱۵ آمده است که موسی ع دو نفر را که یکی از فرعونیان و دیگری از بنی اسرائیل بود در حال جنگ و دعوا دید،به حمایت مظلوم یعنی مرد بنی اسرائیلی برخاست و به ظالم حمله کرد،ضربه ای بر او فرود آورد که با همان یک ضربه از پا درآمد.

*** موسی ع بعد از شنیدن سخنان شیطنت آمیز فرعون به پاسخ از هر سه ایراد پرداخت،ولی از نظر اهمیت پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد(و یا اصولا ایراد اول را درخور پاسخ نمی دانست،چرا که پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند).

به هر حال چنین "گفت:من این کار را انجام دادم در حالی که از بیخبران بودم"( قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ) در اینجا در مورد تعبیر"ضالین"در میان مفسران گفتگو بسیار شده است زیرا از یک سو می دانیم که سابقه سوء برای پیامبر ص حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت قابل قبول نیست،چرا که موقعیت او را در افکار عمومی متزلزل می کند و هدف بعثت ناقص و ناتمام می ماند به همین دلیل دامنه عصمت انبیاء قبل از نبوت را نیز شامل می شود.

و از سوی دیگر باید این سخن پاسخی باشد که فرعون نتواند در برابر آن، سخنی بگوید.

ص :۲۰۳

لذا جمعی از مفسران معتقدند که منظور از "ضال" در اینجا خطای در موضوع است،یعنی من ضربه ای را که به آن مرد قبطی زدم به قصد قتل نبود بلکه به عنوان حمایت از مظلوم بود،و نمی دانستم منجر به قتل او می شود، بنا بر این "ضال" در اینجا به معنی "غافل" و منظور غفلت از عاقبت کار است.

بعضی دیگر گفته اند منظور این است که خطایی در قتل آن مرد ظالم رخ نداده چرا که او مستحق بوده است،بلکه منظور این است که من نمی دانستم عاقبت این کار چنین خواهد بود که من نتوانم در مصر بمانم و مدتی از وطن آواره شوم و برنامه هایم به تاخیر افتد.

ولی ظاهرا این پاسخی نبوده است که موسی بتواند به فرعون بگوید،مطلبی بوده که می توانسته برای دوستانش بیان کند نه پاسخی قابل قبول برای فرعون.

تفسیر سومی که شاید از جهاتی مناسبتر با مقام موسی ع و عظمت کیان او باشد این است که موسی ع در اینجا یک نوع توریه به کار برده است،سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعدا خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید،ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن اینکه من نمی دانستم که این کار مایه این همه دردسر می شود و گرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت(و یا اینکه من آن روز که این حادثه واقع شد راه را گم کرده بودم و به آنجا رسیدم که این حادثه رخ داد).

و می دانیم منظور از "توریه" این است که انسان سخنی بگوید که باطنش مطلب حقی باشد،ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری استفاده کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می خواهد دروغ نگوید و در عین حال،حفظ ظاهر نیز داشته باشد (۱).

***



---

۱- ۱) این سخن موافق مضمون حدیثی است که از "امام علی بن موسی الرضا"(ع) در تفسیر آیه در کتاب عیون اخبار الرضا طبق نقل نور الثقلین ج ۴ ص ۴۸ آمده است.

سپس موسی اضافه می کند:"من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم،و خداوند به من علم و دانش بخشید،و مرا از رسولان قرار داد"( فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ ).

در اینکه منظور از"حکم"در این آیه چیست؟و آیا همان مقام نبوت است یا مقام علم و دانش و آگاهی؟در میان مفسران گفتگو است،اما با توجه به ذیل خود این آیه که مقام"رسالت"را در برابر مقام"حکم"قرار داده روشن می شود چیزی غیر از رسالت و نبوت است.

شاهد دیگر این موضوع آیه ۷۹ سوره آل عمران است که می گوید: ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ كُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللّهِ :"برای هیچ انسانی شایسته نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بخشد،سپس به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید و بندگان من باشید".

اصولا-واژه"حکم"از نظر لغت در اصل به معنی منع کردن به منظور اصلاح است،و لذا به"لگام حیوان""حکمه"(بر وزن صدقه)گفته می شود،سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق حکمت،اطلاق شده،و همچنین به علم و عقل نیز با همین تناسب"حکم"گفته اند ممکن است گفته شود که از آیه ۱۴ سوره قصص برمی آید که موسی قبل از این ماجرا به مقام"حکم و علم"رسیده بود،آنجا که می گوید: وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً :"هنگامی که موسی به حد رشد رسید ما به او حکم و علم بخشیدیم"(سپس ماجرای درگیری با مرد قبطی را در آیات بعد از آن ذکر می کند).

در پاسخ می گوئیم:علم و حکمت دارای مراحل مختلف است،موسی یک مرحله را قبلا-یافته بود،و مرحله کاملتری را به هنگام نبوت و رسالت پیدا کرد.

***

ص: ۲۰۵

سپس "موسی "به پاسخ منتی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته،و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می گوید:"آیا این منتی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی "؟! ( وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهٰا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ ).

درست است که دست حوادث مرا در کودکی به کاخ تو کشانید و به ناچار در دامان تو پرورش یافتم و در این امر قدرت نمایی خدا بود،اما ببین عامل این ماجرا چه بود؟چرا من در خانه پدرم و در آغوش مادرم پرورش نیافتم،چرا؟.

آیا جز این بود که تو بنی اسرائیل را به زنجیر اسارت کشیدی،تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی،و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری؟.

این ظلم بی حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد،و به امواج نیل بسپارد،و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد،آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت،و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرار داد! و با این تفسیر ارتباط این پاسخ موسی با سؤال فرعون کاملا روشن می شود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور موسی ع این بوده که اگر پرورش من نعمتی از ناحیه تو باشد در برابر آن همه ظلم و ستمی که به بنی اسرائیل کردی،قطره ای در برابر دریا است،این چه نعمتی است که تو بیان می کنی در حالی که آن همه ظلم و ستم در کنار آنست؟! تفسیر سومی که می توان برای پاسخ موسی ع از گفته فرعون بیان کرد این است که:اگر من در کاخ تو پرورش یافتم و از نعمتهای رنگارنگ برخوردار شدم فراموش نکن سازندگان اصلی آن کاخ،بردگان قوم من بودند،و به وجود آورندگان آن همه نعمت اسیران بنی اسرائیل بودند،چگونه به استفاده از دسترنج

قوم من بر من منت می نهی؟! این سه تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد هر چند تفسیر اول از بعضی جهات روشنتر به نظر می رسد.

ضمنا تعبیر به" مِنَ الْمُرْسَلِینَ "اشاره به این حقیقت است که من تنها رسول و فرستاده خدا نیستم،قبل از من نیز پیامبران بسیار آمده اند و من یکی از آنها هستم، و تو همه را فراموش کرده ای.

***

ص :۲۰۷

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۳ تا ۲۹]

### اشاره

قٰالَ فِرْعَوْنُ وَ مٰا رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ (۲۳) قٰالَ رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمَا إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ (۲۴) قٰالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لاٰ تَسْتَمِعُونَ
(۲۵) قٰالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبٰائِکُمُ اَلْأَوَّلِینَ (۲۶) قٰالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ اَلَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قٰالَ رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ وَ مٰا
بَیْنَهُمٰا إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قٰالَ لَئِنِ اِتَّخَذْتَ إِلٰهَاً غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ اَلْمَسْجُونِینَ (۲۹)

### ترجمه:

۲۳-فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست؟! ۲۴-(موسی)گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است،اگر اهل یقین هستید.

۲۵-(فرعون)به اطرافیانش گفت،آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید؟

ص :۲۰۸

۲۶-(موسی)گفت پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.

۲۷-(فرعون)گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است.

۲۸-(موسی)گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید.

۲۹-(فرعون)خشمگین شد و گفت:اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد.

**تفسیر:**

تهمت جنون و تهدید به زندان

هنگامی که موسی با لحن قاطع و کوبنده ای سخنان فرعون را پاسخ گفت و فرعون از این نظر در مانده شد،مسیر کلام را تغییر داد و موسی را که گفته بود"من رسول و فرستاده رب العالمینم"مورد سؤال قرار داد و"گفت:پروردگار عالمیان چیست"؟( قٰالَ فِرْعَوْنُ وَ مٰا رَبُّ الْعٰالَمِینَ ).

بسیار بعید است که فرعون این سخن را واقعا برای فهم مطلب گفته باشد بلکه بیشتر به نظر می رسد که برای تجاهل و تحقیر،این سؤال را مطرح کرد.

*** ولی به هر حال موسی همانند همه بحث کنندگان بیدار و آگاه راهی جز این نداشت که مطلب را جدی بگیرد و به پاسخ جدی بپردازد،و از آنجا که ذات خدا از دسترس افکار انسانها بیرون است،دست به دامان آثار او در پهنه آفرینش زند،و از آیات آفاقی سخن به میان آورد"گفت او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار گرفته است می باشد،اگر شما راه یقین می پوئید"( قٰالَ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمَا إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ ).

آسمانها با آن عظمتش،و زمین با آن وسعت و گستردگی و موجودات رنگارنگش که تو و دستگاه تو در برابر آن ذره ناچیزی بیش نیست،آفرینش

ص:۲۰۹

پروردگـار من است،چنین آفریـدگار و مـدبر و نظم دهنـده ای شایسـته پرسـتش است نه موجود ضـعیف و ناچیزی همچون تو! توجه به این حقیقت نیز لازم است که بت پرسـتان معتقـد بودند هر یک از موجودات این عالم،ربی دارد،و جهان را ترکیبی از نظامـات پراکنـده می شـمردند، امـا سـخن موسـی ع اشـاره به این حقیقت است که این نظـام واحـد که بر مجموعه عالم هستی حکمفرما است دلیل بر این است که"رب واحدی"دارد.

جمله" إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ "ممکن است اشاره به این مطلب باشد که موسی می خواهد تلویحا به فرعون و یارانش بفهماند که من می دانـم هـدف شـما از این سؤال،درک حقیقت نیست امـا اگر در جسـتجوی حقیقت باشـید و صـاحب عقـل و شـعور،همین اسـتدلال که کردم کافی است،کمی چشـمتان را بگشائید و ساعتی در این آسمانهای وسیع و زمین گسترده و آثارش بیندیشید تا دانستنیها را بدانید و جهان بینی خود را تصحیح کنید.

*** اما فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسـمانی،از خواب غفلت بیدار نشد،باز به اسـتهزاء و سخریه ادامه داد،و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد"رو به اطرافیان خود کرده گفت:آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید"؟! ( قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لا تَسْتَمِعُونَ ).

پیـدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته انـد،اشخاصـی از قمـاش خود او،گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم.

ابن عباس می گوید:اطرافیان او در آنجا پانصد نفر بودند که از خواص قوم او محسوب می شدند (۱).

هدفش این بود که این سخن منطقی و دلنشین موسی در قلب تاریک این گروه



---

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث.

کمترین اثری نگذارد،و آن را یک سخن بی محتوی که مفهومش قابل درک نیست معرفی کند.

*** ولی باز موسی ع به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچگونه ترس و واهمه ادامه داد و"گفت:او پروردگار شما و پدران نخستین شما است" ( قالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبائِکُمُ الْأَوَّلِینَ ).

در حقیقت موسی که در مرحله نخست از"آیات آفاقی"شروع کرده بود در مرحله دوم به"آیات انفسی"اشاره کرد و به اسرار آفرینش در وجود خود انسانها و آثار پرورش الهی و ربوبیت پروردگار در روح و جسم بشر پرداخت،تا این مغروران بیخبر لا اقل درباره خود بیندیشند و کمی خود را بشناسند و به دنبال آن،خدای خود را.

*** ولی فرعون به خیره سری هم چنان ادامه داد،و از مرحله استهزاء و سخریه پا را فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و"گفت:پیامبری که به سوی شما آمده قطعا مجنون است"!( قالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ ).

همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می دادند.

جالب اینکه این فریبکار مغرور حتی حاضر نبود بگوید"فرستاده ما" و"به سوی ما"بلکه می گوید"پیامبر شما"که"به سوی شما"فرستاده شده است،چرا که حتی تعبیر"پیامبر شما"جنبه سخریه داشت،سخریه ای توأم با خود برتر بینی که من بالاتر از آنم که پیامبری،برای دعوتم بیاید،و هدفش از نسبت جنون به موسی ع این بود که اثر منطق نیرومند او را در افکار حاضران خنثی کند.

***

ص :211

اما این نسبت ناروا در روح بلند موسی ع اثری نگذاشت و هم چنان خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش،در آفاق و انفس،ادامه داد و"گفت:او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید"( قالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ).

اگر تو در محدوده کوچکی به نام مصر،یک حکومت ظاهری داری،حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه میان آنها است در بر گرفته، و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد،اصولا همین طلوع و غروب خورشید در خاور و باختر،و نظامی که بر آن حاکم است،خود نشانه ای از عظمت او است،اما عیب کار اینجا است که شما تعقل نمی کنید و اصلا عادت به اندیشیدن ندارید(توجه داشته باشید که جمله إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اشاره به همین است که شما اگر برنامه تعقل در گذشته و حال در زندگانیتان بود این حقیقت را درک می کردید).

در واقع موسی ع نسبت جنون را به طرز زیبایی پاسخ گفت که من دیوانه نیستم،دیوانه و بی عقل کسی است که این همه آثار پروردگار را نمی بیند،و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار! درست است که موسی ع نخستین بار اشاره به تدبیر آسمانها و زمین کرد ولی از آنجا که آسمان بسیار بالا است و زمین،بسیار اسرارآمیز،لذا در آخرین مرحله انگشت روی نقطه ای گذاشت که هیچکس را یارای انکار آن نیست،و انسان همه روز با آن سر و کار دارد،و آن نظام طلوع و غروب آفتاب و برنامه دقیقی که در آن وجود دارد،و احدی نمی تواند ادعا کند من تنظیم کننده آنم.

تعبیر به"ما بَيْنَهُما "(آنچه میان این دو است)اشاره به وحدت و ارتباط در میان شرق و غرب است همانگونه که این تعبیر در مورد آسمانها و زمین نیز چنین بود،و در مورد رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ نیز ارتباط و وحدت نسلها را

بیان می کند.

*** این منطق نیرومند و شکست ناپذیر،فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین "گفت:اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد"( قٰالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهاً غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ ).

من این سخنان تو را نمی فهمم،همین می دانم که یک اله و معبود بزرگ وجود دارد و آن منم!و هر کس غیر از این بگوید محکوم به مرگ،یا زندان مرگ آفرین است!.

بعضی از مفسران معتقدند که الف و لام در"المسجونین"الف و لام عهد است، و اشاره به زندان مخصوصی است که هر کس را به آن می افکندند،برای همیشه در آن می ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند (۱).

در واقع فرعون با این سخن تند و تهدید ظالمانه می خواست موسی ع را خاموش کند چرا که ادامه این بحثها سبب بیداری مردم می شد،و برای جباران چیزی خطرناکتر از بیداری و هشیاری مردم نیست!.

***



---

۱- ۱) تفسیر"المیزان"و"فخر رازی"و"روح المعانی"ذیل آیه مورد بحث.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۰ تا ۳۷]

### اشاره

قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ (۳۰) قالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِینَ (۳۱) فَأَلْقی عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبِینٌ (۳۲) وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذا
هِیَ بَیْضاءُ لِلنّاظِرِینَ (۳۳) قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِیمٌ (۳۴) یُرِیدُ أَنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ (۳۵)
قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ اِبْعَثْ فِی اَلْمَدائِنِ حاشِرِینَ (۳۶) یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَحّارٍ عَلِیمٍ (۳۷)

### ترجمه:

۳۰-(موسی)گفت:حتی اگر نشانه آشکاری برای رسالتم برای تو بیاورم؟ ۳۱-گفت:اگر راست می گویی آن را بیاور! ۳۲-در این هنگام موسی عصای خود را افکند و مار عظیم و آشکاری شد.

۳۳-و دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد در برابر بینندگان سفید و روشن بود.

۳۴-(فرعون)به گروهی که اطراف او بودند گفت:این ساحر آگاه و ماهری است!.

۳۵-او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند،شما چه نظر می دهید؟ ۳۶-گفتند:او و برادرش را مهلت ده و به تمام شهرها ماموران برای بسیج اعزام کن.

۳۷-تا هر ساحر ماهری را نزد تو آورند.

ص:۲۱۴

**تفسیر:**

کشور شما در خطر است به پاخیزید!

در آیات قبل دیدیم که چگونه موسی ع برتری خود را از نظر منطق بر فرعون حفظ کرد،و به حاضران نشان داد که تا چه حد آئین او متکی به منطق و عقل اوست، و ادعای فرعون،سست و واهی است،گاهی مسخره کردن،گاه نسبت جنون دادن و سرانجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمودن.

اینجا است که صحنه برمی گردد و موسی ع نیز باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود.

موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سرچشمه می گیرد،رو به سوی فرعون کرد و گفت:"آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد"؟!( قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ ).

*** فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی ع اشاره سر بسته ای به یک برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است،اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند، و می گویند باید بگذاری موسی ع کار مهمش را ارائه دهد،اگر توانایی داشته باشد که معلوم می شود،نمی توان با او طرف شد،و الا گزافه گوئیش آشکار می گردد،در هر حال نمی توان از این سخن موسی ع به سادگی گذشت.

ناچار"گفت اگر راست می گویی آن را بیاور"!( قالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ ).

*** "در این هنگام موسی ع عصائی را که به دست داشت افکند،و(به فرمان

پروردگار)مار عظیم و آشکاری شد"( فَأَلْقىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِیَ ثُعْبٰانٌ مُبِینٌ ).

*** "سپس دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد ناگهان در برابر بینندگان سفید و روشن بود"!( وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذٰا هِیَ بَیْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِینَ ).

در حقیقت این دو معجزه بزرگ،یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید اولی مناسب مقام انذار است،و دومی بشارت،یکی بیانگر عذاب الهی است و دیگری نور است و نشانه رحمت،چرا که معجزه باید هماهنگ با دعوت پیامبر باشد.

"ثعبان"به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به"اژدها" می شود.

"راغب"در"مفردات"احتمال داده که این واژه از ماده"ثعب"به معنی جریان آب گرفته شده باشد،زیرا حرکت این حیوان به نهرهایی شباهت دارد که به صورت مارپیچ حرکت می کند.

تعبیر به"مبین"ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که راستی عصا تبدیل به مار عظیم شده بود و چشم بندی و تردستی و عملی همچون سحر ساحران در کار نبود.

ذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا تعبیر به"ثعبان"شده،و در آیه ۱۰ سوره نمل و ۳۱ قصص تعبیر به"جان"(مارهای کوچکی که با سرعت و چابکی حرکت می کنند)و در سوره طه آیه ۲۰ تعبیر به"حیه"(به معنی مار است و از ماده حیات گرفته شده).

این تفاوت تعبیرها در بدو نظر سؤال انگیز است،ولی در واقع برای بیان یکی از دو مطلب است:

ممکن است اشاره به حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز"عصا"به صورت مار کوچک و باریکی در می آمد و تدریجا بزرگ می شد و مبدل به اژدهایی می گشت.

و یا اینکه هر یک از این لغات سه گانه به یکی از خصائص آن مار اشاره می کند"ثعبان"اشاره به عظمت آن،و"جان"اشاره به سرعت و چابکی،و"حیه" اشاره به زنده بودن آن می باشد.

*** فرعون از مشاهده این صحنه،سخت جا خورد و در وحشت عمیقی فرو رفت اما برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی ع،سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان و روحیه دادن به آنها در صدد توجیه معجزات موسی برآمد،نخست"به اطرافیان خود چنین گفت:این مرد ساحر آگاه و ماهری است"!( قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ).

همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان "علیم"از او نام می برد!و چنین است راه و رسم جباران که گاه در یک جلسه چندین بار چهره عوض می کنند،و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای متشبث می شوند.

فرعون فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود،این اتهام و برچسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد.

*** سپس برای اینکه جمعیت را بر ضد او بسیج کند چنین ادامه داد:"او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند"!( يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ ).

"شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید"؟!( فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ).

این همان فرعونی است که قبلا تمام مصر را ملک مسلم خود می دانست، و می گفت أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ :"آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست؟"اکنون که پایه های تخت خود را لرزان می بیند،مالکیت مطلقه این

سرزمین را به کلی فراموش کرده،و آن را ملک مردم می شمرد می گوید:سرزمین شما به خطر افتاده،چاره ای بیندیشید! فرعونی که تا یک ساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان دهنده مطلق العنان بود و آمر بلا منازع،اکنون چنان درمانده شده است که به اطرافیان می گوید شما چه امر می کنید؟!مشورتی بسیار عاجزانه و از موضع ضعف!.

از آیه ۱۱۰ سوره اعراف چنین برمی آید که اطرافیان نیز در میان خود به مشورت پرداختند،و آن چنان دستپاچه شده بودند که قدرت تفکر را از دست داده و هر یک رو به دیگری می کرد و می گفت:تو چه دستور می دهی؟! آری چنین است سنت جباران در هر عصر و هر زمان،به هنگامی که بر اوضاع مسلطند همه چیز را مال خود می شمرند،و همه را بردگان خویش،و جز منطق استبداد چیزی نمی فهمند.

اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتا از تخت استبداد پائین آمده دست به دامن مردم و آراء و افکار آنها می شوند،مملکت را مملکت مردم،و آب و خاک را از آنان دانسته،و آراء آنها را محترم می شمرند،اما با فرو نشستن طوفان باز همان کاسه است و همان آش.

در عصر و زمان خود نیز باز مانده سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه زمانی که دنیا به کامش می گشت سراسر کشور را ملک طلق خود می دانست،و حتی به کسانی که مایل نبودند در حزب او وارد شوند فرمان خروج از مملکت می داد که زمین خدا وسیع است و هر کجا می خواهید بروید،اینجا همین برنامه است که من می گویم و لا غیر!اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند،سودی نداد.

***

بعد از مشورتها سرانجام اطرافیان به فرعون"گفتند:موسی و برادرش را مهلتی ده و در کار آنها عجله مکن و به تمام شهرهای مصر ماموران برای بسیج اعزام کن"( قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ ) (۱).

*** "تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند"( یَأْتُوکَ بِکُلِّ سَحّارٍ عَلِیمٍ ).

در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه تهمت او را به موسی پذیرا گشتند،و برنامه را چنین تنظیم کردند که او"ساحر"است،و در مقابل ساحر باید دست به دامان"سحار"یعنی ساحران ماهرتری زد! و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر،اساتید فن سحر بسیارند،اگر موسی ساحر است ما"سحار"در برابر او قرار می دهیم،و آن قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می کنیم تا راز موسی را افشا کنند!.

"حاشرین"از ماده"حشر"به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است،و به این ترتیب ماموران می بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی ع بسیج کنند.

***



---

۱- ۱) "ارجه"از ماده"ارجاء"به معنی به تاخیر انداختن و عجله نکردن در قضاوت است،و ضمیر در آخر آن به موسی برمی گردد و در اصل"ارجئه"بوده و همزه برای تخفیف حذف شده است.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۸ تا ۴۲]

### اشاره

فَجُمِعَ اَلسَّحَرَهُ لِمِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَ قِيلَ لِلنّٰاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنٰا نَتَّبِعُ اَلسَّحَرَهَ إِنْ كٰانُوا هُمُ اَلْغٰالِبِينَ (۴۰) فَلَمّٰا جٰاءَ اَلسَّحَرَهُ قٰالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ اَلْغٰالِبِينَ (۴۱) قٰالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ (۴۲)

### ترجمه:

۳۸-سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند.

۳۹-و به مردم گفته شد آیا شما نیز(در این صحنه)اجتماع می کنید.

۴۰-تا اگر ساحران پیروز شوند ما از آنان پیروی کنیم.

۴۱-هنگامی که ساحران آمدند،به فرعون گفتند:آیا اگر پیروز شویم پاداش مهمی خواهیم داشت؟ ۴۲-گفت آری،و شما در این صورت از مقربان خواهید بود!

### تفسیر:

ساحران از همه جا گرد آمدند

در این آیات صحنه دیگری از این داستان پر ماجرا نشان داده می شود:

ص: ۲۲۰

به دنبال پیشنهاد اطرافیان فرعون جمعی از ماموران زبده به شهرهای مختلف مصر روان شدند و در هر جا ساحران ماهر را جستجو کردند،"سرانجام جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند"( فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ).

و به تعبیر دیگر آنها را برای چنان روزی از قبل آماده کردند تا در موعد معین به میدان مبارزه گسیل شوند.

منظور از" يَوْمٍ مَعْلُومٍ "آن چنان که از آیات سوره اعراف استفاده می شود یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی ع آن را برای مبارزه تعیین کرد،و هدفش این بود که مردم فرصت بیشتری برای حضور در صحنه داشته باشند،زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت، و می خواست قدرت آیات الهی، و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد،و نور ایمان در دلهای گروه بیشتری بدرخشد.

*** از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد:"و به مردم گفته شد آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید"؟!( وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ).

این تعبیر نشان می دهد که ماموران فرعون در این زمینه بسیار حساب شده کار می کردند،آنها می دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند،ممکن است واکنش منفی نشان دهند،چرا که هر کس فطرتا از اجبار گریزان است، لذا گفتند چنان که تمایل داشته باشید در این جلسه حضور پیدا کنید و قطعا این طرز بیان افراد زیادتری را به آن جلسه کشانید.

*** و به مردم گفته شد"هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند که پیروزی آنها پیروزی خدایان ما است ما از آنان پیروی کنیم"،و آن چنان صحنه

را گرم و داغ نمائیم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود! ( لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ کانُوا هُمُ الْغالِبِینَ ).

روشن است که وجود تماشاچیان بیشتر که ارتباط و پیوند با یک طرف مبارزه دارند هم مایه دلگرمی آنها است و به آنها روحیه می دهد،و هم سبب می شود که آنان نهایت کوشش خود را به کار گیرند،و هم در موقع پیروزی توانایی دارند چنان جنجالی بر پا کنند که حریف برای همیشه منزوی شود،و هم می توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند.

آری ماموران فرعون با این امیدها مایل بودند مردم را در صحنه حاضر کنند و موسی نیز حضور چنین جمعی را از خدا می خواست که بتواند منظور خود را به عالی ترین وجهی پیاده کند.

*** اینها همه از یک سو،از سوی دیگر "هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند،به فرعون گفتند:آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه ای خواهد بود اگر پیروز شویم"( فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ کُنّا نَحْنُ الْغالِبِینَ ).

*** فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آنها بدهد،بلا فاصله "گفت:آری هر چه بخواهید می دهم،بعلاوه شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود"!( قالَ نَعَمْ وَ إِنَّکُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ ).

در واقع فرعون به آنها گفت شما چه می خواهید؟یا مال است و یا مقام من هر دو را در اختیار شما می گذارم!

ص :۲۲۲

این تعبیر نشـان می دهـد که قرب به فرعون تـا چه حـد در آن محیـط و جـامعه دارای اهمیت بوده که او به عنوان یـک پاداش بزرگ از آن یاد می کند، و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد.

اگر گمراهان قرب فرعون را برترین پاداش می شـمردند،خدا پرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی شمرند،حتی بهشت با تمام نعمتهایش را با یک جلوه ذات پاک او،معامله نمی کنند.

به همین دلیـل شـهیدان راه"اللّه"که بایـد برترین پاداشـها را در برابر آن ایثـار بزرگشـان دریافت دارنـد به گواهی قرآن پاداش قرب الهی را می یابند، و تعبیر" عِنْدَ رَبِّهِمْ "شاهد گویای این واقعیت است.

و نیز به همین دلیل هر مؤمن پاکدل به هنگام انجام عبادت تنها چیزی را که می طلبد"قربه الی اللّه"است.

***

ص :۲۲۳

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۴۳ تا ۵۱]

### اشاره

قالَ لَهُمْ مُوسی أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّا لَنَحْنُ اَلْغالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقی مُوسی عَصاهُ
فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِيَ اَلسَّحَرَةُ ساجِدِينَ (۴۶) قالُوا آمَنّا بِرَبِّ اَلْعالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ (۴۸) قالَ آمَنْتُمْ
لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ اَلَّذِي عَلَّمَكُمُ اَلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ (۴۹) قالُوا لا ضَيْرَ إِنّا إِلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إِنّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنّا أَوَّلَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

ص: ۲۲۴

**ترجمه:**

۴۳-(روز موعود فرا رسید و همگی جمع شدند،موسی رو به ساحران کرد و)گفت:آنچه را می خواهید بیفکنید،بیفکنید! ۴۴-آنها طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون،قطعا پیروزیم! ۴۵-سپس موسی عصایش را افکند،ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید! ۴۶-ساحران همگی فورا به سجده افتادند.

۴۷-گفتند ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم.

۴۸-پروردگار موسی و هارون.

۴۹-(فرعون)گفت:آیا به او ایمان آوردید پیش از آن که به شما اجازه دهم؟!مسلما او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته!،اما به زودی خواهید دانست که دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم،و همه شما را به دار می آویزم.

۵۰-گفتند:مهم نیست(هر کار از دستت ساخته است بکن)ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم! ۵۱-ما امیدواریم پروردگارمان خطاهای ما را به بخشد،که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم.

**تفسیر:**

نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت

هنگامی که ساحران قول و قرارهای خود را با فرعون گذاردند او وعده پاداش و تقرب به درگاهش به آنان داد و آنها را دلگرم و مطمئن ساخت،به دنبال تهیه مقدمات کار رفتند،و در خلال مدتی که فرصت داشتند،طنابها و عصاهای بسیار فراهم ساختند که ظاهرا درون آنها را خالی کرده و ماده شیمیایی مخصوصی (همچون جیوه) که در برابر تابش آفتاب سبک و فرار می شود در آن ریختند.

سرانجام یوم موعود فرا رسید،و انبوه عظیمی از مردم در آن صحنه جمع شدند تا شاهد این مبارزه تاریخی باشند،فرعون و اطرافیانش از یک سو و ساحران از سوی دیگر،و موسی و برادرش هارون از سوی سوم،در آنجا حضور یافتند.

اما همانگونه که معمول قرآن است،این مقدمات را که از لابلای بحثهای آینده روشن می شود حذف کرده وارد اصل سخن می گردد،در اینجا به ترسیم این صحنه سرنوشت ساز پرداخته می گوید:

"موسی رو به سوی ساحران کرد و گفت:آنچه را می خواهید بیفکنید بیفکنید و هر چه دارید به میدان آورید"( قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ).

از آیه ۱۱۵ سوره اعراف استفاده می شود این سخن را موسی هنگامی گفت که ساحران به او گفتند آیا تو پیشقدم می شوی و می افکنی یا ما؟!.

این پیشنهاد موسی ع که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می گرفت و دلیل خونسردی او در برابر انبوه عظیم دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود، نخستین ضربه را بر پیکر ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره مند است و به جای دیگری دل بسته و پشتگرم است.

*** ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حد اکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند"طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند:

به عزت فرعون ما قطعا پیروزیم"!( فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ) (۱).

آری آنها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند.

در این هنگام چنان که قرآن در جایی دیگر بیان کرده،عصاها و طنابهای مخصوص به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت در آمدند(سوره طه آیه ۶۶)،آنها مخصوصا بخشی از وسائل سحر خود را از عصاها انتخاب کرده بودند



---

۱- ۱) "حبال"جمع"حبل"(بر وزن طبل)به معنی طناب است،و"عصی"جمع "عصا"می باشد.

تا به پندارشان با عصای موسی رقابت کنند و طنابها را هم بر آن افزوده بودند که برتری خود را به ثبوت رسانند! در این هنگام غریو شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش درخشیدن گرفت،به گونه ای که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و از مشاهده این صحنه لذت بخش به وجد و سرور آمده بودند!.

*** اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد،جلو آمد"و عصای خود را افکند،ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسائل دروغین ساحران کرد!و آنها را یکی بعد از دیگری در کام خود فرو برد"! ( فَأَلْقیٰ مُوسیٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِیَ تَلْقَفُ مٰا یَأْفِکُونَ ) (۱).

در اینجا نخست سکوت زود گذری بر مردم حکم فرما شد،دهانها از تعجب بازماند چشمها از حرکت ایستاد،گویی در آنجا خشک شده بودند،ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت،گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد،و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود.

*** در اینجا همه چیز عوض شد،ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی ع قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاریها و فوت و فن سحر با خبر بودند،یقین پیدا کردند که این



---

۱- ۱) "تلقف"از ماده"لقف"(بر وزن سقف)به معنی برگرفتن چیزی به سرعت است خواه با دست باشد یا با دهان،و معلوم است که در اینجا منظور گرفتن با دهان است، و"یافکون"از ماده"افک"(بر وزن کذب)به معنی دروغ است،و در اینجا اشاره به وسائل دروغین است که آنها آن را به جای مارهای کوچک و بزرگ غالب کرده بودند.

مساله قطعا سحر نیست،این یک معجزه بزرگ الهی است"ناگهان همه آنها به سجده افتادند"( فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ ).

جالب اینکه قرآن تعبیر به"القی"می کند که مفهومش"افکنده شدند" می باشد،اشاره به اینکه آن چنان تحت تاثیر جاذبه معجزه موسی ع قرار گرفتند که گویی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند.

*** و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آنها بود با زبان نیز"گفتند:ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم"!( قالُوا آمَنّا بِرَبِّ الْعالَمِينَ ).

*** و برای اینکه جای هیچ ابهام و تردید باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند،اضافه کردند"به پروردگار موسی و هارون"( رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ ).

و این نشان می دهد که برنامه افکندن عصا و گفتگوی با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هر گونه پشتیبانی از برادر بود.

این دگرگونی عجیب که در روحیه ساحران پیدا شد،و در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به روشنایی خیر کننده ای گام نهادند،و به تمام منافعی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند-سهل است-جان خود را نیز به خطر افکندند،همه به خاطر این بود که آنها علم و دانشی داشتند،و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند.

آنها باقیمانده راه را با پای"عقل"نمی پیمودند که بر مرکب راهوار"عشق" سوار شده بودند،و بوی گلشان آن چنان مست کرده بود که دامن از دست داده بودند،و خواهیم دید به همین دلیل در برابر شدیدترین تهدیدهای فرعون

شجاعانه ترین استقامت را نشان دادند!.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

ما من قلب الا بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء اقامه و ان شاء ازاغه: "هر دلی در پنجه قدرت خداوند رحمان است،اگر بخواهد آن را به راه راست می دارد و اگر اراده کند منحرف می سازد" (۱)(بدیهی است خواست خدا در این دو مرحله از آمادگیهای افراد سرچشمه می گیرد،و این توفیق و سلب توفیق به خاطر زمینه های مختلف دلها است و بی حساب نیست).

*** در این هنگام فرعون که از یک سو روحیه خود را پاک باخته بود،و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می دید،و مخصوصا می دانست ایمان آوردن ساحران چه تاثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند،به گمان خود دست به ابتکار تازه ای زد رو به ساحران کرد و گفت:"آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه دهم"( قٰالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ) (۲).

او که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظار داشت که مردم بی اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند!،و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند!



---

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۲۰۸.

۲- ۲) در اینجا و در سوره طه آیه ۷۱ تعبیر" آمَنْتُمْ لَهُ "آمده در حالی که در سوره اعراف آیه ۱۲۳- آمَنْتُمْ بِهِ ذکر شده،و به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند ایمان در صورتی که با"لام"متعدی شود معنی خضوع را می رساند و در صورتی که با باء متعدی شود معنی تصدیق را.

و چنین است راه و رسم جباران.

این مغرور سرکش حاضر نبود حتی نام پروردگار یا نام موسی را بر زبان جاری کند،بلکه تنها با ضمیر"له"که در اینجا به منظور تحقیر است اکتفاء می کرد.

ولی فرعون به این هم قناعت نکرد،و دو جمله دیگر گفت تا هم موقعیت خویش را به پندار خود تثبیت کند،و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فرو برد:

نخست ساحران را متهم ساخت که این یک تبانی و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته،توطئه ای است بر ضد تمام مردم مصر!گفت:"او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته،و شما همگی سخر را از مکتب او فرا گرفته اید"! ( إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ).

شما با قرار قبلی این صحنه سازی را به وجود آورده اید تا ملت بزرگ مصر را گمراه سازید و زیر سیطره حکومت خود درآورید!،شما می خواهید صاحبان اصلی این کشور را از شهر و دیارشان آواره کنید و بردگان را بجای آن بنشانید.

اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید،من این توطئه را در نطفه خفه می کنم!"به زودی خواهید دانست شما را چنان مجازاتی می کنم که درس عبرتی برای همگان گردد،دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم(دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست)و همگی را بدون استثناء به دار می آویزم"!( فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ).

یعنی نه تنها همه شما را به قتل می رسانم بلکه قتلی توأم با زجر و شکنجه آنهم در ملا عام و بر فراز درختان بلند نخل،زیرا بریدن دست و پا به طور مخالف سبب می شود که احتمالا انسان دیرتر بمیرد و زجر و شکنجه بیشتر شود.

و چنین است طریقه زمامداران زورگو و ستمکار در هر عصر و زمان،نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند،و پس از استفاده از حربه تهمت،حربه شمشیر را به کار می برند،تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آنها نخست تضعیف شود،سپس آنها را از سر راه خود بردارند.

*** اما فرعون در اینجا کور خوانده بود،زیرا ساحران یک لحظه پیش،و مؤمنان این لحظه،آن چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود و در آتش عشق خدا داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند.

"گفتند:هیچ مانعی ندارد،و هیچگونه زیانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم"( قَالُوا لاَ ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ).

تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی،بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی،آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشتن را نمی شناختیم،با خدای خود آشنا نبودیم،و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم،اما امروز گم شده خود را یافته ایم،هر کار می توانی بکن! *** سپس افزودند ما در گذشته گناهانی مرتکب شده ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی ع شدیم،و در ستیز با حق پیشقدم بودیم، اما"ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم"( إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ).

ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم،نه از تهدیدهای تو،و نه از دست و پا زدن در خون بر فراز شاخه های بلند نخل!.

اگر ترسی داشته باشیم تنها از گناهان گذشته خویش است و امیدواریم آن نیز در سایه ایمان و امید به لطف حق بر طرف گردد.

این چه نیرویی است که وقتی در قلب انسان پیدا می شود بزرگترین قدرتها در نظرش کوچک،و در برابر سخت ترین شکنجه ها مقاوم،و نسبت به ایثار جان سخاوتمند می گردد؟ این نیروی ایمان است.

این شعله چراغ فروزان عشق است،که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان شیرینتر از عسل می کند،و وصال محبوب را برترین هدف می سازد.

این همان نیرویی بود که پیامبر اسلام ص از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و به سرعت ملتی عقب افتاده را به اوج افتخار رسانید، مسلمانانی که تاریخشان مایه اعجاب جهانیان شد.

ولی به هر حال این صحنه برای فرعون و دستگاهش بسیار گران تمام گشت هر چند طبق بعضی از روایات تهدیداتش را عملی نمود و ساحران مؤمن را شهید کرد،اما این کار نه تنها عواطف مردم را که به نفع موسی ع تحریک شده بود خاموش نکرد،بلکه به آن دامن زد.

همه جا سخن از پیامبر نو ظهور در میان بود،و همه جا از نخستین شهیدان با ایمان بحث می شد،گروهی به این وسیله ایمان آوردند که بعضی از یاران نزدیک فرعون و حتی همسرش در این صف قرار گرفتند.

در اینجا سؤالی مطرح است که ساحران توبه کار و مؤمن چگونه خود را نخستین مؤمنان نامیدند؟ آیا منظورشان این بوده که نخستین مؤمنان در آن صحنه بودند؟

یـا نخستین مؤمنـان از حامیان فرعون؟ یا نخستین مؤمنانی که شـربت شـهادت نوشـیدند؟ همه اینها محتمل است و در عین حال منافاتی با یکدیگر ندارد.

این تفاسـیر در صورتی است که ما معتقـد باشـیم قبل از آنها کسان دیگری از بنی اسـرائیل یا غیر بنی اسـرائیل به موسـی ایمان آورده باشـند،اما اگر بگوئیم آنها پس از بعثت ماموریت یافتنـد که مسـتقیما با خود فرعون تماس گیرنـد و نخستین ضـربه را بر پیکر او وارد کنند،بعید نیست که این گروه به راستی اولین مؤمنان بوده اند و نیاز به تفسیر دیگری نیست.

***

ص :۲۳۳

## [سوره الشعراء (۲۶): آيات ۵۲ تا ۵۹]

### اشاره

وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي اَلْمَدائِنِ حاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَ إِنَّهُمْ لَنٰا لَغائِظُونَ (۵۵) وَ إِنّٰا لَجَمِيعٌ حٰاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنٰاهُمْ مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۷) وَ كُنُوزٍ وَ مَقٰامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنٰاها بَنِي إِسْرٰائِيلَ (۵۹)

### ترجمه:

۵۲-ما به موسی وحی فرستادیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده،و آنها شما را تعقیب خواهند کرد.

۵۳-فرعون(از این ماجرا آگاه شد و)ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند.

۵۴-(و گفت)این ها گروهی اندکند.

۵۵-و اینها ما را به خشم آورده اند.

۵۶-و ما همگی آماده پیکاریم.

ص:۲۳۴

۵۷-ولی ما آنها(فرعونیان)را از باغها و چشمه ها بیرون کردیم.

۵۸-از گنج ها و قصرهای مجلل! ۵۹-آری،این چنین کردیم و بنی اسرائیل را وارث آنها ساختیم.

**تفسیر:**

آنها را از گنجها و قصرهای مجللشان بیرون راندیم!

در آیات گذشته دیدیم که سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز پیروز از میدان بیرون آمد.گرچه فرعون و فرعونیان به او ایمان نیاوردند،ولی این ماجرا چند اثر مهم داشت که هر کدام پیروزی مهمی محسوب می شد:

۱-بنی اسرائیل به رهبر و پیشوای خود مؤمن و دلگرم شدند،و یک دل و یک جان گرد او را گرفتند،چرا که بعد از سالها بدبختی و تیره روزی و دربدری پیامبری آسمانی در میان خود می بینند که هم ضامن هدایت آنها است،و هم رهبر انقلاب و آزادی و پیروزی آنان خواهد شد.

۲-موسی در میان مردم مصر و قبطیان جایی برای خود باز کرد،جمعی به او تمایل پیدا کردند و یا لا اقل از مخالفت با او وحشت داشتند،و صدای دعوت موسی در تمام مصر پیچید.

۳-از همه مهمتر اینکه فرعون نه از نظر افکار عمومی،نه از نظر وحشت بر جان خود،قدرت مزاحمت با مردی که عصائی این چنین در دست دارد و زبانی آن چنان گویا در دهان،در خود نمی دید.

مجموع این امور زمینه مساعدی را برای اینکه موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ بپردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت.

سالیان دراز به این منوال گذشت،و موسی معجزات دیگری که در سوره اعراف ذیل آیات ۱۳۰ تا ۱۳۵ به آن اشاره کردیم-در کنار منطق و بیان خود-

به آنها نشان داد،و حتی خداوند مردم مصر را سالها به قحطی و خشکسالی مبتلا ساخت تا آنها که شایسته بیداری اند بیدار شوند(شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۳ به بعد مطالعه فرمائید).

هنگامی که موسی ع حجت را بر آنها تمام کرد،و صفوف مؤمنان و منکران مشخص شد،دستور کوچ کردن بنی اسرائیل به موسی داده شد،آیات مورد بحث این صحنه را مجسم می سازد.

نخست می گوید:"ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا کوچ ده،و(از مصر)خارج کن و آنها شما را تعقیب خواهند کرد"( وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبٰادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ).

این یک برنامه الهی است که شما شبانه حرکت کنید و آنها نیز آگاه شوند و به تعقیب شما بپردازند و آنچه باید در این میان بشود،بشود.

تعبیر "عبادی"(بندگان من)با اینکه قبل از آن جمله"اوحینا" (وحی فرستادیم)به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان با ایمان است.

*** موسی ع این فرمان را اجرا کرد،و دور از چشم دشمنان،بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد،و مخصوصا شب را به دستور خدا برای این کار انتخاب نمود تا برنامه اش حساب شده تر باشد.

اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت،چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت،به زودی جاسوسان فرعون،مطلب را به او گزارش دادند،و چنان که قرآن می گوید:"فرعون ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند"( فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ ).

البته در شرائط آن روز،رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر،زمان

قابل ملاحظه ای لازم داشت،ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می رسد و نیروهای آماده فورا حرکت می کنند و مقدمه لشگر و گروه ضربت را تشکیل می دهند،اما نیروهای دیگر تدریجا به آنها می پیوندند.

*** ضمنا برای اینکه زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند"اینها گروه اندکی هستند" (اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت)( إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ ).

بنا بر این در مبارزه با این گروه با آن همه قدرتی که ما داریم جای هیچگونه نگرانی نیست که برنده مائیم.

"شرذمه"در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است،و به لباس پاره پاره،"شراذم"گفته می شود،بنا بر این علاوه بر معنی اندک بودن،پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است،گویا فرعون با این تعبیر می خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفرات لشکر نیز مجسم کند.

*** سپس افزود:ما چقدر حوصله کنیم؟و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نمائیم؟!"اینها ما را به خشم و غضب آورده اند"( وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ ).

فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می کند؟خانه های ما را چه کسی مرمت می کند؟بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین برمی دارد؟ چه کسی خدمتکار ما خواهد بود؟ *** بعلاوه"ما از توطئه این گروه(چه در اینجا باشند و چه بروند)بیمناکیم، و برای مقابله با آنها آمادگی کامل و هوشیاری لازم داریم"( وَ إِنّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ ).

بعضی از مفسران"حاذرون"را از ماده"حذر"به معنی خوف و ترس

از توطئه آنها تفسیر کرده اند،و بعضی از"حذر"به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی از نظر نیرو و سلاح،ولی این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد،ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و هم آمادگی برای مقابله داشتند.

*** سپس قرآن به ذکر نتیجه کار فرعونیان می پردازد،و به طور اجمال زوال حکومت آنها و زمامداری بنی اسرائیل را بیان می کند،می گوید:"ما آنها را از باغهای سرسبز و چشمه های پر آب بیرون راندیم"( فَأَخْرَجْنٰاهُمْ مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ ).

*** "و از گنجها و قصرهای زیبا و مساکن مرفه خارج ساختیم"( وَ کُنُوزٍ وَ مَقٰامٍ کَرِیمٍ ).

*** آری"این چنین کردیم و آنها را بدون زحمت به بنی اسرائیل دادیم و آنها را وارث فرعونیان ساختیم"( کَذٰلِکَ وَ أَوْرَثْنٰاهٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ ).

در تفسیر" مَقٰامٍ کَرِیمٍ "در میان مفسران گفتگو است،بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مساکن پر ارزش دانسته اند،و بعضی مجالس پر سرور و نشاط انگیز و بعضی مجالس حکمرانان و زمامداران که اطرافشان را ماموران سر بر فرمان گرفته بودند،و بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که خطیبان بر آن سخنرانی می کردند تفسیر نموده اند(منابری که در آن به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد).

البته معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد،هر چند این معانی با هم تضادی ندارند،و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشند،هم قصرهایشان از آنها گرفته شد و هم موقعیت حکومت و قدرتشان،و هم جلسات جشن و سرورشان.

***

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟

بر اساس تعبیری که در آیات بالاـ گذشت که خداوند می فرماید:"ما بنی- اسرائیل را وارث فرعونیان ساختیم"جمعی از مفسران بر این عقیده اند که آنها به مصر بازگشتند و زمام حکومت را در دست گرفتند، و مدتی بر آن سرزمین حکمرانی کردند (۱).

البته ظاهر آیات فوق با این تفسیر مناسب است.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند که آنها بعد از هلاک فرعونیان راهی سرزمینهای مقدس شدند،ولی بعد از مدتی به مصر بازگشتند و حکومتی در آنجا تشکیل دادند (۲).

فصول تورات کنونی که مربوط به این قسمت است با این تفسیر مطابقت دارد.

بعضی دیگر احتمال داده اند که بنی اسرائیل دو گروه شدند،گروهی از آنان در مصر باقی ماندند و حکومت کردند،و گروهی همراه موسی ع به سوی سرزمینهای مقدس روانه شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از وارث شدن بنی اسرائیل این است که آنها بعد از موسی ع و در زمان سلیمان بر سرزمین پهناور مصر حکمرانی کردند.

ولی با توجه به اینکه موسی ع یک پیامبر انقلابی بزرگ بود،بسیار بعید به نظر می رسد که چنین سرزمینی را که ارکان حکومتش فرو ریخته و در بست



---

۱ - ۱) "مجمع البیان"و"قرطبی"ذیل آیات مورد بحث،و"آلوسی"در"روح المعانی"نیز این موضوع را به عنوان یک تفسیر قابل ملاحظه نقل می کند.

۲- ۲) "روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

در اختیار او قرار داشت به کلی رها سازد،و بی آنکه تصمیمی برای آنجا بگیرد روانه به سوی بیابانها شود،بخصوص اینکه سالیان دراز صدها هزار نفر از بنی- اسرائیل در آنجا ساکن بودند و با مسائل آن محیط آشنایی داشتند.

بنا بر این از دو حال خارج نیست یا بنی اسرائیل همگی به مصر بازگشتند و حکومتی را تشکیل دادند،و یا جمعی از آنها به فرمان موسی ع در آنجا ماندند و این برنامه را اجرا کردند،در غیر این صورت بیرون راندن فرعونیان و وارث ساختن بنی اسرائیل که در آیات آمده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

***

## ۲-ترتیب آیات

قرآن در آیات بعد چگونگی غرق فرعونیان را شرح می دهد،این امر سبب این سؤال می شود که چرا قرآن،نخست بیرون راندن فرعونیان را از قصرها و کاخها و املاکشان و وارث شدن بنی اسرائیل را ذکر کرده،سپس چگونگی غرق فرعونیان را،در حالی که ترتیب طبیعی غیر از آن است.

این امر ممکن است از قبیل بیان "اجمال" و "تفصیل" باشد،یعنی نخست مطلب را به طور سربسته بازگو کرده و بعد به شرح آن در آیات بعد پرداخته است.

و نیز ممکن است از قبیل ذکر نتیجه و سپس شرح مقدمات بوده باشد.

(دقت کنید) ***

ص: ۲۴۰

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۰ تا ۶۸]

### اشاره

فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمّا تَراءَا اَلْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسى إِنّا لَمُدْرَكُونَ (۶۱) قالَ كَلاّ إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنا
إِلى مُوسى أَنِ اِضْرِبْ بِعَصاكَ اَلْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ اَلْعَظِيمِ (۶۳) وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ اَلْآخَرِينَ (۶۴) وَ أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ
مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا اَلْآخَرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۶۸)

ص: ۲۴۱

**ترجمه:**

۶۰-آنها(فرعونیان)به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند.

۶۱-هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند،یاران موسی گفتند:ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم.

۶۲-(موسی)گفت:چنین نیست،پروردگار من با من است،به زودی مرا هدایت خواهد کرد.

۶۳-و به دنبال آن به موسی وحی کردیم عصایت را به دریا زن،دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود!
۶۴-و در آنجا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم.

۶۵-موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم.

۶۶-سپس دیگران را غرق کردیم.

۶۷-در این جریان نشانه روشنی است(برای آنها که حق طلبند)ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.

۶۸-و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

**تفسیر:**

عاقبت دردناک فرعونیان!

در این آیات آخرین صحنه از این بخش از داستان موسی و فرعون مطرح است،و آن چگونگی نابودی فرعونیان و پیروزی و نجات بنی اسرائیل است.

چنان که در آیات گذشته خواندیم،فرعون ماموران خود را به شهرهای مصر گسیل داشت،و به اندازه کافی لشکر و نیرو آماده ساخت،بعضی از مفسران نوشته اند ششصد هزار نفر را به عنوان مقدمه لشکر فرستاد و خود با یک ملیون نفر به دنبال آنها به راه افتاد! شب را با سرعت به دنبال آنها حرکت کردند،و به هنگام طلوع آفتاب به

لشکر موسی رسیدند چنان که نخستین آیه مورد بحث می گوید:"فرعونیان آنها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند"( فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ) (۱). "هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند،یاران موسی گفتند:به طور قطع ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم و راه نجاتی وجود ندارد"!( فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ).

در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب،و در پشت سر ما دریایی از لشکر خونخوار با تجهیزات کامل،جمعیتی که سخت از ما خشمگینند و امتحان خونخواری خود را در کشتن فرزندان بیگناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز بقدر کافی مردی خیره سر و ستمگر و خونخوار است،بنا بر این به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و شمشیر می گذرانند،یا اسیر کرده و با شکنجه بازمی گرداند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است.

در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت،لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است،شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده،و سخت روحیه خود را باخته بودند.

*** اما موسی ع هم چنان آرام و مطمئن بود،و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است.

لذا با یک دنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشتزده بنی اسرائیل کرد و"گفت:چنین نیست آنها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد،چرا که پروردگار

ص: ۲۴۳

---

۱- ۱) بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از"مشرقین"حرکت بنی اسرائیل به سوی شرق و پیروزی فرعونیان از آنها در همین جهت بوده است،زیرا می دانیم سرزمین "بیت المقدس"نسبت به مصر منطقه شرقی محسوب می شود.

من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد"( قالَ کَلاّ إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ ).

این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام ماموریت دادن به موسی و هارون فرمود: إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری :"من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم"(سوره طه آیه ۴۶).

او می داند خدا همه جا با او است مخصوصا تکیه روی نام"رب"(خداوند مالک و مصلح)نشان می دهد که او می دانست که این راه را نه با پای خود می پیماید که با لطف خداوند قادر مهربان طی می کند.

*** در این هنگام که شاید بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و هم چنان در انتظار فرا رسیدن آخرین لحظات زندگی بودند فرمان نهایی صادر شد،چنان که قرآن می گوید:"ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا زن"! ( فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ ).

همان عصائی که یک روز آیت انذار است و روز دیگر نشانه رحمت و نجات.

موسی ع چنین کرد و عصا را به دریا زد،در اینجا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشمهای و دلهای بنی اسرائیل نمایان گردید:"ناگهان دریا شکافته شد،آبها قطعه قطعه شدند،و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت"!و در میان آنها جاده ها نمایان شد( فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ ).

"انفلق"از ماده"فلق"(بر وزن فرق)به معنی شکافته شدن است، و"فرق"(بر وزن رزق)از ماده"فرق"(بر وزن حلق)به معنی جدا شدن است، به تعبیر دیگر(به گونه ای که راغب در مفردات گوید)فرق"فلق"و"فرق"این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی جدا شدن،و لذا"فرقه"

و"فرق"به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد.

"طود"به معنی کوه عظیم است،و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تاکیدی بر این معنی است.

به هر حال خداونـدی که فرمانش بر همه چیز نافـذ است و آبها اگر طغیان می کننـد به فرمان او است،و طوفانها اگر به حرکت در می آینـد به امر او است همان خدایی که نقش هستی نقشـی از ایوان او است،و آب و باد و خاک سـرگردان او است،چنین فرمانی را به امواج دریا داد،و امواج به سرعت پذیرا گشتند و روی هم انباشته شدند،و در میان آنها جاده ها نمایان گشت و هر گروهی از بنی- اسرائیل در جاده ای روان شدند.

*** فرعون و فرعونیان که از دیـدن این صـحنه،مات و مبهوت شـده بودند و چنین معجزه روشن و آشـکاری را می دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدنـد،باز هم به تعقیب موسـی و بنی اسـرائیل پرداختند و به سوی سـرنوشت نهایی خود پیش رفتند، چنان که قرآن می گوید:"و در آنجا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم" ( وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِینَ ).

و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های دریایی شدنـد،و هم چنان مغرورانه به دنبال بردگان قـدیمی خود که سـر به طغیان برافراشته بودند می دویدند، غافل از اینکه لحظات آخر عمر آنها فرا رسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود.

*** آیه بعد می گوید"ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم" ( وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ ).

***

درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آبها به حال اول بازگردند،امواج خروشان یک مرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند،فرعون و لشکرش را همچون پرهای کاه با خود به هر جا بردند،در هم کوبیدند و نابود کردند.

قرآن در یک عبارت کوتاه این ماجرا را بیان کرده می گوید:"سپس دیگران را غرق کردیم"( ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ).

و به این ترتیب همه چیز در یک لحظه پایان گرفت،بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند،تاریخ و رق خورد،تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های خانه های مستضعفان پی ریزی شده بود از صفحه عالم محو گشت، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آنها شدند.

*** آری"در این ماجرا نشانه روشن و درس عبرت بزرگی است،اما اکثر آنها ایمان نیاوردند"گویی چشمها بسته و گوشها کر و قلبها در خواب فرو بسته است ( إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ).

جایی که فرعونیان با دیدن آن صحنه های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرک تعجب مکن،و از عدم ایمانشان نگران مباش که تاریخ از این صحنه ها بسیار به خاطر دارد.

تعبیر به"اکثر"اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آئین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند،نه تنها"آسیه"همسر فرعون و دوست با وفای موسی که در قرآن از او به عنوان"مؤمن آل فرعون"یاد شده،بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه کار به او پیوستند.

*** آخرین آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه و پر معنی به قدرت و رحمت

بی پایان خدا اشاره کرده می گوید"پروردگار تو هم عزیز است و هم رحیم" ( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

از"عزت"او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می کند،و برای نابود کردن یک قوم جبار نیاز به این ندارد که لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان آبی که مایه حیات آنها است فرمان مرگ آنها را می دهد،و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آنها می شود!.

و از"رحمت"او است که در این کار هرگز عجله نمی کند،بلکه سالها مهلت می دهد،معجزه می فرستد،اتمام حجت می کند،و نیز از رحمت او است که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهایی می بخشد.

***

**نکته ها:**

**اشاره**

**1-عبورگاه بنی اسرائیل:**

در قرآن مجید بارها این مطلب تکرار شده است که موسی بنی اسرائیل را به فرمان خدا از"بحر"عبور دارد (1)و در چند مورد تعبیر به"یم"شده است (2).

اکنون سخن در این است که منظور از"بحر"و"یم"در اینجا چیست؟آیا اشاره به رود پهناور و عظیم نیل است که تمام آبادی سرزمین مصر از آن سرچشمه می گرفته،یا اشاره به دریای احمر(و به تعبیر دیگر بحر قلزم)است.

از تورات کنونی و همچنین کلمات بعضی از مفسران چنین برمی آید که اشاره به"دریای احمر"است،ولی قرائنی در دست داریم که نشان می دهد منظور همان نهر



---

1- 1) یونس 90،طه 77 شعراء 63،(آیه مورد بحث)،دخان 24.

2- 2) طه 78،قصص 40،ذاریات 40.

عظیم نیل است زیرا"بحر"در لغت-چنان که راغب در مفردات می گوید-در اصل به معنی آب فراوان و وسیع است،و"یم"نیز همین معنی را می رساند،بنا بر این اطلاق این دو کلمه بر"نیل"هیچ مانعی ندارد،و اما قرائنی که این نظر را تایید می کند:

۱-محل سکونت فراعنه که مرکز آباد شهرهای مصر بوده حتما نقطه ای بوده است که با رود نیل فاصله زیادی نداشته،و اگر معیار را محل فعلی اهرام یا حوالی آن بگیریم بنی اسرائیل ناچار بودند برای رسیدن به سرزمین مقدس نخست از نیل عبور کنند،زیرا این منطقه در غرب نیل واقع شده و برای رسیدن به سرزمین مقدس باید آنها به سوی شرق بروند(دقت کنید).

۲-فاصله مناطق آباد مصر که طبعا در نزدیکی نیل است با دریای احمر به قدری است که بسیار بعید به نظر می رسد بنی اسرائیل بتوانند آن را در یک شب و یا نصف یک شب طی کنند(از آیات گذشته این مطلب روشن شد که آنها شبانه سرزمین فراعنه را پشت سر گذاشتند و قاعدتا در دل شب این کار را کردند و لشکر فرعون نیز به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند).

۳-برای گذشتن از سرزمین مصر و رسیدن به اراضی مقدس نیازی نیست که از دریای احمر بگذرند،چرا که قبل از حفر کانال سوئز باریکه خشک قابل ملاحظه ای در آنجا وجود داشته است،مگر اینکه دست به دامن این فرضیه بزنیم که در زمانهای بسیار قدیم دریای احمر با دریای مدیترانه متصل بوده و در اینجا خشکی وجود نداشته است و این فرضیه به هیچ وجه ثابت نیست.

۴-قرآن در داستان افکندن موسی به آب تعبیر به"یم"کرده است (طه ۳۹)و چنان که گفتیم در مورد غرق فرعونیان نیز تعبیر به"یم"کرده است و با توجه به اینکه هر دو در یک داستان،و حتی در یک سوره(سوره طه)است،و هر دو بطور مطلق نقل شده به نظر می رسد که هر دو یکی باشد.و با توجه به اینکه

مـادر موسـی قطعـا او را به دریـا نیفکنـد بلکه طبق تواریـخ و همچنین قرائن عـادی به نیـل سـپرد بنـا بر این معلوم می شود غرق فرعونیان در نیل بوده است(دقت کنید).

***

## ۲-چگونگی نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان.

بعضـی از مفسـران که مایل نیسـتند زیر بار معجزات بروند اصـرار دارند که حادثه غرق فرعونیان و نجات بنی اسرائیل را که در آیـات گذشـته بود به نحوی توجیه کننـد که با اسـباب طبیعی و عادی بسازد! لـذا گاه گفته انـد که این امر قابل تطبیق با پلهای متحرك است که امروز معمول می باشد (۱).

بعضـی دیگر گفته اند که موسـی ع به راهها آشـنایی داشـته و از برزخهایی که در دریای"سوف"(خلیج سوئز)وجود داشته می توانسته بگذرد،و به"جزیره سینا"وارد گردد،و انفلاق بحر که در آیات آمده نیز اشاره به همین است (۲).

بعضی دیگر شاید این احتمال را تقویت کرده اند که موسی درست به هنگام پایان جزر دریا به آن نقطه رسید،و توانست که از نقاط خشک بگـذرد،اما بلافاصـله مد شـروع شد و فرعونیان در امواج آب فرو غلطیدند و هلاك شدند! ولی حق این است که هیچ یك از این احتمالات با ظاهر آیات قرآن،اگر نگوئیم با صریح آن،سازگار نیست،و با قبول مساله اعجاز که بارها در شرح حالات پیامبران در قرآن آمده خصوصا داسـتان همین عصای موسی هیچ لزومی بر چنین توجیهات وجود ندارد،چه مانعی دارد که به فرمـان خـدا که حاکم بر قانون علیت در جهان هستی است آبهای نیل بعـد از نواختن عصا تحت جاذبه مرموزی به فرمان الهی جمع و متراکم گردند،به گونه ای که راه قابل عبور در میان آن آشکار شود،و بعد از مدتی این جاذبه خنثی گردد و آبها به حال طبیعی



---

۱- ۱ و ۲) اعلام قرآن صفحه ۶۲۲.

۲-

اول بازگردند.این استثناء در قانون علیت نیست،بلکه اعتراف به تاثیر علل غیر عادی می باشد که برای ما-با معلومات محدودی که داریم-ناشناخته است.

***

### ۳-در عین قدرت رحیم است

این نکته نیز قابل دقت است آخرین آیه مورد بحث که یک نوع نتیجه گیری از مجموع کار موسی و فرعون و پیروزی لشکر حق و نابودی لشکر باطل است خداوند را به"عزت"و"رحمت"توصیف می کند،اولی اشاره به شکست ناپذیری قدرت او است و دومی وسعت رحمتش را نسبت به همه بندگان می رساند،و مخصوصا "عزیز"را بر"رحیم"مقدم داشته،تا این توهم پیش نیاید که رحمتش از موضع ضعف است،بلکه در عین قدرت رحیم است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که توصیف به عزت اشاره به شکست دشمنان و توصیف به رحمت اشاره به پیروزی دوستان او است،ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو صفت شامل هر دو گروه گردد،چرا که همه از رحمتش استفاده می کنند حتی گناهکاران و همه از سطوتش بیمناکند حتی نیکوکاران! ***

ص :۲۵۰

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۹ تا ۸۲]

### اشاره

وَ اُتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْرٰاهِیمَ (۶۹) إِذْ قٰالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ مٰا تَعْبُدُونَ (۷۰) قٰالُوا نَعْبُدُ أَصْنٰاماً فَنَظَلُّ لَهٰا عٰاکِفِینَ (۷۱) قٰالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ
تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ (۷۳) قٰالُوا بَلْ وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا کَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ (۷۴) قٰالَ أَ فَرَأَیْتُمْ مٰا کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَ
آبٰاؤُکُمُ اَلْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلاّٰ رَبَّ اَلْعٰالَمِینَ (۷۷) اَلَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ (۷۸) وَ اَلَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ (۷۹) وَ
إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ (۸۰) وَ اَلَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ (۸۱) وَ اَلَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ اَلدِّینِ (۸۲)

ص: ۲۵۱

**ترجمه:**

۶۹-و بر آنها خبر ابراهیم را بخوان.

۷۰-هنگـامی که به پـدرش و قـومش گفت:چه چیز را پرسـتش می کنیـد؟ ۷۱-گفتنـد:بتهـایی را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنانیم.

۷۲-گفت:آیـا هنگـامی که آنان را می خوانیـد صـدای شـما را می شـنوند؟ ۷۳-یـا سودی به شـما می رساننـد،یا زیانی؟! ۷۴-گفتند:فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.

۷۵-گفت:آیا دیدید چیزی را که شما عبادت می کردید؟ ۷۶-شما و پدران پیشین شما.

۷۷-همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان! ۷۸-آن کسی که مرا آفرید و هدایت می کند.

۷۹-و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید.

۸۰-و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد.

۸۱-و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند.

۸۲-و کسی که امید دارم گناهانم را در روز جزا به بخشد.

**تفسیر:**

من چنین خدایی را پرستش می کنم:

چنان که در آغاز این سوره گفتیم خداونـد شـرح حال هفت تن از پیامبران بزرگ و مبارزات آنها را برای هـدایت اقوام گمراه بازگو کرده،تا هم مایه

تسلی خاطر پیامبر ص و مؤمنان اندک در آن ایام باشد،و هم هشداری به همه دشمنان حق و مستکبران.

لذا به دنبال داستان عبرت انگیز موسی و فرعون به سرگذشت الهام بخش ابراهیم ع و مبارزاتش با مشرکان می پردازد،و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم به عمویش آذر و قوم گمراه آغاز می کند (۱).

نخست می گوید:"خبر ابراهیم را بر آنها بخوان"( وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرٰاهِيمَ ).

*** و از میان تمام اخبار مربوط به این پیامبر بزرگ روی این قسمت تکیه می کند:"هنگامی که به پدر و قومش گفت:چه چیز را شما می پرستید"؟! ( إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مٰا تَعْبُدُونَ ).

مسلما ابراهیم می دانست آنها چه می پرستند هدفش این بود که آنها را به سخن در آورد و به کار خود اعتراف کنند،ضمنا تعبیر به"ما"(چه چیز)بیانگر یک نوع تحقیر است.

*** آنها بلافاصله در پاسخ"گفتند:ما بتهایی را می پرستیم و همه روز به آنها توجه داریم و با نهایت احترام ملازم عبادت آنانیم"( قٰالُوا نَعْبُدُ أَصْنٰاماً فَنَظَلُّ لَهٰا عٰاكِفِينَ ).

این تعبیر نشان می دهد که آنها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می کردند که بعد از جمله نعبد اصناما(ما بتهایی را

ص:۲۵۳

---

۱- ۱) کرارا گفته ایم که واژه"اب"در لغت عرب،و در قرآن مجید گاه به پدر اطلاق شده و گاه به عمو،و در اینجا معنی دوم است(برای توضیح بیشتر به جلد ۵ صفحه ۳۰۳ به بعد مراجعه فرمائید).

می پرستیم)که برای بیان مقصودشان کافی بود اضافه کردند: فَنَظَلُّ لَها عاکِفِینَ (ما همه روز سر بر آستان آنها می سائیم).

جمله "نظل "معمولا به کارهایی که در روز انجام می شود اطلاق می گردد و ذکر آن به صورت صیغه مضارع اشاره به استمرار و دوام است.

"عاکف "از ماده "عکوف "است که به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام نسبت به آن است و تاکید بیشتری بر معنی سابق است.

"اصنام "جمع "صنم "به معنی مجسمه ای بوده است که از طلا و نقره یا چوب و مانند آن می ساختند و به پرستش آن می پرداختند،و آن را مظهر مقدسین و مقدسات می پنداشتند.

*** به هر حال ابراهیم ع با شنیدن این سخن آنها را زیر رگبار اعتراضات شدید خود قرار داد و با دو جمله کوبنده آنها را با یک بن بست منطقی رو به رو ساخت.

"گفت:آیا آنها سخن شما را می شوند هنگامی که آنها را می خوانید "؟! ( قالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ ).

*** "یا اینکه آنها سودی به شما می رسانند یا زیانی "؟!( أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ ).

حد اقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود، و در گرفتاریها به یاریش بشتابد،یا لا اقل از مخالفت فرمان او واهمه ای باشد.

اما در این بتها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری دارند، و یا کمترین تاثیری در سرنوشت انسانها،به چشم نمی خورد،فلزات یا سنگ و چوبهای بی ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آنها چنین موقعیتی

بخشیده است.

*** ولی بت پرستان متعصب در برابر این سؤال منطقی به همان پاسخ قدیمی و تکراری خود پرداختند و "گفتند:این مسائل مطرح نیست،مهم آن است که ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند"!( قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا کَذلِکَ یَفْعَلُونَ ).

این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آنها از نیاکان جاهل و نادانشان بود تنها پاسخی بود که می توانستند به گفته ابراهیم ع بدهند،پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد،به خصوص اینکه معمولا تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است،و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد.

تعبیر به کَذلِکَ یَفْعَلُونَ :"آنها چنین می کردند"تاکید بیشتری بر تقلید آنها است،یعنی هر چه آنها می کردند ما می کنیم،عبادت بت باشد یا چیز دیگر! *** در این هنگام ابراهیم لبه تیز حمله خود را متوجه بتها کرد و "گفت آیا این چیزی را که شما پیوسته عبادت می کردید مشاهده نمودید؟"( قالَ أَ فَرَأَیْتُمْ ما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ).

*** "هم شما و هم پدران پیشین شما"( أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمُ الْأَقْدَمُونَ ).

*** "همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان"( فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلاّ رَبَّ الْعالَمِینَ ).

آری همه آنها با من دشمنند و من با آنها دشمن آشتی ناپذیر.

ص :۲۵۵

قابل توجه اینکه ابراهیم می گوید:"آنها با من دشمنند"هر چند لازمه آن این است که من نیز با آنها عداوت دارم،ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عبادت بتها مایه بدبختی و گمراهی و عذاب دنیا و آخرت انسان است.

و این در حکم عداوت آنها محسوب می شود،بعلاوه از آیات متعددی از قرآن استفاده می شود که بتها در قیامت از عابدان خود بیزاری می جویند و به دشمنی آنها برمی خیزند،به فرمان خدا به سخن درمی آیند و تنفر خود را ابراز می دارند (۱).

استثناء" رَبَّ الْعَالَمِينَ "با اینکه در معبودهای آنها وارد نبود(و به اصطلاح استثنای منقطع است)به منظور تاکید بر توحید خالص است،این احتمال نیز وجود دارد که در میان آنها کسانی بودند که علاوه بر بتها خدا را نیز پرستش می کردند،ابراهیم برای رعایت این موضوع،پروردگار جهانیان را استثناء می کند.

ذکر ضمیر"هم"که معمولا برای جمع عاقل است در مورد بتها به همان دلیل است که در بالا اشاره شد.

*** سپس ابراهیم ع به توصیف پروردگار جهانیان و ذکر نعمتهای معنوی و مادی او می پردازد تا با مقایسه با بتها که نه دعای عابدان را می شنوند،و نه سود و زیانی دارند مطلب کاملا روشن شود.

نخست از نعمت آفرینش و هدایت،شروع کرده،می گوید:"او کسی است که مرا آفرید،و هم او مرا هدایت می کند"( اَلَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ ).



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۱۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۸۲ سوره مریم مراجعه فرمائید.

هم در عـالم تکوین هـدایت کرده و وسائل حیات مـادی و معنوی در اختیـارم گـذارده،و هم در عـالم تشـریع،وحی و کتـاب آسمانی،برای من فرستاده است.

ذکر کلمه"فاء"بعد از آفرینش،اشاره به این است که هدایت از خلقت جدا نیست و دوش به دوش آن،همه جا پیش می رود،و جمله"یهدین"که به صورت "فعل مضارع"آمده است دلیل روشنی بر استمرار هدایت و نیاز انسان به او در تمام عمر است.

گویی ابراهیم ع بـا این سـخن،بیانگر این حقیقت است که من از لحظه خلقتم،همیشه با او بوده ام و در همه حال با اویم،حضور او را در زندگی خود احساس می کنم،او دوستی است که رشـته ای در گردنم افکنده و می برد هر جا که خاطر خواه او است! *** پس از بیان نخستین مرحله ربوبیت،یعنی هـدایت بعـد از آفرینش،به نعمتهای مادی پرداخته می گوید:"او کسـی است که مرا غذا می دهد و سیراب می کند" ( وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ ).

آری من همه نعمتها را از او می بینم،پوست و گوشت من،آب و غذای من، همه از برکات او است.

*** نه تنها در حالت صـحتم مشـمول نعمتهای اویم،بلکه"هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شـفا می دهد"( وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ ).

با اینکه بیماری نیز گاهی از ناحیه او است،اما برای رعایت ادب در سخن آن را به خود نسبت می دهد.

***

ص :۲۵۷

سپس از مرحله زنـدگی دنیا پا را فراتر گذارده،به زندگی جاویدان در سـرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سر خوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم.

می گوید:"او کسی است که مرا می میراند و بار دیگر زنده می کند" ( وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ ).

آری هم مرگ من از او است و هم بازگشت مجدد به زندگی از ناحیه او است.

*** و هنگـامی که وارد عرصه محشـر شوم،چشم امیـدم به او دوخته شـده چرا که "او کسـی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا بیامرزد"( وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ ).

بـدون شـک پیـامبران معصومنـد و گنـاهی ندارنـد کـه بخشـوده شـود،ولی چنـان که در گذشـته هم گفته ایم گـاهی حسـنات نیکـان،گناه مقربان محسوب می شود،و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست است،چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده،و لذا ترک اولایش می نامند.

او هرگز تکیه بر اعمال نیک خود نمی کند که اینها در جنب کرم الهی، هیچ است و در مقابل نعمتهایش قابل ذکر نیست،بلکه تنها تکیه اش بر لطف خدا است،و این آخرین مرحله انقطاع الی اللّه است.

کوتاه سـخن اینکه:ابراهیم برای مشخص ساختن معبود حقیقی،نخست به سراغ "خالقیت "پروردگار می رود،سپس مقام ربوبیت او را در همه مراحل روشن می سازد.

نخست مرحله هدایت است،سپس مرحله "نعمتهای مادی "-اعم از ایجاد

شرائط و دفع موانع-و سرانجام مرحله"زندگی جاودانی"در سرای دیگر که در آنجا نیز ربوبیتش در چهره بخشش مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود، و به این ترتیب بر پندار خرافی خدایان متعدد و ارباب انواع خط بطلان می کشد و سر تعظیم بر آستان پروردگار فرود می آورد.

***

ص: ۲۵۹

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۸۳ تا ۸۷]

### اشاره

رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ (۸۳) وَ اِجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی اَلْآخِرِینَ (۸۴) وَ اِجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ اَلنَّعِیمِ (۸۵) وَ اِغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ اَلضّالِّینَ (۸۶) وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (۸۷)

### ترجمه:

۸۳-پروردگارا!به من علم و دانش مرحمت فرما،و مرا به صالحان ملحق کن.

۸۴-و برای من در میان امت های آینده زبان صدق(و ذکر خیر)قرار ده.

۸۵-و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان.

۸۶-و پدرم(عمویم)را بیامرز که او از گمراهان بود.

۸۷-و مرا در روزی که مردم مبعوث می شوند،شرمنده و رسوا مکن

### تفسیر:

دعاهای پر بار ابراهیم(ع)

در اینجا دعاهای ابراهیم و تقاضاهای او از پیشگاه خدا شروع می شود، گویی پس از دعوت آن قوم گمراه به سوی پروردگار،و بیان جلوه های ربوبیت او در عالم هستی یکباره از آنها بریده و رو بدرگاه خدا می آورد و هر چه می خواهد از او می خواهد تا به قوم بت پرست نشان دهد هر چه برای دنیا و آخرت می خواهید باید از او بطلبید ضمنا تاکید دیگری است بر ربوبیت مطلقه خداوند.

نخستین تقاضایی که از پیشگاهش می کند این است:"پروردگارا!به من علم و دانش و حق بینی مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن"( رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ ).

در اینجا نخست مقام "حکم" می خواهد،و سپس "ملحق شدن به صالحان".

"حکم" و "حکمت" از یک ریشه است،و حکمت همانگونه که راغب در مفردات گفته رسیدن به حق از طریق علم و آگاهی است و شناخت موجودات و افعال نیک،و به تعبیر دیگر معرفت ارزشها و معیارهایی که انسان به وسیله آن بتواند،حق را هر کجا هست بشناسد،و باطل را در هر لباس تشخیص دهد،این همان چیزی است که بعضی از فلاسفه از آن به عنوان "کمال قوه نظریه" تعبیر کرده اند.

این همان حقیقتی است که "لقمان" از ناحیه خدا دریافت داشته بود: وَ لَقَدْ آتَیْنٰا لُقْمٰانَ الْحِکْمَةَ (لقمان-۱۲)و به عنوان "خیر کثیر" در آیه ۲۶۹ سوره بقره از آن یاد شده است: وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً و به نظر می رسد که "حکم" مفهومی برتر از "حکمت" داشته باشد،یعنی آگاهی توأم با آمادگی برای اجرا،و به تعبیر دیگر قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوا- پرستی و خطا باشد.

آری ابراهیم ع قبل از هر چیز از خدا "شناخت عمیق و صحیح" توأم با حاکمیت تقاضا می کند،چرا که هیچ برنامه عملی بدون چنین زیر بنائی امکان پذیر نیست.

و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می کند که اشاره به جنبه های عملی و به اصطلاح "حکمت عملی" است،در مقابل تقاضای قبل که ناظر به "حکمت نظری" بود.

بدون شک ابراهیم ع هم دارای مقام "حکم" بود و هم در زمره "صالحان" پس چرا چنین تقاضایی از خدا می کند؟ پاسخ این است که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن،او تقاضا می کند روز به روز به مراتب بالاتر و والاتر از علم و عمل برسد، حتی به موقعیت

یک پیامبر اولوا العزم در این جنبه ها قانع نیست! بعلاوه او می داند همه اینها از ناحیه خدا است و هر لحظه امکان لغزش و سلب این مواهب وجود دارد،لذا ادامه آن را علاوه بر تکامل از خدا می طلبد،همانگونه که ما-با اینکه انشاء اللّه در صراط مستقیم ایمان گام برمی داریم-همه روز از خدا هدایت به"صراط مستقیم"را در نمازهایمان می طلبیم،و تقاضای ادامه این راه و تکامل داریم.

*** بعد از این دو تقاضا،درخواست مهم دیگری با این عبارت می کند:"خداوندا برای من در میان امتهای آینده لسان صدق و ذکر خیر قرار ده"( وَ اجْعَلْ لِی لِسٰانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ ).

آن چنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد،"اسوه"و الگویی باشم که به من اقتدا کنند،و پایه گذار مکتبی باشم که بوسیله آن راه تو را بیاموزند،و در خط تو حرکت کنند.

خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند همانگونه که قرآن می گوید: وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ لِسٰانَ صِدْقٍ عَلِیًّا :"ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق برجسته و والایی قرار دادیم"(مریم-۵۰).

بعید نیست که این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد: رَبَّنٰا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ :"پروردگارا در میان فرزندان ما(من و اسماعیل)پیامبری مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه کند و رشد دهد"(بقره-۱۲۹).

و می دانیم این تقاضا با ظهور پیامبر اسلام ص تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم از این طریق در این امت بزرگ تداوم گرفت.

ص:۲۶۲

*** سپس افق دید خود را از این دنیا برگرفته و متوجه سرای جاودانه آخرت می کند و به دعای چهارمی پرداخته چنین می گوید:"خداوندا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده"( وَ اجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ ).

بهشتی که نعمتهای معنوی و مادی در آن موج می زند،نعمتهایی که نه زوالی دارد، و نه ملالی،نعمتهایی که برای ما زندانیان جهان دنیا حتی قابل درک نیست نه از مغزهایمان گذشته و نه چشمهایمان دیده و نه گوشهایمان شنیده است!.

سابقا گفته ایم تعبیر به"ارث"در مورد بهشت یا به خاطر آنست که ارث به معنی دستیابی به نعمتی است بی رنج و تعب و مسلما آن همه نعمتهای بهشتی در برابر طاعات ناچیز ما موهبتی بی رنج و تعب است،و یا به خاطر آنست که طبق روایات هر انسانی خانه ای در بهشت و خانه ای در دوزخ دارد هنگامی که دوزخی شود خانه بهشتیش به دیگران می رسد.

*** در پنجمین دعا نظرش را متوجه عموی گمراهش کرده و طبق وعده ای که به او قبلا داده بود که من برای تو استغفار می کنم چنین می گوید:"خداوندا! پدرم(عمویم)را بیامرز که او از گمراهان بود"( وَ اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ ).

این وعده را ابراهیم طبق صریح آیه ۱۱۴ سوره توبه" وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَها إِیّاهُ "قبلا به او داده بود و هدفش این بود که از این طریق بتواند در قلب او نفوذ کند،و او را به سوی ایمان بکشاند، لذا به او چنین قولی داد و به این قول نیز عمل کرد،و طبق روایتی از ابن عباس نقل شده کرارا برای"آزر"استغفار نمود،اما هنگامی که"آزر"در حال کفر از دنیا رفت و دشمنی او در برابر آئین حق مسلم شد ابراهیم استغفار را قطع کرد

ص :۲۶۳

چنان که در ذیل همان آیه فوق می خوانیم فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ :

"هنگامی که آشکار شد که او دشمن خدا است از او بیزاری جست" (۱).

*** سرانجام ششمین و آخرین دعای خود را که آن هم پیرامون روز بازپسین است این چنین به پیشگاه خدا عرضه می دارد:"خداوندا مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند رسوا مکن"( وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ ).

"لا تخزنی"از ماده"خزی"(بر وزن حزب)به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی"شکست روحی"(و شرمساری)است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه گر می شود،و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند.

این تعبیر از ناحیه ابراهیم ع،علاوه بر اینکه درس و سرمشقی است برای دیگران،نشانه نهایت احساس مسئولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

***



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۸ تفسیر نمونه صفحه ۱۶۰ ذیل آیه ۱۱۴ سوره توبه مراجعه فرمائید.

**[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۸۸ تا ۱۰۴]**

**اشاره**

یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ (۸۸) إِلاّٰ مَنْ أَتَی اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (۸۹) وَ أُزْلِفَتِ اَلْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ (۹۰) وَ بُرِّزَتِ اَلْجَحِیمُ لِلْغٰاوِینَ (۹۱) وَ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اَللّٰهِ هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ أَوْ یَنْتَصِرُونَ (۹۳) فَکُبْکِبُوا فِیهٰا هُمْ وَ اَلْغٰاوُونَ (۹۴) وَ جُنُودُ إِبْلِیسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قٰالُوا وَ هُمْ فِیهٰا یَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللّٰهِ إِنْ کُنّٰا لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۹۸) وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِینَ (۱۰۰) وَ لاٰ صَدِیقٍ حَمِیمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنٰا کَرَّهً فَنَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰۲) إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۰۳) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلرَّحِیمُ (۱۰۴)

ص: ۲۶۵

**ترجمه:**

۸۸-در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی بخشد.

۸۹-مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.

۹۰-(در آن روز)بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می شود.

۹۱-و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد.

۹۲-و به آنها گفته می شود کجا هستند معبودانی که آنها را پرستش می کردید؟ ۹۳-معبودهایی غیر از خدا،آیا آنها شما را یاری می کنند؟یا کسی بیاری آنها می آید؟ ۹۴-در این هنگام همه آن معبودان با عابدان(گمراه)به دوزخ افکنده می شوند.

۹۵-و همچنین لشکریان ابلیس عموما.

۹۶-آنها در آنجا به مخاصمه برمی خیزند و می گویند:

۹۷-به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم.

۹۸-چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم.

۹۹-اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد.

۱۰۰-(افسوس که امروز)شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد.

۱۰۱-و نه دوست گرم و پر محبتی.

۱۰۲-اگر بار دیگر(به دنیا)بازگردیم از مؤمنان خواهیم بود.

ص:۲۶۶

۱۰۳-در این ماجرا آیت(و عبرتی)است ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.

۱۰۴-و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

**تفسیر:**

مخاصمه معبودان و عابدان گمراه!

در آخرین آیه بحث گذشته،اشاره کوتاهی به روز قیامت و مساله معاد بود در آیات مورد بحث،ترسیم جامعی از چگونگی روز رستاخیز ضمن چندین آیه بیان شده،و مهمترین متاعی که در آن بازار خریدار دارد و همچنین سرنوشت مؤمنان و کافران و گمراهان و لشکر شیطان بازگو شده است،و ظاهر آیات نشان می دهد که این توصیف و توضیح از کلام ابراهیم ع و دنباله آخرین دعای او است و غالب مفسران نیز چنین گفته اند،هر چند بعضی احتمال داده اند که آیات مورد بحث تماما سخن الهی است که در تعقیب سخنان ابراهیم و برای توضیح و تکمیل آن آمده است ولی این احتمال ضعیف است.

به هر حال نخست می گوید:"روز رستاخیز روزی است که هیچ مال و فرزندی سودی نمی دهد"( یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ ).

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا،اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه ای برای صاحبانش نخواهد داشت،و به طریق اولی سایر سرمایه های این جهان که در رتبه های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید.

بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان،مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند،بلکه تکیه روی جنبه های مادی مساله است،منظور این است که سرمایه های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی کند،اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود،رنگ الهی و صبغه اللّه به خود می گیرند و"الباقیات

الصالحات"محسوب می شوند.

*** سپس به عنوان استثناء بر این سخن می افزاید:"مگر کسی که به حضور خدا بیاید در حالی که قلب سلیم(سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه)داشته باشد"( إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ ).

و به این ترتیب تنها سرمایه نجاتبخش در قیامت،قلب سلیم است،چه تعبیر جامع و جالبی؟تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد،و هم هر گونه عمل صالح،چرا که چنین قلب پاکی،ثمره ای جز عمل پاک نخواهد داشت،و به تعبیر دیگر همانگونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود-خواه رحمانی یا شیطانی-درمی آورند.

*** سپس به شرح بهشت و دوزخ پرداخته چنین می گوید:"در آن هنگام بهشت به پرهیزگاران نزدیک می گردد"( وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ ) (۱).

*** "و دوزخ برای گمراهان آشکار می شود"( وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغاوِینَ ).

این در حقیقت قبل از ورود آنها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می بینند:مؤمنان مسرور و گمراهان وحشت زده می شوند،و این نخستین برنامه های پاداش و کیفر آنها است.

جالب اینکه نمی گوید:پرهیزگاران را به بهشت نزدیک می کنند،بلکه می گوید بهشت را به آنها نزدیک می سازند و این اشاره به مقام بسیار با عظمت و پرارزش آنها است.



---

۱- ۱) "ازلفت"از ماده"زلفی"(بر وزن کبری)به معنی قرب و نزدیکی است.

این نکته نیز قابل دقت است که تعبیر به"غاوین"(گمراهان)همان تعبیری است که در داستان شیطان بعد از آنکه از درگاه خدا رانده شد آمده است آنجا که خداوند می فرماید: إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ :"تو بر بندگان من سلطه ای نخواهی داشت مگر گمراهانی که پیروی تو می کنند"(سوره حجر آیه ۴۲).

*** سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب آمیزی که در این هنگام با این گروه گمراه می شود پرداخته چنین می گوید:"و به آنها گفته می شود کجا هستند معبودهایی را که پیوسته عبادت می کردید"؟( وَ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ).

*** "معبودهایی که غیر از خدا بودند"( مِنْ دُونِ اللّهِ ).

"آیا آنها در برابر این شدائد و سختیها که اکنون با آن روبرو هستید شما را یاری می کنند"؟!( هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ ).

"یا می توانند کسی را به یاری شما دعوت کنند،و یا حتی کسی به یاری خود آنها می آید"؟!( أَوْ یَنْتَصِرُونَ ) (۱).

ولی آنها جوابی در برابر این سؤال ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آنها ندارد.

*** "در این هنگام همه معبودان را جمع کرده با عابدان گمراهشان به دوزخ می افکنند"( فَکُبْکِبُوا فِیها هُمْ وَ الْغاوُونَ ).



---

۱- ۱) "ینتصرون"ممکن است اشاره به کمک خواستن برای خویشتن یا برای دیگری و یا هر دو باشد،زیرا در آیات بعد می خوانیم که معبودان و عابدان هر دو به آتش دوزخ افکنده می شوند.

و به گفته بعضی از مفسران هر یکی بر روی دیگری افکنده خواهد شد! *** "و همچنین لشکریان ابلیس عموما"( وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ).

در حقیقت این سه گروه،بتها،و پرستش کنندگان بتها،و لشکریان شیطان که دلالان این گناه و انحراف بودند،همگی در دوزخ جمع می شوند،اما به این صورت که آنها را یکی پس از دیگری به آن می افکنند.

چون"کبکبوا"در اصل از ماده"کب"است،"کب"به معنی افکندن چیزی به صورت در گودال آمده است،و تکرار آن(کبکب)،تکرار این سقوط را می رساند و این نشان می دهد که آنها به هنگام سقوط در دوزخ همانند سنگی می باشند که از بالای بلندی به دره ای پرتاب می شود نخست به نقطه ای افتاده و از آنجا به نقطه دیگر تا در قعر دره قرار گیرد (۱).

*** ولی سخن به اینجا پایان نمی گیرد بلکه به دنبال آن صحنه ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می سازد:

"آنها در جهنم به مخاصمه و جدال پرداخته،می گویند"( قالُوا وَ هُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ ). آری عابدان گمراه می گویند:"به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم"( تَاللّهِ إِنْ كُنّا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ ) (۲).



---

۱- ۱) در فارسی امروز"کبکبه"به گروهی از سواران یا صدای پای ستوران و آدمیان به طور دستجمعی گفته می شود،و کنایه از جاه و جلال و شکوه و شوکت است(فرهنگ معین)بعید نیست این تعبیر از"کبکوبه"(با ضم هر دو کاف)گرفته شده باشد که در عربی به معنی گروهی از انسانها یا ستوران است،و گاهی آن را در فارسی با"دبدبه"همراه می آورند که آن نیز به معنی صدای پای جمعیت مردم و یا صدای دهلها است.
۲- ۲) "ان"در"ان کنا"مخففه از مثقله است و در اصل"انا کنا"بوده است.

"زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می پنداشتیم"! ( إِذْ نُسَوِّیکَمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ ) (۱).

*** "اما هیچکس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان"( وَ ما أَضَلَّنا إِلاَّ الْمُجْرِمُونَ ).

همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه کشاندند و بدبخت کردند.

این احتمال نیز دارد که منظور از مجرمان،شیاطین یا نیاکان گمراهشان باشند که آنها را به این راه کشاندند.

*** ولی افسوس که امروز "شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد"( فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ ).

*** "و نه دوست گرم و پر محبتی"که بتواند ما را یاری کند( وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ ) خلاصه نه معبودان به شفاعت ما می پردازند،آن چنان که ما در دنیا می پنداشتیم، و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند.

قابل توجه اینکه"شافعین"در آیه گذشته به صورت جمع"صدیق" به صورت مفرد آمده،این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که این گروه از گمراهان با چشم خود می بینند مؤمنانی که لغزشهایی داشته اند از شفاعت جمعی از شفاعت کنندگان همچون انبیاء و اوصیاء و فرشتگان،و شفاعت بعضی از دوستان صالح برخوردار می شوند،آنها نیز آرزو می کنند که ای کاش شفاعت کننده و دوستی داشتند.



---

۱- ۱) "اذ"در اینجا ممکن است به معنی ظرفیه یا تعلیلیه بوده باشد.

بعلاوه"صدیق"و"عدو"به طوری که بعضی از مفسران تصریح کرده اند هم بر مفرد اطلاق می شود،هم بر جمع.

*** اما به زودی متوجه این واقعیت می شونـد که نه تاسف در آنجا سودی دارد و نه آنجا دار عمل و جبران است،لذا آرزوی بازگشت به دنیا می کنند و می گویند:

"اگر بار دیگر به دنیا برگردیم از مؤمنان خواهیم بود"!( فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ).

درست است که آنها در آنجا و در آن روز،ایمان پیدا کرده اند،ولی این یک نوع ایمان اضـطراری است،ایمانی مؤثر و سازنده است که اختیاری و در این جهان باشد،ایمانی که سرچشمه هدایت و اعمال صالح گردد.

ولی به هر حال این آرزو نیز مشکلی را حل نمی کند،و سنت الهی اجازه بازگشت را به هیچکس نمی دهد،و خود آنها نیز این حقیقت را می دانند و کلمه "لو"دلیل بر آن است (۱).

*** سـرانجام در پایـان ایـن بخش از سـرگذشت ابراهیـم،و گفتگوهـایش بـا قـوم گمراه و دعاهـایش در پیشـگاه خـدا،و توصـیفهایش از وضع روز قیـامت، خداونـد به عنوان یـک نتیجه گیری برای همه بنـدگان،همان دو آیه تکان دهنـده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد،تکرار می فرماید:

"در این مـاجرا نشـانه بزرگی است بر عظمت و قـدرت خـدا و بر سـرانجام دردنـاک گمراهـان و پیروزی مؤمنـان،اما اکثر آنها مؤمن نبودند"



---

۱- ۱) "لو"از حروف شرط است که معمولا در مواردی که شرط محال است به کار می رود.

( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ).

*** "و پروردگار تو پیروز و شکست ناپذیر و رحیم و مهربان است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

تکرار این جمله ها دلداری مؤثری است برای پیامبر ص و مؤمنان اندک در آن روز،و همچنین اقلیتهای مؤمن در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند،و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره ای است به اینکه اگر مهلتی به آنها داده می شود،نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است.

***

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱-"قلب سلیم"تنها سرمایه نجات**

در لابلای سخنان ابراهیم ع در آیات فوق خواندیم که در توصیف قیامت می گوید در آنجا چیزی به کار نمی آید جز"قلب سلیم".

"سلیم"که از ماده سلامت است مفهوم روشنی دارد یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی دور باشد.

مگر نه این است که قرآن درباره منافقان می گوید:" فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً ":"در دلهای آنها یک نوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می افزاید"!(سوره بقره آیه ۱۰).

در چند حدیث پر معنی قلب سلیم به خوبی معرفی شده:

۱-در حدیثی از امام صادق ع در ذیل آیه مورد بحث می خوانیم

و کل قلب فیه شرک او شک فهو ساقط: "هر قلبی که در آن شرک و شکی است

آن قلب سقوط می کند و بی ارزش است" (۱).

۲-از سویی دیگر می دانیم علائق شدید مادی،و دنیا پرستی انسان را به هر انحراف و گناه می کشاند،چرا که

حب الدنیا رأس کل خطیئه: "عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است" (۲)و لذا قلب سلیم،قلبی است که خالی از"حب دنیا"باشد،همانگونه که امام صادق ع در حدیث دیگری در ذیل همین آیه فرمود:

هو القلب الذی سلم من حب الدنیا: "این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد" (۳).

با توجه به آیه ۱۹۷ سوره بقره" وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوى ".

"توشه برگیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است"روشن می شود که قلب سلیم قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد.

۳-آخرین سخن اینکه قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد،آن گونه که امام صادق در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه فرمود:

القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه: "قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد" (۴).

ناگفته پیدا است که منظور از"قلب"در این گونه موارد روح و جان آدمی است.

در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آنها این منطق اسلامی کاملا آشکار است که اسلام قبل از هر چیز به زیر بنای فکری و عقیدتی



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) بحار جلد ۷۰ صفحه ۲۳۹.

۳- ۳) تفسیر صافی ذیل همین آیه.

۴- ۴) کافی طبق نقل صافی ذیل آیه مورد بحث.

و اخلاقی اهمیت می دهد،چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن است.

همانگونه که سلامت قلب ظاهری،عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضاء است،چرا تغذیه تمام سلولهای بدن بوسیله خونی انجام می گیرد که به کمک قلب به تمام نقاط کشور تن فرستاده می شود،همین گونه سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق.

این بحث را با سخنی از امام صادق ع پایان می دهیم آنجا که فرمود:

قلبها چهار گونه است:

قلبی که در آن نفاق و ایمان است.

و قلبی که وارونه است.

و قلبی که مهر بر آن خورده،هیچ حقی بر آن وارد نمی شود.

و قلبی که نورانی است و خالی(از غیر خدا).

سپس افزود:قلب نورانی قلب مؤمن است،هر گاه خدا نعمتی به او بخشد شکر می گوید و هر گاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می کند،اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده: أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ :"آیا کسی که به صورت بر زمین راه می رود هدایت یافته تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مستقیم گام برمی دارد"؟! اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند،اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند،و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است" (۱).

ص: ۲۷۵

---

۱- ۱) "اصول کافی"ج ۲ صفحه ۳۰۹-باب فی ظلمه قلب المنافق(با کمی نقل به معنی).

۲-در روایات متعددی که از امام باقر و امام صادق ع در ذیل آیه فَکُبْکِبُوا فِیهٰا هُمْ وَ الْغٰاوُونَ رسیده چنین می خوانیم:هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره:"این آیه درباره کسانی است که حق و عدالتی را با زبان توصیف می کنند اما در عمل مخالف آن را انجام می دهند" (۱).

این نشان می دهد که گفتار بدون عمل تا چه حد زشت و مذموم است که گوینده،آن را به طرز دردناکی در آتش دوزخ می افکند،آنها کسانی هستند که هم گمراهند و هم گمراه کننده،سخنشان مردم را به سوی حق می خواند و عملشان به باطل،بلکه عملشان بیانگر عدم ایمانشان به گفتارشان است.

ضمنا باید توجه داشت"غاوون"که از ماده"غی"گرفته شده به معنی هر گونه گمراهی نیست،بلکه به گفته"راغب"در"مفردات"،آن نوع جهل و گمراهی است که از فساد عقیده سرچشمه گیرد.

***۳-در ذیل آیه فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِینَ وَ لاٰ صَدِیقٍ حَمِیمٍ :(ما نه شفاعت- کنندگانی داریم و نه دوست پر محبتی)روایات متعددی نقل شده و در بعضی صریحا آمده است:

الشافعون الأئمه،و الصدیق من المؤمنین: "شافعان امامان هستند، و دوستان مؤمنانند" (۲).

در حدیث دیگری از جابر بن عبد اللّه می خوانیم که از رسول خدا ص چنین شنیدم که می فرمود:

ان الرجل یقول فی الجنه ما فعل صدیقی فلان، و صدیقه فی الجحیم،فیقول اللّه اخرجوا له صدیقه الی الجنه فیقول من بقی



---

۱- ۱) این روایات را نویسنده تفسیر نور الثقلین از"اصول کافی"و"تفسیر علی بن ابراهیم"و"محاسن برقی"نقل کرده است.
۲- ۲) "محاسن برقی"طبق نقل تفسیر نور الثقلین ذیل آیه مورد بحث.

فی النار فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِینَ وَ لاٰ صَدِیقٍ حَمِیمٍ : "بعضی از بهشتیان می گویند چه بر سر دوست ما آمد،در حالی که دوستشان در جهنم است،خداوند برای اینکه قلب این مؤمن را شاد کند فرمان می دهد دوستش را از دوزخ خارج کنند و به بهشت بفرستند،اینجا است که باقی ماندگان در دوزخ می گویند وای بر ما که نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست مهربانی!" (۱).

بدیهی است نه شفاعت بدون معیار و ملاک است و نه تقاضا درباره دوستشان بیحساب،باید یک نوع پیوند و ارتباط معنوی در میان شفاعت کننده و شفاعت شونده وجود داشته تا این هدف تحقق یابد(شرح مفصل این موضوع را در بحث شفاعت در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره بقره آورده ایم).

***

ص: ۲۷۷

---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

## [سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱۰۵ تا ۱۱۵]

### اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ
(۱۰۸) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۱۰) قٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اِتَّبَعَكَ
اَلْأَرْذَلُونَ (۱۱۱) قٰالَ وَ مٰا عِلْمِي بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسٰابُهُمْ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ اَلْمُؤْمِنِينَ
(۱۱۴) إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵)

ص :۲۷۸

**ترجمه:**

۱۰۵-قوم نوح رسولان را تکذیب کردند.

۱۰۶-هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت،آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ ۱۰۷-من برای شما رسول امینی هستم.

۱۰۸-تقوای الهی پیشه کنید،و مرا اطاعت نمائید.

۱۰۹-من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم،اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

۱۱۰-بنا بر این تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

۱۱۱-گفتند آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند؟! ۱۱۲-(نوح)گفت،من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند.

۱۱۳-حساب آنها تنها بر پروردگار من است،اگر شما می فهمیدید؟ ۱۱۴-و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد.

۱۱۵-من تنها انذار کننده آشکاری هستم.

**تفسیر:**

ای نوح!چرا بی سر و پاها گرد تو را گرفته اند؟

قرآن بعد از پایان ماجرای ابراهیم و گفتگوهایش با قوم گمراه سخن از قوم نوح به عنوان یک ماجرای آموزنده دیگر به میان می آورد،و لجاجت و سرسختی و بی شرمی آنها را با عاقبت دردناکشان ضمن چند آیه بازگو می کند.

نخست می گوید:"قوم نوح،رسولان را تکذیب کردند"( کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ ) (۱).

ص: ۲۷۹

---

۱- ۱) مؤنث بودن"کذبت"به خاطر این است که قوم به معنی"جماعت"است و جماعت تانیث لفظی دارد،بعضی نیز گفته اند"قوم"ذاتا کلمه مؤنثی است زیرا در مصغر آن"قویمه"گفته می شود(اولی را طبرسی در مجمع البیان و دومی را فخر رازی در تفسیرش بیان کرده است)ولی آلوسی در روح المعانی می گوید:لفظ قوم هم به صورت مذکر هم به صورت مؤنث استعمال می شود.

معلوم است که قوم نوح تنها نوح را تکذیب کردند اما از آنجا که دعوت همه پیامبران از نظر اصول یکی بود،تکذیب نوح تکذیب همه رسولان محسوب می شد،و لذا می فرماید قوم نوح"مرسلین"را تکذیب کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که اصولا قوم نوح،منکر همه ادیان و مذاهب بودند و تمام پیامبران الهی را چه قبل از ظهور نوح و چه بعد از ظهورش تکذیب می کردند.

*** سپس به این فراز از زندگی او که شبیه فرازهایی است که در گذشته از ابراهیم و موسی نقل شد اشاره کرده می گوید:"به خاطر بیاور هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت:آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید"( إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ ).

تعبیر به"برادر"تعبیری است که نهایت پیوند محبت آمیز را بر اساس مساوات و برابری مشخص می کند،یعنی نوح بی آنکه بخواهد تفوقی بر آنان بجوید با نهایت صفا و صمیمیت آنها را دعوت به پرهیزکاری کرد.

تعبیر به اخوت و برادری که نه تنها در مورد نوح بلکه درباره بسیاری دیگر از پیامبران(مانند هود و صالح و لوط)آمده است به همه رهبران راه حق الهام می بخشد که باید در دعوت خود نهایت محبت و صمیمیت توأم با دوری از هر گونه تفوق طلبی را رعایت کنند،تا دلهای رمیده جذب آئین حق گردد،و هیچ سنگینی احساس نکنند.

*** پس از دعوت به تقوی که خمیر مایه هر گونه هدایت و نجات است اضافه می کند"من برای شما فرستاده امینی هستم"( إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ ).

***

"از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید"که اطاعت من اطاعت خدا است( فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ ).

این تعبیر نشان می دهد که نوح ع سابقه ممتدی از امانت در میان قوم خود داشت و او را با این صفت والا می شناختند لذا می گوید:به همین دلیل من در ادای رسالت الهی امینم و خیانتی از من نخواهید دید.

مقدم داشتن"تقوا"بر"اطاعت"به خاطر این است که تا ایمان و اعتقادی نسبت به"اللّٰه"و ترس از او در میان نباشد،اطاعت از فرمان پیامبرش صورت نخواهد گرفت. دگر بار نوح به دلیل دیگری بر حقانیت خود،تمسک می جوید،دلیلی که زبان بهانه جویان را کوتاه می سازد،می گوید:"من از شما در برابر این دعوتم مزدی نمی طلبم"( وَ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ).

"اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است"( إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ).

روشن است انگیزه های الهی معمولا دلیل بر صداقت مدعی نبوت است،در حالی که انگیزه های مادی به خوبی نشان می دهد که هدف سودجویی است،مخصوصا اعراب آن عصر با این مساله در مورد کاهنان و افرادی شبیه آنان آشنا بودند.

*** باز به دنبال این جمله همان جمله ای را می گوید که بعد از تاکید بر رسالت و امانت خویش بیان کرده بود،می گوید:"از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید" ( فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ ).

*** اما مشرکان لجوج و مستکبران خیره سر هنگامی که راههای بهانه جویی را به روی خود مسدود دیدند،به این مساله چسبیدند"و گفتند که آیا ما به تو

ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند"؟!( قٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ ).

ارزش یک پیشوا را باید از پیروانش شناخت،و به اصطلاح امامزاده را از زوارش می شناسند،ما وقتی به پیروان تو نگاه می کنیم مشتی بی سر و پا گمنام و فقیر،تهیدست و پا برهنه که کسبهای ضعیف و ناچیزی دارند اطرافت را گرفته اند با این حال چگونه انتظار داری ثروتمندان سرشناس و اشراف با نام و نشان سر تسلیم بر آستان تو بسایند؟! اصلا هرگز آب ما با این جمعیت در یک جو نمی رود،ما هیچگاه بر سر یک سفره ننشسته ایم و در زیر یک سقف اجتماع نکرده ایم،چه انتظار نامعقولی داری؟.

درست است آنها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان شناخت،ولی اشتباه بزرگشان این بود که آنها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند،آنها معیار سنجش ارزشها را مال و ثروت،لباس و خانه و مرکب زیبا و گرانقیمت قرار داده بودند،و از پاکی و تقوا و حق جویی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم،غافل بودند.

روح طبقاتی در بدترین اشکالش بر فکر آنها حاکم بود به همین دلیل طبقه تهیدست را"اراذل"می شمردند!(اراذل جمع ارذل-بر وزن اهرم-و آن نیز جمع رذل به معنی پست و حقیر است)و اتفاقا آنها اگر از زندان جامعه طبقاتی بیرون می آمدند به خوبی می توانستند درک کنند که ایمان این گروه خود بهترین دلیل بر حقانیت و اصالت دعوت این پیامبر است.

*** ولی نوح آنها را در اینجا فورا خلع سلاح کرد و"گفت:وظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است،من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند"؟!

( قٰالَ وَ مٰا عِلْمِی بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ ).

گذشته آنها هر چه بوده گذشته،مهم امروز است که دعوت رهبر الهی را "لبیک"گفته اند و در مقام خودسازی برآمده و قلب و دل خود را در اختیار حق گذاشته اند.

*** اگر آنها در گذشته کار خوب یا بدی کرده اند"حسابشان بر پروردگار من است اگر شما می فهمیدید"و درک و تشخیص می داشتید( إِنْ حِسٰابُهُمْ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ ).

از این سخن ضمنا استفاده می شود که آنها می خواستند علاوه بر مساله تهیدستی این گروه از مؤمنان را به سوء سابقه اخلاقی و عملی متهم سازند،در حالی که معمولا-فساد و آلودگی در طبقات مرفه به درجات بیشتر است،آنها هستند که همه رقم وسائل فساد در اختیار دارند و مست مقام و مالند و کمتر خدا را بنده اند! ولی نوح بی آنکه در این مساله با آنها گلاویز شود،می گوید من از آنها چیز بدی سراغ ندارم و اگر هم چنین باشد که شما می گوئید حسابشان با خدا است! *** آنچه وظیفه من است این است که من پر و بال خود را برای همه حق جویان بگشایم"من هرگز ایمان آورندگان را طرد نخواهم کرد"( وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الْمُؤْمِنِینَ ).

این جمله در حقیقت پاسخ به درخواست ضمنی این ثروتمندان مغرور است که از نوح خواسته بودند این گروه را از خود براند و طرد کند، تا نزد او حاضر شوند! ***

تنها وظیفه من این است که من مردم را انذار کنم"من فقط بیم دهنده آشکاری هستم"( إِنْ أَنَا إِلاّ نَذِيرٌ مُبِينٌ ).

هر کس این هشدار مرا بشنود و از راه انحراف به صراط مستقیم،بازگردد پیرو من است،هر که باشد و در هر وضع مادی و شرائط اجتماعی.

قابل توجه اینکه این ایراد را نه تنها بر نوح ع گرفتند که نخستین پیامبران اولوا العزم است به پیامبر اسلام ص نیز که خاتم انبیاء است و همچنین به سایر پیامبران نیز گرفتند،آنها با عینک سیاهی که بر چشم داشتند منظره این سپید جامگان را تاریک می دیدند و همواره خواهان طرد و رد آنها بودند،و اصلا خدا و پیامبرانی را که چنین بندگان و پیروانی داشته باشند نمی پسندیدند! اما قرآن چه زیبا در سوره کهف به پیامبر اسلام ص می فرماید: وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً :"با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند،و تنها ذات او را می طلبند،هرگز چشمهای خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر،و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن،همانها که پیروی هوای نفس کرده اند و کارهایشان افراطی است"!.

و حتی این ایراد را به رهبران راه حق در عصر و زمان ما نیز می کنند که بیشترین رقم طرفداران شما را"مستضعفین"و پابرهنه ها تشکیل می دهند.

آنها می خواهند با این سخن عیبی بگذارند در حالی که ناآگاهانه مدح و تمجید می کنند و اصالت مکتب را امضا می نمایند.

***

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۲]

## اشاره

قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قٰالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً وَ نَجِّنِي وَ مَنْ
مَعِيَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنٰا بَعْدُ اَلْبٰاقِينَ (۱۲۰) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۲۲)

## ترجمه:

۱۱۶-گفتند:ای نوح اگر خودداری نکنی،سنگباران خواهی شد.

۱۱۷-گفت:پروردگارا:قوم من،مرا تکذیب کردند.

۱۱۸-اکنون میان من و اینها جدایی بیفکن(و داوری کن).

۱۱۹-ما،او و کسانی را که با او بودند در کشتی که مملو(از انسان و انواع حیوانات) بود رهایی بخشیدیم.

۱۲۰-سپس بقیه را غرق کردیم.

۱۲۱-در این ماجرا نشانه روشنی است،اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.

۱۲۲-و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

ص: ۲۸۵

**تفسیر:**

نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه

عکس العمل این قوم گمراه و لجوج در برابر نوح همان بود که همه زورگویان در طول تاریخ داشتند،و آن تکیه بر قدرت و زور و تهدید به نابودی بود"گفتند:

ای نوح بس است اگر از این سخنان خودداری نکنی و فضای جامعه ما را با گفتگوهایت تلخ و تاریک سازی به طور قطع سنگسار خواهی شد"!( قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یٰا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِینَ ).

تعبیر" مِنَ الْمَرْجُومِینَ "نشان می دهد که سنگسار کردن در میان آنها در مورد مخالفین سابقه داشته،در حقیقت به نوح می گویند:اگر به این گفتگوها و دعوت به سوی توحید و آئینت ادامه دهی بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر سایر مخالفین ما آمد، و آن سنگسار کردن است که یکی از بدترین انواع قتل می باشد (۱).

*** "نوح"که می بیند این دعوت مستمر و طولانی با این منطق روشن و با آن همه صبر و شکیبایی جز در عده قلیلی تاثیر نگذارده،سرانجام شکایت به درگاه خدا می برد و ضمن شرح حال خود تقاضای جدایی و نجات از چنگال این ستمگران بی منطق می کند.

"عرض کرد پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند"( قٰالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِی کَذَّبُونِ ).



---

۱- ۱) "رجم"در اصل از"رجام"(بر وزن کتاب)جمع"رجمه"(بر وزن لقمه)به معنی قطعه سنگی است که روی قبر می گذارند و یا بت پرستان گرد آن می گردند و نیز رجم به معنی زدن با سنگ تا سر حد قتل است و گاه نیز به معنی قتل به هر شکل و هر نوع باشد آمده است،زیرا کشتارشان با سنگ بوده.

درست است که خداونـد از همه چیز آگاه است ولی به هنگام طرح شـکایت و به عنوان مقدمه برای تقاضای بعدی،این سـخن را مطرح می کند.

قابـل تـوجه اینکه نوح از مصـائبی که بر شـخص او گذشـته اظهـار نـاراحتی نمی کنـد بلکه تنهـا از این نـاراحت است که او را تکذیب کرده اند و پیام الهی را نپذیرفته اند.

*** سـپس عرض می کنـد:اکنون که هیـچ راهی برای هـدایت این گروه باقی نماند"میان من و اینها جدایی بیفکن"و میان ما خودت داوری کن( فَافْتَحْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحاً ).

"فتـح"در اصـل-همـانگونه که ارباب لغت گفته انـد-به معنی گشودن و از بین بردن بسـتگی است،و آن دو گونه است،گاهی جنبه حسـی دارد،ماننـد فتـح الباب(گشودن در)و گاه جنبه معنوی دارد ماننـد فتـح الهم(گشودن غم و از بین بردن اندوه)و فتح المستغلق من العلوم به معنی گشودن رازهای دانش و فتح القضیه به معنی داوری کردن و پایان دادن به نزاع و دعوا است.

سپس اضافه می کند:"و من و مؤمنانی را که با من هستند نجات ده" ( وَ نَجِّنِی وَ مَنْ مَعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ).

*** در اینجـا رحمت الهی به یاری نوح آمـد و مجازات دردناکش به سـراغ تکـذیب کننـدگان،چنان که می فرمایـد:"ما او و تمام کسانی را که با او همراه بودنـد در کشتی که مملو از انسان و انواع حیوانات بود رهایی بخشـیدیم"( فَأَنْجَیْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ).

*** "سپس بقیه را غرق و نابود کردیم"( ثُمَّ أَغْرَقْنا بَعْدُ الْباقِینَ ).

"مشحون"از ماده"شحن"(بر وزن صحن)به معنی پر کردن است،و گاه به معنی مجهز ساختن نیز آمده است،و"شحناء"به عداوتی گفته می شود که تمام وجود انسان را پر کند،و منظور در اینجا این است که آن کشتی مملو از نفرات و همه وسائل بود،و کمبودی نداشت،یعنی خداوند بعد از آنکه کشتی از هر نظر مهیا و آماده حرکت شد،طوفان را فرستاد تا نوح و سایر سرنشینانش گرفتار ناراحتی نشوند،و این خود یکی از نعمتهای الهی بر آنها بود.

*** و در پایان این سخن همان می گوید که در پایان ماجرای موسی ع و ابراهیم ع بیان کرد،می فرماید:"در ماجرای نوح و دعوت پیگیر و مستمر او صبر و شکیباییش،و سرانجام غرق و نابودی مخالفانش،آیت و نشانه ای است برای همگان ( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً ).

"هر چند اکثر آنها ایمان نیاوردند"( وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ).

بنا بر این تو ای پیامبر از اعراض و سرسختی مشرکان قومت نگران مباش، ایستادگی به خرج ده که سرنوشت تو و یارانت سرنوشت نوح و یاران او است، و سرانجام گمراهان همان سرانجام شوم غرق شدگان است.

*** و بدان"پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

رحمتش ایجاب می کند که به آنها فرصت کافی و مهلت دهد و اتمام حجت کند،و عزتش سبب می شود که سرانجام تو را پیروز و آنها را مواجه با شکست نماید.

***

## [سوره الشعراء (۲۶): آيات ۱۲۳ تا ۱۳۵]

### اشاره

كَذَّبَتْ عادٌ اَلْمُرْسَلِينَ (١٢٣) إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (١٢٤) إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ (١٢۵) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (١٢۶) وَ
ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (١٢٧) أَ تَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعْبَثُونَ (١٢٨) وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُمْ
تَخْلُدُونَ (١٢٩) وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارِینَ (١٣٠) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ (١٣١) وَ اِتَّقُوا اَلَّذِی أَمَدَّکُمْ بِما تَعْلَمُونَ (١٣٢) أَمَدَّکُمْ
بِأَنْعامٍ وَ بَنِینَ (١٣٣) وَ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ (١٣۴) إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (١٣۵)

ص: ۲۸۹

**ترجمه:**

۱۲۳-قوم عاد رسولان(خدا)را تکذیب کردند.

۱۲۴-هنگامی که برادرشان هود گفت:آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ ۱۲۵-من برای شما فرستاده امینی هستم.

۱۲۶-تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

۱۲۷-من هیچ اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم،اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است.

۱۲۸-آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید؟ ۱۲۹-و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید،آن چنان که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند.

۱۳۰-و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران کیفر می دهید.

۱۳۱-تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

۱۳۲-از خدایی به پرهیزید که شما را به نعمتهایی که می دانید امداد کرده.

۱۳۳-شما را به چهارپایان و نیز پسران(لایق و برومند)امداد فرموده.

۱۳۴-همچنین به باغها و چشمه ها ۱۳۵-(اگر کفران کنید)من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم.

**تفسیر:**

جنایات و اعمال بی رویه قوم عاد

اکنون نوبت به قوم"عاد"و پیامبرشان"هود"می رسد که گوشه ای از زندگی

و سرنوشت آنها و درسهای عبرتی را که در آن نهفته است ضمن هیجده آیه بیان می کند.

قوم"عاد"،چنان که قبلا هم گفته ایم،جمعیتی بودند که در سرزمین "احقاف"در ناحیه"حضرموت"،از نواحی"یمن"،در جنوب جزیره"عربستان" زندگی داشتند.

"قوم سرکش عاد-چنان که قرآن می گوید-فرستادگان خدا را تکذیب کردند"( کَذَّبَتْ عٰادٌ الْمُرْسَلِينَ ) (۱).

گرچه آنها تنها هود را تکذیب کردند اما چون دعوت هود دعوت همه پیامبران بود در واقع همه انبیا را تکذیب کرده بودند.

*** بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته می گوید:"در آن هنگام که برادرشان هود گفت:آیا تقوی پیشه نمی کنید"؟( إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ ).

او در نهایت دلسوزی و مهربانی همچون یک"برادر"آنها را به توحید و تقوی دعوت کرد و به همین دلیل کلمه"اخ"بر او اطلاق شده.

*** سپس افزود"من برای شما فرستاده امینی هستم"( إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ).

سابقه زندگی من در میان شما گواه این حقیقت است که هرگز راه خیانت نپوئیدم و جز حق و صداقت در بساط نداشتم.

*** باز تاکید می کند اکنون که چنین است و شما هم به خوبی آگاهید"از



---

۱- ۱) از آنجا که"عاد"،"جماعت"و"قبیله"ای را تشکیل می دادند به همین مناسبت فعل"کذبت"با تاء تانیث آمده است زیرا این دو لفظ مؤنث لفظی است.

خدا بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید و از من اطاعت نمائید"که اطاعتم اطاعت خدا است( فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ ). و اگر فکر می کنید من سودای مال در سر می پرورانم و اینها مقدمه رسیدن به مال و مقامی است بدانید"من کوچکترین اجری در برابر این دعوت از شما نمی خواهم"( وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ).

"اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است"( إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ).

همه برکات و نعمتها از او است و من اگر چیزی می خواهم از او می خواهم، که پروردگار همه ما او است.

*** قرآن در این بخش از سرگذشت هود و قوم عاد بر چهار قسمت به ترتیب تکیه کرده است:نخست محتوای دعوت هود را که توحید و تقوی بوده مشخص می کند که در ضمن آیات گذشته خواندیم.

سپس به انتقاد از کژیها و اعمال نادرست آنها پرداخته و سه موضوع را به آنها یادآور می کند،و در لباس استفهام انکاری آنها را مخاطب ساخته چنین می گوید:"آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید"؟! ( أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ).

واژه"ریع"در اصل به معنی مکان مرتفع است و"تعبثون"از ماده "عبث"به معنی کاری است که هدف صحیح در آن تعقیب نمی شود،و با توجه به واژه"آیه"که به معنی نشانه است روشن می شود که این قوم متمکن و ثروتمند برای خودنمایی و تفاخر بر دیگران بناهایی بر نقاط مرتفع کوه ها و تپه ها،(همچون برج و مانند آن)می ساختند که هیچ هدف صحیحی برای آن نبود جز اینکه توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ سایرین بکشند.

و اینکه بعضی از مفسران گفته اند منظور از این سخن،کلبه هایی بوده که بر فراز بلندیها می ساختند و مرکز لهو و لعب و هوسرانی و عیاشی بوده-همانگونه که در عصر ما در میان طاغوتیان مرسوم است-بعید به نظر می رسد،زیرا با کلمه"آیه"و"عبث"سازگار نیست.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که قوم عاد،این ساختمانها را مشرف بر جاده ها می ساختند تا از فراز آن به استهزاء و مسخره راهروان بپردازند ولی از این سه تفسیر،تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

*** بار دیگر به انتقادگری از آنها پرداخته،می گوید:"شما قصرها و قلعه های زیبا و محکم می سازید،آن چنان که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند"( وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ ).

"مصانع"جمع"مصنع"به معنی مکان و ساختمان مجلل و محکم است.

"هود"به این اعتراض نمی کند که چرا شما دارای خانه های مناسبی هستید بلکه می گوید شما آن چنان غرق دنیا شده اید و به تجمل پرستی و محکم کاری بیحساب در کاخها و قصرها پرداخته اید که سرای آخرت را به دست فراموشی سپرده اید، دنیا را نه به عنوان یک گذرگاه که به عنوان یک سرای همیشگی پنداشته اید، آری چنین ساختمانهای غفلت زا و غرور آفرین مسلما مذموم است.

در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم:که روزی از گذرگاهی می گذشت چشمش به قبه و بارگاهی افتاد که مشرف بر جاده بود، پرسید:این چیست؟ یاران عرض کردند متعلق به یکی از انصار است،حضرت کمی توقف کرد صاحب آن فرا رسید و سلام کرد،پیامبر ص صورت از او گرداند...

مرد انصاری این مطلب را با یاران خود در میان گذاشت و گفت:به خدا سوگند من نظر رسول اللّه را نسبت به خودم ناخوش آیند می بینم،نمی دانم درباره

من چه اتفاقی افتاده و من چه کرده ام؟! گفتند:پیامبر ص آن ساختمان مجلل تو را دیده و ناراحت شده.

مرد انصاری رفت و آن قبه و بارگاه را با خاک یکسان کرد،یک روز پیامبر ص آمد و آن را ندید،فرمود چه بر سر این ساختمان که اینجا بود آمد؟جریان را عرض کردند:فرمود:

ان لکل بناء یبنی وبال علی صاحبه یوم القیامه الا ما لا بد منه: "هر بنائی در روز قیامت وبال صاحب آن است،مگر آن مقدار که انسان از آن ناگزیر است"! (۱).

از این روایت و روایات مشابه آن بینش اسلام کاملا روشن می شود که با ساختمانهای طاغوتی و غافل کننده که توأم با اسراف و زیاده روی است مخالف است و به مسلمانان اجازه نمی دهد همچون مستکبران مغرور و از خدا بی خبر-آنهم در محیطهایی که معمولا محرومان و نیازمندان مسکن فراوانند-اقدام به چنین ساختمانهایی کنند.

ولی جالب اینکه پیامبر اسلام ص برای رسیدن به این هدف انسانی متوسل به زور نشد،و هرگز دستور تخریب چنان ساختمانی را نداد،بلکه از طریق یک واکنش اخلاقی لطیف-رو ترش کردن و بی اعتنایی نمودن-هدف خود را تامین فرمود.

*** سپس به انتقاد دیگر در رابطه با بی رحمی قوم عاد به هنگام نزاع و جدال پرداخته می گوید:"شما به هنگامی که کسی را مجازات می کنید از حد تجاوز کرده و همچون جباران کیفر می دهید"( وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارِینَ ).

ممکن است کسی کاری کند که مستوجب عقوبت باشد،اما هرگز نباید قدم از جاده حق و عدالت فراتر نهید،و برای کمترین جرم،سنگین ترین



---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

جریمه را قائل شوید و به هنگام خشم و غضب خون افراد را بریزید و با شمشیر به جان آنها بیفتید که این کار جباران و ستمگران و طاغیان روزگار است.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"بطش"(بر وزن نقش)به معنی گرفتن چیزی است با قدرت و برتری.

در حقیقت هود این دنیاپرستان را از سه طریق مورد سرزنش قرار می دهد:

نخست به نشانه هایی که از روی خودخواهی و خودنمایی بر فراز بلندیها می ساختند که بر دیگران تفاخر کنند.

سپس به ساختمانهایی چون قصرهای محکم جباران که نشانه آرزوهای دور و دراز و غفلت از این نکته که دنیا"دار ممر است و نه دار مقر"انتقاد می کند.

و سرانجام زیاده روی آنها را به هنگام مجازات مورد انتقاد قرار می دهد، که قدر جامع بین امور سه گانه همان حس برتری جویی و حب بقاء است،و این نشان می دهد که آن چنان عشق دنیا بر آنها مسلط شده بود که از راه و رسم بندگی خارج شده و در دنیا پرستی غرق بودند و تا سر حد دعوی الوهیت پیش رفته بودند و اینها بار دیگر این حقیقت را اثبات می کند که

حب الدنیا رأس کل خطیئه (۱).

*** بعد از بیان این انتقادهای سه گانه بار دیگر آنها را به تقوا دعوت کرده می گوید:"اکنون که چنین است تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و دستور مرا اطاعت نمائید"( فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ ).

*** سپس به بخش سوم از بیان هود می رسیم که تشریح نعمتهای الهی بر بندگان



---

۱- ۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

است،تا از این راه،حس شکرگزاری آنها را تحریک کند،شاید به سوی خدا آیند.

و در این زمینه از روش اجمال و تفصیل که برای دلنشین کردن بحثها بسیار مفید است استفاده می کند،نخست روی سخن را به آنها کرده می گوید:"از خدایی بپرهیزید که شما را به نعمتهایی که می دانید امداد کرد"و به طور مداوم و منظم آنها را در اختیار شما نهاد( وَ اتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُمْ بِما تَعْلَمُونَ ) (۱).

*** سپس بعد از این بیان کوتاه به شرح و تفصیل آن پرداخته می گوید:

"شما را به چهارپایان و پسران(لایق و برومند)امداد کرد"( أَمَدَّکُمْ بِأَنْعامٍ وَ بَنِینَ ).

از یک سو سرمایه های مادی که قسمت مهمی از آن-مخصوصا در آن عصر- چهارپایان و دامها بودند در اختیار شما گذاشت،و از سوی دیگر نیروی انسانی کافی که بتواند آن را حفظ و نگاهداری کند و پرورش دهد.

این تعبیر در آیات مختلف قرآن تکرار شده است که به هنگام برشمردن نعمتهای مادی نخست به"اموال"اشاره می کند،بعد به"نیروی انسانی"که حافظ و نگاهبان و پرورش دهنده اموال است،و این یک ترتیب طبیعی به نظر می رسد نه اینکه اموال از اهمیت بیشتری برخوردار باشد.

در آیه ۶ سوره اسراء می خوانیم: وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفِیراً :"ما شما را بوسیله اموال و فرزندان امداد کردیم و جمعیت شما را



---

۱- ۱) "امدکم"از ماده"امداد"در اصل به این گفته می شود که اموری را پشت سر هم و به طور منظم قرار دهند،و از آنجا که خداوند نعمتهایش را به طور دائم و تحت نظام خاصی به بندگان ارزانی می دارد از آن تعبیر به"امداد"شده.

بیشترین قرار دادیم".

*** بعد می افزاید:"باغهای خرم و سرسبز و چشمه های آب جاری در اختیارتان قرار دادیم"( وَ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ ).

و به این ترتیب زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی،هم کشاورزی و باغداری،و هم دامداری و وسائل حمل و نقل پر بار ساختیم،به گونه ای که در زندگی خود احساس کمترین کمبود و ناراحتی نداشته باشید.

ولی چه شد که بخشنده این همه نعمتها را فراموش کردید،شب و روز بر سر سفره او نشستید و او را نشناختید. سپس به آخرین مرحله از سخنانش پرداخته و آنها را تهدید و انذار به کیفر الهی می کند،و می گوید:اگر کفران کنید"من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم"( إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ).

روزی که نتیجه آن همه ظلم و ستم و غرور و استکبار و هواپرستی و بیگانگی از پروردگار را با چشم خود خواهید دید.

معمولا-" یَوْمٍ عَظِیمٍ "(روز بزرگ)در قرآن به قیامت اطلاق می شود که از هر نظر عظمت دارد،ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امتها گذشته،نیز اطلاق شده است،آن چنان که در همین سوره در داستان شعیب می خوانیم که پس از سرسختی و لجاجت در مقابل حق،خداوند آنها را با مجازات دردناکی(صاعقه ای که از قطعه ابری فرود آمد)کیفر داد،و سپس از این روز به عنوان"یوم عظیم"یاد می کند: فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ .

بنا بر این در آیه مورد بحث،نیز ممکن است"یوم عظیم"اشاره به روزی باشد که گردنکشان قوم عاد،گرفتار مجازات دردناک طوفان درهم کوبنده گشتند گواه این معنی بیان کیفر آنها در چند آیه بعد از این است.

و نیز ممکن است اشاره به کیفر روز قیامت و یا هر دو کیفر باشد که تاریخ هر دو روز عظیم است.

***

ص :۲۹۸

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۰]

### اشاره

قٰالُوا سَوٰاءٌ عَلَيْنٰا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ اَلْوٰاعِظِينَ (۱۳۶) إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ خُلُقُ اَلْأَوَّلِينَ (۱۳۷) وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۴۰)

### ترجمه:

۱۳۶-آنها(قوم عاد)گفتند:برای ما تفاوت نمی کند چه ما را اندرز بدهی یا ندهی (بیهوده خود را خسته مکن)! ۱۳۷-این همان روش و اخلاق پیشینیان است.

۱۳۸-و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

۱۳۹-آنها هود را تکذیب کردند،ما هم نابودشان کردیم و در این آیت و نشانه ای است (برای آگاهان)ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.

۱۴۰-و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

### تفسیر:

ما را انذار مده که در ما اثر نمی کند!

در آیات پیشین گفتگوهای پر مغز پیامبر دلسوز،"هود"را با قوم سرکش

ص:۲۹۹

"عاد"دیـدیم،اکنون پاسـخهای نامعقول و موذیانه آن قوم را بررسـی کنیم قرآن می گویـد:"آنها در پاسـخ گفتند:زیاد خود را خسته مکن،برای ما هیچ تفاوت نمی کند چه موعظه و اندرز بدهی و چه ندهی،در دل ما کمترین اثری نخواهد گذارد"!( قالُوا سَواءٌ عَلَيْنا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظِينَ ).

*** اما آنچه را تو به ما ایراد می کنی جای ایراد نیست"این روش و اخلاق پیشینیان است"( إِنْ هذا إِلاّ خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ).

*** و بر خلاف گفته تو"ما هرگز مجازات نخواهیم شد،نه در این جهان و نه در جهان دیگر"!( وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ).

"خلق"(به ضم خ و ل)به معنی عـادت و روش و اخلاـق است،زیرا این کلمه به صورت مفرد و به معنی خلق و خوی و عـادت اخلاـقی آمـده است و در این صورت اشـاره به اعمـالی است که آنهـا مرتکب می شدنـد ماننـد بت پرستی و ساختن قصـرهای محکم و زیبـا و خودنمـایی از طریق ساختن برجها بر نقاط مرتفع و همچنین خشونت در مجازات و کیفر،یعنی آنچه را ما انجام می دهیم همانست که پیشینیان ما انجام می دادند و مطلب قابل ایرادی نمی تواند باشد.

بعضـی آن را به معنی دروغ و کذب تفسیر کرده اند یعنی سخنان تو در باره خدا و قیامت سخنان دروغینی است که از قبل نیز گفته شده(اما این در صورتی است که خلق(بر وزن حلق)بخوانیم ولی قرائت مشهور چنین نیست).

*** و به دنبال این سخن،قرآن سرنوشت دردناک این قوم را چنین بیان می کند:

"آنها هود را تکذیب کردند،ما هم نابودشان کردیم"( فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْناهُمْ ).

و در پایان این ماجرا همان دو جمله پر محتوای عبرت انگیزی را می گوید

که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی بیان شد.

می فرماید:"در این سرگذشت،آیه و نشانه روشنی است از قدرت خدا، از استقامت پیامبران،و از سرانجام شومی که دامنگیر سرکشان و جباران گردید ولی با این همه باز بیشتر آنها ایمان نیاوردند"( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ).

*** "و پروردگار تو قدرتمند و شکست ناپذیر،و رحیم و مهربان است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

به اندازه کافی مدارا می کند،فرصت می دهد،دلائل روشن برای هدایت گمراهان ارائه می کند،اما به هنگام مجازات چنان محکم می گیرد که مجال فرار برای احدی باقی نمی ماند! ***

ص :۳۰۱

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۲]

### اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صٰالِحٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۴۴) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۴۵) أَ تُتْرَكُونَ فِی مٰا هٰاهُنٰا آمِنِينَ (۱۴۶) فِی جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهٰا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ اَلْجِبٰالِ بُيُوتاً فٰارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۵۰) وَ لاٰ تُطِيعُوا أَمْرَ اَلْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) اَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ يُصْلِحُونَ (۱۵۲)

ص: ۳۰۲

**ترجمه:**

۱۴۱-قوم ثمود رسولان(خدا)را تکذیب کردند.

۱۴۲-هنگامی که صالح به آنها گفت:آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ ۱۴۳-من برای شما فرستاده امینی هستم.

۱۴۴-تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

۱۴۵-من اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم،اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

۱۴۶-آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت،در نعمتهایی که اینجاست می مانید؟ ۱۴۷-در این باغها و چشمه ها!
۱۴۸-در این زراعتها و نخل هایی که میوه هایش شیرین و رسیده است.

۱۴۹-شما از کوه ها خانه هایی می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید.

۱۵۰-از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

۱۵۱-و اطاعت فرمان مسرفان نکنید.

۱۵۲-همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

**تفسیر:**

از مسرفان مفسد اطاعت نکنید

پنجمین بخش از داستان انبیاء که در این سوره آمده،سرگذشت فشرده و کوتاهی از قوم"ثمود"و پیامبرشان"صالح"است که در سرزمینی به نام "وادی القری"میان"مدینه"و"شام"می زیستند،و زندگی مرفهی داشتند اما بر اثر سرکشی و طغیان،چنان از میان رفتند که امروز اثری از آنها باقی نیست.

سرآغاز این داستان کاملا شبیه داستان"قوم عاد"و"نوح"است،و نشان می دهد چگونه تاریخ تکرار می گردد،می فرماید:"قوم ثمود رسولان خدا را تکذیب کردند"( کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ ).

ص :۳۰۳

چرا که همه دعوت واحدی داشتند و تکذیب پیامبرشان صالح در حقیقت تکذیب همه رسولان بود.

*** و بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته،می گوید:"در آن هنگام که برادر دلسوزشان صالح به آنها گفت:آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید"؟!( إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صالِحٌ أَ لا تَتَّقُونَ ).

او که هادی و راهنمای مهربانی همچون یک برادر بود،برتری جویی و منافع مادی در نظر نداشت،و به همین جهت قرآن از او تعبیر به"اخوهم" کرده،دعوت خود را مانند همه انبیای الهی از تقوی و احساس مسئولیت آغاز کرد.

*** سپس برای معرفی خویش می گوید:"من برای شما فرستاده ای امینم"، و سوابق من در میان شما شاهد گویای این مدعا است( إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ ).

*** "بنا بر این تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید"که جز رضای خدا و خیر و سعادت شما چیزی برای من مطرح نیست( فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ ).

*** و به همین دلیل"من مزد پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم" و چشم داشتی از شما ندارم( وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ ).

من برای دیگری کار می کنم و پاداشم بر اوست،آری"اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است"( إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلیٰ رَبِّ الْعالَمِینَ ).

***

این نخستین بخش سرگذشت صالح بود که در طرح دعوت و بیان رسالت او خلاصه می شود.

سپس در بخش دیگری انگشت روی نقطه های حساس و قابل انتقاد زندگی آنها گذارده،و آنان را در یک محاکمه وجدانی محکوم می کند.

می گوید:"آیا شما چنین تصور می کنید که همیشه در نهایت امنیت در این ناز و نعمت خواهید ماند"؟!( أَ تُتْرَكُونَ فِی مٰا هٰاهُنٰا آمِنِینَ ).

آیا چنین می پندارید که این زندگی مادی و غفلت زا جاودانی است،و دست مرگ و انتقام و کیفر گریبانتان را نخواهد گرفت؟! *** سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل جمله سر بسته گذشته خود را چنین تشریح می کند،می گوید:"شما گمان می کنید در این باغها و چشمه ها..." ( فِی جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ ).

*** "در این زراعتها و نخلها که میوه های شیرین و شاداب و رسیده دارند"برای همیشه خواهید ماند؟( وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهٰا هَضِیمٌ ) (۱).



---

۱- ۱) "طلع"از ماده"طلوع"معمولا به شکوفه خرما گفته می شود که قبل از ظاهر شدن میوه طلوع می کند،و مانند دو کفه ای است که روی هم قرار گرفته و در درون آن خوشه خرما است که در آن هنگام بسیار کوچک است.این پوسته می شکافد و خوشه ظاهر می شود،گاهی واژه"طلع"به نخستین میوه این درخت نیز گفته می شود،و اما "هضیم"از ماده"هضم"معانی مختلفی دارد:گاه به معنی درهم فرو رفته به کار می رود،و گاه به معنی میوه رسیده،و گاه لطیف و نرم و کاملا قابل هضم،و گاه نیز به معنی هضم شده آمده است،و در آیه مورد بحث اگر"طلع"به معنی شکوفه های خرما باشد "هضیم"به معنی درهم فرو رفته است که نشانه پر بار بودن درخت است،و اگر طلع به معنی نخستین ثمره این درخت باشد هضیم به معنی شاداب و نرم و لطیف و رسیده است.

*** سپس به خانه های محکم و مرفه آنها پرداخته می گوید:شما از کوه ها خانه هایی می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید"( وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً فارِهِينَ ).

"فاره"از ماده"فره"(بر وزن فرح)در اصل به معنی شادی توأم با بی خبری و هواپرستی است،گاهی نیز به معنی مهارت در انجام کاری آمده است، گرچه هر دو معنی با آیه فوق متناسب است،اما با توجه به ملامت و سرزنش حضرت صالح،معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

از مجموع این آیات با مقایسه به صفاتی که در آیات گذشته درباره قوم عاد گفته شد چنین استفاده می شود که قوم عاد بیشتر بر"خودخواهی"و"مقام پرستی" و"خودنمایی"تکیه داشتند،در حالی که قوم ثمود بیشتر اسیر شکم،و زندگی مرفه و پرناز و نعمت بودند،ولی هر دو در یک سرنوشت شوم اشتراک پیدا کردند که دعوت انبیاء را برای بیرون آمدن از زندان"خودپرستی"و رسیدن به"خدا پرستی"زیر پا گذاشتند،و به کیفر اعمالشان رسیدند.

*** حضرت صالح بعد از ذکر این انتقادها به بخش سوم از سخنانش پرداخته و به آنها هشدار می دهد:

"از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید"( فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ ).

*** "و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید"( وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ).

***

"همانها که در زمین فساد می کنند و هرگز اصلاح نمی کنند"( اَلَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ یُصْلِحُونَ ).

***

**نکته:**

رابطه اسراف و فساد در ارض

می دانیم اسراف همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریع است، این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود،و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد،اسراف است و نتیجه اسراف فساد.

البته باید توجه داشت که اسراف معنی گسترده ای دارد،گاه در مسائل ساده ای مانند خوردن و آشامیدن است(چنان که در آیه ۳۱ سوره اعراف آمده).

و گاه در انتقام گیری و قصاص بیش از حد(چنان که در آیه ۳۳ سوره اسراء آمده است).

و گاه در انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه(چنان که در آیه ۶۷ سوره فرقان آمده).

و گاه در داوری کردن و قضاوت نمودنی که منجر به کذب و دروغ می شود، (چنان که در آیه ۲۸ سوره غافر،"مسرف و کذاب"در ردیف هم قرار گرفته).

و گاه در اعتقادات است که منتهی به شک و تردید می شود(همانگونه که در آیه ۳۴ سوره غافر"مسرف و مرتاب"با هم آمده است).

و گاه به معنی برتری جویی و استکبار و استثمار آمده(چنان که درباره فرعون در آیه ۳۱ سوره دخان می خوانیم: إِنَّهُ کٰانَ عٰالِیاً مِنَ الْمُسْرِفِینَ :"او برتری جوی و مسرف بود").

و بالآخره گاه به معنی هر گونه گناه می آید(چنان که در آیه ۵۳ زمر می خوانیم: قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً :"بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کردید از رحمت خدا مایوس نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد"(.

با توجه به آنچه گفتیم رابطه اسراف و فساد به خوبی آشکار می شود.

به گفته"علامه طباطبائی"در"المیزان"عالم هستی یک پارچه نظم و صلاح است و حتی با تضادی که احیانا در میان اجزای آن دیده می شود تالیف و التیام و هماهنگی فراوان دارد،این نظام به سوی اهداف صالحی در جریان است،و برای هر یک از اجزای خود،خط سیری تعیین می کند،حال اگر یکی از این اجزاء از مدار خود خارج شود و راه فساد را پیش گیرد،میان آن و سایر اجزای این جهان درگیری ایجاد می شود،اگر توانستند این جزء نامنظم اسرافکار را به مدار اصلیش بازگردانند چه بهتر،و الا نابودش می کنند،تا نظام به خط سیر خود ادامه دهد!.

انسان که یکی اجزای این عالم هستی است از این قانون عمومی مستثنی نیست،اگر بر اساس فطرت،بر مدار خود حرکت کند و هماهنگ نظام هستی باشد به هدف سعادتبخش که برای او مقدر شده است می رسد،اما اگر از حد خود تجاوز کند و قدم در جاده"فساد در ارض"بگذارد،نخست خداوند او را گوشمالی داده،و با حوادث سخط و دردناک او را هشدار می دهد،چنان که در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ :"فساد بر صفحه دریا و صحرا بر اثر اعمال مردم آشکار گشت خدا می خواهد نتیجه سوء پاره ای از اعمال مردم را به آنها بچشاند شاید بازگردند".

امـا اگر این هم مؤثر نیفتاد و فساد در اعماق جان او ریشه دوانیـد، خداونـد با عـذاب "استیصال "صـفحه زمین را از لوث وجود چنین کسانی پاکسازی می کند (۱).

و از اینجـا روشن می شود که چرا در آیـات فوق،خداونـد "اسـراف "را بـا "فساد در ارض "و عـدم اصـلاح هماهنگ ذکر کرده است.

***

ص :۳۰۹

---

۱- ۱) المیزان جلد ۱۵ صفحه ۳۳۳.

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۹]

### اشاره

قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ اَلْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۵۴) قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ
شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵) وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵۶) فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ اَلْعَذٰابُ
إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۵۹)

### ترجمه:

۱۵۳-گفتند(ای صالح)تو عقل خود را از دست داده ای.

۱۵۴-تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.

۱۵۵-گفت این ناقه ای است که برای او سهمی(از آب قریه)است و برای شما سهم روز معینی.

۱۵۶-کمترین آزاری به آن نرسانید که عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت.

ص: ۳۱۰

۱۵۷-سرانجام بر آن(ناقه)حمله نموده او را از پای درآوردند،سپس از کرده خود پشیمان شدند.

۱۵۸-عذاب الهی آنها را فرو گرفت،در این آیت و نشانه ای است ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.

۱۵۹-پروردگار تو عزیز و رحیم است.

**تفسیر:**

لجاجت و سرسختی قوم صالح

در آیات گذشته منطق مستدل و خیرخواهانه صالح را در برابر قوم گمراه شنیدید،اکنون در این آیات،منطق قوم را در برابر او بشنوید.

آنها گفتند:ای صالح تو مسحور شده ای و عقل خود را از دست داده ای، لذا سخنان ناموزون می گویی "!( قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ).

*** از این گذشته"تو فقط بشری همچون مایی"و هیچ عقلی اجازه نمی دهد از انسانی همچون خودمان اطاعت کنیم!( مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا ).

"اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور تا ما به تو ایمان بیاوریم" ( فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ ).

جمله"مسحر"از ماده"سحر"به معنی کسی است که مسحور شده باشد آنها معتقد بودند که ساحران گاه از طریق سحر،عقل و هوش افراد را از کار می اندازند،این سخن را نه تنها به حضرت صالح ع گفتند که به گروهی دیگر از پیامبران نیز این تهمت را وارد ساختند،حتی به پیامبر اسلام ص چنان که در آیه ۸ سوره فرقان می خوانیم: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً :"ستمگران گفتند شما تنها از مردی پیروی می کنید که بر اثر مسحور شدن،عقل خود را از دست داده است"!

آری آنها عقل را در این می دیدند که انسان همرنگ محیط باشد،نان را به نرخ روز بخورد،و خود را با همه مفاسد تطبیق دهد،اگر مردی الهی و انقلابی برای درهم ریختن عقائد و نظام فاسد قیام می کرد،طبق این منطق او را دیوانه و مجنون و مسحور می خواندند.

بعضی از مفسران در معنی "مسحرین "احتمالات دیگری داده اند که چندان مناسب نیست لذا از آن صرف نظر کردیم.

*** به هر حال این گروه سرکش،نه به خاطر حق طلبی که به خاطر بهانه جویی تقاضای معجزه کردند،و باید به آنها اتمام حجت می شد،لذا صالح به دستور خداوند"گفت:این ناقه ای است که برای او سهمی از آب قریه است،و برای شما سهم روز معینی"( قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ).

"ناقه"به معنی شتر ماده است،و قرآن درباره خصوصیات این شتر که وضع اعجاز آمیزی داشته سربسته سخن گفته است،و ویژگیهای آن را نشمرده، ولی می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است،به گفته جمعی از مفسرین این ناقه به طرز معجزه آسایی از دل کوه برآمد،و از ویژگیهای آن این بود که یک روز آب آبادی را به خود تخصیص می داد و می نوشید،چنان که در آیه فوق،و آیه ۲۸ سوره قمر به آن اشاره شده است.

البته خصوصیات دیگری نیز در پاره ای از روایات درباره آن گفته شده است (۱).

***

ص :۳۱۲

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۵۵ ذیل آیه ۶۱ سوره هود مراجعه فرمائید.

به هر حال صالح مامور بود که به آنها اعلام کند این شتر عجیب و خارق- العاده را که نشانه ای از قدرت بی پایان خدا است به حال خود رها کنند،و دستور داد:"کمترین آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت"( وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ).

*** البته قوم سرکشی که حاضر به بیداری فریب خوردگان نبودند و آگاهی مردم را مزاحم منافع خود می دانستند،توطئه از میان بردن ناقه را طرح کردند و"سرانجام بر آن حمله نموده و با یک یا چند ضربه آن را از پای درآوردند، و سپس از کرده خود نادم و پشیمان شدند"چرا که عذاب الهی را در چند قدمی خود احساس می کردند"( فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِينَ ) (۱).

*** چون طغیانگری آنها از حد گذشت و عملا نشان دادند که آماده پذیرش حق نیستند اراده خدا بر این قرار گرفت که زمین را از لوث وجودشان پاک کند:

"در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت"( فَأَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ ).

و به طوری که در سوره اعراف آیه ۷۸ و سوره هود آیه ۶۷ اجمالا آمده است نخست زلزله شدیدی سرزمین آنها را تکان داد،هنگامی که از خواب بیدار شدند و بر سر زانو نشستند حادثه آنها را مهلت نداد،صاعقه ای مرگبار که با زلزله همراه بود دیوارها را بر سرشان فرود آورد،و در همان حال جان خود را در میان وحشتی عجیب از دست دادند.



---

۱- ۱) "عقروها"از ماده"عقر"(بر وزن قفل)در اصل به معنی ریشه و اساس چیزی است،گاه به معنی سر بریدن،و گاه به معنی پی کردن حیوان(پائین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن)نیز آمده است.

قرآن در پایـان این ماجرا همان می گویـد که در پایان ماجرای قوم هود و قوم نوح و قوم ابراهیم بیان کرد،می فرمایـد:"در این سرگـذشت قوم صالح و آن همه پایمردی و تحمل این پیامبر بزرگ و آن منطق شـیوا،و نیز سرسـختی و لجاجت و مخالفت آن سیه رویان با معجزه بیدارگر و سرنوشت شومی که به آن گرفتار شدند آیت و درس عبرتی است،اما اکثر آنها ایمان نیاوردند" ( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ).

*** آری هیچکس نمی تواند بر قدرت خدا چیره شود همانگونه که این قدرت عظیم مانع رحمت او نسبت به دوستان و حتی نسبت به دشمنان نیست"پروردگار تو عزیز و رحیم است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ) (۱).

***



---

۱- ۱) طبق روایـات کسـی که نـاقه ثمود را به قتـل رسانیـد یک نفر بیشتر نبود،در حالی که این عمل در قرآن به صورت"فعل جمع"آمـده،این به خاطر آن است که دیگران با او هم عقیـده و همصدا،و به عملش راضـی بودند،و از اینجا دریچه ای به یک اصل اساسـی گشوده می شود که پیوندهای فکری و مکتبی،سرنوشت افراد را با هم گره می زند،شرح بیشتر این موضوع را در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۵۸(ذیل آیه ۶۵ سوره هود)بررسی فرمائید.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۶]

### اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قٰالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۶۳) وَ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۴) أَ تَأْتُونَ اَلذُّكْرٰانَ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۵) وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عٰادُونَ (۱۶۶)

### ترجمه:

۱۶۰-قوم لوط فرستادگان(خدا)را تکذیب کردند.

۱۶۱-هنگامی که برادرشان لوط به آنها گفت"آیا تقوی پیشه نمی کنید؟" ۱۶۲-من برای شما رسول امینی هستم.

۱۶۳-تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

۱۶۴-من از شما اجری نمی خواهم اجر من فقط بر پروردگار عالمیان است.

۱۶۵-آیا در میان جهانیان،شما به سراغ جنس ذکور می روید؟(این زشت و ننگین نیست؟).

۱۶۶-و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می کنید؟شما قوم تجاوزگری هستید.

ص: ۳۱۵

**تفسیر:**

قوم ننگین و متجاوز! [(قوم لوط)]

ششمین پیامبری که گوشه ای از زندگی او و قوم گمراهش در این سوره آمده حضرت لوط ع است،با اینکه او در عصر ابراهیم ع می زیست،ولی بیان ماجرای زندگی او بعد از ابراهیم نیامده،چرا که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که حوادث را به ترتیب وقوع بیان کند،بلکه جنبه های تربیتی و انسانسازی را مورد توجه قرار می دهد که تناسبهای دیگری را ایجاب می کند،و زندگی لوط و ماجرای قومش هماهنگی بیشتری با زندگی پیامبرانی دارد که اخیرا سخن از آنها به میان آمد.

نخست می گوید:"قوم لوط فرستادگان خدا را تکذیب کردند"( كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ).

همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم ذکر"مرسلین"به صورت جمع،یا به خاطر وحدت دعوت انبیا است که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها محسوب می شود،و یا اینکه واقعا به هیچیک از پیامبران پیشین نیز ایمان نداشتند.

*** سپس اشاره ای به دعوت حضرت لوط می کند که هماهنگ با کیفیت دعوت دیگر پیامبران گذشته است می گوید:"در آن هنگام که برادرشان لوط به آنها گفت:آیا تقوا پیشه نمی کنید"؟!( إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لاَ تَتَّقُونَ ).

*** لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق العاده اش نشان می داد که همچون یک برادر سخن می گوید.

سپس افزود:"من برای شما رسول امینی هستم"( إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ).

تا کنون خیانتی از من دیده اید؟و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی

ص:۳۱۶

و رساندن پیام پروردگار شما قطعا رعایت امانت را خواهم کرد.

*** "اکنون که چنین است:پرهیزکاری پیشه کنید،و از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید"که رهبر راه سعادت شما هستم( فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ ).

*** فکر نکنید این دعوت،وسیله ای برای آب و نان است و یک هدف مادی را تعقیب می کند،نه،"من کمترین پاداشی از شما نمی خواهم،اجر و پاداشم تنها بر پروردگار عالمیان است"( وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ).

*** سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از انحرافات اخلاقی آنها می پردازد و از آنجا که مهمترین نقطه انحراف آنها،انحراف جنسی و همجنس گرایی بود روی همین مساله تکیه کرد و چنین گفت:"آیا شما در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می روید"؟!( أَ تَأْتُونَ الذُّکْرٰانَ مِنَ الْعٰالَمِینَ ).

یعنی با اینکه خداوند اینهمه افراد از جنس مخالف برای شما آفریده و می توانید با ازدواج صحیح و سالم با آنان زندگی پاک و آرامبخشی داشته باشید، این نعمت پاک و طبیعی خدا را رها کرده،و خود را به چنین کار پست و ننگینی آلوده ساخته اید!.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که" مِنَ الْعٰالَمِینَ "به صورت قید برای خود قوم بوده باشد،یعنی تنها شما از میان جهانیان این انحراف را پیش گرفته اید،و این با بعضی از تواریخ نیز هماهنگ است که نخستین قومی که همجنس گرایی را به صورت وسیعی مرتکب شدند قوم لوط بودند (۱)ولی



---

۱- ۱) در مورد علت انحراف این قوم ننگین در تواریخ داستانی آمده است که ما در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۹۷(ذیل آیه ۸۱ سوره هود)آوردیم.

تفسیر اول با آیه بعد مناسبتر است.

*** سپس افزود:"شما همسرانی را که خدا برایتان آفریده است رها می کنید"؟ ( وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ أَزْوٰاجِکُمْ ).

"شما قوم تجاوزگری هستید"!( بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عٰادُونَ ).

هرگز نیاز طبیعی،اعم از روحی و جسمی،شما را به این کار انحرافی نکشانده است،بلکه تجاوز و طغیان است که دامانتان را به چنین ننگی آلوده کرده.

کار شما به آن می ماند که انسان میوه های خوشبو،غذاهای نیروبخش و سالم و طبیعی را رها کرده،و به سراغ غذای مسموم،آلوده و مرگ آفرین برود،این نیاز طبیعی نیست،این تجاوز و طغیانگری است.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-همجنس گرایی یک انحراف شرم آور

در قرآن مجید در سوره های"اعراف"،"هود"،"حجر"،"انبیاء"، "نمل"و"عنکبوت"اشاراتی به وضع قوم لوط و گناه شنیع آنها شده است، منتها در هر مورد تعبیرش با مورد دیگر متفاوت است،در حقیقت هر کدام از این تعبیرات به یکی از ابعاد شوم این عمل ننگین اشاره می کند:

در اعراف می خوانیم که لوط به آنها می گوید: بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ "شما جمعیتی اسرافکارید"(اعراف-۸۱).

در سوره انبیاء می خوانیم: وَ نَجَّیْنٰاهُ مِنَ الْقَرْیَهِ الَّتِی کٰانَتْ تَعْمَلُ الْخَبٰائِثَ إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فٰاسِقِینَ :"ما لوط را از قریه ای که"خبائث"انجام می داد رهایی بخشیدیم،آنها قوم بد و فاسقی بودند"(انبیاء-۷۴).

و در آیه مورد بحث نیز خواندیم که لوط به آنها می گوید: بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ

عادُونَ

:"شما جمعیت تجاوزگری هستید".

و در سوره نمل آمده است: بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ :"شما قومی جاهل و نادانید"(نمل-۵۵).

و در سوره عنکبوت آیه ۲۹ از زبان لوط چنین آمده است که به آنها می گوید: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ :"شما به سراغ مردان می روید و راه فطرت و نسل انسان را قطع می کنید" (۱).

به این ترتیب این عمل زشت تحت عنوان"اسراف"،"خبیث"،"فسق"، "تجاوز"،"جهل"،"قطع سبیل"مطرح شده است.

"اسراف"از این نظر که آنها نظام آفرینش را در این امر فراموش کرده و از حد تجاوز نمودند و تعدی نیز به همین خاطر بر آن اطلاق شده است.

"خبیث"به معنی کار یا چیز آلوده ای است که طبع سالم آدمی از آن تنفر دارد،و چه عملی از این عمل تنفر آمیزتر است.

"فسق"به معنی خروج از اطاعت پروردگار و برهنگی از شخصیت انسانی است که از لوازم حتمی این کار است.

"جهل"به خاطر بی خبری از عواقب شومی است که این عمل برای فرد و جامعه دارد.

و بالآخره"قطع سبیل"نتیجه شوم این عمل را که در صورت گسترش منتهی به قطع نسل انسانی می گردد،چرا که تدریجا علاقه به جنس موافق جانشین علاقه طبیعی به جنس مخالف می شود می باشد.

***

### ۲-عواقب شوم همجنس گرایی

گرچه در جلد نهم تفسیر نمونه(در شرح آیات ۸۱-۸۳ سوره هود)بحث



---

۱- ۱) بعضی جمله" تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ "را چنین تفسیر کرده اند که قوم لوط دزد و راهزن نیز بوده اند.

مشروحی در زمینه زیانهای این عمل داشته ایم،ولی از نظر اهمیت موضوع باز هم لازم است مطالبی بر آن افزوده شود.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

لا یجد ریح الجنه زنوق،و هو المخنث!: "بوی بهشت به مشام کسی که مورد همجنس گرایی واقع می شود نخواهد رسید"! (۱)در حدیث دیگری از علی ع می خوانیم که"لواط را در سر حد کفر معرفی فرموده است" (۲).

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع در فلسفه تحریم همجنس گرایی چنین آمده است:

عله تحریم الذکران للذکران،و الاناث للاناث،لما رکب فی الاناث و ما طبع علیه الذکران،و لما فی اتیان الذکران،الذکران و الاناث للاناث،من انقطاع النسل،و فساد التدبیر،و خراب الدنیا: "فلسفه تحریم مردان بر مردان و زنان بر زنان این است که این امر بر خلاف طبیعتی است که خداوند برای زن و مرد قرار داده(و مخالفت با این ساختمان فطری و طبیعی،سبب انحراف روح و جسم انسان خواهد شد)و به خاطر این است که اگر مردان و زنان همجنس گرا شوند،نسل بشر قطع می گردد،و تدبیر زندگی اجتماعی به فساد می گراید،و دنیا به ویرانی می کشد" (۳).

این مساله تا به آنجا از دیدگاه اسلام زشت و ننگین است که در ابواب حدود اسلامی حد آن بدون شک اعدام شمرده شده است،و حتی برای کسانی که مراحل پائین تر همجنس گرایی را انجام می دهند مجازاتهای شدیدی ذکر شده،از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم:

من قبل غلاما من شهوه ألجمه اللّه یوم القیامه بلجام من نار: "کسی که پسری را از روی شهوت ببوسد خداوند



---

۱- ۱ و ۲) بحار الانوار ط جدید ج ۷۹ صفحه ۶۷.

۲- ۳) مدرك قبل ص ۶۴.

۳-

در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می زند"! (۱).

مجازات کسی که مرتکب چنین عملی شود از سی تا ۹۹ تازیانه ذکر شده است.

به هر حال شک نیست که انحراف جنسی از خطرناکترین انحرافاتی است که ممکن است در جوامع انسانی پیدا شود،چرا که سایه شوم خود را بر همه مسائل اخلاقی می افکند و انسان را به انحراف عاطفی می کشاند(در این زمینه بحث مشروحی در جلد ۹ صفحه ۱۹۴ به بعد ذیل آیه ۸۱ سوره هود آورده ایم).

***



---

۱- ۱) بحار الانوار ج ۷۹ ص ۷۲.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۵]

### اشاره

قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يٰا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُخْرَجِينَ (۱۶۷) قٰالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ اَلْقٰالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمّٰا يَعْمَلُونَ (۱۶۹)
فَنَجَّيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلاّٰ عَجُوزاً فِي اَلْغٰابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا اَلْآخَرِينَ (۱۷۲) وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسٰاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ
(۱۷۳) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۷۵)

### ترجمه:

۱۶۷-گفتند:ای لوط اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان خواهی بود.

۱۶۸-گفت:من(به هر حال)دشمن اعمال شما هستم.

۱۶۹-پروردگارا!من و خاندانم را از آنچه اینها انجام میدهند رهایی بخش.

۱۷۰-ما او و خاندانش را همگی نجات دادیم.

۱۷۱-جز پیر زنی که در میان آن گروه باقی ماند.

ص: ۳۲۲

۱۷۲-سپس دیگران را هلاک کردیم.

۱۷۳-و بارانی(از سنگ)بر آنها فرو فرستادیم،چه باران بدی بود این باران انذار شدگان.

۱۷۴-در این(ماجرای قوم لوط و سرنوشت شوم آنها)آیتی است،اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.

۱۷۵-و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

**تفسیر:**

سرانجام قوم لوط

قوم لوط که سرگرم باده شهوت و غرور بودند بجای اینکه اندرزهای این رهبر الهی را با جان و دل پذیرا شوند،و خود را از منجلابی که در آن غوطه ور بودند رهایی بخشند به مبارزه با او برخاستند،و"گفتند:ای لوط!بس است،خاموش باش،اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان این شهر و دیار خواهی بود"( قٰالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یٰا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ ).

سخنان تو فکر ما را به هم می ریزد و آرامش ما را به هم می زند،ما حتی حاضر به شنیدن این حرفها نیستیم،و اگر هم چنان ادامه دهی،کمترین مجازات تو تبعید از این سرزمین است.

در جای دیگر از آیات قرآن می خوانیم که این تهدید را در آستانه عمل قرار دادند،و دستور دادند خاندان لوط را از شهر بیرون کنید،چرا که آنها افرادی پاکند و گناه نمی کنند"!( أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ یَتَطَهَّرُونَ ).

کار مردم گمراه و آلوده بجایی می رسد که پاکی و تقوا در میان آنها بزرگترین عیب است،و ناپاکی و آلودگی افتخار!،و این است سرنوشت شوم جامعه ای که با سرعت به سوی فساد می رود.

از جمله" لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ "چنین استفاده می شود که این جمعیت فاسد،گروهی از افراد پاک را که مزاحم اعمال زشت خود می دیدند،قبلا از شهر

و آبادی خود بیرون رانده بودند،لوط را نیز تهدید کردند که اگر راه خود را ادامه دهی،تو نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهی شد.

در بعضی از تفاسیر تصریح شده است که آنها افراد پاکدامن را با بدترین وضعی بیرون می راندند (۱).

*** اما لوط بی آنکه به تهدیدهای آنها اعتنا کند به سخنان خود ادامه داد و"گفت:من دشمن اعمال شما هستم"( قالَ إِنِّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقالِینَ ).

یعنی من به اعتراضهای خودم هم چنان ادامه خواهم داد،هر کاری از دست شما ساخته است انجام دهید،من در راه خدا و مبارزه با زشتیها از این تهدیدها پروا ندارم! تعبیر"من القالین"باز نشان می دهد که جمع دیگری از مؤمنان نیز با لوط هم صدا شده و زبان به اعتراض شدید گشوده بودند،هر چند قوم سرکش آنها را سرانجام از صحنه بیرون کردند.

"قالین"جمع"قال"از ماده"قلی"(بر وزن حلق و بر وزن شرك) به معنی عداوت شدیدی است که در اعماق دل و جان انسان اثر می گذارد،و این تعبیر شدت نفرت لوط را نسبت به اعمال آنها روشن می سازد.

جالب اینکه لوط ع می گوید:من دشمن اعمال شما هستم،یعنی عداوت و خرده حسابی با شخص شما ندارم،عملتان ننگین است،اگر این اعمال را از خود دور کنید من دوست صمیمیتان خواهم بود.

*** سرانجام آن همه اندرزها و نصیحتها اثر نگذارد،فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفنی مبدل ساخت،اتمام حجت به اندازه کافی شد.رسالت لوط ع

ص:۳۲۴

---

۱- ۱) تفسیر روح المعانی و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

به آخر رسیده است،در اینجا است که باید از این منطقه آلوده،خود و کسانی را که به دعوت او ایمان آورده اند نجات دهد،تا عذاب مرگبار الهی قوم ننگین را در هم کوبد.

در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند برآمده چنین عرض کرد:"پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش"( رَبِّ نَجِّنِی وَ أَهْلِی مِمّا یَعْمَلُونَ ).

گرچه بعضی احتمال داده اند که منظور از اهل همه کسانی باشند که به او ایمان آوردند،اما آیه ۳۶ سوره ذاریات می گوید:"تنها یک خانواده بود که ایمان آورده بودند" فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ .

ولی چنان که قبلا هم اشاره کردیم،بعضی از تعبیرها که در آیات مورد بحث آمده نشان می دهد که قبلا نیز جمعی به او ایمان آورده بودند که از آن سرزمین تبعید شدند.

ضمنا از آنچه گفته شد،این واقعیت روشن می شود که دعای لوط برای خاندانش روی جنبه های عاطفی و پیوند خویشاوندی نبود،بلکه به خاطر ایمانشان بود.

*** خداوند این دعا را اجابت کرد،چنان که می فرماید:"ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم"( فَنَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ ).

*** "جز پیر زنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند"( إِلاّ عَجُوزاً فِی الْغابِرِینَ ) (۱).

ص: ۳۲۵

---

۱- ۱) "غابر"از ماده"غبور"به معنی باقیمانده چیزی است،و هر گاه جمعیتی از نقطه ای حرکت کنند و کسی باقی بماند به او"غابر"می گویند،و نیز به همین جهت باقیمانده خاک را"غبار"می نامند،و"غبره"به باقیمانده شیر در پستان حیوان گفته می شود.

این پیر زن کسی جز همسر لوط نبود که از نظر عقیده و مذهب،هماهنگ با آن قوم گمراه بود،و هرگز به لوط ایمان نیاورد،و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد، که شرح این مطلب در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۷۸ به بعد آمده است.

*** آری خداوند،لوط و مؤمنان اندک را با او نجات داد،آنها شبانه به فرمان خدا از دیار آلودگان رخت سفر بربستند،و آنها را که غرق فساد و ننگ بودند به حال خود رها ساختند،در آغاز صبح،فرمان عذاب الهی فرا رسید،زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را فرا گرفت،شهرهای آباد و قصرهای زیبا و زندگی مرفه و آلوده به ننگ آنها را به کلی زیر و رو کرد،چنان که قرآن در اینجا در یک جمله کوتاه می فرماید"سپس ما آن جمعیت را هلاک و نابود کردیم"( ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ ).

*** "و بارانی بر آنها فرستادیم"(اما چه بارانی،بارانی از سنگ که حتی ویرانه های آنها را از نظرها محو کرد!)( وَ أَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَراً ).

"چه باران بدی بود این باران که این گروه تهدید شدگان را فرو گرفت" ( فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ ).

بارانهای معمولی حیاتبخش است و زنده کننده،اما این باران،وحشتناک و نابود کننده بود و ویرانگر.

از آیه ۸۲ سوره هود استفاده می شود که نخست شهرهای قوم لوط زیر و رو شدند،سپس بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرود آمد،و چنان که در تفسیر همان آیه گفتیم باران سنگ شاید برای این بوده که آثار آنها نیز محو گردد، تلی از سنگ و خاک به جای آن شهرهای آباد باقی بماند.

آیا این سنگها بر اثر طوفان عظیم از بیابانها کنده شده و بر سر آنها فرود آمد؟یا از سنگهای سر گردان آسمانی بود،که به فرمان الهی آنجا فرو ریختند؟ یا به گفته بعضی،آتشفشان خاموشی در آن نزدیکی بود که به فرمان خدا به خروش آمد و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریخت؟دقیقا معلوم نیست،مسلم این است که این باران مرگبار اثری از حیات در آن سرزمین آلوده باقی نگذاشت.

(شرح مفصل ماجرای قوم لوط در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۷۸ تا ۱۹۸ و در جلد ۱۱ از صفحه ۱۰۴ تا ۱۱۸ با نکات مختلف آن آمده است).

*** باز در پایان این ماجرا به همان دو جمله ای می رسیم که در پایان ماجراهای مشابهش در این سوره درباره پنج پیامبر بزرگ دیگر آمده است،می فرماید:

"در ماجرای این قوم ستمگر و ننگین و عاقبت شوم و مرگبار آنها،آیت و نشانه و درس عبرتی است"( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً ).

"اما اکثر آنها ایمان نیاوردند"( وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ).

چه آیت و نشانه ای از این روشنتر که شما را به مسائل مهم و سرنوشت سازی آشنا می کند،بی آنکه نیاز به تجربه شخصی داشته باشید.

آری تاریخ گذشتگان عبرتی است و آیتی برای آیندگان،حتی تجربه هم نیست،زیرا در تجربه باید انسان متحمل ضایعاتی شود تا نتائجی بگیرد،اما در اینجا از ضایعات دیگران نتیجه عاید ما می شود.

*** "و پروردگار تو عزیز و رحیم است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فورا مجازات نمی کند و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید نظر می دهد.

و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را با هم نمی سوزاند

حتی اگر یک خانواده با ایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد آنها را نجات می بخشد.

و چه عزت و قـدرتی از این بالاـتر که در یـک چشم بر هم زدن چنان دیار آلودگان را زیر و رو می کنـد که اثری از آن باقی نمی ماند،زمینی را که گاهواره آسایش آنها بود،مامور مرگشان می کند،و باران حیاتبخش را تبدیل به باران مرگ می سازد!.

***

ص :۳۲۸

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۸۴]

### اشاره

کَذَّبَ أَصْحابُ اَلْأَیْکَهِ اَلْمُرْسَلِینَ (۱۷۶) إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اَللّهَ وَ أَطِیعُونِ (۱۷۹) وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلی رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۱۸۰) أَوْفُوا اَلْکَیْلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ اَلْمُخْسِرِینَ (۱۸۱) وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ اَلْمُسْتَقِیمِ (۱۸۲) وَ لا تَبْخَسُوا اَلنّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (۱۸۳) وَ اِتَّقُوا اَلَّذِی خَلَقَکُمْ وَ اَلْجِبِلَّهَ اَلْأَوَّلِینَ (۱۸۴)

ص: ۳۲۹

**ترجمه:**

۱۷۶-اصحاب ایکه(شهری نزدیک مدین)رسولان(خدا)را تکذیب کردند.

۱۷۷-هنگامی که شعیب به آنها گفت،آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ ۱۷۸-من برای شما رسول امینی هستم.

۱۷۹-تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.

۱۸۰-من در برابر این دعوت پاداشی از شما نمی طلبم،اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

۱۸۱-حق پیمانه را ادا کنید(و کم فروشی نکنید)و مردم را به خسارت نیفکنید.

۱۸۲-با ترازوی صحیح وزن کنید.

۱۸۳-و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد ننمائید.

۱۸۴-از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بپرهیزید.

**تفسیر:**

"شعیب"و اصحاب"ایکه"

این هفتمین و آخرین حلقه از داستانهای پیامبران است که در این سوره آمده،و آن داستان پیامبر بزرگ خدا"شعیب"و قوم سرکش او است.

این پیامبر در سرزمین"مدین"(شهری در جنوب شامات)و"ایکه" (بر وزن لیله)(آبادی معروفی نزدیک مدین)زندگی داشت.

آیه ۷۹ سوره حجر گواه بر این است که سرزمین"ایکه"در مسیر راه مردم حجاز به سوی شام بوده است.

نخست می گوید:"اصحاب ایکه رسولان خدا را تکذیب کردند"( کَذَّبَ أَصْحابُ الْأَیْکَهِ الْمُرْسَلِینَ ).

نه تنها شعیب پیامبری که مبعوث بر آنها بود مورد تکذیب آنها قرار گرفت که دیگر پیامبران هم از نظر وحدت دعوت،مورد تکذیب آنان بودند،و یا اصولا هیچ مذهبی از مذاهب آسمانی را پذیرا نشده بودند.

"ایکه"در اصل به معنی محلی است که درختان در هم پیچیده دارد که

در فارسی از آن به"بیشه"تعبیر می کنیم،سرزمینی که نزدیک"مدین"قرار داشت به خاطر داشتن آب و درختان زیاد"ایکه"نام گرفت،قرائن نشان می دهد که آنها زندگی مرفه،و ثروت فراوان داشتند،و شاید به همین دلیل غرق غرور و غفلت بودند! ***
سپس به شرح این اجمال پرداخته،می گوید:"هنگامی که شعیب به آنها گفت:آیا تقوا را پیشه نمی کنید"؟( إِذْ قٰالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَ لاٰ تَتَّقُونَ ).

در حقیقت دعوت شعیب از همان نقطه شروع شد که سایر پیامبران می کردند دعوت به تقوی و پرهیزگاری که ریشه و خمیر مایه همه برنامه های اصلاحی و دگرگونیهای اخلاقی و اجتماعی است.

قابل توجه اینکه در این داستان تعبیر"اخوهم"که در داستان صالح و هود و نوح و لوط آمده بود دیده نمی شود،شاید به خاطر اینکه شعیب اصلا اهل مدین بود و تنها با مردم آنجا خویشاوندی داشت نه با مردم"ایکه"لذا در سوره هود آیه ۸۴ هنگامی که فقط سخن از"مدین"می گوید این تعبیر آمده است: وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخٰاهُمْ شُعَيْباً ولی چون در آیه مورد بحث سخن از اصحاب"ایکه"است و آنها با شعیب خویشاوندی نداشتند لذا این تعبیر ذکر نشده است.

*** سپس افزود:"من برای شما رسول امینی هستم"( إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ).

*** "تقوا را پیشه کنید و از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمائید"(که اطاعتم اطاعت او است)( فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ ).

***

این را نیز بدانید که"من در برابر این دعوت از شما اجر و پاداشی نمی طلبم تنها اجر و مزد من بر پروردگار عالمیان است"( وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ).

همان جمله های متحد المال و کاملا حساب شده که در آغاز دعوت سایر پیامبران آمده است:دعوت به تقوی،تاکید بر سابقه امانت در میان مردم،و تاکید بر این مساله که این دعوت الهی تنها انگیزه معنوی دارد و هیچ چشم داشت مادی از هیچکس در آن نیست،تا بهانه جویان و بدبینان آن را وسیله فرار خود قرار ندهند.

*** "شعیب"نیز مانند سایر پیامبرانی که گوشه ای از تاریخشان در این سوره قبلا آمده است بعد از دعوت کلی خود به تقوی و اطاعت فرمان خدا،در بخش دوم از تعلیماتش روی انحرافات اخلاقی و اجتماعی آن محیط انگشت گذارد، و آن را به زیر نقد کشید،و از آنجا که مهمترین انحراف این قوم مرفه نابسامانیهای اقتصادی،و ظلم فاحش و حق کشی و استثمار بود،بیش از همه روی این مسائل تکیه کرد.

نخست می گوید:"حق پیمانه را ادا کنید"(کم فروشی ننمائید).

( أَوْفُوا الْکَیْلَ ).

"و مردم را به خسارت و زیان میفکنید"( وَ لاٰ تَکُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ ).

*** "با ترازوی مستقیم و صحیح،وزن کنید"( وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِیمِ ) (۱)



---

۱- ۱) "قسطاس"(بر وزن مقیاس)به معنی ترازو است،بعضی آن را یک واژه رومی و بعضی عربی می دانند،بعضی معتقدند که قسطاس ترازوی بزرگ را می گویند،و میزان ترازوی کوچک و اینکه قسطاس ترازویی است که زبانه دارد،و به همین دلیل وزن را دقیقا نشان می دهد.

"حق مردم را کم نگذارید،و بر اشیاء و اجناس مردم،عیب ننهید" ( وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ ).

و در روی زمین فساد مکنید( وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ ).

در این سه آیه اخیر،شعیب"پنج دستور"در عباراتی کوتاه و حساب شده به این قوم گمراه می دهد،بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که اینها غالبا تاکید یکدیگر است در حالی که دقت کافی نشان می دهد این پنج دستور در واقع اشاره به پنج مطلب اساسی و متفاوت است و یا به تعبیر دیگر چهار دستور است و یک جمع بندی کلی.

برای روشن شدن این تفاوت توجه به این حقیقت لازم است که قوم شعیب (مردم"ایکه"و"مدین")در یک منطقه حساس تجاری بر سر راه کاروانهایی که از حجاز به شام،و از شام به حجاز و مناطق دیگر رفت و آمد می کردند قرار داشتند.

می دانیم این قافله ها در وسط راه،نیازهای فراوانی پیدا می کنند که گاهی مردم شهرهایی که در مسیر قرار دارند از این نیازها حد اکثر سوء استفاده را می کنند،اجناس آنها را به کمترین قیمت می خرند و اجناس خود را به گرانترین قیمت می فروشند(توجه داشته باشید که در آن زمان بسیاری از معاملات به صورت معامله جنس با جنس انجام می شد).

گاه بر اجناسی که می خرند هزار عیب می گذارند،و جنسی را که در مقابل آن می فروشند صد گونه تعریف می کنند،و هنگام وزن و پیمانه جنس خود را دقیقا می سنجند و گاه کم فروشی می کنند ولی جنس دیگران را با بی اعتنایی وزن می نمایند و گاهی بیشتر از مقدار لازم برمی دارند،و چون طرف مقابل به هر حال محتاج و نیازمند است ناچار است به تمام این مسائل تن در دهد! گذشته از کاروانهایی که در مسیر راه هستند اهل خود منطقه نیز آنها که

ضعیفتر و کم درآمدترند و مجبورند جنس خود را با سرمایه داران گردن کلفت معامله کنند سرنوشتی بهتر از این ندارند.

قیمت متاع،اعم از جنسی را که می خرند و جنسی را که می فروشند به میل آن ثروتمندان تعیین می شود،پیمانه و وزن نیز در هر حال در اختیار آنها است و این بینوای مستضعف باید مانند"مرده ای در دست غسال"تسلیم باشد!.

با توجه به آنچه گفتیم:به تعبیرات گوناگون آیات فوق باز می گردیم:

در یک مورد آنها را دستور به ادا کردن حق پیمانه می دهد،و در جای دیگر توزین با ترازوی درست،و می دانیم که سنجش کالاها یا از طریق کیل است و یا وزن،مخصوصا روی هر یک از این دو جداگانه انگشت می گذارد،تا تاکید بیشتری باشد بر این دستور که در هیچ موردی اقدام به کم فروشی نکنند.

تازه کم فروشی هم طرقی دارد،گاهی ترازو و پیمانه درست است ولی حق آن ادا نمی شود،و گاه ترازو خراب و پیمانه نادرست و قلابی است،و در آیات فوق به همه اینها اشاره شده است.

پس از روشن شدن این دو تعبیر به سراغ"لا تبخسوا"که از ماده"بخس" گرفته شده است می رویم،و آن در اصل به معنی کم گذاردن ظالمانه از حقوق مردم، و گاه به معنی تقلب و نیرنگی است که منتهی به تضییع حقوق دیگران می گردد، بنا بر این جمله فوق دارای معنی وسیعی است که هر گونه غش و تقلب و تزویر و خدعه در معامله،و هر گونه پایمال کردن حق دیگران را شامل می شود.

و اما جمله"لاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ "با توجه به اینکه"مخسر"به معنی کسی است که شخص یا چیزی را در معرض خسارت قرار می دهد،آن نیز معنی وسیعی دارد که علاوه بر کم فروشی،هر عاملی را که سبب زیان و خسران طرف در معامله بشود در برمی گیرد.

ص :۳۳۴

به این ترتیب تمام سوء استفاده ها و ظلم و خلافکاری در معامله و هر گونه تقلب و کوشش و تلاش زیانبار،چه در کمیت و چه در کیفیت همه در دستورهای فوق داخل است.

و از آنجا که نابسامانیهای اقتصادی سرچشمه از هم گسیختگی نظام اجتماعی می شود،در پایان این دستورات به عنوان یک جمع بندی می گوید ( وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ ":"در زمین فساد نکنید،و جامعه ها را به تباهی نکشانید"و به هر گونه استثمار و بهره کشی ظالمانه و تضییع حقوق دیگران پایان دهید.

اینها نه تنها دستوراتی کارساز برای جامعه ثروتمند و ظالم عصر شعیب بود که برای هر عصر و زمانی کارساز و کارگشا است و سبب عدالت اقتصادی می شود.

*** سپس شعیب در آخرین دستورش در این بخش از سخن بار دیگر آنها را به تقوی دعوت می کند،و می گوید:"از خدایی بپرهیزید که شما و اقوام پیشین را آفرید"( وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ ).

شما تنها قوم و جمعیتی نیستید که روی این زمین گام نهاده اید،قبل از شما پدرانتان و اقوام دیگر آمدند و رفتند،گذشته آنها،و آینده خویش را فراموش نکنید.

"جبله"از"جبل"به معنی کوه است،به جماعت زیاد که در عظمت همچون کوهند گفته شده،بعضی عدد آن را ده هزار ذکر کرده اند.

و نیز به طبیعت و فطرت انسان"جبله"اطلاق شده چرا که غیر قابل تغییر است همچون کوه که نمی توان آن را جابجا کرده.

ص :۳۳۵

تعبیر فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که آنچه من درباره ترک ظلم و فساد و ادای حقوق مردم و رعایت عدالت گفتم در درون فطرت انسانها از روز نخست بوده،و من برای احیای فطرت پاک شما آمده ام.

اما متاسفانه سخنان این پیامبر دلسوز و بیدارگر در آنها مؤثر نیفتاد و پاسخ تلخ و زشت آنها را در برابر این گفتار منطقی در آیات آینده خواهیم دید.

***

ص :۳۳۶

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۱]

### اشاره

قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مِنَ اَلْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) وَ مٰا أَنْتَ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۱۸۶) فَأَسْقِطْ عَلَيْنٰا كِسَفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۸۷) قٰالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذٰابُ يَوْمِ اَلظُّلَّةِ إِنَّهُ كٰانَ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۱۹۱)

### ترجمه:

۱۸۵-گفتند تو فقط دیوانه ای! ۱۸۶-(بعلاوه)تو تنها بشری مثل ما هستی،تنها گمانی که درباره تو داریم اینست که دروغگو می باشی! ۱۸۷-اگر راست می گویی،سنگهایی از آسمان بر سر ما فرو ریز! ۱۸۸-(شعیب)گفت:پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاه تر است.

ص:۳۳۷

۱۸۹-سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز "ابر سایه افکن "آنها را فرو گرفت، که این عذاب روز بزرگی بود.

۱۹۰-در این ماجرا آیت و نشانه ای است ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.

۱۹۱-و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

**تفسیر:**

سرنوشت این قوم خیره سر!

جمعیت ظالم و ستمگر که خود را در برابر حرفهای منطقی شعیب بی دلیل دیدند برای اینکه به خودکامگی خود ادامه دهند،سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند.

نخست همان برچسب همیشگی را که مجرمان و جباران به پیامبران می زدند به او زدند و گفتند:"تو فقط دیوانه ای "!( قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ) (۱).

تو اصلا یک حرف منطقی در سخنانت دیده نمی شود،و گمان می کنی با این سخنان می توانی ما را از آزادی عمل در اموالمان بازداری؟!.

*** بعلاوه تو فقط بشری هستی همچون ما،چه انتظاری داری که ما پیرو تو شویم،اصلا چه فضیلت و برتری بر ما داری؟( وَ ما أَنْتَ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا ).

"ما تنها گمانی که درباره تو داریم این است که فرد دروغگویی هستی"! ( وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ ).

*** بعد از گفتن این سخنان ضد و نقیض که گاهی او را دروغگو و انسانی فرصت



---

۱- ۱) "مسحر "چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی کسی است که مکرر مورد "سحر " واقع شده و ساحران در عقل او نفوذ کرده و آن را از کار انداخته اند.

طلب که می خواهد با این وسیله بر آنها برتری جوید،و گاه او را مجنون خواندند، آخرین سخنشان این بود که بسیار خوب"اگر راست می گویی سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو ریز"و ما را به همان بلائی که به آن تهدیدمان می کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی ترسیم!( فَأَسْقِطْ عَلَيْنا كِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ ).

"کسف"(بر وزن پدر)جمع کسفه(بر وزن قطعه)و به معنی قطعه است، و منظور از قطعه های آسمان،قطعه های سنگهایی است که از آسمان فرود می آید.

و به این ترتیب بی شرمی و وقاحت را به آخر رساندند و کفر و تکذیب را به بدترین صورتی نشان دادند.

*** "شعیب"در برابر این سخنان ناموزون،و تعبیرات زشت و زننده،و تقاضای عذاب الهی،تنها پاسخی که داد این بود"گفت پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است"( قالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ ).

اشاره به اینکه این امر از اختیار من بیرون است،و فرو باریدن سنگهای آسمانی و عذابهای دیگر به دست من سپرده نشده که از من می خواهید،او اعمال شما را می داند و از میزان استحقاقتان با خبر است،هر زمان شما را مستحق مجازات دید و انذارها و اندرزها سودی نداد و به قدر کافی اتمام حجت شد،عذاب را نازل کرده،و ریشه شما را قطع خواهد نمود.

این تعبیر و مانند آن که در بعضی دیگر از داستانهای انبیاء به چشم می خورد به خوبی نشان می دهد که آنها همه چیز را موکول به اذن و فرمان خدا می کردند و هرگز ادعا نداشتند که از خودشان چیزی دارند.

*** ولی به هر حال زمان پاکسازی صفحه زمین از این آلودگان فرا رسید،

ص: ۳۳۹

و چنان که قرآن در آیه بعد می گوید:"آنها شعیب را تکذیب کردند و به دنبال آن عذاب روز"ابر سایه افکن"آنها را فرو گرفت"!( فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذٰابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ ).

و"این عذاب،عذاب روز بزرگی بود"( إِنَّهُ کٰانَ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ).

"ظله"در اصل به معنی قطعه ابری است که سایه می افکند،بسیاری از مفسرین در ذیل آیه چنین نقل کرده اند که هفت روز،گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت،و مطلقا نسیمی نمی وزید،ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت،آنها از خانه های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند.

در این هنگام صاعقه ای مرگبار از ابر برخاست،صاعقه ای با صدای گوش خراش،و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت،و لرزه ای بر زمین افتاد،و همگی هلاک و نابود شدند.

می دانیم"صاعقه"که نتیجه مبادله الکتریسته نیرومند در میان ابر و زمین است هم صدای وحشتناکی دارد،و هم جرقه آتشبار بزرگی،و گاهی با لرزه شدیدی نیز در محل وقوع صاعقه همراه است،به این ترتیب تعبیرات گوناگونی که راجع به عذاب قوم شعیب در سوره های مختلف قرآن آمده،همه به یک حقیقت بازمی گردد،در سوره اعراف آیه ۹۱ تعبیر به"رجفه"(زمین لرزه)و در سوره هود آیه ۹۴ تعبیر به"صیحه"(فریاد عظیم)و در آیات مورد بحث،تعبیر به " عَذٰابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ "آمده است.

هر چند بعضی از مفسرین مانند"قرطبی"و"فخر رازی"احتمال داده اند که اصحاب"ایکه"و"مدین"دو گروه بودند و هر کدام عذاب جداگانه ای داشتند، ولی با دقت در آیات مربوط به این قسمت روشن می شود که این احتمال چندان قابل ملاحظه نیست.

در پایان این داستان همان را می گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود:

می فرماید:"در سرگذشت مردم سرزمین "ایکه"و دعوت پر مهر پیامبرشان شعیب،و لجاجتها و سرسختیها و تکذیبهای آنان،و سرانجام نابودی این قوم ستمگر با صاعقه مرگبار،نشانه و درس عبرتی است"( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً ).

"اما اکثر آنها ایمان نیاوردند"( وَ مٰا کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ ). با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به خود آیند و خویشتن را اصلاح کنند،و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با قدرت قهاریش آنها را گرفت،آری"پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ).

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-هماهنگی کامل در دعوت انبیا

در پایان سرگذشت این هفت پیامبر بزرگ که یک حلقه کامل را از نظر درس های تربیتی تشکیل می دهد،توجه به این نکته لازم است که سرگذشت این پیامبران در سوره های دیگری از قرآن نیز آمده است،ولی در هیچ موردی به این شکل مطرح نشده که آغاز دعوت همه آنها هماهنگ،و پایان همه آنها نیز هماهنگ بیان شده باشد.

در پنج قسمت از این داستانها محتوای دعوت،تقوی است،و سپس روی امانت پیامبر و عدم مطالبه اجر و پاداش تکیه شده است.

و بعد از آن از مهمترین انحرافاتی که در آن محیط رواج داشته با لحنی

دوستانه و منطقی انتقاد شده.

و بعد عکس العمل زشت و زننده اقوام منحرف مطرح گردیده،و سرانجام عذاب دردناک آنها که در هر مورد به صورتی بوده نازل گردیده است.

و در پایان همه این داستانهای هفتگانه به آیت و عبرت بودن آن،و عدم ایمان اکثریت این اقوام گمراه،اشاره شده است.

و باز در پایان همه اینها روی"قدرت"و"رحمت"خدا تکیه گردیده است.

این هماهنگی قبل از هر چیز انعکاس"توحید"را در دعوت انبیاء نشان می دهد،که دارای برنامه واحدی بودند که آغاز و پایانش یکی بود،همه معلمهای کلاسهای انسانسازی بودند،هر چند با گذشت زمان و پیشرفت جامعه انسانی محتوای این کلاسها می بایست تغییر یابد،اما اصول و اساس و نتیجه همه یکسان بود از این گذشته تسلی خاطری بود برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین،و برای مؤمنان در هر عصر و زمان که از انبوه مخالفان و اکثریت قوم گمراه وحشتی به خود راه ندهند،و به نتیجه کار خود صد در صد امیدوار باشند.

و نیز هشدار و انذاری است برای جباران و ستمگران و گمراهان در هر عصر و زمان که مجازات الهی را از خود دور نبینند،عذابهایی همچون زمین لرزه، صاعقه،طوفان مرگبار،آتشفشان،شکافتن زمین،باران سیل آسا که انسانهای امروز در برابر آن به همان اندازه ناتوانند که انسانهای گذشته!،چرا که انسان امروز با تمام قدرت و پیشرفت صنعتیش هنوز در برابر طوفان و سیل و صاعقه و زمین لرزه سخت ضعیف و آسیب پذیر و بیچاره است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از داستانهای قرآن رشد و تکامل انسانها است،هدف نور و روشنایی در جانها است و کنترل هوسهای سرکش، بالآخره هدف مبارزه با ظلم و ستم و انحراف است.

***

## ۲-آغاز دعوت همه تقوی بود

قابل توجه اینکه قسمت مهمی از همین داستانهای انبیاء در سوره هود و اعراف آمده اما در آغاز آنها معمولا دعوت به توحید و یگانگی خدا است،و با جمله "یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ ""ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست"آغاز شده.

ولی در این سوره(شعراء)همانگونه که ملاحظه کردید نخستین دعوت تقوا بود( أَ لا تَتَّقُونَ )اما در حقیقت هر دو به یک نتیجه بازمی گردد،زیرا تا حد اقل تقوا یعنی حق طلبی و حق جویی در انسان نباشد نه دعوت به توحید در او مؤثر است،و نه چیز دیگر،لذا در آغاز سوره بقره خواندیم" ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ ":"این کتاب آسمانی شک و تردیدی در آن نیست،و مایه هدایت پرهیزگاران است".

البته تقوا مراتبی دارد و هر مرتبه پایه ای است برای مرتبه دیگر.

باز این تفاوت در میان سوره مورد بحث(سوره شعراء)و سوره"اعراف" و سوره"هود"دیده می شود:در آنجا بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی تکیه شده بود و مسائل دیگر تحت الشعاع بود،اما در اینجا روی انحرافهای اخلاقی و اجتماعی مانند تفاخر و برتری جویی،اسراف و هوسبازی،انحرافات جنسی، استثمار و کم فروشی و تقلب تکیه شده،و این نشان می دهد که تکرار این سرگذشتها در قرآن حساب دقیقی دارد و در هر مورد هدفی را دنبال می کند.

*** ۳-قابل توجه اینکه اقوامی که در فرازهای مختلف این سوره از آنها یاد شده است علاوه بر انحراف از اصل توحید به سوی شرک و بت پرستی که قدر مشترک میان همه آنها بود دارای انحرافات اخلاقی و اجتماعی خاصی بودند که آنها را از هم جدا می کرد:

بعضی اهل تفاخر و تکبر بودند(قوم هود).

بعضی اهل اسراف و عیش و نوش(قوم صالح).

بعضی دارای انحرافات جنسی(قوم لوط).

بعضی مال پرستی بیحساب که آنها را به انواع تقلب در معاملات دعوت می کرد داشتند(قوم شعیب).

و بعضی دارای غرور ثروت بودند(قوم نوح).

ولی مجازات همه آنها کم و بیش شباهت به یکدیگر داشت،جمعی بوسیله صاعقه و زلزله نابود شدند(قوم شعیب و لوط و صالح و هود).

و بعضی بوسیله طوفان و سیلاب(قوم نوح).

در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مامور نابودیشان شد و"آب"و "هوا"که حیات آنها را تامین می کرد،فرمان مرگشان را پذیرا گشت،و چه عجیب است وضع انسان که زندگیش در دل مرگ و مرگش در دل زندگی،قرار گرفته،و باز هم غافل است و مغرور.

***

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۱۹۷]

### اشاره

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِینُ (۱۹۳) عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِینَ (۱۹۴) بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ (۱۹۵) وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ اَلْأَوَّلِینَ (۱۹۶) أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَهً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِی إِسْرائِیلَ (۱۹۷)

### ترجمه:

۱۹۲-و این(قرآن)از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

۱۹۳-روح الامین آن را نازل کرده است...

۱۹۴-بر قلب(پاک)تو،تا(مردم را)انذار کنی.

۱۹۵-آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد.

۱۹۶-و توصیف آن در کتب پیشینیان نیز آمده است.

۱۹۷-آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست،که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند.

### تفسیر:

عظمت قرآن در کتب پیشین

بعد از بیان هفت داستان از ماجرای انبیای پیشین و درسهای عبرت انگیزی که در تاریخ آنها نهفته بود بار دیگر قرآن به همان بحثی بازمی گردد که سوره با آن

آغاز شده بود،بحث عظمت قرآن و حقانیت این کلام مبین الهی،می گوید:

"این از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است"( وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ ).

اصولا بیان قسمتهای گوناگون سرگذشت پیامبران پیشین با اینهمه دقت و ظرافت،و خالی بودن از هر گونه خرافه و افسانه های دروغین،آنهم در محیطی که محیط افسانه ها و اساطیر بود،و آنهم از سوی کسی که مطلقا درسی نخوانده بود، این خود دلیلی است که این کتاب از سوی رب العالمین نازل شده است،و این خود نشانه اعجاز قرآن است.

*** لذا اضافه می کند:"آن را روح الامین از سوی خداوند آورده است" ( نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ ).

اگر آن فرشته وحی،و آن"روح امین پروردگار"،آن را از سوی خداوند نیاورده بود،این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و اباطیل نبود.

قابل توجه اینکه فرشته وحی در اینجا با دو عنوان توصیف شده،عنوان "روح"و عنوان"امین"روحی که سرچشمه حیات است،و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری.

*** آری این"روح الامین"قرآن را"بر قلب تو از سوی پروردگار نازل کرد، تا مردم را انذار کنی"( عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ ) (۱).

ص: ۳۴۶

---

۱- ۱) روشن است که منظور از"قلب"در اینجا همان روح پاک پیامبر(ص)است، نه این قلبی که تلمبه ای است برای گردش خون،و انتخاب این تعبیر در اینجا اشاره به این است که تو با روح و جان خود قرآن را پذیرا شدی،و این معجزه بزرگ آسمانی پایگاهش قلب و دل تو است.

هدف این بوده که تو مردم را انذار کنی و از سرنوشت خطرناکی که بر اثر انحراف از توحید دامانشان را می گیرد آگاه سازی،هدف بیان تاریخ گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستانسرایی نبوده هدف ایجاد احساس مسئولیت و بیداری است،هدف تربیت و انسانسازی است.

*** و برای اینکه جای هیچگونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند"آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد"( بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ).

این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هر گونه ابهام نازل شد،تا برای انذار و بیدار ساختن،مخصوصا در آن محیط که مردمی بسیار بهانه جو و لجوج داشت به قدر کافی گویا باشد.

همان زبان عربی که از کاملترین زبانها،و از پربارترین و غنی ترین ادبیات، مایه می گیرد.

توجه به این نکته لازم است که یکی از معانی"عربی"همان فصاحت و بلاغت است-قطع نظر از کیفیت لسان-چنان که راغب در مفردات می گوید:و العربی، الفصیح البین من الکلام:"عربی سخن فصیح و آشکار را می گویند"(ابن منظور در"لسان العرب"نیز این معنی را آورده است).

در این صورت هدف تکیه روی زبان عرب نیست،بلکه روی صراحت قرآن و روشنایی مفاهیم آن است،آیات آینده نیز این معنی را تایید می کند، و در آیه ۴۴ سوره فصلت نیز آمده است: وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آياتُهُ :"اگر این قرآن را گنگ و مبهم نازل می کردیم می گفتند چرا آیاتش روشن و مشروح بیان نشده است"در اینجا اعجمی به معنی کلام غیر فصیح است.

ص :۳۴۷

*** سپس به یکی دیگر از دلائل حقانیت قرآن اشاره کرده می گوید:"وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است و از ظهور آن در آینده بشارت داده اند" ( وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ ) (۱).

مخصوصا در تورات موسی،به اوصاف این پیامبر و هم اوصاف این کتاب آسمانی اشاره شده بود،به گونه ای که علمای بنی اسرائیل از آن بخوبی آگاهی داشتند،حتی گفته می شود ایمان دو قبیله"اوس"و"خزرج"به پیامبر اسلام ص بر اثر پیش بینی هایی بود که علمای یهود از ظهور این پیامبر و نزول این کتاب آسمانی می کردند.

*** لذا قرآن در اینجا اضافه می کند:"آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند"؟! ( أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَهً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰاءُ بَنِی إِسْرٰائِیلَ ).

روشن است در محیطی که آن همه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملا محشور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به گزاف درباره خودش بگوید،چرا که فورا از هر سو بانگ انکار برمی خاست،این خود نشان می دهد که در محیط نزول آیات بقدری این مساله روشن بوده که جای انکار نداشته است.

در آیه ۸۹ سوره بقره نیز می خوانیم:



---

۱- ۱) "زبر"جمع"زبور"به معنی کتاب است و در اصل از ماده زبر(بر وزن ابر) به معنی نوشتن است.

وَ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ :"آنها(یهود)پیش از این در برابر تجاوز مشرکان امید فتح و پیروزی(با ظهور پیامبر اسلام ص)را داشتند اما هنگامی که کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند،نزد آنها آمد به آن کافر شدند".

اینها همه گواه روشنی بر صدق گفته قرآن و حقانیت دعوت آن است.

***

ص: ۳۴۹

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۸ تا ۲۰۳]

### اشاره

وَ لَوْ نَزَّلْنٰاهُ عَلىٰ بَعْضِ اَلْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذٰلِكَ سَلَكْنٰاهُ فِي قُلُوبِ اَلْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لاٰ
يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰى يَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳)

### ترجمه:

۱۹۸-هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم(غیر عرب)نازل می کردیم.

۱۹۹-و او آن را برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند.

۲۰۰-(آری)این گونه قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم.

۲۰۱-آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند.

۲۰۲-ناگهان(عذاب الهی)به سراغ آنها می آید،در حالی که توجه ندارند.

۲۰۳-و در این هنگام می گویند:آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟

### تفسیر:

اگر قرآن بر عجم نازل شده بود!...

در این آیات نخست به یکی دیگر از بهانه های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته درباره نزول قرآن به زبان عربی مبین

ص: ۳۵۰

آمده است تکمیل می کند.

می فرماید:"اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم(غیر عرب و غیر فصیح)نازل می کردیم"...( وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ).

*** "و او این آیات را بر آنها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند" ( فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ).

قبلا گفتیم واژه"عربی"گاه به معنی کسی می آید که از نژاد عرب باشد، و گاه به معنی"کلام فصیح"است،و عجمی در مقابل آن نیز دو معنی دارد:نژاد غیر عرب،و کلام غیر فصیح،و در آیه فوق هر دو معنی محتمل است،ولی بیشتر به نظر می رسد که اشاره به"نژاد غیر عرب"بوده باشد.

یعنی نژادپرستی و تعصبهای قومی آنها بقدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می شد،امواج تعصبها مانع از پذیرش آن می گردید، تازه حالا- که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی،و با بیانی رسا و گویا،نازل شده،و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده،و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده اند،بسیاری از آنها ایمان نمی آورند،چه رسد اگر پیامبرشان اصلا چنین شرائطی را نداشت.

*** سپس برای تاکید بیشتر می افزاید:"این گونه ما قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم"( كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ).

با بیانی رسا،و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته،و به اخلاق و آهنگ سخن او آشنا هستند،و با محتوایی که تایید آن در کتب پیشین آمده است،خلاصه آن را با تمام شرائطی که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد به دلهای این قوم گنهکار می فرستیم،ولی این دلهای بیمار از پذیرش آن،امتناع می کنند،

همانند غذای سالم و حیاتبخشی که معده ناسالم،آن را باز پس می گرداند(توجه داشته باشید که"سلکناه"از ماده"سلوک"به معنی"عبور از راه"است،از سویی آمدن و از سوی دیگر خارج شدن.

*** لذا می فرماید:با این حال این قوم لجوج"به آن ایمان نمی آورند،تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند"( لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ ).

بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه گفته اند و آن اینکه:منظور از" کَذٰلِکَ سَلَکْنٰاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ "این است که ما این عصبیت و لجاجت و نفوذناپذیری را در دلهای مجرمان بر اثر جرم و گناهشان وارد ساختیم.

طبق این معنی آیه فوق شبیه آیه خَتَمَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ :"خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده"خواهد بود.

ولی تفسیر اول با آیات قبل و بعد هماهنگتر است،لذا جمع عظیمی از مفسران نیز آن را برگزیده اند (۱).

*** آری آنها ایمان نمی آورند"تا عذاب الهی ناگهانی و بطور غافلگیرانه و در حالی که آنها توجه ندارند دامانشان را فرو گیرد"( فَیَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ ) (۲).

بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرو می گیرد،



---

۱- ۱) در چند آیه فوق،پنج ضمیر مفرد در جمله های"نزلناه"-"قرأه"-"ما کانوا به" "سلکناه"-"لا یؤمنون به"-وارد شده که طبق تفسیر اول همه آنها به قرآن بازمی گردد، اما مطابق تفسیر دوم بعضی به قرآن و بعضی به تعقیب و لجاجت و حالت نفوذناپذیری بازمی گردد،و این بدون وجود قرینه مشکل است.

۲- ۲) باید توجه داشت که جمله"فیاتیهم"منصوب است و معطوف بر جمله"حتی یروا"می باشد،و معنی آن را در همین رابطه باید بیان کرد.

عذابهای دنیا و بلاهای نابود کننده و مجازات "استیصال "است.

*** لـذا به دنبـال آن می فرمایـد:در این حـال آنها به خود می آینـد و از گذشـته ننگین خود پشـیمان،و از آینـده وحشـتناک خویش سـخت نگران می شونـد و"می گوینـد آیـا به مـا مهلت داده می شود"تـا ایمـان بیـاوریم و گذشـته خراب خود را آباد سازیم؟! ( فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ).

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-تعصبات شدید نژادی و قبیلگی

بدون شک انسان به هر سرزمین یا قبیله و نژادی تعلق داشته باشد نسبت به آن عشق می ورزد،و این پیوند علاقه او با سرزمین و قوم و نژادش نه تنها عیب نیست بلکه عامل سازنده ای برای همکاریهای اجتماعی او است،ولی این امر حسابی دارد،اگر از حد بگـذرد به صورت مخرب و گـاه فـاجعه آفرین درخواهـد آمـد،و منظور از تعصب نژادی و قـبیلگی که مورد نکوهش قرار می گیرد همین "افراط "است.

"تعصب"و"عصبیت"در اصـل از مـاده"عصب"به معنی پی هـایی است که مفاصـل را به هم ارتبـاط می دهـد،سـپس هر گونه ارتباط و به هم پیوستگی را تعصب و عصبیت نامیده اند،اما معمولا این لفظ در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می رود.

دفاع افراطی از قوم و قبیله و نژاد و وطن،سرچشـمه بسـیاری از جنگها در طول تاریـخ بوده است،و عاملی برای انتقال خرافات و زشتیها-تحت عنوان آداب و سنن قبیله و نژاد-به اقوام دیگر شده است.

ص :۳۵۳

این دفاع و طرفداری افراطی گاه به جایی می رسد که بدترین افراد قبیله در نظر او زیبا،و بهترین افراد قبیله دیگر در نظر او زشت و شوم است،و همچنین آداب و سنتهای زشت و زیبا،و به تعبیر دیگر تعصب نژادی پرده ای است از خود خواهی و جهل که بر روی افکار و درک و عقل انسان قرار می گیرد،و قضاوت صحیح را از کار می اندازد.

این حالت عصبیت در میان بعضی اقوام صورت حادتری دارد،از جمله گروهی از عرب که به تعصب،معروف و مشهورند و در آیات فوق خواندیم،تعصب عربی جاهلی تا آن حد بود که اگر قرآن بر غیر عرب نازل می شد هرگز به آن ایمان نمی آوردند.

در روایات اسلامی نیز از موضوع تعصب به عنوان یک اخلاق مذموم،شدیدا نکوهش شده است تا آنجا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

من کان فی قلبه حبه من خردل من عصبیه بعثه اللّٰه یوم القیامه مع اعراب الجاهلیه: "کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند" (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من تعصب او تعصب له فقد خلع ربقه الایمان من عنقه: "کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است" (۲).

از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که:ابلیس نخستین کسی بود که تعصب به خرج داد.

علی ع-چنان که در نهج البلاغه آمده-بحث گویا و رسا و کوبنده ای در خطبه قاصعه در زمینه تعصب بیان فرموده است که گوشه ای از آن را ذیلا



---

۱- ۱ و ۲) اصول کافی جلد ۲(باب العصبیه)ص ۲۳۲.

۲-

ملاحظه می کنید.

"اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله و طعن علیه فی خلقته،فقال انا ناری و انت طینی" :"ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید و آدم را مورد طعن قرار داد و گفت:"من از آتشم تو از خاک"! و سپس اضافه می فرماید:

فان کان لا بد من العصبیه فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال و محامد الافعال و محاسن الامور: "اگر قرار هست تعصبی داشته باشید این تعصب شما به خاطر اخلاق پسندیده،افعال نیک و کارهای خوب باشد" (۱).

ضمنا از این حدیث بخوبی روشن می شود که ایستادگی سرسختانه برای طرفداری از یک واقعیت مطلوب،نه تنها تعصب مذموم نیست،بلکه می تواند خلاء روحی انسان را در پیوندهای نادرست جاهلی پر کند.

لذا در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم که از آن حضرت درباره "تعصب"سؤال کردند فرمود:

العصبیه التی یاثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین،و لیس من العصبیه ان یحب الرجل قومه،و لکن من العصبیه ان یعین قومه علی الظلم:

"تعصبی که انسان به خاطر آن گناهکار می شود این است که اشرار قومش را بهتر از نیکان قوم دیگر بداند،اما اینکه انسان قوم و قبیله خویش را دوست دارد عصبیت نیست،عصبیت آن است که انسان قوم و قبیله خود را در ستمگری یاری دهد" (۲).

تعبیر دیگر که از عصبیت در آیات و روایات آمده"حمیت"یا"حمیت جاهلیت"است.



---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۹۲(خطبه قاصعه).

۲- ۲) اصول کافی(باب العصبیه)ج ۲ صفحه ۲۳۳.

گرچه سخن در این زمینه بسیار است گفتار خود را با دو حدیث پایان می دهیم.

امیر مؤمنان علی ع فرمود:

ان اللّه عز و جل یعـذب سـته بست:العرب بالعصبیه،و الـدهاقنه بالکبر،و الامراء بالجور،و الفقهاء بالحسد،و التجار بالخیانه،و اهل الرسـتاق بالجهل: "خداوند شش گروه را به خاطر شش صفت عذاب می کند،عرب را به خاطر تعصبش،کدخدایان(و صاحبان زمین و ثروت) را به خـاطر کبرشـان،زمامـداران را به خـاطر سـتمشان،فقهـاء را به خاطر حسـدشان تجار را به خاطر خیانتشان،و روستائیان را به خاطر جهل " (۱).

پیامبر ص همه روز از شـش چیز به خـدا پنـاه می برد:از شک و شـرک و حمیت (تعصب)و غضب و ظلم و حسـد"کان رسول اللّه(ص)یتعوذ فی کل یوم من ست من الشک و الشرک و الحمیه و الغضب و البغی و الحسد" (۲).

***

### ۲-تقاضای بازگشت به دنیا

از لحظه مرگ،آه و حسرت افراد مجرم شروع می شود و آرزوی بـازگشت در روح آدمی شـعله ور می گردد،آه و فریادهای بی فایده و دعاهای نامستجاب در این زمینه سرمی دهند.

در آیـات قرآن نمـونه هـای زیـادی از آن به چشم می خـورد که سـاده ترین آن را در آیـات مـورد بحث خوانـدیم: هَـلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ :"آیا به ما مهلتی داده خواهد شد"؟! در سوره انعام آیه ۲۷ می خوانیم: یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا :

"ای کاش ما بازمی گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم.

ص: ۳۵۶

---

۱- ۱) بحار ج ۷۳ ص ۲۸۹.

۲- ۲) همان مدرک.

و در سوره احزاب آیه ۶۶ آمده است: یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اللّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ :

"ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم".

در سوره مؤمنون آیه ۹۹ و ۱۰۰ آمده است" حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ ":"وضع مجرمان هم چنان ادامه دارد تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان بیاید،می گوید:پروردگارا مرا بازگردانید تا گذشته تاریکم را جبران کنم و عمل صالحی را انجام دهم"! این وضع هم چنان ادامه دارد حتی هنگامی که گنهکاران در کنار آتش دوزخ قرار می گیرند باز این سخن را تکرار می کنند،چنان که در سوره انعام آیه ۲۷ می خوانیم" وَ لَوْ تَری إِذْ وُقِفُوا عَلَی النّارِ فَقالُوا یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ":"اگر مجرمان را هنگامی که در کنار آتش قرار گرفته اند به بینی که می گویند ای کاش ما بازمی گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان بودیم"! ولی بدیهی است این بازگشت در سنت الهی امکان پذیر نیست،اگر میوه نارسی که از درخت جدا شده به درخت بازگردد،و جنینی که ناقص متولد شده به رحم مادر بپیوندد چنین بازگشتی امکان پذیر است".

بنا بر این تنها راه معقول پیشگیری از این تاسفها با انجام اعمال صالح و توبه از گناه به هنگامی که فرصت در دست است می باشد،و گرنه بقیه بیهوده است.

***

### ۳-برتری عجم

در حدیثی از امام صادق ع که در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیات مورد بحث آمده است می خوانیم:

لو نزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب،و قد نزل علی العرب فامنت به العجم،فهذه فضیله العجم: "اگر قرآن بر عجم نازل شده بود عرب به آن ایمان نمی آورد،ولی قرآن بر عرب نازل شد و عجم

به آن ایمان آورد و این فضیلتی است برای عجم (۱).

در این زمینه در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۴۱۸(ذیل آیه ۵۴ سوره مائده)نیز اشاراتی آمده است.

***



---

۱- ۱) جلد چهارم نور الثقلین صفحه ۱۶۵.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۲]

### اشاره

أَ فَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) ما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ (۲۰۷) وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّ لَها مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرى وَ ما كُنّا ظالِمِينَ (۲۰۹) وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ اَلشَّياطِينُ (۲۱۰) وَ ما يَنْبَغِي لَهُمْ وَ ما يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ اَلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

### ترجمه:

۲۰۴-آیا برای عذاب ما عجله می کنند؟ ۲۰۵-اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی بهره مند سازیم...

۲۰۶-سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید.

۲۰۷-این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت.

۲۰۸-ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی برای آنها بود.

ص :۳۵۹

۲۰۹-تا متذکر شوند،و ما هرگز ستمگر نبودیم.

۲۱۰-شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند.

۲۱۱-و برای آنها سزاوار نیست،و قدرت ندارند.

۲۱۲-آنها از استراق سمع(و شنیدن اخبار آسمانها)برکنارند.

**تفسیر:**

تهمتی دیگر بر قرآن

از آنجا که آیات گذشته با این جمله ختم شد که مجرمان و گنهکاران،بعد از مشاهده عذاب الهی و هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند،تقاضای مهلت و بازگشت برای جبران می کنند،آیات مورد بحث از دو راه به آنها پاسخ می گوید:

نخست اینکه:"آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند"( أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ ).

اشاره به اینکه شما بارها با سخریه و استهزاء،از پیامبرتان می خواستید هر چه زودتر عذابی را که وعده می داد بیاورد،اما هنگامی که در چنگال آن، گرفتار می شوید تقاضای مهلت می کنید تا گذشته را جبران نمائید،یک روز همه اینها را شوخی می پنداشتید اما روز دیگر می بینید جدی تر از جدی است.

به هر حال سنت پروردگار این است که تا اتمام حجت نکند و مهلت کافی ندهد،هیچ قومی را گرفتار عذاب نخواهد کرد،اما به هنگامی که گفتنیها گفته شد و به مقدار لازم فرصت یافتند و به راه نیامدند،آن گاه مجازاتی دارد که راه بازگشت در آن نیست.

*** دیگر اینکه:"اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی دنیا بهره مند سازیم"...( أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ ).

***

"سپس عذابی را که به آنها وعده داده می شد دامانشان فرا گیرد"...

( ثُمَّ جٰاءَهُمْ مٰا كٰانُوا يُوعَدُونَ ).

*** "این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت"( مٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يُمَتَّعُونَ ).

به فرض که به آنها مهلت جدیدی داده شود-که بعد از اتمام حجت داده نخواهد شد-و به فرض که سالیان دیگری در این جهان بمانند و غرق غرور و غفلت گردند،آیا کاری جز تمتع و بهره گیری بیشتر از مواهب مادی خواهند داشت؟آیا آنها به جبران گذشته خواهند پرداخت؟مسلما نه،آیا اینها می تواند به هنگام نزول مجدد عذاب گرهی از کار آنها بگشاید و یا تغییری در سرنوشت آنها ایجاد کند؟ این احتمال نیز در تفسیر آیات فوق وجود دارد که آنها تقاضای مهلت برای بازگشت به سوی حق و جبران گذشته نمی کنند بلکه برای بهره گیری بیشتر و تمتع فزونتر از نعمتهای ناپایدار این جهان است،ولی این تمتع سودی برای آنها نخواهد داشت و دیر یا زود باید از این سرای ناپایدار به سرای جاویدان بشتابند و با نتائج اعمالشان روبرو شوند.

*** در اینجا سؤال یا سؤالهایی پیش می آید که آیات بعد به پاسخ آن می پردازد و آن اینکه:اصولا با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است؟ بعلاوه با اینکه امتهای گذشته پی در پی به تکذیب انبیاء برخاستند،و به مقتضای مٰا كٰانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ که در پایان داستان بسیاری از آنها تکرار شده اکثریت آنها ایمان نیاوردند،باز چرا پیامبران پشت سر هم می آیند و انذار

ص:۳۶۱

و تبلیغ می کنند؟ قرآن در پاسخ می گوید:این سنت ما است"ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی برای آنها بود"و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند( وَ مٰا أَهْلَکْنٰا مِنْ قَرْیَهٍ إِلاّٰ لَهٰا مُنْذِرُونَ ).

*** "تا متذکر شوند و بیدار گردند،و امکان برای بازگشت داشته باشند ( ذِکْریٰ ) (۱).

و اگر بدون اتمام حجت وسیله بیم دهندگان الهی و بیدار باش رسولان پروردگار،آنها را مجازات می کردیم،ظلم بود،در حالی که"ما هرگز ستمگر نبودیم و اصلا ظلم و ستم شایسته ما نیست"( مٰا کُنّٰا ظٰالِمِینَ ).

این ظلم است که گروهی غیر ظالمان را هلاک کنیم،و یا ظالمان را بدون اتمام حجت کافی.

آنچه در این آیات آمده است در حقیقت بیان همان قاعده عقلی معروف یعنی "قاعده قبح عقاب بلا بیان"است،و شبیه آن در آیه ۱۵ سوره اسراء نیز آمده است وَ مٰا کُنّٰا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُولاً :"ما هرگز جمعیتی را عذاب نمی کنیم تا رسولی در میان آنها برانگیزیم و حقایق را بازگو کنیم".

آری مجازات بدون بیان کافی قبیح است و ظلم،و خداوند حکیم و عادل هرگز چنین نمی کند،و این همان است که در علم اصول از آن تعبیر به"اصل برائت"می کنند،یعنی هر حکمی که دلیل کافی بر ثبوت آن نباشد،بوسیله این

ص: ۳۶۲

---

۱ - ۱) در اینکه"ذکری"در اینجا چه محلی از اعراب دارد،مفسران چهار احتمال داده اند:نخست اینکه"مفعول لاجله"برای"منذرون"باشد(تفسیر بالا نیز بر همین اساس است)دیگر اینکه"مفعول مطلق"برای"منذرون"باشد،زیرا انذار با تذکره قریب المعنی است،سوم اینکه"حال"برای ضمیر در"منذرون"باشد،و چهارم"خبر" مبتدای محذوفی(هذه ذکری).

اصل،نفی می شود(برای توضیح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۵۷ ذیل آیه ۱۵ سوره اسراء مراجعه فرمائید).

*** سپس به پاسخ یکی دیگر از بهانه ها،یا تهمتهای ناروای دشمنان قرآن می پردازد که می گفتند:محمد ص با فردی از جن!مربوط است،و او این آیات را تعلیمش می دهد!در حالی که قرآن تاکید می کند این آیات"تنزیل رب العالمین"است.

در اینجا اضافه می کند:"شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند" ( وَ مٰا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيٰاطِينُ ).

*** سپس به بیان پاسخ این تهمت واهی دشمنان پرداخته می گوید:"برای جنیان و شیاطین،هرگز سزاوار نیست که چنین کتابی را نازل کنند"( وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُمْ ).

یعنی محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوی و نفی هر گونه شرک است بخوبی نشان می دهد که با افکار شیطانی و القائات شیاطین هیچگونه شباهت ندارد،و شیاطین جز شر و فساد کاری ندارند،و این کتاب خیر و صلاح است بنا بر این بررسی محتوای آن به تنهایی بیانگر اصالت آن است بعلاوه"آنها توانایی بر چنین کاری ندارند"( وَ مٰا يَسْتَطِيعُونَ ).

اگر آنها چنین قدرتی می داشتند باید سایر کسانی که در محیط نزول قرآن همانند"کاهنان"با شیاطین مربوط بودند(یا لا اقل مشرکان ارتباطشان را مسلم می دانستند)بتوانند همانند آن را بیاورند،با اینکه همگی عاجز ماندند و با عجزشان ثابت کردند که این آیات ما فوق توان آنها است.

*** بعلاوه"کاهنان"خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر ص،رابطه

شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمانها قطع شد"و آنها از شنیدن (اخبار آسمان)معزول و برکنارند"( إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ).

از سایر آیات قرآن برمی آید،شیاطین قبلا به آسمانها می رفتند و استراق سمع می کردند و مطالبی را که در میان فرشتگان منعکس بود احیانا به دوستان خود منتقل می ساختند،اما با تولد و ظهور پیامبر اسلام ص استراق سمع به کلی قطع شد و آن ارتباط خبری از میان رفت،این مطلب را خود مشرکان نیز می دانستند،و به فرض که مشرکان هم نمی دانستند،قرآن از آن خبر می داد (۱).

به همین دلیل قرآن در آیات فوق به عنوان یک دلیل روی آن تکیه کرده است.

و به این ترتیب از سه طریق به این اتهام پاسخ گفته شده است:

عدم تناسب محتوای قرآن با القائات شیطانی-عدم قدرت شیاطین بر چنین کار-و ممنوع بودن شیاطین از استراق سمع! ***



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در مورد ممنوع شدن شیاطین از"استراق سمع"به جلد اول سیره ابن هشام صفحه ۲۱۷ به بعد مراجعه فرمائید-و ما شرح این موضوع را از نظر تفسیری و معنی رانده شدن شیاطین بوسیله"شهاب ثاقب"از"استراق سمع در آسمانها" در جلد ۱۱ تفسیر نمونه صفحه ۴۲ به بعد بیان کرده ایم.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۱۳ تا ۲۲۰]

### اشاره

فَلاٰ تَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ اَلْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳) وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ اَلْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَ اِخْفِضْ جَنٰاحَكَ لِمَنِ اِتَّبَعَكَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَلْعَزِيزِ اَلرَّحِيمِ (۲۱۷) اَلَّذِي يَرٰاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَ تَقَلُّبَكَ فِي اَلسّٰاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۲۲۰)

### ترجمه:

۲۱۳-هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذبین خواهی بود.

۲۱۴-خویشاوندان نزدیکت را انذار کن.

۲۱۵-و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر.

۲۱۶-اگر آنان نافرمانی تو کنند،بگو:من از کار شما بیزارم.

۲۱۷-و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما.

۲۱۸-همان کسی که تو را به هنگامی که(برای عبادت)برمی خیزی می بیند.

۲۱۹-و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

۲۲۰-او است خدای شنوا و دانا.

ص: ۳۶۵

**تفسیر:**

اقوام نزدیکت را به اسلام دعوت کن

در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته در زمینه موضع گیریهای مشرکان در برابر اسلام و قرآن آمد،خداوند در آیات مورد بحث،برنامه و خط مشی پیامبر اسلام ص را در ضمن بیان پنج دستور،در مقابل آنان مشخص می کند.

قبل از هر چیز،شخص پیامبر را دعوت به اعتقاد هر چه راسختر به توحید می کند توحیدی که ریشه و اساس همه دعوت پیامبران را تشکیل می دهد،می گوید:

"هیچ معبود دیگری را با خداوند مخوان که مجازات خواهی شد"!( فَلاٰ تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتَکُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِینَ ).

با اینکه مسلما پیامبر اسلام ص منادی توحید بود، و هرگز انحراف از این اصل درباره او متصور نبود،ولی اهمیت این مساله بقدری است که قبل از هر چیز شخص او را در این زمینه مخاطب می سازد،تا دیگران حساب خویش را برسند،بعلاوه ساختن دیگران باید از طریق خودسازی شروع شود.

*** سپس به مرحله ای فراتر از آن پرداخته چنین دستور می دهد:"خویشاوندان نزدیکت را انذار کن،و از شرک و مخالفت فرمان پروردگار بترسان"( وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ ) (۱).

بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه های کوچکتر و فشرده تر شروع کرد،و چه بهتر اینکه پیامبر ص نخستین دعوت



---

۱- ۱) "عشیره"در اصل از ماده"عشره"(عدد ده)گرفته شده و از آنجا که عدد ده در حد خود یک عدد کامل محسوب می شود،به جمعیت بستگان نزدیک که انسان بوسیله آنها جمع کاملی را تشکیل می دهد عشیره گفته اند،ماده معاشرت نیز ممکن است از همین معنی گرفته شده باشد،چرا که انسانها را به صورت مجموعه کاملی در می آورد.

خود را از بستگانش شروع کند که هم سوابق پاکی او را بهتر از همه می شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی نزدیک ایجاب می کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرا دهند،و از حسادتها و کینه توزیها و انتخاب موضع خصمانه، دورترند.

بعلاوه این امر نشان می دهد که پیامبر ص هیچگونه مداهنه و سازشکاری با هیچکس ندارد حتی بستگان مشرک خود را از دعوت به سوی توحید و حق و عدالت استثنا نمی کند.

به هنگامی که این آیه نازل شد،پیغمبر گرامی اسلام ص برای اجرای این فرمان برنامه ای ترتیب داد که شرح آن را در نکات همین آیات به خواست خدا می خوانید.

*** در مرحله سوم دایره وسیعتری مورد توجه قرار گرفته،می فرماید:با محبت و تواضع از مؤمنانی که پیروی تو می کنند استقبال کن،"و بال و پر خود را برای آنها بگستر"( وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ).

این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأم با محبت و مهر و ملاطفت است،همانگونه که پرندگان هنگامی که می خواهند به جوجه های خود اظهار محبت کنند، بالهای خود را گسترده و پائین آورده و آنان را زیر بال و پر می گیرند،تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون مانند و هم از تشتت و پراکندگی حفظ شوند،پیامبر ص نیز مامور است مؤمنان راستین را زیر بال و پر خود بگیرد.

این تعبیر پر معنی دقایق مختلفی را در مورد محبت با مؤمنان بیان می کند که با کمی دقت روشن می شود.

ضمنا ذکر این جمله بعد از مساله انذار و بیم دادن بیانگر این واقعیت است که اگر یک جا به خاطر مسائل تربیتی تکیه بر خشونت و بیم شده است بلافاصله

ص :۳۶۷

تکیه بر محبت و مهر و عاطفه می شود تا از این دو معجون مناسبی فراهم گردد.

*** سپس به چهارمین دستور پرداخته می گوید:"اگر آنان دعوت تو را نپذیرفتند و به مخالفت برخاستند نگران نباش ولی به آنها بگو من از کار شما بیزارم"و به این ترتیب موضع خویش را در برابر آنان آشکار کن( فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ ).

ظاهر این است که ضمیر در جمله"عصوک"به بستگان نزدیک پیامبر ص باز می گردد،یعنی اگر پس از دعوت آنان به سوی حق در برابر تو تسلیم نشدند،و به شرک و مخالفت ادامه دادند،موضع خود را در مقابل آنان مشخص کن،این پیش بینی قرآن چنان که در بحث نکات خواهد آمد به وقوع پیوست و همه آنان جز علی ع از قبول دعوت پیامبر ص خودداری کردند،بعضی با سکوت برگزار کردند و بعضی از طریق سخریه و استهزاء مخالفت خود را آشکار ساختند.

*** سرانجام در پنجمین دستور برای تکمیل برنامه های گذشته به پیامبر ص چنین گوید:"و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما"( وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ).

این مخالفتها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد،تو تنها نیستی،تکیه گاهت خداوندی است شکست ناپذیر و بسیار رحیم و مهربان.

همان خداوندی که توصیف او را به عزیز و رحیم در پایان سرگذشت انبیای پیشین شنیدی.

همان خداوندی که با قدرتش،ظلم فرعونیان و غرور نمرودیان و خودخواهی و کبر قوم نوح و دنیاپرستی قوم عاد و هوسبازی قوم لوط را در هم شکست،و این

انبیای بزرگ و مؤمنانی را که در اقلیت قرار گرفته بودند،رهایی بخشید و مشمول رحمتش ساخت.

*** "همان خدایی که تو را به هنگامی که برمی خیزی می بیند"( اَلَّذِی یَرٰاکَ حِینَ تَقُومُ ).

*** "و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند"( وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِینَ ).

*** آری"او است خدای شنوا و دانا"( إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ).

و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم،سه وصف دیگر که هر یک از دیگری دلگرم کننده تر،و امیدبخش تر است در این آیات آمده است:خدایی که زحمات پیامبر ص را می بیند،و از قیام و سجده و حرکت و سکون او با خبر است.

خدایی که صدای او را می شنود.

و خدایی که از خواسته ها و نیازهای او آگاه است.

آری بر چنین خدایی باید تکیه کنی و زمام کار خویش را به او بسپاری.

***

## نکته ها:

## اشاره

## ۱-تفسیر "تَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِینَ"

در اینکه منظور از دو جمله اَلَّذِی یَرٰاکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِینَ چیست؟مفسران تفسیرهای گوناگونی بیان کرده اند.

ظاهر آیه همان است که بالا گفتیم:خداوند هنگامی که تو قیام می کنی

می بیند و گردش و حرکتت را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.

این قیـام ممکن است قیـام برای نمـاز باشـد،یـا قیـام از خواب برای عبـادت، و یا قیام به معنی "نماز فرادی "در برابر " تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدِینَ "که اشاره به نماز جماعت است و یا همه اینها.

"تقلب"به معنی گردش و حرکت و از حـالی به حـالی منتقـل شـدن است، این تعبیر ممکن است اشاره به سـجده پیامبر ص در میان سجده کنندگان در حال نماز باشد،و یا گردش پیامبر ص در میان یارانش که مشغول عبادت بودند و از حال آنها جستجو می کرد.

و در مجموع اشاره به این است که هیچ حالی از حالات تو،و هیچ تلاشـی از تلاشهایت،چه آنها که جنبه فردی دارد،و چه آنها که همراه سایر مؤمنان به صورت جمعی برای سامان بخشیدن به امور بندگان و نشر آئین حق انجام می گیرد،بر خداوند مخفی نیست(توجه داشته باشید که فعلهایی که در آیه آمده مضارع است و معنی حال و آینده را می رساند).

ولی در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر شده که با ظاهر آیه چندان هماهنگ نیست و ممکن است از بطون آیه باشد.

نخست نگاههای پیامبر ص به نمازگزارانی که پشت سر او قرار می گرفتند به خاطر اینکه آن حضرت همانگونه که از پیش رو می توانست اجسـام را ببینـد،از پشت سـر نیز توانایی دیـد اشـخاص و موجودات را داشت،چنان که در حـدیثی آمـده است که فرمود:

لا ترفعوا قبلی و لا تضـعوا قبلی،فانی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی!: "پیش از من سـر از سجده برندارید،و قبل از من به سجده نروید که من شـما را از پشت سـر می بینم همانگونه که از پیش رو می بینم،سـپس پیامبر ص آیه فوق را به عنوان شاهد سخن تلاوت فرمود" (۱).

ص: ۳۷۰

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

دیگر اینکه منظور،نقل و انتقال رسول خدا ص در صلب پیامبران از آدم تا عبد اللّه همه تحت نظر لطف پروردگار صورت گرفته،یعنی هنگامی که نطفه پاک تو از پیامبر موحد و ساجدی به پیامبر دیگری منتقل می شد،خدا از همه آگاه بود.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر ع در تفسیر جمله وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدِینَ چنین آمده است:

فی اصلاب النبیین صلوات اللّه علیهم "یعنی در صلب پیامبران که درود خدا بر آنها باد" (۱).

و در تفسیر "مجمع البیان" در توضیح همین جمله از امام باقر ع و امام صادق ع چنین آمده است:

فی اصلاب النبیین نبی بعد نبی،حتی اخرجه من صلب ابیه عن نکاح غیر سفاح من لدن آدم :یعنی "در صلب پیامبران قرار داشت، پیامبری بعد از پیامبر دیگر،تا اینکه خداوند او را از صلب پدرش از ازدواجی پاک،و دور از هر گونه ناپاکی از زمان آدم به بعد،بیرون فرستاد" (۲).

البته قطع نظر از آیات فوق و تفسیر آن دلائلی در دست داریم که نشان می دهد پدر و اجداد پیامبران خدا هرگز مشرک نبودند و در محیطی پاک از آلودگیهای شرک و بی عفتی تولد یافتند(برای توضیح بیشتر به جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۳۰۵ ذیل آیه ۷۴ سوره انعام مراجعه فرمائید)ولی تفسیرهای فوق جزء بطون آیه است.

***

### ۲-انذار بستگان نزدیک(حدیث یوم الدار).

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده،پیامبر ص در سال سوم بعثت مامور ابلاغ این دعوت شد زیرا تا آن زمان،دعوت مخفیانه انجام می گرفت،



---

۱- ۱) تفسیر "نور الثقلین "جلد ۴ ص ۶۹.

۲- ۲) "مجمع البیان "ذیل آیات مورد بحث.

و تعداد کمی اسلام را پذیرا شده بودند،امام هنگامی که آیه وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ -و آیه- فَاصْدَعْ بِمٰا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ (سوره حج آیه ۹۴)نازل گردید پیغمبر ص مامور شد دعوت خود را آشکار سازد،و نخست از خویشاوندان شروع کند (۱).

اما کیفیت این ابلاغ و انذار به طور اجمال چنین بوده که پیامبر ص بستگان نزدیکش را به خانه ابو طالب دعوت کرد،آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند،و از عموهای پیامبر ص ابو طالب و حمزه و ابو لهب حضور داشتند، پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر ص می خواست وظیفه خود را ابلاغ کند، ابو لهب با گفته های خود زمینه را از میان برد،لذا فردای همان روز پیامبر ص آنها را دعوت دیگری به غذا کرد.

بعد از صرف غذا چنین فرمود:"ای فرزندان عبد المطلب!من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد،من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام،و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آئین کنم،کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد،تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟.

جمعیت همگی سر باز زدند جز علی ع که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد:ای پیامبر خدا!من در این راه یار و یاور توام،پیامبر ص دست بر گردن علی ع نهاد و فرمود:

ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه: "این برادر و وصی و جانشین من در شما است،سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید".

جمعیت از جابر خاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند و به ابو طالب می گفتند:به تو دستور می دهد که گوش به فرمان پسرت کنی،و از وی



---

۱- ۱) سیره ابن هشام جلد ۱ صفحه ۲۸۰.

اطاعت نمایی! این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنت،همچون"ابن ابی جریر" و"ابن ابی حاتم"و"ابن مردویه"و"ابو نعیم"و"بیهقی"و"ثعلبی"و"طبری"نقل کرده اند،و"ابن اثیر"در جلد دوم کتاب"کامل"این سخن را آورده است، همچنین"ابو الفداء"در جلد اول تاریخش و گروهی دیگر (۱).

این حدیث نشان می دهد تا چه اندازه پیامبر ص در آن روز تنها بود، و چگونه در پاسخ دعوتش جز استهزاء و سخریه عکس العملی نداشتند،و چگونه علی ع از نخستین روزهای دعوت پیامبر ص که از تنهایی،سخت رنج می برد در کنار حضرتش ایستاد و مدافع او بود.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر ص یک،یک از طوائف قریش را صدا زد،و آنها را از آتش الهی بر حذر داشت گاه می فرمود:

"یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار" :"ای طائفه بنی کعب خود را از آتش رهایی بخشید".

و گاه همین خطاب را به طائفه"بنی عبد الشمس"و"بنی عبد مناف"و"بنی- هاشم"و"بنی عبد المطلب"می کرد و می فرمود

انقذوا انفسکم من النار! "خویشتن را از آتش الهی نجات دهید"که من قادر بر دفاع از شما در صورت کفر نیستم (۲)



---

۱ - ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب"المراجعات"صفحه ۱۳۰ به بعد و کتاب"احقاق الحق"جلد ۴ صفحه ۶۲ به بعد مراجعه فرمائید.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"جلد ۷ صفحه ۴۸۵۹ ذیل آیات مورد بحث با مختصری تلخیص.

## [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۲۱ تا ۲۲۷]

### اشاره

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىٰ مَنْ تَنَزَّلُ اَلشَّيٰاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلىٰ كُلِّ أَفّٰاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ اَلسَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كٰاذِبُونَ (۲۲۳) وَ اَلشُّعَرٰاءُ يَتَّبِعُهُمُ اَلْغٰاوُونَ (۲۲۴) أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وٰادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مٰا لاٰ يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ ذَكَرُوا اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

### ترجمه:

۲۲۱-آیا به شما خبر بدهم،شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟ ۲۲۲-بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند.

۲۲۳-آنها آنچه را می شنوند(به دیگران)القا می کنند و اکثرشان دروغگو هستند.

۲۲۴-(پیامبر شاعر نیست)شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند! ۲۲۵-آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند؟

ص:۳۷۴

۲۲۶-و سخنانی می گویند که عمل نمی کنند! ۲۲۷-مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند و یاد خدا بسیار می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن(و مؤمنان) برمی خیزند(و از ذوق شعری خود کمک می گیرند)و بزودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشت شان به کجاست.

**تفسیر:**

پیامبر(ص)شاعر نیست

آیات فوق که آخرین آیات سوره شعراء است،بار دیگر به بحث آیات قبل پیرامون تهمت دشمنان به پیامبر ص درباره اینکه قرآن القائات شیاطین است بازمی گردد و با بیانی رسا و کوبنده مجددا به آنها پاسخ می دهد.

می گوید:"آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می شوند"؟! ( هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيٰاطِينُ ).

*** "آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند"؟( تَنَزَّلُ عَلىٰ كُلِّ أَفّٰاكٍ أَثِيمٍ ) (۱).

*** "شیاطین آنچه را می شنوند توأم با دروغهای بسیار به دوستان خود القاء می کردند،و اکثرشان دروغگو هستند"( يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كٰاذِبُونَ ).

کوتاه سخن اینکه القائات شیطانی،نشانه های روشنی دارد که با آن نشانه ها می توان آن را بازشناخت،شیطان وجودی است ویرانگر و موذی و مخرب



---

۱ - ۱) "افاك"از ماده"افك"(بر وزن پلك)به معنی دروغ بزرگ است،بنا بر این "افاك"به معنی کسی است که فراوان دروغهای بزرگ می گوید،و"اثیم"از ماده "اثم"(بر وزن اسم)در اصل به معنی کاری است که انسان را از ثواب به تاخیر می اندازد و معمولا به معنی گناه به کار می رود،بنا بر این"اثیم"یعنی گنهکار.

و القائات او در مسیر فساد و تخریب است و مشتریان او دروغگویان گنهکارند، هیچیک از این امور بر قرآن و آورنده آن تطبیق نمی کند،و کمترین شباهتی با آن ندارد.

مردم آن محیط راه و رسم محمد ص را در صدق و امانت و صلاح شناخته بودند،محتوای قرآن نیز چیزی جز دعوت به توحید و حق و عدالت،و اصلاح در تمام زمینه ها ندارد،بنا بر این شما چگونه آن را متهم به القائات شیطان می کنید.

منظور از" أَفّاكٍ أَثِیمٍ "همان کاهنانی بودند که با شیاطین ارتباط داشتند و شیاطین گاه از طریق استراق سمع سخنان حقی از فرشتگان می شنیدند،و با اباطیل فراوانی می آمیختند،و به کاهنان منتقل می ساختند،آنها نیز دروغهایی بر آن نهاده و به مردم می گفتند و در کنار یک سخن راست،دهها دروغ می بافتند! مخصوصا بعد از نزول وحی و محروم گشتن،شیاطین از صعود به آسمانها و استراق سمع،آنچه را به کاهنان القاء می کردند،مشتی دروغ و اراجیف بود، با این حال چگونه می شد محتوای قرآن را با آن مقایسه کرد؟،و پیامبر امین راستگو را با مشتی کاهنان کذاب افاک سنجید؟! برای جمله" یُلْقُونَ السَّمْعَ "تفسیرهای گوناگونی کرده اند:

نخست اینکه ضمیری که در آن است به شیاطین بازمی گردد،و"سمع" به معنی مسموعات است،یعنی شیاطین،مسموعات خود را به دوستان خویش القا می کردند و اکثر آنها کاذبند(و دروغ فراوانی بر آن می نهند).

دیگر اینکه ضمیر آن،به دروغگویان گنهکاری بازمی گردد که گوش به سخنان شیاطین می دادند و یا آنچه را از شیاطین شنیده بودند به توده مردم القا می کردند.

ص :۳۷۶

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد (۱).

*** در چهارمین آیه مورد بحث به پاسخ یکی دیگر از تهمتهای کفار به پیامبر اسلام ص که او را شاعر می خواندند می پردازد،زیرا همانگونه که در آیه ۵ سوره انبیاء آمده است،گاه می گفتند: بَلْ هُوَ شاعِرٌ (او شاعر است)و حتی گاهی "شاعر مجنونش"می خواندند،چنان که در آیه ۳۶ سوره صافات آمده: وَ یَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ :"آنها می گویند آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم"؟! قرآن در آیه مورد بحث با بیانی بسیار منطقی می گوید:خط مشی پیامبر از خط شعرا جدا است،شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می کنند و او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهان انسانی.

شعراء غالبا طالب عیش و نوشند،و در بند زلف و خال یار(مخصوصا شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می زیستند چنان که از نمونه اشعارشان پیدا است).

به همین دلیل"شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند" ( وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ ).

*** سپس به دنبال آن این جمله را اضافه می کنند:"آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند"؟!( أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ ) (۲).

آنها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویشند،حتی هنگامی که قافیه ها

ص: ۳۷۷

---

۱- ۱) زیرا"یلقون"از ماده"القاء"در این موارد به معنی منتقل ساختن اخبار و مطالب است،همانگونه که در آیه ۵۳ سوره حج آمده" لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَهً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و جمله" أَکْثَرُهُمْ کاذِبُونَ "نیز تناسب با کار شیاطین دارد،و گرنه آنها که"افاک و دروغگو"هستند همه شان کاذبند نه اکثرشان(دقت کنید).

۲- ۲) "یهیمون"از ماده هیام(بر وزن قیام)به معنی راه رفتن بدون هدف است!

آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند،در هر وادی سرگردان می شوند.

آنها غالبا در بند منطق و استدلال نیستند،و اشعارشان از هیجاناتشان تراوش می کند،و این هیجانات و جهشهای خیالی هر زمان،آنان را به وادی دیگری سوق می دهد.

هنگامی که از کسی راضی و خشنود شوند او را با مدائح خود به اوج آسمانها می برند،هر چند مستحق قعر زمین باشد،و از او فرشته زیبایی می سازند هر چند شیطان لعینی باشد! و هنگامی که از کسی برنجند چنان به هجو او می پردازند که گویی می خواهند به اسفل السافلینش بکشانند،هر چند موجودی آسمانی و پاک باشد.

آیا محتوای حساب شده قرآن با زمینه های فکری شاعران،مخصوصا با شاعران آن محیط که کاری جز وصف شراب و جمال معشوق و خط یار و مدح قبیله های مورد نظر و ذم و هجو دشمنان نداشتند،هیچ شباهتی دارد.

*** بعلاوه شاعران معمولا مردان بزمند نه جنگاوران رزم،اهل سخنند نه عمل،لذا در آیه بعد اضافه می کند:"آیا نمی بینی که آنها سخنانی می گویند که عمل نمی کنند"( وَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ مٰا لاٰ یَفْعَلُونَ ).

اما پیامبر اسلام ص سر تا پا عمل است،و حتی دشمنان او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیبش و اهمیت دادن به جنبه های عملی مسائل می ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا؟ از جمع بندی بیانات فوق چنین استفاده می شود که قرآن سه نشانه برای این گروه از شعراء بیان کرده است:

نخست اینکه پیروان آنها گروه گمراهانند،و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیتها می گریزند.

ص :۳۷۸

دیگر آنکه آنها مردمی بی هدفند و خط فکری آنها به زودی دگرگون می شود،و تحت تاثیر هیجانها به آسانی تغییر می پذیرند.

سوم اینکه آنها سخنانی می گویند که به آن عمل نمی کنند،حتی در آنجا که واقعیتی را بیان می دارند خود مرد عمل نیستند.

اما هیچیک از این اوصاف سه گانه بر پیامبر اسلام ص تطبیق نمی کند،او درست نقطه مقابل این حرفها است.

*** ولی از آنجا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می شوند که اهل عمل و حقیقتند،و دعوت کننده به راستی و پاکی(هر چند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می شد)قرآن برای اینکه حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق،ضایع نگردد،با یک استثناء صف آنها را از دیگران جدا کرده،می گوید:"مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند" ( إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ).

شاعرانی که هدف آنها تنها شعر نیست،بلکه در شعر،هدفهای الهی انسانی می جویند،شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند و غافل از خدا،بلکه"خدا را بسیار یاد می کنند"و اشعارشان مردم را به یاد خدا وا می دارد( وَ ذَكَرُوا اللّهَ كَثِيراً ).

"و به هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند،از این ذوق خویش،برای دفاع از خویشتن و مؤمنان به پا می خیزند"( وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا ).

و اگر به هجو و ذم گروهی با اشعارشان می پردازند،به خاطر این است که از حق در برابر حمله و هجوم شعری آنان دفاع می کنند.

و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده:"ایمان"،"عمل صالح""بسیار به یاد خدا بودن"و"در برابر ستمها بپا خواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن"است.

و از آنجا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر ص و مؤمنان اندک آن روز در برابر انبوه دشمنان است،و نیز از آنجا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر ص در برابر تهمتهای ناروا نازل شده،سوره را با یک جمله پر معنی تهدید آمیز به این دشمنان لجوج پایان داده،می گوید:

"به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجا است و سرنوشتشان چگونه است"؟!( وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ).

گرچه بعضی از مفسران،خواسته اند این بازگشت و سرنوشت را منحصرا همان آتش دوزخ،معرفی کنند،ولی هیچگونه دلیلی برای محدود ساختن آن نداریم،بلکه ممکن است شکستهای پی در پی که در جنگهای بدر و مانند آن دامن آنها را گرفت و ضعف و ذلتی که سرانجام در این دنیا نصیبشان شد علاوه بر شکست آخرت در مفهوم این تهدید جمع باشد.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-چرا پیامبر(ص)را متهم به شعر می کردند؟

چنان که گفتیم از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که یکی از تهمتهای رایج که به پیامبر اسلام ص می بستند،شعر و شاعری بود و آیات فوق نیز پاسخی بود به چنین اتهامی.

آنها به خوبی می دانستند که قرآن کمترین شباهت به شعر ندارد،نه از نظر ظاهر یعنی نظم و وزن و قافیه شعری،و نه از نظر محتوا،تشبیهات و تخیلات و تغزلات شاعرانه.

ولی آنها چون جاذبه فوق العاده قرآن را در افکار مردم می دیدند،و آهنگ دلنشین آن را در درون جان خویش احساس می کردند،برای پرده افکندن بر این

نور الهی گاه آن را سحر می نامیدند،چرا که نفوذ مرموز در افکار داشت،و گاه شعر می خواندند،چرا که دلها را تکان می داد و به همراه خود می برد! آنها در حقیقت می خواستند مذمت کنند،اما با این سخن مدح می کردند و این گفتارشان سند زنده ای بود بر نفوذ خارق العاده قرآن در افکار و دلها.

قرآن درباره پیامبر اسلام ص می فرماید: وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ الشِّعْرَ وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ لِیُنْذِرَ مَنْ کٰانَ حَیًّا :"ما شعر به او نیاموختیم و شعر و شاعری شایسته او نیست،بلکه این ذکر و بیداری است و قرآنی است آشکار تا افرادی که روح حیات در کالبدشان است انذار کند"(یس-۶۹).

***

## ۲-شعر و شاعری در اسلام

بدون شک ذوق شعر،و هنر شاعری مانند همه سرمایه های وجودی انسان در صورتی ارزشمند است که در یک مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره گیری مثبت و سازنده شود،اما اگر به عنوان یک وسیله مخرب برای ویران کردن بنیان اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی بند و باری مورد استفاده واقع شود، و یا انسانها را به پوچی و بیهودگی و خیال پروری سوق دهد،یا تنها یک سرگرمی بی محتوی تلقی گردد،بی ارزش و حتی زیانبار است.

و با این جمله پاسخ این سؤال روشن می شود که بالآخره از آیات فوق چنین می فهمیم که شاعر بودن خوبست یا بد؟زشت است یا زیبا؟و اسلام با شعر موافق است یا مخالف؟.

پاسخ این سخن آن است که ارزیابی اسلام در این زمینه روی"هدفها" و"جهت گیریها"و"نتیجه ها"است،به گفته امیر مؤمنان علی ع هنگامی که گروهی از یارانش در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان به هنگام افطار،سخن به شعر و شاعران کشیدند،آنها را مخاطب ساخته فرمود:

اعلموا ان ملاک امرکم

الدین،و عصمتکم التقوی،و زینتکم الادب،و حصون اعراضکم الحلم:

"بدانید ملاک کار شما دین است،و مایه حفظ شما تقوی است،زینت شما ادب و دژهای محکم آبروی شما،حلم و بردباری است" (۱).

اشاره به اینکه شعر وسیله ای است و معیار ارزیابی آن هدفی است که شعر در راه آن به کار گرفته می شود.

اما متاسفانه در طول تاریخ ادبیات اقوام و ملل جهان،از شعر سوء استفاده فراوان شده است،و این ذوق لطیف الهی در محیطهای آلوده آن چنان به ننگ کشیده شده است که گاه از مؤثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است،مخصوصا در عصر جاهلیت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی قوم عرب بود،"شعر"و"شراب" و"غارت"همواره در کنار هم قرار داشتند! ولی چه کسی می تواند این حقیقت را انکار کند که اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ حماسه های فراوان آفریده است،و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خونخوار و ستمگر آن چنان بسیج کرده که بی پروا از همه چیز بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته اند.

در دورانی که شاهد و ناظر بارور شدن انقلاب اسلامی بودیم با چشم خود دیدیم که اشعار موزون و شعارهایی که در قالب شعر ریخته می شد چه شور و هیجان و جنبشی می آفرید و چگونه خونها را در رگها به جوش می آورد،و صفوف انسانها را به خروش وامی داشت،و چگونه این اشعار کوتاه و ساده،اما حماسی و هیجان انگیز لرزه بر اندام دشمن می انداخت،و پایه های کاخشان را متزلزل می ساخت.

و نیز چه کسی می تواند انکار کند که گاه یک شعر اخلاقی آن چنان در اعماق جان انسان نفوذ می کند که یک کتاب بزرگ و پر محتوا کار آن را انجام نمی دهد.

آری همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده:



---

۱- ۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۴۶۱.

ان من الشعر لحکمه،و ان من البیان لسحرا: "بعضی از اشعار،حکمت است، و پاره ای از سخنان،سحر" (۱)!گاهی اشعار غوغا به پا می کند.

گاه کلمات موزون شاعرانه،برندگی شمشیر،و نفوذ تیر را در قلب دشمن دارد،چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم در مورد چنین اشعاری فرمود:

و الذی نفس محمد بیده فکانما تنضهونهم بالنبل!: "به آن کسی که جان محمد ص در دست قدرت او است،با این اشعار گویی تیرهایی به سوی آنها پرتاب می کنید"! (۲).

این سخن را آنجا فرمود:که دشمن با اشعار هجوآمیزش برای تضعیف روحیه مسلمانان تلاش می کرد،پیامبر ص دستور داد که در مذمت آنان و تقویت روحیه مؤمنین،شعر بسرایند.

و در مورد یکی از شعرای مدافع اسلام فرمود:

اهجهم فان جبرئیل معک!:

"آنها را هجو کن که جبرئیل با تو است" (۳).

مخصوصا هنگامی که"کعب بن مالک"شاعر با ایمانی که در تقویت اسلام شعر می سرود از پیامبر ص پرسید یا رسول اللّه درباره شعر،این آیات مذمت آمیز نازل شده،چه کنم؟فرمود:

ان المؤمن یجاهد بنفسه و سیفه و لسانه:

"مؤمن با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می کند" (۴).

از ائمه اهل بیت ع نیز توصیف فراوانی درباره اشعار و شعرای با هدف، و دعا در حق آنان،و جایزه فراوان به آنها،رسیده است که اگر بخواهیم به نقل



---

۱- ۱) این حدیث را گروه زیادی از دانشمندان اسلام اعم از شیعه و اهل تسنن در کتابهای خود آورده اند(به کتاب الغدیر ج ۲ ص ۹ مراجعه فرمائید).

۲- ۲) مسند احمد جلد ۳ ص ۴۶۰.

۳- ۳) مسند احمد جلد ۴ صفحه ۲۹۹.

۴- ۴) تفسیر قرطبی جلد ۷ ص ۴۸۶۹.

آنها بپردازیم سخن به درازا می کشد.

ولی افسوس که در طول تاریخ،گروهی این هنر بزرگ و ذوق لطیف ملکوتی را که از زیباترین مظاهر آفرینش است آلوده کرده اند،و از اوج آسمان به حضیض مادیگری سقوطش دادند،آن قدر دروغ گفتند که ضرب المثل معروف "احسنه اکذبه" (بهترین شعر دروغترین آن است)به وجود آمد.

گاه آن را در خدمت ظالمان و جباران درآوردند و به خاطر صله ناچیزی آن چنان تملق و چاپلوسی کردند که نه کرسی فلک را اندیشه آنان به زیر پای نهاد،"تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند"! و گاه در وصف عیش و شراب و رسوایی و ننگ آن قدر پیش رفتند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

گاه آتش جنگهایی با اشعار خود برافروختند،و انسانها را برای غارت و کشتار به جان هم انداختند و صفحه زمین را از خون بی گناهان رنگین ساختند.

ولی در مقابل،شعرای با ایمان و پر همتی بودند که باج به فلک نمی دادند،و این قریحه ملکوتی را در طریق آزادگی انسانها و پاکی و تقوا،و مبارزه با دزدان و غارتگران و جباران به کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند.

گاهی در دفاع از حق،اشعاری گفتند که با هر بیتی،بیتی در جنت برای خود خریدند (۱)و گاه در دورانهای خفقان باری که حکام بیدادگر همچون"بنی امیه" و"بنی عباس"،نفسها را در سینه ها حبس کرده بودند با گفتن قصیده ای همچون قصیده"مدارس آیات"قلبها را جلا دادند،و پرده های دروغ و تزویر را کنار



---

۱ - ۱) از امام صادق(ع)نقل شده که فرمود: من قال فینا بیت شعر بنی اللّٰه له بیتا فی الجنه: "هر کسی درباره ما بیت شعری بگوید خدا خانه ای در بهشت برای او بنا می کند"(الغدیر ج ۲ ص ۳).

زدند،گویی روح القدس این اشعار را بر زبان آنها جاری می ساخت (۱).

و گاه برای ایجاد حرکت در توده های رنجدیده که احساس حقارت می کردند اشعاری می سرودند و شور و حماسه و هیجان می آفریدند.

و قرآن درباره اینها می گوید: إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللّهَ کَثِیراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا .

جالب اینکه این گروه از شاعران،گاهی چنان آثار جاودانه ای از خود به یادگار گذاشتند که پیشوایان بزرگ اسلام،طبق بعضی از روایات،مردم را به حفظ اشعار آنها توصیه می فرمودند،چنان که درباره اشعار "عبدی" از "امام صادق" ع نقل شده که فرمود:

یا معشر الشیعه علموا اولادکم شعر العبدی،فانه علی دین اللّه: "به فرزندان خود،اشعار عبدی را بیاموزید که او بر دین خدا است" (۲).

این بحث را با یکی از اشعار معروف عبدی که در زمینه خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ص سروده پایان می دهیم: و قالوا رسول اللّه ما اختار بعده اماما و لکنا لأنفسنا اخترنا! اقمنا اماما ان اقام علی الهدی اطعنا،و ان ضل الهدایه قومنا! فقلنا اذا انتم امام امامکم بحمد من الرحمن تهتم و لا تهمنا و لکننا اخترنا الذی اختار ربنا لنا یوم خم ما اعتدینا و لا حلنا! و نحن علی نور من اللّه واضح فیا رب زدنا منک نورا و ثبتنا! :"آنها گفتند رسول خدا ص برای بعد از خود کسی را به عنوان امام انتخاب نکرده است ولی ما خود انتخاب می کنیم.



---

۱- ۱) در حدیث دیگری از امام صادق(ع)می خوانیم: ما قال فینا قائل بیت شعر حتی یؤید بروح القدس (عیون اخبار الرضا).

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۴ ص ۷۱.

ما امامی برمی گزینیم اگر بر طریق هدایت بود اطاعتش می کنیم،و اگر از طریق گمراهی رفت او را صاف می کنیم!(و یا کنار می گذاریم).

ما به آنها گفتیم در این صورت شما امام خود هستید،شما سرگردان شدید و ما سرگردان نیستیم.

ولی ما همان را برگزیدیم که پروردگار ما برای ما روز غدیر خم برگزیده و از آن کمترین انحراف و عدولی نخواهیم داشت.

ما بر نور واضح الهی هستیم،پروردگارا بر نورانیت ما بیفزا و ما را ثابت قدم بدار" (۱).

***

### ۳-ذکر خدا

در آیات فوق خواندیم که یکی از ویژگیهای شاعران با هدف این است که خدا را بسیار یاد می کنند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:مراد از

"ذکر کثیر" تسبیح فاطمه زهرا(سلام اللّه علیها)است(که مشتمل بر تکبیر و حمد و تسبیح است).

و در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم که فرمود:"یکی از سختترین و مهمترین اموری که خدا بر خلق،فرض کرده است،ذکر کثیر خدا است، سپس فرمود:منظورم این نیست که

"سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر" بگویند،اگر چه این هم جزئی از آن است،و لکن:

ذکر اللّه عند ما احل و حرم،فان کان طاعه عمل بها،و ان کان معصیه ترکها: "منظور یاد کردن خدا است به هنگامی که انسان با حلال و حرام مواجه می شود،اگر اطاعت خدا باشد آن را انجام دهد و اگر معصیت باشد ترک گوید" (۲).

***



---

۱- ۱) الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۴۵۵.

۲- ۲) اصول کافی.

پروردگارا!قلب ما را از یاد خودت سرشار کن تا در هر جریانی آنچه رضای تو است برگزینیم و از آنچه موجب خشم و غضب تو است چشم بپوشیم.

خداوندا:زبان ما را گویا،قلم ما را توانا،و قلب ما را پر اخلاص گردان، تا همه را در راه تو،و برای رضای تو به کار گیریم- آمین رب العالمین.

پایان سوره شعراء دهم رجب ۱۴۰۳ هجری قمری سالروز تولد حضرت امام جواد(ع) اردیبهشت ۱۳۶۲ هجری شمسی

## (۲۷) سوره نمل این سوره در "مکه" نازل شده، و عدد آیات آن ۹۳ است

### اشاره

ص: ۳۸۹

محتوای سوره نمل

این سوره-چنان که گفتیم-در مکه نازل شده،و معروف این است بعد از سوره شعراء بوده است.

محتوای این سوره از نظر کلی همان محتوای سوره های مکی است،از نظر اعتقادی بیشتر روی مبدء و معاد تکیه می کند،و از قرآن و وحی و نشانه های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز،سخن می گوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی،بخش قابل ملاحظه ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی،و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث می کند،تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصا در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند،و هم هشداری باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند،شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان"سلیمان"و"ملکه سبأ"و چگونگی ایمان آوردن او به توحید،و سخن گفتن پرندگانی،همچون هدهد،و حشراتی همچون مورچه،با سلیمان است.

این سوره به خاطر همین معنی،سوره"نمل"(مورچه)نامیده شده، و عجب اینکه در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است،(گاه سوره سلیمان و گاه مورچه!)و چنان که خواهیم دید این نامگذاریها بسیار حساب شده است،این نامگذاریها که از تعلیمات پیامبر ص سرچشمه می گرفته،گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی،مردم از آن غافلند.

ص:۳۹۱

ضمنـا این سوره از علم بی پایـان پروردگار،و نظارت او بر همه چیز در عالـم هستی،و حاکمیت او در میان بنـدگان که توجه به آن،اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد سخن می گوید.

این سوره با"بشارت"شروع می شود،و با"تهدید"پایان می یابد،بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده،و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست.

***

فضیلت سوره نمل

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: من قرء طس سلیمان کان له من الاجر عشر حسنات،بعدد من صدق سلیمان،و کذب به، و هود و شعیب و صالح و ابراهیم و یخرج من قبره و هو ینادی لا اله الا اللّه: "هر کس سوره طس سلیمان(سوره نمل)را بخواند خداوند به تعداد کسانی که سلیمان را تصدیق و یا تکذیب کردند،و همچنین هود و شعیب و صالح و ابراهیم را،ده حسنه به او می دهد،و به هنگام رستاخیز که از قبرش بیرون می آید،ندای لا اله الا اللّه سر می دهد" ۱. هر چند در این سوره،سخن از موسی و سلیمان و داود و صالح و لوط است و سخنی از هود و شعیب و ابراهیم به میان نیامده،ولی از این جهت که همه انبیاء از نظر دعوت یکسانند،این تعبیر جای تعجب نیست. در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:هر کس طواسین ثلاث (سوره شعراء و نمل و قصص که همه با طس شروع شده اند)را در شب جمعه بخواند از اولیاء اللّه خواهد بود،و در جوار او و سایه لطف و حمایتش قرار می گیرد" ۲. ***

ص: ۳۹۳

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;طس تِلْکَ آیٰاتُ اَلْقُرْآنِ وَ کِتٰابٍ مُبِینٍ (۱) هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ (۲) اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰهَ
وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۳) إِنَّ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَیَّنّٰا لَهُمْ أَعْمٰالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ (۴) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ لَهُمْ
سُوءُ اَلْعَذٰابِ وَ هُمْ فِی اَلْآخِرَهِ هُمُ اَلْأَخْسَرُونَ (۵) وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی اَلْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ (۶)

ص: ۳۹۴

**ترجمه:**

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-طس،این آیات قرآن،و کتاب مبین است.

۲-وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

۳-همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند.

۴-کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال(سوء)آنها را برای آنان زینت می دهیم به طوری که آنها سرگردان می شوند.

۵-آنها کسانی هستند که عذاب بد(و دردناک)برای آنها است و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند.

۶-و بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود.

**تفسیر:**

قرآن از سوی حکیم دانایی است

باز در آغاز این سوره به"حروف مقطعه"قرآن برخورد می کنیم،و با توجه به اینکه بلافاصله بعد از آن از عظمت قرآن سخن می گوید به نظر می رسد که یکی از اسرار آن این باشد که این کتاب بزرگ و آیات مبین از حروف ساده الفباء تشکیل یافته،و زیبنده ستایش آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده ای به وجود آورده،و ما در این زمینه بحثهای مشروحی در آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف داشته ایم،(به جلد اول و دوم و ششم تفسیر نمونه مراجعه کنید).

سپس می افزاید:"این آیات قرآن و کتاب مبین است"( تِلْكَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتابٍ مُبِینٍ ).

اشاره به دور(با لفظ"تلك")برای بیان عظمت این آیات آسمانی است و تعبیر به"مبین"تاکیدی است بر اینکه قرآن،هم آشکار است و هم آشکار

کننده حقایق (۱).

گرچه بعضـی از مفسـران احتمـال داده انـد که تعبیر به"قرآن"و"کتـاب مبین"اشـاره به دو معنی جـداگانه باشـد،و دومی"لوح محفوظ"را بیـان می کنـد ولی ظـاهر آیه نشـان می دهـد که هر دو بیـان یـک واقعیت است،یکی در لبـاس الفـاظ و تلاـوت،و دیگری در لباس نوشتن و کتابت.

*** در دومین آیه مورد بحث،دو توصـیف دیگر برای قرآن بیـان شـده:"قرآنی که مایه هـدایت،و وسـیله بشارت برای مؤمنان است"( هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ ).

*** "همان کسانی که نماز را بر پا می دارنـد و زکات را ادا می کننـد و به آخرت یقین دارند( اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ ).

و به این ترتیب،هم اعتقـاد آنهـا به مبـدء و معاد محکم است،و هم پیونـدشان با خـدا و خلق،بنا بر این اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آنها است.

در اینجـا این سؤال پیش می آیـد که اگر این گروه از مؤمنـان،هم از نظر مبـانی اعتقادی و هم عملی راه صاف را برگزیـده اند دیگر چه نیازی است که قرآن برای هدایت آنها بیاید.

ولی بـا تـوجه بـه اینکـه هـدایت دارای مراحـل مختلـف است که هر مرحله ای مقـدمه ای است برای بالاـتر،و بالاـتر،پاسـخ این سؤال،روشن می شود.

بعلاوه تداوم هدایت خود مساله مهمی است و همان چیزی است که ما شب



---

۱- ۱) مبین از ماده ابانه است و به طوری که بعضـی از مفسران(آلوسی در روح المعانی) گفته اند این ماده گاهی به معنی فعل لازم و گاهی متعدی آمده،در صورت اول مفهوم کلمه مبین همان آشکار خواهد بود،و در صورت دوم آشکار کننده.

و روز در نمازهای خود با گفتن" اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ "از خدا می خواهیم که ما را در این مسیر ثابت دارد و تداوم بخشد که بی لطف او این تداوم ممکن نیست.

از این گذشته،استفاده از آیات قرآن و کتاب مبین،تنها برای کسانی میسر است که روح حقیقت طلبی و حق جویی در آنها باشد،هر چند هنوز به هدایت کامل نرسیده باشند،و اگر می بینیم در یک جا قرآن مایه هدایت"پرهیزگاران"معرفی شده(بقره آیه ۲)و در جای دیگر مایه هدایت"مسلمین"(سوره نحل آیه ۱۰۲) و در اینجا مایه هدایت"مؤمنین"،یک دلیلش همین است که لا-اقل تا مرحله ای از تقوی و تسلیم و ایمان به واقعیتها در دل انسان نباشد به دنبال حق نمی رود،و از نور این کتاب مبین،بهره نمی گیرد که قابلیت محل نیز شرط است.

از همه اینها گذشته،"هدایت"و"بشارت"توأم با یکدیگر تنها برای مؤمنان است و دیگران را چنین بشارتی نیست.

و از اینجا روشن می شود که اگر در بعضی از آیات قرآن،هدایت به طور وسیع و گسترده برای عموم مردم شمرده است( هُدیً لِلنّاسِ )(بقره-۱۸۵) منظور همه کسانی است که زمینه مساعدی برای پذیرش حق دارند،و گرنه لجوجان متعصب و سرسخت،کوردلانی هستند که اگر بجای یک خورشید هزاران آفتاب بر آنها بتابد،کمترین بهره ای از آن نمی گیرند.

*** سپس به بیان حال گروهی که در نقطه مقابل مؤمنان قرار دارند پرداخته و یکی از خطرناکترین حالاتشان را چنین بازگو می کند:"کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال سوئشان را برای آنها زینت می دهیم و در طریق زندگی حیران و سرگردان می شوند"( إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ).

آلودگی در نظر آنها پاکی،زشتیها نزد آنها زیبا،پستیها افتخار،و بدبختیها و سیه روزیها سعادت و پیروزی محسوب می شود.

آری چنین است حال کسانی که در طریق غلط گام می نهند و بر آن ادامه می دهند،واضح است وقتی انسان کار زشت و نادرستی را انجام داد تدریجا قبح و زشتیش در نظر او کم می شود،و به آن عادت می کند،پس از مدتی که به آن خو گرفت،توجیهاتی برای آن می تراشد،کم کم به صورت زیبا و حتی به عنوان یک وظیفه در نظرش جلوه می کند،و چه بسیارند افراد جنایتکار و آلوده ای که به راستی به اعمال خود افتخار می کنند و آن را نقطه مثبتی می شمرند.

این دگرگونی ارزشها،و بهم ریختن معیارها در نظر انسان،که نتیجه اش سرگردان شدن در بیراهه های زندگی است از بدترین حالاتی است که به یک انسان دست می دهد.

جالب اینکه در آیه مورد بحث و یکی دیگر از آیات قرآن(انعام-۱۰۸) این "تزیین"به"خدا"نسبت داده شده است،در حالی که در هشت مورد به"شیطان"،و در ده مورد به صورت فعل مجهول(زین)آمده است،و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است.

اما اینکه به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که او"مسبب الاسباب" در عالم هستی است،و هر موجودی تاثیری دارد به خدا منتهی می شود،آری این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان تدریجا به آن خو می گیرد،و حس تشخیص او دگرگون می شود،بی آنکه مسئولیت انسان از بین برود و یا برای خدا ایراد و نقصی باشد(دقت کنید).

و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بدون واسطه،آنها هستند.

و اگر گاه به صورت فعل مجهول آمده اشاره به این است که طبیعت عمل

چنین اقتضا می کند که بر اثر تکرار،ایجاد"حالت"و"ملکه"و"عشق"و علاقه می کند.

*** سپس به نتیجه"تزیین اعمال"پرداخته و سرانجام کار چنین کسانی را این گونه بیان می کند:"آنها کسانی هستند که عذابی بد و شدید و دردناک دارند" ( أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذابِ ).

در دنیا سرگردان و مایوس و پریشان خواهند بود،و در آخرت گرفتار مجازاتی هولناک.

"و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند"( وَ هُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ).

دلیل بر اینکه آنها از همه زیانکارترند همان است که در"سوره کهف آیه ۱۰۳"آمده است: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالاً الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً :"بگو آیا زیانکارترین مردم را به شما معرفی کنم؟آنها هستند که تلاشها و کوششهایشان در زندگی دنیا نابود شده در عین حال گمان می کنند عمل نیک انجام می دهند"! چه زیانی از این بالاتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی خود را برای آن به کار گیرد به گمان اینکه کار مثبتی انجام می دهد،اما سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه روزی ببار نیاورده است.

*** و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تکمیلی بر اشارات گذشته در زمینه عظمت محتوای قرآن،و مقدمه ای برای داستانهای انبیاء که بلافاصله بعد از آن شروع می شود می فرماید:"بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود"( وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ ).

گرچه"حکیم"و"علیم"هر دو اشاره به دانایی پروردگار است،ولی"حکمت"

معمولاـ جنبه های عملی را بیان می کند،و"علم"جنبه های نظری را،به تعبیر دیگر"علیم"از آگاهی بی پایان خدا خبر می دهد،و"حکیم"از نظر و حساب و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است.

و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری نازل می شود،باید کتاب مبین و روشنگر باشد،و مایه هدایت و بشارت مؤمنان،و داستانهایش خالی از هر گونه خرافه و تحریف (۱).

***

**نکته:**

واقع نگری و ایمان

مساله مهم در زندگی انسان این است که واقعیات را آن چنان که هست درک کند،و در برابر آن موضع گیری صریح داشته باشد،پندارها،پیشداوریها، و تمایلات انحرافی،حب و بغضها،مانع از درک و دید واقعیات آن چنان که هست نگردد،و مهمترین تعریفی که برای فلسفه شده است همین است،"درک حقایق اشیاء آن چنان که هست".

به همین دلیل یکی از مهمترین تقاضاهایی که معصومین از خدا داشتند این بود اللهم ارنی الاشیاء کما هی:"خداوندا واقعیتها و موجودات را آن گونه که هست به من نشان ده"(تا ارزشها را به درستی بشناسم و حق آن را ادا کنم).



---

۱ – ۱) "تلقی"مضارع مجهول از باب"تفعیل"است ثلاثی مجرد آن متعدی به یک مفعول می شود(لقی)و ثلاثی مزید آن متعدی به دو مفعول،در آیه مورد بحث خداوند فاعل است و القاء کننده قرآن،پیامبر مفعول اول،و قرآن مفعول ثانی،و در اینجا چون به صورت فعل مجهول آمده مفعول اول به جای فاعل نشسته،و مفعول دوم صریحا در کلام آمده است.

و این حالت بدون"ایمان"میسر نیست،چرا که هوا و هوسهای سرکش، و تمایلات نفسانی بزرگترین حجاب و سد این راه است،و رفع این حجاب جز در پرتو تقوی و کنترل هوای نفس،امکان پذیر نیست.

لذا در آیات فوق خواندیم:"کسانی که به آخرت ایمان ندارند،اعمال زشتشان را برای آنها زینت می دهیم،و سرگردان می شوند".

نمونه آشکار و عینی این معنی را در زندگی گروهی از دنیا پرستان زمان خود به روشنی می بینیم.

آنها به مسائلی افتخار می کنند،و جزء تمدنش می شمارند که در واقع چیزی جز ننگ و آلودگی و رسوایی نیست.

لجام گسیختگی و بی بند و باری را نشانه"آزادی".

برهنگی و آلودگی زنان را دلیل بر"تمدن".

مسابقه در تجمل پرستی را نشانه"شخصیت".

غرق شدن در انواع فساد را،مظهر"حریت".

آدم کشی و جنایت و ویرانگری را دلیل بر"قدرت".

خرابکاری و غصب سرمایه های دیگران را،"استعمار"(آبادسازی!).

به کار گرفتن وسائل ارتباط جمعی را در مسیر زننده ترین برنامه های ضد اخلاقی دلیل بر"احترام به خواست انسانها".

زیر پا گذاردن حقوق محرومان را،نشانه"احترام به حقوق بشر"! اسارت در چنگال اعتیادها،هوسها،ننگها و رسواییها را،"شکلی از آزادی" تقلب و تزویر و بدست آوردن اموال و ثروت از هر طریقی که باشد دلیل بر "استعداد و لیاقت"! رعایت اصول عدل و داد و احترام به حق دیگران نشانه"بی عرضگی و عدم لیاقت".

دروغ و پیمان شکنی دو رویی و تزویر را نشان"سیاست".

خلاصه اعمال سوء و ننگینشان آن چنان در نظرشان زینت داده شده است که نه تنها از آن احساس شـرم نمی کنند بلکه به آن افتخار و مباهات نیز می کننـد، و پیدا است چهره چنین جهانی چگونه خواهد بود،و راهی را که به سوی آن می رود کدام سـو است؟! ***

ص :۴۰۲

## [سوره النمل (۲۷): آيات ۷ تا ۱۴]

### اشاره

إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نٰاراً سَآتِيكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمّٰا جٰاءَهٰا نُودِیَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِی اَلنّٰارِ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ سُبْحٰانَ اَللّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۸) يٰا مُوسىٰ إِنَّهُ أَنَا اَللّٰهُ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۹) وَ أَلْقِ عَصٰاكَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ كَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّٰی مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يٰا مُوسىٰ لاٰ تَخَفْ إِنِّی لاٰ يَخٰافُ لَدَیَّ اَلْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلاّٰ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱) وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِی جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضٰاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آيٰاتٍ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِينَ (۱۲) فَلَمّٰا جٰاءَتْهُمْ آيٰاتُنٰا مُبْصِرَةً قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳) وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اِسْتَيْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُفْسِدِينَ (۱۴)

ص: ۴۰۳

**ترجمه:**

۷-به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت:من آتشی از دور دیدم (همین جا توقف کنید)من به زودی خبری برای شما می آورم یا شعله آتشی تا گرم شوید.

۸-هنگـامی که نزد آتش آمـد نـدایی برخـاست که مبارک باد آن کس که در آتش است و کسـی که در اطراف آن است!و منزه است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

۹-ای موسی!من خداوند عزیز و حکیم.

۱۰-و عصایت را بیفکن،هنگامی که آن را مشاهده کرد دید(با سرعت)همچون مارهای کوچک به هر سو می دود(ترسید و)به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد،ای موسی!نترس،که رسولان در نزد من نمی ترسند.

۱۱-مگر کسی که ستم کند،سپس بدی را به نیک تبدیل نماید که(توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیمم.

۱۲-و دستت را در گریبانت داخل کن هنگامی که خارج می شود نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن وجود داشته باشـد،این در زمره معجزات نه گـانه ای است که تو بـا آنهـا به سوی فرعون و قومش فرسـتاده می شوی که آنهـا قومی فاسق و طغیانگرند.

۱۳-و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد،گفتند،این سحری است آشکار.

۱۴-و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

**تفسیر:**

موسی اینجا به امید قبسی می آید!

چنـان که گفتیم در این سوره،بعـد از بیـان اهمیت قرآن،گوشه ای از سـرگذشت پنـج تن از پیامبران بزرگ و قوم آنها به میان آمده است،و وعده پیروزی مؤمنان

ص: ۴۰۴

و مجازات کافران در آنها به روشنی باز گو شده.

نخست از پیامبر اولوا العزم موسی ع شروع می کند و مستقیما به سراغ حساسترین لحظات زندگانی او،یعنی لحظه ای که نخستین جرقه وحی در دل او درخشید،و با پیام و سخن الهی آشنا شد،می رود،و می گوید:"به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت:"من آتشی از دور دیدم"!( إِذْ قالَ مُوسیٰ لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ ناراً ) (۱).

"همین جا توقف کنید،من به زودی خبری برای شما می آورم و یا شعله ای از آتش،تا گرم شوید"( سَآتِیکُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ ) (۲).

و این در همین شبی بود که موسی با همسرش دختر شعیب در طریق مصر در بیابانی تاریک و ظلمانی گرفتار آمد،راه را گم کرد،و باد و طوفان وزیدن گرفت،و در همین حال درد وضع حمل به همسرش دست داد،موسی احساس نیاز شدیدی به افروختن آتش و استفاده از گرمای آن می کرد،ولی در آن بیابان چیزی پیدا نبود.

همین که شعله آتشی را از دور دید خوشحال شد،و آن را دلیل بر وجود



---

۱ - ۱) "آنست"از ماده"ایناس"به معنی مشاهده کردن و دیدنی که توأم با یک نوع آرامش باشد،و اینکه به انسان گفته می شود به خاطر همین معنی است.

۲ - ۲) "شهاب"به معنی نوری است که همچون یک عمود از آتش می درخشد و هر نوری که امتدادی همچون عمود دارد شهاب نامیده می شود،و در اصل به همان سنگهای سرگردان آسمانی گفته می شود که به هنگام برخورد به هوای فشرده اطراف زمین بر اثر سرعت سرسام آورش مشتعل می گردد،و یک خط عمودی از آتش در هوا ترسیم می کند. "قبس"(بر وزن قفس)به معنی شعله ای از آتش است که از مجموعه ای جدا می شود. "تصطلون"از ماده"اصطلاء"به معنی گرم شدن با آتش است.

انسان یا انسانهایی گرفت،و گفت می روم،یا برای شما خبری می آورم و یا شعله آتشی که با آن گرم شوید.

قابل توجه اینکه:موسی می گوید:من برای"شما"خبری می آورم یا شعله آتشی(ضمیر شما به صورت جمع است)این تعبیر ممکن است به خاطر این بوده که علاوه بر همسرش فرزند یا فرزندانی نیز با او همراه بوده است،چرا که ده سال از ازدواج او در مدین گذشته،و یا به این جهت که در بیابان وحشتناک این تعبیر آرامش بیشتری به مخاطب می دهد.

*** موسی خانواده اش را در همانجا گذاشت و از آن سو که آتش دیده بود حرکت کرد"هنگامی که نزد آتش رسید،ندایی برخاست که مبارکباد آن کس که در آتش است،و کسی که در اطراف آن است،و منزه است خداوندی که پروردگار عالمیان است"( فَلَمّا جاءَها نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النّارِ وَ مَنْ حَوْلَها وَ سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ).

در اینکه منظور از"کسی که در آتش است"و"کسی که در اطراف آن" کیست؟مفسران احتمالات گوناگونی بیان کرده اند،آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از کسی که در آتش است موسی ع بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز نمایان شده بوده،آن قدر نزدیک گردیده که گویی در درون آن قرار داشت،و منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن لحظه خاص،آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند.

و یا اینکه به عکس منظور از کسانی که در آتشند فرشتگان الهی می باشند و کسی که در گرد آن قرار دارد موسی ع.

به هر حال در پاره ای از روایات آمده است که وقتی موسی ع به نزدیکی آتش رسید ایستاد و خوب دقت کرد،دید از درون شاخه سبزی شعله آتش می درخشد

شعله لحظه به لحظه پرفروغتر و درخت سبزتر و زیباتر می گردد،نه حرارت آتش درخت را می سوزاند،و نه رطوبت درخت شعله آتش را خاموش می کند!تعجب کرد،با شاخه کوچکی که در دست داشت،خم شد تا کمی از آن بگیرد،آتش به سوی او آمد،او وحشت کرد و عقب رفت،گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او،که ناگهان ندایی برخاست و بشارت وحی به او داده شد.

منظور این است آن قدر موسی به آتش نزدیک شد که با جمله" مَنْ فِي النّارِ " تناسب پیدا کرد.

تفسیر سومی که برای این جمله گفته اند این است که منظور از" مَنْ فِي النّارِ "نور خدا است که در شعله آتش خودنمایی می کرد،و منظور از"من حولها"موسی است که نزدیکی آن قرار داشت،ولی در هر صورت برای اینکه توهمی در مورد"جسمیت"خداوند در اینجا پیدا نشود،در آخر آیه جمله" سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ "آمده که منزه بودن خدا را از هر گونه عیب و نقص و جسمیت و عوارض جسم،روشن می سازد.

*** بار دیگر ندایی برخاست و موسی را مخاطب ساخته گفت:"ای موسی من خداوند عزیز و حکیمم"(يا مُوسى إِنَّهُ أَنَا اللّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ).

این جمله برای این بود که هر گونه شک و تردید از موسی،بر طرف شود، و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می گوید نه شعله آتش یا درخت.، خداوندی که"شکست ناپذیر"و "صاحب حکمت و تدبیر"است.

این تعبیر در حقیقت مقدمه ای است برای بیان معجزه ای که در آیه بعد می آید،چرا که اعجاز از این دو صفت پروردگار سرچشمه می گیرد،"قدرت" و"حکمت"او،ولی قبل از آنکه به آیه بعد برسیم این سؤال در اینجا مطرح است که موسی از کجا یقین پیدا کرد که این ندا،ندای الهی است و نه غیر آن.

ص: ۴۰۷

در پاسخ این سؤال می توان گفت که توأم بودن این صدا با یک اعجاز روشن یعنی درخشیدن آتش از درون شاخه درخت سبز،گواه زنده ای بود که این یک امر الهی است.

بعلاوه چنان که در آیه بعد خواهیم دید،به دنبال این ندا دستوری به موسی داده شد که معجزه عصا و ید بیضاء را در برداشت،و این دو گواه صادق دیگر بر واقعیت این ندا بود.

از همه اینها گذشته قاعدتا ندای الهی ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از هر ندای دیگر ممتاز می کند و به هنگامی که انسان آن را می شنود چنان در قلب و جانش اثر می گذارد که هیچگونه شک و تردیدی در اینکه این ندا، از سوی خداوند است باقی نمی ماند.

*** از آنجا که ماموریت رسالت آن هم در برابر ظالم و جباری همچون فرعون نیاز به قدرت و قوت ظاهری و باطنی و سند حقانیت محکم دارد،در اینجا به موسی ع دستور داده شد"عصایت را بیفکن"( وَ أَلْقِ عَصٰاکَ ).

موسی عصای خود را افکند،ناگاه تبدیل به مار عظیمی شد"هنگامی که موسی نظر به آن افکند،دید با سرعت همچون مارهای کوچک به هر سو می دود و حرکت می کند،ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد"( فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ کَأَنَّهٰا جَانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ ) (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که عصا در آغاز کار تبدیل به مار کوچکی شد و در مراحل بعد تبدیل به اژدهایی عظیم!



---

۱- ۱) بعضی از مفسران معتقدند که"جان"از همان"جن"به معنی موجود ناپیدا است،زیرا مارهای کوچک و باریک غالبا به صورت مخفیانه و ناپیدا در لابلای علفها و شیارهای باریک زمین حرکت می کنند و خود را مخفی می دارند.

در اینجا بار دیگر به موسی خطاب شد"ای موسی نترس که رسولان در نزد من ترس و وحشتی ندارند"( یا مُوسی لا تَخَفْ إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ ).

اینجا مقام قرب است،و حریم امن پروردگار قادر متعال،اینجا جایی نیست که ترس و وحشتی وجود داشته باشد،یعنی ای موسی تو در حضور پروردگار بزرگ هستی،و حضور او ملازم با امنیت مطلق است!.

نظیر این تعبیر را در سوره قصص آیه ۳۱ نیز می خوانیم: یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ: "ای موسی نترس و برگرد که تو در امنیتی".

*** اما در آیه بعد استثنایی برای جمله إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ بیان کرده می گوید:"مگر کسانی که ستم کرده اند و سپس در مقام توبه و جبران برآیند و بدی را تبدیل به نیکی کنند که من غفور و رحیمم"،توبه آنها را پذیرا می شوم و به آنان نیز امنیت می بخشم( إِلاّ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ ).

در اینکه این استثناء چگونه با جمله قبل ارتباط دارد دو نظر متفاوت از سوی مفسران ابراز شده است.

نخست اینکه در ذیل آیه گذشته محذوفی وجود دارد و آن اینکه:غیر پیامبران در امان نیستند،سپس استثناء کرده می گوید:مگر کسانی که بعد از ظلم و گناه توبه و اصلاح کنند که آنها نیز مشمول امنیت الهی هستند.

دیگر اینکه استثناء از خود جمله مزبور باشد و ظلم اشاره به ترک اولایی که گاهی از پیامبران سرمی زند و با مقام عصمت منافات ندارد،یعنی اگر پیامبران ترک اولایی انجام دهند،آنها نیز در امنیت نیستند،و خداوند بر آنها سخت می گیرد همانگونه که درباره"آدم"و"یونس"در آیات قرآن آمده است.

مگر آن دسته از پیامبران که به زودی متوجه ترک اولای خویش شوند،

ص:۴۰۹

و به دامان پر مهر پروردگار درآیند و با اعمال صالح و حسنات خود آن را جبران کنند،چنان که در مورد موسی در داستان کشتن آن مرد قبطی آمده است که موسی به ترک اولای خود اعتراف کرد و عرض نمود: رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی :

"پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم و مرا ببخش"(قصص-۱۶).

*** سپس دومین معجزه موسی ع را به او ارائه کرد و فرمود:"دستت را در گریبانت داخل کن و هنگامی که خارج می شود،نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن،وجود داشته باشد"( وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ ).

اشاره به اینکه این سفیدی،سفیدی ناشی از بیماری برص نیست،بلکه نورانیت و درخشندگی و سفیدی جالبی است که خود بیانگر وجود یک معجزه و امر خارق عادت است.

باز برای اینکه به موسی ع لطف بیشتری کند و به منحرفان امکان بیشتری برای هدایت دهد،می گوید:معجزات تو منحصر به این دو نیست،بلکه"این دو معجزه در زمره نه معجزه قرار گرفته که تو همراه با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی چرا که آنها قوم یاغی و فاسقی بوده اند"و نیاز به راهنمایی دارند مجهز با معجزات بزرگ فراوان( فِی تِسْعِ آیٰاتٍ إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِینَ ) (۱).

از ظاهر این آیه چنین استفاده می شود که این دو معجزه جزء نه معجزه



---

۱- ۱) جار و مجرور در" فِی تِسْعِ آیٰاتٍ "با متعلق به جمله"اذهب"یا یکی از افعال عموم است که در تقدیر می باشد،و ممکن است"فی"به معنی"مع"باشد،"و الی فرعون"نیز متعلق به همین جمله مقدر و یا جمله"انت مرسل بها"می باشد که آن نیز در تقدیر است.

معروف موسی بوده است و در بحث مشروحی که در تفسیر سوره اسراء آیه ۱۰۱ داشتیم چنین نتیجه گرفتیم که هفت معجزه دیگر عبارتند از:"طوفان"،"آفات گیاهان"، "ملخ خوراکی"،"فزونی قورباغه"،"دگرگون شدن رنگ رود نیل به شکل خون" که هر یک از این پنج حادثه،به عنوان یک هشدار،دامن فرعونیان را می گرفت، هنگامی که در تنگنا قرار می گرفتند دست به دامن موسی می زدند تا رفع بلا کند.

و دو معجزه دیگر "خشکسالی"و"کمبود انواع میوه ها"بود که در آیه ۱۳۰ سوره اعراف به آن اشاره شده است: وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ :"ما آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع میوه ها کردیم،شاید بیدار شوند"(برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۱۲ صفحه ۳۰۹ به بعد مراجعه نمائید).

*** بالآخره موسی ع با قویترین سلاح معجزه،مسلح شد،و به سراغ فرعون و فرعونیان آمد و آنها را به سوی آئین حق دعوت کرد قرآن در آیه بعد می گوید:"هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنان آمد گفتند:این سحر آشکاری است"( فَلَمّا جاءَتْهُمْ آیاتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ ).

و می دانیم این تهمت تنها در مورد موسی ع نبود،بلکه متعصبان لجوج برای توجیه مخالفتهای خود با انبیاء و برای اینکه سدی بر سر راه دیگران ایجاد کنند تهمت سحر را مطرح می نمودند که خود نشان روشنی بر عظمت کار خارق- العاده آنها بود.

در حالی که می دانیم پیامبران مردانی وارسته و حق طلب و پارسا بودند و ساحران افرادی منحرف،مادی و واجد تمام صفاتی که یک انسان"تزویرگر"دارد.

بعلاوه ساحران همیشه قدرت بر انجام کارهای محدودی داشتند اما پیامبران که محتوای دعوت و همچنین راه و رسم آنها بیانگر حقانیتشان بود و به گونه ای

نامحدود دست به اعجاز می زدند و هیچ شباهتی به ساحران نداشتند.

*** جالب اینکه در آخرین آیه مورد بحث قرآن اضافه می کند،این اتهامها به خاطر آن نبود که راستی در شک و تردید باشند،بلکه آنها "معجزات را از روی ظلم و برتری جویی انکار کردند،در حالی که در دل به آن یقین و اطمینان داشتند"( وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اسْتَيْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا ).

و از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ایمان واقعیتی غیر از علم و یقین دارد،و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سر زند.

و به تعبیر دیگر حقیقت ایمان "تسلیم در ظاهر و باطن "در برابر حق است، بنا بر این اگر انسان به چیزی یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد،بلکه دارای کفر جحودی است،و این مطلبی است دامنه دار که فعلا با همین اشاره از آن می گذریم.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر یکی از اقسام آن را "کفر جحود "می شمرد،و یکی از شعبه های جحود را چنین بیان می فرماید:

هو ان یجحد الجاحد و هو یعلم انه حق قد استقر عنده" :"آن عبارت از چیزی است که انسان آن را انکار کند در حالی که می داند حق است و نزد او ثابت است"سپس به آیه مورد بحث استشهاد می کند (۱).

قابل توجه اینکه قرآن انگیزه انکار فرعونیان را دو چیز می شمرد:یکی "ظلم"و دیگری "برتری جویی ".

ممکن است ظلم اشاره به غصب حقوق دیگران باشد،و برتری جویی اشاره به تفوق طلبی آنها نسبت به بنی اسرائیل،یعنی آنها می دیدند اگر در برابر آیات



---

۱- ۱) کافی جلد ۲ باب وجوه الکفر صفحه ۲۸۷.

و معجزات موسی سر تسلیم فرود آورند هم منافع نامشروعشان به خطر می افتد، و هم باید همردیف بردگانشان بنی اسرائیل قرار گیرند،و هیچ یک از این دو برای آنها قابل تحمل نبود.

و یا منظور از ظلم،ظلم بر خویشتن یا ظلم بر آیات بوده و منظور از علو ظلم بر دیگران،همانگونه که در سوره اعراف آیه ۹ آمده بما کانوا بآیاتنا یظلمون "به خاطر آنکه آنها به آیات ما ستم می کردند".

به هر حال در پایان این آیه به عنوان یک درس عبرت با یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی به سرانجام شوم فرعونیان و غرق و نابودی آنها اشاره کرده چنین می گوید "بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود"؟( فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُفْسِدِینَ ).

قرآن در اینجا پرده از روی این مطلب برنمی دارد،چرا که سرگذشت دردناک این قوم کافر را در آیات دیگر خوانده بودند،و با همین اشاره کوتاه آنچه باید بفهمند می فهمیدند.

ضمنا در اینجا از تمام صفات زشت آنها روی عنوان"مفسد"تکیه می کند که مفهوم جامعی دارد هم افساد در عقیده را شامل می شود و هم در گفتار و عمل، هم افساد در فرد و هم در نظام جامعه و در حقیقت تمام اعمال آنها در واژه افساد جمع است.

***

ص :۴۱۳

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۱۶]

### اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً وَ قالاَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۵) وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَ قالَ یا أَیُّهَا اَلنّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ اَلطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ اَلْفَضْلُ اَلْمُبِینُ (۱۶)

### ترجمه:

۱۵-ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم،و آنها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

۱۶-و سلیمان وارث داود شد،و گفت ای مردم!به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است.

### تفسیر:

حکومت داود و سلیمان

به دنبال نقل گوشه ای از داستان موسی ع به بحث پیرامون دو تن دیگر از پیامبران بزرگ الهی،"داود"و"سلیمان"می پردازد،البته در مورد او اشاره ای بیش نیست،اما در مورد سلیمان،بحث مشروحتری آمده است.

ذکر گوشه ای از داستان این دو پیامبر،بعد از داستان موسی ع به خاطر آن است که اینها نیز از پیامبران بنی اسرائیل بودند،و تفاوتی که تاریخ آنها با تواریخ پیامبران دیگر دارد این است که اینها بر اثر آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی اسرائیل توفیق یافتند دست به تاسیس حکومت عظیمی بزنند،و آئین الهی

ص: ۴۱۴

را با استفاده از نیروی حکومت،گسترش دهند،لذا از لحن سرگذشت پیامبران دیگر که با مخالفت شدید قوم خود روبرو می شدند و گاه آنها را از شهر و دیارشان بیرون می کردند،در اینجا خبری نیست،و تعبیرات به کلی با آنها فرق دارد.

این به خوبی نشان می دهد که اگر دعوت کنندگان الهی توفیقی برای تشکیل حکومت بیابند تا چه اندازه مشکلات حل می شود،و راه آنها صاف و هموار می گردد.

به هر حال در اینجا سخن از علم و قدرت و توانایی و عظمت است،سخن از تسلیم و اطاعت دیگران حتی جن و شیاطین در برابر حکومت الهی است،سخن از تسلیم پرندگان هوا و موجودات دیگر است،و بالآخره سخن از مبارزه شدید با بت پرستی از طریق دعوت منطقی و سپس بهره گیری از قدرت حکومت است.

و اینها است که داستان این دو پیامبر را از دیگر پیامبران جدا می سازد.

جالب اینکه قرآن سخن را از مساله "موهبت علم" که زیر بنای یک حکومت صالح و نیرومند است شروع کرده می گوید:"ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم"( وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْماً ).

گرچه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سربسته بیان شده،و خداوند به داود و سلیمان عطا فرموده،بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته اند وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ :"ما به داود،حکمت و راه پایان دادن به نزاعها آموختیم"(سوره ص-آیه ۲۰) وَ کُلاًّ آتَیْنا حُکْماً وَ عِلْماً :"ما به هر یک از داود و سلیمان مقام داوری و علم عطا کردیم"(انبیاء-۷۹).

بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر(گفتار پرندگان) سخن می گوید:این علم را،علم گفتگوی با پرندگان دانسته اند،و بعضی دیگر

به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می گوید خصوص این علم را مورد توجه قرار داده اند.

ولی روشن است که"علم"در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی،و همچنین علم قضاوت،و تمام علومی را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است در برمی گیرد،زیرا تاسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل و داد،حکومتی آباد و آزاد،بدون بهره گیری از یک علم سرشار امکان پذیر نیست،و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیر بنا مشخص ساخته است.

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می کند:"و آنها گفتند حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید"( اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ ).

جالب اینکه بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ"علم"سخن از"شکر" به میان آمده،تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است،و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حد اکثر بهره را گرفتند.

ضمنا آنها معیار برتری خود را بر دیگران در"علم"خلاصه کردند،نه در قدرت و حکومت،و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که آنها از حکومت بر یک ملت با ایمان شکر می کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی ایمان افتخار نیست.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه چرا آنها در مقام شکرگزاری

ص: ۴۱۶

گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده،نه بر همه مؤمنان؟با اینکه آنها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند.

این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند.

و یا بخاطر این است که آنها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی کردند،بلکه کل زمانها را در نظر داشتند،و می دانیم پیامبرانی از آنها بزرگتر در طول تاریخ بشریت بوده اند.

*** در آیه بعد،نخست اشاره به ارث بردن سلیمان از پدرش داود کرده،می گوید:

"سلیمان وارث داود شد"( وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ ).

در اینکه منظور از"ارث"در اینجا ارث چه چیز است؟در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته اند،چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی گذارند.

بعضی دیگر منحصرا میراث مال و حکومت را ذکر کرده اند،چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می کند.

و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را(منطق الطیر).

ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب( أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ )دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم،بنا بر این سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد.

در روایاتی که از منابع اهل بیت ع به ما رسیده نیز به این آیه در برابر کسانی که می گفتند پیامبران ارثی نمی گذارند و به حدیث"نحن معاشر الانبیاء لا نورث" "ما پیامبران ارثی نمی گذاریم"،تکیه می کردند استدلال شده،و دلیل بر این

گرفته شده که حدیث مزبور چون مخالف کتاب اللّه است از درجه اعتبار ساقط است.

در حدیثی که از طرق اهل بیت نقل شده چنین می خوانیم:هنگامی که ابو بکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه ع بگیرد این سخن به فاطمه س رسید،نزد ابو بکر آمده و چنین گفت:

ا فی کتاب اللّه ان ترث اباک و لا ارث ابی، لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا ،فعلی عمد ترکتم کتاب اللّه و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول: وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ : "آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟این چیز عجیبی است!آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده اید آنجا که می فرماید:سلیمان از داود ارث برد"؟ (۱).

***سپس قرآن می افزاید:"سلیمان گفت:ای مردم!به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم شده"( وَ قالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ ).

"و از همه چیز به ما داده شده است،و این فضیلت آشکاری است" ( وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ ).

گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسانها جز به عنوان مجاز ممکن نیست،ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم،چرا که "نطق"هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد (۲).



---

۱- ۱) کتاب احتجاج طبرسی مطابق نقل تفسیر نور الثقلین ج ۴ صفحه ۷۵.

۲- ۲) "ابن منظور"در"لسان العرب"می گوید:نطق همان تکلم کردن است سپس می افزاید:و کلام کل شیء منطقه و منه قوله تعالی عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ :تکلم هر چیزی نطق او است،و آیه عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ نیز از همین باب است سپس از یکی دیگر از علمای ادب یعنی"ابن سیده"نقل می کند(بر خلاف آنچه بعضی گفته اند که نطق مخصوص انسان است)گاهی نطق در غیر انسان نیز به کار می رود-توجه به این نکته نیز لازم است که علمای منطق و فلاسفه،نطق را به قدرت تفکر که به انسان توانایی برای سخن گفتن می دهد اطلاق کرده اند.

البته نمی خواهیم بگوئیم که آن صداهای مخصوصی که گاه بعضی از حیوانات به هنگام خشم و غضب،یا رضایت و خشنودی،یا از درد و رنج،و یا اظهار و اشتیاق نسبت به بچه های خود سرمی دهند نطق است،نه اینها اصواتی است که مقارن با حالتی از دهان آنها برمی خیزد،ولی به طوری که در آیات بعد مشروحا خواهد آمد می بینیم که سلیمان با"هدهد"مطالبی را رد و بدل می کند،پیامی به وسیله او می فرستد،و بازتاب پیامش را از او جویا می شود.

این نشان می دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیانگر حالات آنها است توانایی دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند،همچنین است بحثی که درباره سخن گفتن"مورچه"در آیات آینده خواهد آمد.

البته گاه نطق در معنی وسیعی در قرآن به کار رفته است که در حقیقت روح و نتیجه"نطق"را بیان می کند،و آن"بیان ما فی الضمیر"است،خواه از طریق الفاظ و سخن باشد و خواه از طریق حالات دیگر،مانند آیه هٰذٰا کِتٰابُنٰا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ :"این کتاب ما است که به حق برای شما سخن می گوید"(جاثیه- ۲۹)ولی نیازی نیست که ما نطق را در مورد گفتگوی سلیمان با پرندگان به این معنی تفسیر کنیم،بلکه سلیمان طبق ظاهر آیات فوق می توانست الفاظ خاص پرندگان را که برای انتقال مطالب به کار می برند تشخیص دهد،و با آنها سخن بگوید.

در این باره در بحث نکات نیز به خواست خدا سخن می گوئیم.

اما جمله" أُوتِینٰا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ":(از همه چیز به ما داده شده)بر خلاف محدودیتهایی که گروهی از مفسران برای آن قائل شده اند،مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و تمام وسائلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می شود،و اصولا بدون آن این کلام ناقص خواهد بود، و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت.

ص :۴۱۹

در اینجا"فخر رازی"سؤالی عنوان کرده و آن اینکه آیا تعبیر"علمنا" و"اوتینا"(به ما تعلیم داده شده و به ما بخشیده شده)آیا از قبیل کلام متکبران نیست؟ سپس چنین پاسخ می گوید:منظور از ضمیر"جمع"در اینجا،خود سلیمان و پدرش،یا خود او و معاونانش در حکومت است،و این معمول است که هر گاه کسی در رأس تشکیلاتی قرار گیرد با ضمیر جمع از خود یاد می کند.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-رابطه دین و سیاست

بر خلاف آنچه بعضی از کوته بینان می اندیشند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست،دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسانها مخصوصا مسائل اجتماعی را در بر می گیرد.

بعثت انبیاء برای"اقامه قسط و عدل"است(سوره حدید آیه ۲۵).

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تامین آزادی بشر است(سوره اعراف آیه ۱۵۷).

دین برای نجات"مستضعفان"از چنگال"ظالمان و ستمگران"و پایان دادن به دوران سلطه آنها است.

و بالآخره دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل(سوره جمعه آیه ۲).

بدیهی است این هدفهای بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست.

چه کسی می تواند با توصیه های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند، و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟

چه کسی می تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسانهای در بند بردارد و بشکند،بی آنکه متکی به قدرت باشد؟ و چه کسی می تواند در جامعه ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند؟و ملکات اخلاقی را در دلها پرورش دهد؟ و این است که ما می گوئیم"دین"و"سیاست"دو عنصر تفکیک ناپذیر است اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرایی خود را بکلی از دست می دهد، و اگر سیاست از دین جدا گردد مبدل به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خود- کامگان می شود.

اگر پیامبر اسلام ص موفق شد این آئین آسمانی را با سرعت در جهان گسترش دهد دلیل آن این بود که در اولین فرصت دست به تاسیس حکومت زد، و از طریق حکومت اسلامی هدفهای الهی را تعقیب نمود.

بعضی از پیامبران دیگر که نیز چنین توفیقی یافتند،بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند،اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد موفق به کار زیادی نشدند.

***

### ۲-ابزار حکومت الهی

جالب اینکه در داستان سلیمان و داود به خوبی می بینیم که آنها به سرعت آثار شرک و بت پرستی را ریشه کن ساختند،و نظامی الهی بر پا کردند،نظامی که ابزار اصلیش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهیها در زمینه های مختلف بود.

نظامی که نام"خدا"در سر لوحه همه برنامه هایش قرار داشت.

نظامی که تمام نیروهای لایق را به کار می گرفت،حتی از نیروی یک پرنده

برای رسیدن به اهدافش استفاده می کرد.

نظامی که دیوها را دربند کرده و ظالمان را بر سر جای خود نشانده بود.

و بالآخره نظامی که هم قدرت نظامی کافی داشت، و هم دستگاه اطلاعاتی،و هم افرادی که در زمینه های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند، و همه اینها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود.

***

### ۳-نطق پرندگان

در آیات فوق،و آیاتی که بعد از این در داستان"هدهد"و"سلیمان"خواهد آمد صریحا اشاره به نطق پرندگان و میزانی از درک و شئون برای آنان شده است.

بی شک پرندگان-مانند سایر حیوانات-در حالات مختلف صداهای گوناگونی از خود ظاهر می سازند که با دقت و بررسی،می توان از نوع صدا به وضع حالات آنها پی برد،کدام صدا مربوط به حالات خشم است و کدام رضا، کدام صدا دلیل بر گرسنگی است،و کدام نشانه تمنی؟با کدام صدا بچه های خود را فرا می خواند و با کدام صدا آنها را از بروز حادثه وحشتناکی خبر می دهد؟ این قسمت از صدای پرندگان،مورد هیچگونه شک و تردید نیست،و همه کم و بیش با آن آشنا هستیم.

ولی آیات این سوره ظاهرا مطلبی بیش از این را بیان می کند،بحث از سخن گفتن آنان به نحو مرموزی است که مطالب دقیقتری در آن منعکس است،و بحث از تفاهم و گفتگوی آنها با یک انسان است،گرچه این معنی برای بعضی عجیب می آید،ولی با توجه به مطالب مختلفی که دانشمندان در کتابها نوشته اند و مشاهدات شخصی بعضی در مورد پرندگان مطلب عجیبی نیست.

ما از هوش حیوانات مخصوصا پرندگان مطالبی عجیبتر از این سراغ داریم.

بعضی از آنها چنان مهارتی در ساختن خانه و لانه دارند که گاه از مهندسین ما پیشی می گیرند!

ص :۴۲۲

بعضی از پرندگان چنان اطلاعاتی از وضع نوزادان آینده خود و نیازها و مشکلات آنها دارند و چنان دقیقا برای حل آنها عمل می کنند که برای همه ما اعجاب انگیز است!.

پیش بینی آنها درباره وضع هوا حتی نسبت به چند ماه بعد،و آگاهی آنها از زلزله ها قبل از وقوع آن،و حتی پیش از آنکه زلزله سنجهای ما خفیفترین لرزشها را ثبت کنند معروف است.

تعلیماتی که در عصر ما به حیوانات داده می شود،و کارهای خارق العاده آنها را در سیرکها بسیاری دیده اند،که حاکی از هوش شگفت انگیز آنها است.

کارهای شگفت آور "مورچگان" و تمدن شگرف آنها.

عجائب زندگی "زنبوران عسل" و ردیابی حیرت انگیز آنها.

آگاهی "پرندگان مهاجر" که گاه فاصله میان قطب شمال و جنوب را طی می کنند،از وضع راهها در این مسیر فوق العاده طولانی.

اطلاعات فوق العاده "ماهیان آزاد" در مهاجرت دستجمعی در اعماق دریاها عموما از مسائلی است که از نظر علمی مسلم و دلیل بر وجود مرحله مهمی از درک و یا غریزه و یا هر چه آن را بنامیم در این حیوانات است.

وجود حواس فوق العاده ای در حیوانات همچون دستگاه رادار مانند شب پره و شامه بسیار قوی بعضی از حشرات،و دید فوق العاده نیرومند بعضی از پرندگان و امثال آن نیز دلیل دیگری است بر اینکه آنها در همه چیز از ما عقب مانده تر نیستند! با در نظر گرفتن این امور جای تعجب نیست که آنها تکلم مخصوصی نیز داشته باشند،و بتوانند با کسی که از الفبای کلام آنها آگاه است،سخن گویند.

در آیات قرآن نیز به عناوین مختلف به این امر اشاره شده است از جمله در آیه ۳۸ سوره انعام می خوانیم: وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ طٰائِرٍ يَطِيرُ

ص :۴۲۳

بِجَنٰاحَيْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثٰالُكُمْ :"هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند"! (۱).

در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصا پرندگان است،و حتی برای هر یک از آنها سخنی شعار مانند نقل شده است که شرح آنها به درازا می کشد (۲).

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که امیر مؤمنان علی ع به ابن عباس فرمود:

ان اللّٰه علمنا منطق الطیر کما علم سلیمان ابن داود،و منطق کل دابه فی بر او بحر: "خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همانگونه که به سلیمان بن داود،و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا" (۳).

***

#### ۴-روایت"نحن معاشر الانبیاء لا نورث"

اهل سنت حدیثی در کتابهای مختلف خود از پیامبر اسلام ص به این مضمون نقل کرده اند که فرمود:

نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه:

"ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم،و آنچه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود"و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت"ما ترکناه صدقه"نقل کرده اند.

سند این حدیث غالبا در کتب معروف اهل سنت به"ابو بکر"منتهی می شود که بعد از پیامبر ص زمام امور مسلمین را به دست گرفت،و هنگامی که حضرت فاطمه ع و یا بعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد



---

۱- ۱) در ذیل آیه ۳۸-انعام بحث دیگری نیز در این زمینه داشته ایم(به جلد پنجم تفسیر صفحه ۲۲۰ به بعد مراجعه شود).
۲- ۲) برای آگاهی بیشتر می توانید به"تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث و تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۷۷ به بعد مراجعه فرمائید.
۳- ۳) همان مدرک صفحه ۸۱.

این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد! این حدیث را"مسلم"در صحیح خود(جلد ۳-کتاب الجهاد و السیر- صفحه ۱۳۷۹)و"بخاری"در جزء هشتم"کتاب الفرائض"(صفحه ۱۸۵)و گروهی دیگر در کتابهای خود آورده اند.

قابل توجه اینکه در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می خوانیم:

"فاطمه ع و عباس(بعد از وفات پیامبر ص نزد ابو بکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می خواستند،و آنها در آن موقع زمینشان را در"فدك"و سهمشان را از "خیبر"مطالبه می کردند،ابو بکر گفت:من از رسول خدا ص شنیدم که گفت:

ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است...هنگامی که فاطمه ع این سخن را شنید با حالتی خشمگین ابو بکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او یک کلمه سخن نگفت" (۱).

البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در حوصله این تفسیر می گنجد امور زیر است:

۱-این حدیث با متن قرآن سازگار نیست،و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق"کتاب اللّٰه"نباشد از درجه اعتبار ساقط است،و نمی توان به عنوان حدیث پیامبر ص و یا سائر معصومین ع روی آن تکیه کرد.

در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد،و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می شود.و در مورد"یحیی"و"زکریا"می خوانیم: يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ :"فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد"(مریم-۶).

مخصوصا در مورد"زکریا"بسیاری از مفسران روی جنبه های مالی تکیه کرده اند.

ص:۴۲۵

---

۱- ۱) صحیح بخاری جزء ۸ صفحه ۱۸۵.

بعلاوه ظاهر آیات "ارث" در قرآن مجید عام است و همه را شامل می شود.

و شاید به همین دلیل "قرطبی" از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعل غالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند جمله ای است که عرب می گوید انا معشر العرب اقری الناس للضیف: "ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان نوازتریم (در حالی که این یک حکم عمومی نیست) (۱).

ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست.

۲-روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می دهد ابو بکر تصمیم گرفت "فدك" را به "فاطمه" (سلام اللّه علیها) بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنان که در "سیره حلبی" می خوانیم:

"فاطمه دختر پیامبر ص نزد ابو بکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابو بکر آیا این در کتاب خدا است که دخترت از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم، ابو بکر گریه کرد و اشکش جاری شد، سپس از منبر پائین آمد، و نامه ای دایر به واگذاری فدك به فاطمه (سلام اللّه علیها) نوشت، در این حال عمر وارد شد گفت: این چیست؟ گفت: نامه ای نوشتم که میراث فاطمه س را از پدرش به او واگذارم، عمر گفت: اگر این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد"! (۲).

چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر ص باشد و ابو بکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به



---

۱- ۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۷ ذیل آیات مورد بحث صفحه ۴۸۸۰.

۲- ۲) "سیره حلبی" جلد ۳ صفحه ۳۹۱.

روایت پیامبر ص ننمود؟ بررسی دقیق روایت فوق نشان می دهد که مساله نهی پیامبر ص مطرح نبوده،مهم در اینجا مسائل سیاسی روز بوده است،و همین ها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می اندازد،می گوید:از استادم"علی بن فارقی"پرسیدم:آیا فاطمه ع در ادعای خود راست می گفت؟پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابو بکر فدك را به او نداد،با اینکه وی را صادق و راستگو می شمرد؟! استادم تبسم پر معنایی کرد و سخن لطیف زیبایی گفت،با اینکه او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت:لو اعطاها الیوم فدك بمجرد دعواها لجائت الیه غدا و ادعت لزوجها الخلافه!و زحزحته عن مقامه و لم یمکنه الاعتذار و الموافقه بشیء:

"اگر امروز فدك را به ادعای فاطمه ع به او می داد،فردا می آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می کرد!و ابو بکر را از مقامش متزلزل می ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت"! (۱).

۳-روایت معروفی از پیامبر ص در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه آمده است که

العلماء ورثه الانبیاء: "دانشمندان وارثان پیامبرانند" (۲).

و نیز از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که:

ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما: "پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذاردند" (۳).

از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آنها علم و دانش بوده است،و مهمترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند،برنامه هدایت بود،و کسانی که سهم بیشتری از



---

۱- ۱) شرح نهج البلاغه"ابن ابی الحدید"جلد ۱۶ صفحه ۲۸۴.

۲- ۲) "صحیح ترمذی"باب العلم حدیث ۱۹ و سنن ابن ماجه مقدمه حدیث ۱۷.

۳- ۳) اصول کافی جلد اول باب صفه العلم حدیث ۲.

این علم و دانش را بر گرفتند،وارثان اصلی پیامبرانند،بی آنکه نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می ماند،بعدا این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالا جمله ما ترکناه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده اند.

برای اینکه سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت"فخر رازی"که در ذیل آیه ۱۱ سوره نساء آورده است پایان می دهیم:

او می گوید:یکی از تخصیصهایی که بر این آیه(آیه ارث فرزندان)وارد شده است،چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین(اهل سنت)است،که پیامبران علیهم السلام چیزی به ارث نمی گذارند و شیعه(عموما)در این بحث مخالفت کرده اند روایت شده است هنگامی که"فاطمه"ع میراث خود را مطالبه کرد،آنها به استناد حدیثی از پیامبر ص نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه، او را از ارث خود باز داشتند،در این هنگام فاطمه ع به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان)استدلال کرد،گویی می خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی شود با خبر واحد تخصیص زد.

سپس"فخر رازی"می افزاید:شیعه می گویند:به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در اینجا به سه دلیل جایز نیست:

نخست اینکه این بر خلاف صریح قرآن است که می گوید"زکریا"از خدا تقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و"آل یعقوب"ارث ببرد،و همچنین قرآن می گوید:سلیمان از داود ارث برد،زیرا نمی توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد،چون این یک نوع وراثت مجازی است،چرا که این پیامبران،علم و دین را به فرزندان خود آموختند نه آنکه از خود گرفتند و به آنها واگذار کردند،وراثت حقیقی تنها در مال تصور می شود(که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند).

دیگر اینکه چگونه ممکن است"ابو بکر"از این مساله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد،اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگترین زاهدان و دانشمندان بودند و با مساله وراثت پیامبر ص سر و کار داشتند از آن بیخبر بمانند؟چگونه ممکن است پیامبر ص این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟.

سوم اینکه:جمله"ما ترکناه صدقه"دنباله"لا نورث"است و مفهومش این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده ایم در دائره میراث قرار نمی گیرد نه غیر آن..."

سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می دهد و می گوید:

"فاطمه ع بعد از گفتگو با ابو بکر،به آن گفتگو راضی شد،علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابو بکر درست است! (۱)".

ولی روشن است که پاسخ فخر رازی درخور استدلالهای فوق نیست،زیرا همانگونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه ع نه تنها راضی نشد بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر یک کلمه با ابو بکر سخن نگفت.

از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مساله باشد با اینکه شخصیتی همچون علی و فاطمه ع و عباس که در کانون وحی پرورش یافته اند با آن مخالفت کرده باشند؟!.

***



---

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۹ صفحه ۲۱۰.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۷ تا ۱۹]

### اشاره

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ وَ اَلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ اَلنَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ اَلَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبادِكَ اَلصّالِحِينَ (۱۹)

### ترجمه:

۱۷-لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند آن قدر زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند.

۱۸-تا به سرزمین مورچگان رسیدند،مورچه ای گفت:ای مورچگان!به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند!.

۱۹-(سلیمان)از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت:پروردگارا!شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما.

**تفسیر:**

سلیمان در وادی مورچگان!

از آیات این سوره،و همچنین از آیات سوره سبا به خوبی استفاده می شود که داستان حکومت حضرت سلیمان جنبه عادی نداشت،بلکه توأم با خارق عادات و معجزات مختلفی بود که قسمتی از آن(مانند حکومت سلیمان بر جن و پرندگان و درک کلام مورچگان،و گفتگوی با هدهد)در این سوره،و بخشی دیگر از آن در سوره سبا آمده است.

در حقیقت خداوند قدرت خود را در ظاهر ساختن این حکومت عظیم و قوایی که مسخر آن بود نشان داد،و می دانیم از نظر یک فرد موحد،این امور در برابر قدرت خداوند سهل و ساده و آسان است.

در آیات مورد بحث نخست می گوید:"لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند"( وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ ).

جمعیت لشکریانش به قدری زیاد بود که برای نظم سپاه"دستور داده می شد که صفوف اول را متوقف کنند و صفوف آخر را حرکت دهند تا همه به هم برسند"( فَهُمْ يُوزَعُونَ ).

"یوزعون"از ماده"وزع"(بر وزن جمع)به معنی بازداشتن است، این تعبیر هر گاه در مورد لشکر به کار رود به این معنی است که اول لشکر آن را نگاه دارند تا آخر لشکر به آن ملحق گردد و از پراکندگی و تشتت آنها جلو- گیری شود.

واژه"وزع"به معنی حرص و علاقه شدید به چیزی آمده است که انسان را از امور دیگر بازمی دارد.

ص: ۴۳۱

از این تعبیر استفاده می شود که لشکریان سلیمان،هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص.

"حشر"از ماده"حشر"(بر وزن نشر)به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آنها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است،از این تعبیر و همچنین از تعبیری که در آیه بعد می آید استفاده می شود که سلیمان به سوی نقطه ای لشکرکشی کرده بود،اما این کدامیک از لشکرکشی های سلیمان است؟ به درستی معلوم نیست،بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به"وادی نمل" (سرزمین مورچگان)می گوید چنین استفاده کرده اند که آن منطقه ای بوده است در نزدیکی طائف،و بعضی گفته اند منطقه ای بوده است در نزدیک شام.

ولی به هر حال چون بیان این موضوع تاثیری در جنبه های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته،سخنی از آن به میان نیامده است.

ضمنا این بحث که میان جمعی از مفسران درگیر شده که آیا همه انسانها و جن و پرندگان از لشکریان او بوده اند(بنا بر این کلمه"من"بیانیه است)و یا اینکه قسمتی از آنها لشکر او را تشکیل می داده اند"و در این صورت"من"تبعیضیه است)تقریبا بحث زائدی به نظر می رسد،چون بدون شک،سلیمان بر کل روی زمین حکومت نداشت و قلمرو حکومتش منطقه شام و بیت المقدس و احتمالا بعضی نواحی اطراف بود.

و حتی از آیات بعد استفاده می شود که او سلطه ای بر سرزمین یمن هنوز پیدا نکرده بود و بعد از ماجرای"هدهد"و تسلیم ملکه سبأ بر آنجا تسلط یافت.

جمله"تفقد الطیر"در آیات بعد نشان،می دهد که در میان پرندگانی که سر بر فرمان او بودند،یک هدهد وجود داشت که وقتی سلیمان او را ندید جویای حالش شد،اگر تمام پرندگان بودند و از جمله هزاران هدهد،این

تعبیر صحیح نبود(دقت کنید).

*** به هر حال،سلیمان با این لشکر عظیم حرکت کرد"تا به سرزمین مورچگان رسیدند"( حَتّٰی إِذٰا أَتَوْا عَلیٰ وٰادِ النَّمْلِ ).

در اینجا مورچه ای از مورچگان،همنوعان خود را مخاطب ساخت و گفت:

"ای مورچگان داخل لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند"!( قٰالَتْ نَمْلَةٌ یٰا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاکِنَکُمْ لاٰ یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ ) (1).

در اینکه چگونه این مورچه از حضور سلیمان و لشکریانش در آن سرزمین آگاه شد و چگونه صدای خود را به گوش دیگران رسانید سخن داریم که در نکته ها بخواست خدا خواهد آمد.

ضمنا از این جمله استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومش این است که اگر آنها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند،و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آنها است.

*** "سلیمان با شنیدن این سخن تبسم کرد و خندید"( فَتَبَسَّمَ ضٰاحِکاً مِنْ قَوْلِهٰا :

در اینکه چه چیز سبب خنده سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند:

ظاهر این است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه ای همنوعان خود را از لشکر عظیم سلیمان بر حذر دارد و آنها را به عدم توجه نسبت دهد،این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد.

بعضی نیز گفته اند این خنده شادی بود چرا که سلیمان متوجه شد حتی



---

۱- ۱) بعضی از مفسران تصریح کرده اند که"تاء"در"نمله"برای بیان وحدت است و مؤنث آوردن فعل نیز برای مراعات ظاهر کلمه است.

مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترفند و تقوای آنها را می پذیرند!.

و بعضـی گفته انـد شادی او از این جهت بود که خداونـد چنین قدرتی به او داده بود که در عین شور و هیجان عظیم لشـکر از صدای مورچه ای نیز غافل نمی ماند!.

به هر حال در اینجا سلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود.

نخست اینکه"عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما" ( وَ قٰالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلیٰ وٰالِدَیَّ ) (۱).

تـا بتوانم اینهمه نعمتهـای عظیم را در راهی که تو فرمان داده ای و مایه خشـنودی تو است به کار گیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر اینهمه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست.

دیگر اینکه"مرا موفق دار تا عمل صالحی بجای آورم که تو از آن خشنود می شوی"( وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ ).

اشاره به اینکه آنچه برای من مهم است بقای این لشکر و عسکر و حکومت و تشکیلات وسیع نیست،مهم این است که عمل صـالحی انجـام دهـم که مایه رضای تو گردد،و از آنجا که"اعمل"فعل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای اسـتمرار این توفیق را داشت.

و بالآـخره سومین تقاضـایش این بود که عرضه داشت پروردگـارا!"مرا به رحمتت در زمره بنـدگان صالحت داخل گردان"( وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبٰادِکَ الصّٰالِحِینَ ).

***



---

۱- ۱) "اوزعنی"از مـاده"ایزاع"به معنی الهام،یا به معنی بازداشـتن از انحراف و یا به معنی ایجاد عشق و علاقه است،ولی بیشتر مفسران معنی اول را برگزیده اند.

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-آگاهی سلیمان از سخن حیوانات

ما از جهان حیوانات اطلاعات زیادی در دست نداریم،و با تمام پیشرفتهایی که در این زمینه شده،هنوز ابهامهای فراوانی بر روی آن سایه افکنده است.

ما آثار هوش و دقت و ذکاوت و مهارت در کارهای بسیاری از آنها می بینیم:

خانه سازی زنبوران عسل،نظمی که بر کندو حکم فرما است،دقت مورچگان در جمع آوری نیازمندیهای زمستان،طرز ذخیره و انبار آنها،دفاع کردن حیوانات از خود در برابر دشمن،و حتی آگاهی آنها از درمان بسیاری از بیماریها،پیدا کردن لانه و خانه خود از فاصله های بسیار دور دست،و پیمودن راههای طولانی و رسیدن به مقصد،پیش بینی آنها از حوادث آینده،و مانند آن همه از چیزهایی است که نشان می دهد،در دنیای مرموز حیوانات بسیاری از وسائل هنوز برای ما لا ینحل است.

از این گذشته بسیاری از حیوانات بر اثر آموزش و تربیت،کارهای شگفت انگیزی انجام می دهند که حتی انسانها از آن عاجزند.

اما بدرستی روشن نیست که آنها تا چه حد از دنیای انسانها با خبرند؟آیا واقعا آنها می دانند که ما کیستیم و چه می کنیم؟ممکن است ما در آنها چنین هوش و ادراکی را سراغ نداشته باشیم،ولی آیا این به معنی نفی آن است؟! روی این حساب اگر در داستان فوق خواندیم که مورچگان از آمدن لشکر سلیمان به آن سرزمین با خبر شدند و اعلام رفتن به لانه ها نمودند تا زیر دست و پای لشکر له نشوند،و سلیمان نیز از این ماجرا آگاه شد زیاد جای تعجب نیست.

از این گذشته،حکومت سلیمان-همانگونه که گفتیم-توأم با خارق عادات و کارهای اعجاز آمیزی بود،روی همین اصل،بعضی از مفسران اظهار عقیده کرده اند

که دارا بودن این سطح آگاهی از ناحیه قشری از حیوانات در عصر سلیمان خود یک اعجاز و خارق عادت بوده است،و مانعی ندارد که عین آن را در سایر اعصار و قرون احیانا نبینیم.

غرض این است که هیچ دلیلی در کار نیست که ما داستان سلیمان و مور یا سلیمان و هدهد را بر کنایه و مجاز و یا زبانحال،و مانند آن حمل کنیم،هنگامی که حفظ ظاهر آن و حمل بر معنی حقیقی امکان پذیر است (۱).

***

### ۲-سلیمان و الهام شکر پروردگار

یکی از بهترین نشانه ها برای شناخت حاکمان الهی از حکمرانان جبار،این است که دسته دوم به هنگام رسیدن به قدرت،غرق غرور و غفلت می شوند و همه ارزشهای انسانی را به دست فراموشی سپرده،در خودکامگی،سخت فرو می روند.

اما حاکمان الهی به هنگام نیل به قدرت،بار سنگینی از مسئولیتها را بر دوش خود احساس می کنند،بیش از همیشه به درگاه خدا روی می آورند، و توانایی بر ادای رسالت خویش را از او می طلبند،همانگونه که سلیمان بعد از آن همه قدرت مهمترین چیزی که از خدا تقاضا می کند ادای شکر او و استفاده از این مواهب در مسیر رضای او و آسایش بندگان خدا است.

جالب اینکه با جمله"اوزعنی"این تقاضا را شروع می کند که مفهومش الهامی از درون و جمع کردن تمام نیروهای باطنی برای انجام این هدف بزرگ است یعنی خدایا آن چنان قدرتی به من عنایت کن تا تمام نیروهای درونیم را برای ادای شکر و انجام وظیفه بسیج کنیم،و راه را نیز تو به من نشان ده که راهی است بسیار سخت و طولانی و پر خوف و خطر،راه ادای حقوق همه مردم،در چنان حکومت

ص: ۴۳۶

---

۱- ۱) در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴(ذیل آیه ۳۸ سوره انعام)نیز در این زمینه سخن گفته ایم.

وسیع و گسترده!.

او نه تنها تقاضای توانایی بر شکر نعمتهایی که به خود او داده شده است می کنند،بلکه در عین حال تقاضا دارد که ادای شکر مواهبی که بر پدر و مادرش ارزانی شده بود انجام دهد،چرا که بسیاری از مواهب وجود انسان از پدر و مادر به ارث به او می رسد،و بدون شک امکاناتی که خداوند به پدر و مادر می دهد کمک مؤثری برای فرزندان در راه نیل به هدفها می کند.

***

### ۳-سلیمان و عمل صالح

جالب اینکه سلیمان با داشتن آن قدرت و حکومت بی نظیر،تقاضایش از خدا این است که عمل صالح را به طور مداوم انجام دهد،و از آن بالاتر در زمره بندگان صالح خدا باشد.

از این تعبیر روشن می شود که اولا هدف نهایی بدست آوردن قدرت،انجام عمل صالح است،عملی شایسته و ارزشمند،و بقیه هر چه هست مقدمه ای برای آن محسوب می شود.

عمل صالح نیز مقدمه ای است برای جلب خشنودی و رضای خدا که هدف نهایی و غایه الغایات همین است.

ثانیا داخل بودن در زمره صالحان مرحله ای است فراتر از انجام عمل صالح که اولی صلاح ذاتی است و دومی صلاح عمل(دقت کنید).

به تعبیر دیگر گاه انسان عمل صالحی را انجام می دهد،اما این معنی جزء ذات و روح او و بافت وجودش نشده است،سلیمان از خدا این می خواهد که آن قدر مشمول عنایت پروردگار قرار گیرد که صالح بودن از عملش فراتر رود و در درون جان و اعماق وجودش نفوذ کند و این جز به رحمت الهی امکان پذیر نیست.

ص: ۴۳۷

راستی بنده صالح خدا بودن چه گرانبها و گرانقدر است که سلیمان با آن حشمت و جاه و جلالش که برای احدی جای شک نبوده باز تقاضایش این است که خدا به رحمتش او را در خط بندگان صالح قرار دهد،و از لغزشهایی که هر زمان برای انسان مخصوصا انسانی که در رأس یک تشکیلات عظیم باشد امکان پذیر است او را حفظ کند.

***

ص :۴۳۸

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۲۰ تا ۲۶]

### اشاره

وَ تَفَقَّدَ اَلطَّيْرَ فَقٰالَ مٰا لِيَ لاٰ أَرَى اَلْهُدْهُدَ أَمْ كٰانَ مِنَ اَلْغٰائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذٰاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ اِمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهٰا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتُهٰا وَ قَوْمَهٰا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ اَلسَّبِيلِ فَهُمْ لاٰ يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلاّٰ يَسْجُدُوا لِلّٰهِ اَلَّذِي يُخْرِجُ اَلْخَبْءَ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مٰا تُخْفُونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ (۲۵) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (۲۶)

ص: ۴۳۹

**ترجمه:**

۲۰-(سلیمان)در جستجوی پرنده(هدهد)برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا اینکه او از غایبان است.

۲۱-من او را قطعا کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی(برای غیبتش)برای من بیاورد.

۲۲-چندان طول نکشید(که هدهد آمد و)گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برای تو آورده ام.

۲۳-من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت(مخصوصا) تخت عظیمی دارد.

۲۴-(اما)من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا-خورشید-سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد.

۲۵-چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند؟ و آنچه را مخفی می کنید و آشکار نمی سازید،میداند؟ ۲۶-خداوندی که معبودی جز او نیست،و پروردگار و صاحب عرش عظیم است.

**تفسیر:**

داستان هدهد و ملکه سبا

در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده،و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می کند.

نخست می گوید:"سلیمان هدهد را ندید،و در جستجوی او برآمد" ( وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ ).

این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی ماند!

ص: ۴۴۰

بـدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است،چنان که در ادامه سـخن،قرآن می افزاید،سـلیمان"گفت:چه شده است که هدهد را نمی بینم" ( فَقَالَ مَا لِیَ لاَ أَرَی الْهُدْهُدَ ).

"یا اینکه او از غائبان است"( أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ ).

در اینکه سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضـر نیست؟ بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او،پرندگان بر سرش سایه می افکندند،و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد.

و بعضـی دیگر ماموریتی برای هدهـد در تشـکیلات او قائل شده اند،و او را مامور یافتن مناطق آب می دانند،و به هنگام نیاز به جستجوگری برای آب او را غائب دید.

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت:"من او را نمی بینم"سـپس افزود"یا اینکه او از غائبان است"ممکن است اشاره به این باشـد که آیا او بـدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟ در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پر توان،چاره ای نـدارد جز اینکه تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد،و حتی بود و نبود یک پرنده،یک مامور عادی را از نظر دور ندارد،و این یک درس بزرگ است.

*** "سـلیمان"برای اینکه حکم غیابی نکرده باشـد،و در ضـمن غیبت هدهـد روی بقیه پرنـدگان،تا چه رسـد به انسانهایی که پستهای حساسی بر عهده داشتند اثر نگذارد افزود:"من او را قطعا کیفر شدیدی خواهم داد"!( لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِیداً ).

"و یا او را ذبح می کنم"!( أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ ).

"یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد"( أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ ).

منظور از"سلطان"در اینجا،دلیلی است که مایه تسلط انسان،بر اثبات مقصودش گردد،و تاکید آن بوسیله"مبین"برای این است که این فرد متخلف حتما باید دلیل کاملا روشنی بر تخلف خود اقامه کند.

در حقیقت سلیمان ع بی آنکه غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود،و حتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد:مرحله مجازات بدون اعدام،و مرحله مجازات اعدام.

ضمنا نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و تواناییش نمی کند.

*** "ولی غیبت هدهد،چندان به طول نیانجامید"( فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ ).

بازگشت و رو به سلیمان کرد و چنین"گفت:من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری،من از سرزمین سبأ یک خبر قطعی(و دست اول) برای تو آورده ام"؟( فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ ).

"هدهد"گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد،و برای بر طرف کردن ناراحتی او نخست به صورت کوتاه و سربسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی ندارد!و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست،به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.

قابل توجه اینکه:لشکریان سلیمان و حتی پرندگانی که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آنها آزادی و امنیت و جسارت داده بود،که هدهد بدون ترس بی پرده و با صراحت به او می گوید:"من به چیزی آگاهی یافتم که

تو از آن آگاه نیستی".

بر خورد او بـا سـلیمان،همچون برخورد درباریان چاپلوس با سـلاطین جبار نبود،که برای بیان یک واقعیت،نخست مـدتی تملق می گویند،و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده سپس به خاک پای ملوکانه،مطلب خود را در لابلای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازکتر از گل استفاده می کنند،مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشـیند! آری هدهد با صراحت گفت:غیبت من بی دلیل نبوده،خبر مهمی آورده ام که تو از آن با خبر نیستی! ضـمنا این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسانهای عصر خویش از آن بیخبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد،هر چند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت.

*** به هر حال هدهد در شـرح ماجرا چنین گفت:"من به سرزمین سبا رفته بودم زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می کنـد،و همه چیز را در اختیـار دارد مخصوصـا تخت عظیمی داشت"!( إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظِیمٌ ).

"هدهد"با این سه جمله تقریبا تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات.

دیگر اینکه یـک زن بر آن حکومت می کنـد،و دربـاری بسـیار مجلـل دارد حتی شایـد مجلل تر از تشـکیلات سـلیمان چرا که هدهد تخت سلیمان را مسلما دیده بود،با اینحال از تخت ملکه سبا به عنوان"عرش عظیم"یاد می کند!

ص :۴۴۳

و با این سخن به سلیمان فهمانید مبادا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد.

*** سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی هدهد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود مساله عجیب و ناراحت کننده ای که من در آنجا دیدم این بود که:"مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش در برابر خورشید-نه در برابر اللّه- سجده می کنند"!( وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ ).

"شیطان بر آنها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده"(و افتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می نمایند!)( وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ ).

و به این ترتیب"شیطان آنها را از راه حق باز داشته"( فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ ).

آنها چنان در بت پرستی فرو رفته اند که من باور نمی کنم به آسانی از این راه برگردند"آنها هدایت نخواهند شد"( فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ ).

و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آنها را نیز مشخص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان اند.

بتکده های آنها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، و به آن عشق می ورزند و مباهات می کنند،و در چنین شرائطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است.

*** سپس افزود"آنها چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند،و آنچه را مخفی می دارید و آشکار می سازید

می داند"( أَلاّ یَسْجُدُوا لِلّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ ) (۱).

واژه"خبا"(بر وزن صبر)به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در اینجا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است،یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می داند.

و اینکه بعضی آن را به خصوص باران(در مورد آسمانها)و گیاه(در مورد زمین)تفسیر کرده اند،در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است.

و همچنین آنها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده اند.

جالب اینکه نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین و آسمان سخن می گوید و سپس از اسرار نهفته درون قلب انسانها! اما اینکه چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مساله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر،تکیه کرد،ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی قدرتش از وجود کشور"سبا"با آن ویژگیهایش بیخبر بود،او می گوید باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست.

و یا به تناسب اینکه-طبق معروف-هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین با خبر می شد،لذا سخن از خداوندی می گوید که از



---

۱ - ۱) کلمه"الا"به عقیده جمعی از مفسران در اینجا مرکب از"ان"و"لا" است و آن را متعلق به جمله"صدهم"یا"زین لهم"دانسته و"لام"در تقدیر گرفته اند که مجموعا چنین می شود:"صدهم عن السبیل لئلا یسجدوا للّه"ولی ظاهر این است که "الا"در اینجا حرف تحضیض است و معنی"هلا"دارد،و همانگونه که در بالا گفتیم این جمله ظاهرا دنباله کلام هدهد است هر چند بعضی آن را جمله استینافیه و از کلام خدا دانسته اند.

همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

*** و سرانجام سخن خود را چنین پایان می دهد:"همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است"( اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ).

و به این ترتیب روی"توحید عبادت"و"توحید ربوبیت"پروردگار، و نفی هر گونه شرک تاکید کرده و سخن خود را به پایان می برد.

***

## نکته ها:

### اشاره

### الف-درسهای آموزنده [از داستان سلیمان]

آنچه در این بخش از آیات خواندیم،نکته های فراوانی دارد که می تواند در زندگی همه انسانها و روند همه حکومتها مؤثر باشد:

۱-رئیس حکومت یا یک مدیر باید آن چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پی گیری کند.

۲-مراقب تخلف یک فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند،و پیشگیری لازم را به عمل آورد.

۳-هرگز نباید کسی را غیابا محاکمه کرد،باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.

۴-باید جریمه به مقدار جرم باشد،و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود،و سلسله مراتب رعایت گردد.

۵-باید هر کس و لو بزرگترین قدرتهای اجتماعی،تسلیم دلیل و منطق باشند هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.

۶-در محیط جامعه باید آن قدر صراحت و آزادی حکمفرما گردد حتی یک

فرد عـادی بتوانـد در موقع لزوم به رئیس حکومت بگویـد:"من از چیزی آگاهم که تو نمی دانی"! ۷-ممکن است کوچکترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگترین دانشـمندان و قدرتمندان از آن بیخبر باشند تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور نگردد.

۸-در سازمان اجتماعی بشر،نیازهای متقابل آن قدر زیاد است که گاه سلیمانها محتاج یک پرنده می شوند.

۹-گرچه در جنس زنان شایسـتگیها بسیار است،و حتی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبا از فهم و درایت فوق العاده ای برخوردار بود،ولی بـا اینهمه رهبری حکومت چنـدان بـا وضع روح و جسم آنهـا سازگـار نیست که هدهـد نیز از این مساله تعجب کرد و گفت:"من زنی را بر آنها حکمران دیـدم"! ۱۰-مردم غالبا بر همان آئینی هسـتند که زمامدارانشان می باشند،لذا در این داسـتان می خوانیم که هدهد می گوید من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشـید سـجده می کنند(نخست سخن از سجده ملکه سپس از ملتش می گوید).

***

## ب-پاسخ به چند سؤال

بعضی از مفسران در اینجا سؤالاتی مطرح کرده اند:

از جمله اینکه:سلیمان با آن علم و دانش و امکانات حکومتش چگونه از وجود چنین کشوری بی اطلاع بود،وانگهی فاصله ای میان یمن و مرکز حکومت سلیمان را که ظاهرا سرزمین شام بوده،چگونه هدهد پیمود،و از این گذشته هدهد، راه را گم کرده بود که به آنجا رفت یا منظور دیگری داشته؟ در مورد سؤال اول ممکن است چنین پاسخ گفت که:سلیمان قاعدتا از وجود

چنین کشوری با خبر بوده ولی ویژگیها و خصوصیات آن را نمی دانسته است، بعلاوه بیابان حجاز میان این دو کشور فاصله بوده، و وسائل ارتباطی در آن زمان هرگز مانند زمان ما نبوده است(البته آگاهی از طریق علم غیب و الهام الهی مساله دیگری است).

و اما طی این مسافت برای هدهد مساله غیر ممکن نیست،چرا که ما پرندگانی را سراغ داریم که فاصله قطب شمال و قطب جنوب زمین را طی می کنند در حالی که فاصله یمن تا شام در برابر آن فاصله ناچیزی است.

آمدن هدهد به این سرزمین ممکن است به این جهت بوده باشد که طبق بعضی از تواریخ سلیمان از سرزمین شام برای زیارت خانه خدا به سرزمین "مکه" آمده بود،تا آئین ابراهیم(حج)را بجا آورد،سپس در مسیر خود متمایل به طرف جنوب شد به حدی که فاصله زیادی تا سرزمین یمن نداشت و هدهد در هنگامی که سلیمان در استراحت به سر می برد از فرصت استفاده کرد و به نزدیکی قصر ملکه سبا آمد و این صحنه عجیب توجه او را به خود جلب کرد (۱).

***



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در مورد این ماجرا به"دائره المعارف فرید و جدی"جلد ۱۰ صفحه ۴۷۰(ماده هدهد)مراجعه کنید،هر چند روایت مشروح آن خالی از مبالغه هایی نیست.

## [سوره النمل (۲۷): آيات ۲۷ تا ۳۵]

### اشاره

قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ اَلْكاذِبِينَ (۲۷) اِذْهَبْ بِكِتابِی هٰذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ (۲۸) قالَتْ يا
أَيُّهَا اَلْمَلَأُ إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ كِتابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ (۳۰) أَلاّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَ أْتُونِی مُسْلِمِينَ
(۳۱) قالَتْ يا أَيُّهَا اَلْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتّٰی تَشْهَدُونِ (۳۲) قالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ اَلْأَمْرُ
إِلَيْكِ فَانْظُرِی ما ذا تَأْمُرِينَ (۳۳) قالَتْ إِنَّ اَلْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَ
إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ اَلْمُرْسَلُونَ (۳۵)

ص :۴۴۹

**ترجمه:**

۲۷-(سلیمان)گفت:ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟!.

۲۸-این نامه مرا ببر و بر آنها بیفکن سپس برگرد(و در گوشه ای توقف کن)ببین آنها چه عکس العملی نشان می دهند.

۲۹-(ملکه سبا)گفت:ای اشراف!نامه پر ارزشی به سوی من افکنده شده!.

۳۰-این نامه از سلیمان است و چنین می باشد:به نام خداوند بخشنده مهربان...

۳۱-توصیه من این است برتری جویی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید.

۳۲-(سپس)گفت:ای اشراف(و ای بزرگان)نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام.

۳۳-گفتند:ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم،ولی تصمیم نهایی با تو است ببین چه دستور می دهی؟ ۳۴-گفت:پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند، (آری)کار آنها همین گونه است.

۳۵-و من(اکنون جنگ را صلاح نمی بینم)هدیه گرانبهایی برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند.

**تفسیر:**

پادشاهان ویرانگرند!

سلیمان با دقت به سخنان هدهد گوش فرا داد،و در فکر فرو رفت،ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است،و دلیلی بر دروغی به این بزرگی وجود ندارد،اما از آنجا که مساله ساده ای نبود و با سرنوشت یک

کشور و یک ملت بزرگ گره می خورد،می بایست تنها به گفتار یک مخبر اکتفاء نکند،بلکه باید تحقیقات بیشتری در زمینه این موضوع حساس به عمل آورد.

لذا چنین "گفت:ما تحقیق به عمل می آوریم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغگویان هستی"؟!( قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْکاذِبِینَ ).

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسائل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همانگونه که سین در جمله "سننظر "اقتضا می کند)پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد.

سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد،و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود،بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

*** به هر حال سلیمان نامه ای بسیار کوتاه و پر محتوی نوشت و به هدهد داد و گفت:"این نامه مرا ببر و نزد آنها بیفکن،سپس برگرد و در گوشه ای توقف کن ببین آنها چه عکس العملی نشان می دهند"؟( اِذْهَبْ بِکِتابِی هذا فَأَلْقِهْ إِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا یَرْجِعُونَ ) (۱).

از تعبیر "القه الیهم "(به سوی آنها بیفکن)چنین استفاده می شود که آن را به هنگامی که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد بر آنها افکن،تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند،و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند هدهد وارد قصر ملکه سبا و خوابگاه او شد و نامه را بر سینه یا گلوی او

ص :۴۵۱

---

۱- ۱) بعضی از مفسران گفته اند "جمله ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ "در معنی مؤخر است و در عبارت مقدم،و در تقدیر چنین بوده:"فانظر ما ذا یرجعون ثم تول عنهم "این به خاطر آن است که این جمله را به معنی بازگشت کردن از آن قوم گرفته اند در حالی که ظاهر آیه این است که از آنها روی بگردان سپس در گوشه ای منتظر باش ببین چه واکنشی نشان می دهند.

افکند!چندان دلیلی ندارد،هر چند با جمله ای که در آیه بعد می آید إِنِّی أَلْقِیَ إِلَیَّ کِتٰابٌ کَرِیمٌ :"نامه ای به سوی من افکنده شده"بی تناسب نیست. ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلا اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته،سخت در فکر فرو رفت،و چون در مسائل مهم مملکتی با اطرافیانش به شور می نشست از آنها دعوت کرد،رو به سوی آنها نموده"گفت:

ای اشراف و بزرگان!نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است"( قٰالَتْ یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتٰابٌ کَرِیمٌ ).

آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه رسان را ندیده بود،ولی از قرائن که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد،و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟ و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مساله یک مساله عادی نیست،هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

و اینکه ملکه می گوید:این نامه کریم و پر ارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن،یا اینکه آغازش به نام خدا،و پایانش به مهر و امضای صحیح بود (۱)یا فرستنده آن که شخص بزرگواری بوده-که هر یک از اینها را بعضی از مفسران احتمال داده اند-و یا همه اینها زیرا هیچگونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن



---

۱- ۱) در حدیث آمده است:کرامت و ارزش نامه به مهر کردن آن است(تفسیر مجمع البیان و المیزان و قرطبی)و در حدیث دیگری آمده هنگامی که پیامبر اسلام خواست نامه ای برای عجم بنویسد به او عرض کردند آنها نامه را بدون مهر نمی پذیرند،پیامبر دستور داد انگشتری ساختند که نقش نگین آن لا اله الا اللّه محمدا رسول اللّه بود و نامه را با آن مهر فرمود(قرطبی ذیل آیه مورد بحث).

است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

درست است که آنها آفتاب پرست بودند،ولی می دانیم بسیاری از بت پرستان نیز به"اللّه"اعتقاد داشتند و او را"رب الارباب"می نامیدند و تعظیم و احترام او را مهم می شمردند.

*** سپس"ملکه سبأ"به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت:"این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است:به نام خداوند بخشنده مهربان"...

( إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ).

*** "توصیه ام به شما این است برتری جویی در برابر من نکنید،و به سوی من آئید و تسلیم حق شوید"( أَلاّ تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ ) (۱).

بعید به نظر می رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد،بنا بر این جمله های فوق می توانند نقل به معنی و یا به صورت خلاصه گیری و فشرده نامه سلیمان بوده باشد که ملکه سبا برای ملت خود بازگو کرد.

جالب اینکه:مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.

و سوم تسلیم در برابر حق شدن!.

و اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

***



---

۱ - ۱) جمله" أَلاّ تَعْلُوا عَلَيَّ "ممکن است مجموعا بدل"کتاب"و بیان محتوای آن باشد،و ممکن است"ان"در اینجا به معنی"ای"و برای تفسیر بوده باشد،این احتمال نیز وجود دارد که متعلق به جمله محذوفی باشد مانند"اوصیکم"باشد.

بعد از ذکر محتوای نامه سلیمان،برای ملت خود رو به سوی آنها کرده چنین "گفت ای اشراف و صاحب نظران!رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده ام"! ( قٰالَتْ یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مٰا کُنْتُ قٰاطِعَةً أَمْراً حَتّٰی تَشْهَدُونِ ).

او می خواست با این نظر خواهی موقعیت خود را در میان آنها تثبیت کرده و نظر آنها را به سوی خویش جلب نماید،ضمنا میزان هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

"افتونی"از ماده"فتوا"است،در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است،"ملکه سبا"با این تعبیر،هم پیچیدگی مساله را به آنها گوشزد کرد،و هم آنها را به این نکته توجه داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.

"تشهدون"از ماده"شهود"به معنی"حضور"است،حضوری که توأم با همکاری و مشورت بوده باشد.

*** "اشراف قوم"در پاسخ او چنین "گفتند:ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم اما تصمیم نهایی با تو است،ببین چه فرمان می دهی"؟( قٰالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَیْکِ فَانْظُرِی مٰا ذٰا تَأْمُرِینَ ).

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورات او نشان دادند،و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ! *** ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد،در حالی که خود باطنا تمایل به این کار نداشت برای فرونشاندن این عطش،و هم برای اینکه حساب شده با این جریان برخورد کند،چنین "گفت:پادشاهان هنگامی که وارد منطقه

آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می کشانند"!( قٰالَتْ إِنَّ الْمُلُوکَ إِذٰا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهٰا ).

و عزیزان اهل آن را به ذلت می نشانند"( وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهٰا أَذِلَّةً ).

جمعی را می کشند،عده ای را اسیر می کنند،و گروهی را آواره و بی خانمان،و تا آنجا که می توانند دست به غارت و چپاول می زنند.

سپس برای تاکید بیشتر گفت:"آری این چنین می کنند"( وَ کَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ ).

در حقیقت ملکه سبا که خود پادشاهی بود،شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود:"فساد و ویرانگری"و"ذلیل ساختن عزیزان"،چرا که آنها به منافع خود می اندیشند،نه به منافع ملتها و آبادی و سر بلندی آنها و همیشه این دو بر ضد یکدیگرند.

*** سپس ملکه افزود:ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان را بیازمائیم و ببینیم به راستی چه کاره اند؟سلیمان پادشاه است یا پیامبر؟ویرانگر است یا مصلح؟ ملتها را به ذلت می کشانند یا عزت؟و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا"من هدیه قابل ملاحظه ای برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی را از ناحیه آنها برای ما می آورند"( وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنٰاظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ).

پادشاهان علاقه شدیدی به"هدایا"دارند،و نقطه ضعف و زبونی آنها نیز همین جا است،آنها را می توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد،اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد،معلوم می شود"شاه"است!در برابر او می ایستیم و تکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم،و اگر بی اعتنایی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود،پیامبر خدا است در این صورت

باید عاقلانه برخورد کرد.

در اینکه "ملکه سبا" چه هدایایی برای سلیمان فرستاد،قرآن سخنی نگفته و تنها با نکره آوردن کلمه "هدیه"،عظمت آن را نشان داده،ولی مفسران مسائل زیادی ذکر کرده اند،که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد،در حالی که به غلامها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود،در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاههای زیبا گذارده بود،و در نامه خود تاکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس! و آنها را بر مرکبهای گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد، و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آنها فرستاد.

ضمنا به فرستاده خود سفارش کرد،اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی بدان این ژست پادشاهان است،و اگر با خوشرویی و محبت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است! ***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-آداب نامه نگاری

آنچه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبا آمده الگویی است برای طرز نامه نگاری که گاه از مسائل مهم و سرنوشت ساز است،با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می شود و با دو جمله حساب شده جان سخن را بیان می کند.

از تواریخ اسلامی و روایات به خوبی بر می آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتند نامه ها را فشرده و مختصر،خالی از حشو و زوائد و کاملا حساب شده بنگارند.

امیر مؤمنان علی ع به کارمندان و نمایندگانش در یک بخشنامه چنین نوشت:

ادقوا اقلامکم،و قاربوا بین سطورکم،و احذفوا عنی فضولکم و اقصدوا قصد المعانی،و ایاکم و الاکثار،فان اموال المسلمین لا تحتمل الاضرار:

"نوک قلمها را تیز کنید،و سطرها را به هم نزدیک سازید،و مطالب زائد و اضافی را از نامه هایتان برای من حذف کنید،بیشتر به معنی توجه کنید،و از پر گویی بپرهیزید که اموال مسلمانان توانایی این هزینه و ضرر را ندارد" (۱).

تیز کردن نوک قلمها که سبب می شود کلمات را کوچکتر بنویسند و نزدیک ساختن سطور به یکدیگر و حذف تشریفات و اضافات،نه تنها صرفه جویی در اموال بیت المال یا اموال خصوصی است که صرفه جویی در وقت نویسنده و خواننده نیز هست و حتی گاه سبب می شود که هدف اساسی نامه در لابلای جمله بندیهای تشریفاتی از بین برود و نویسنده و خواننده به هدف خود نرسند.

در این اواخر معمول شده بود که بر خلاف رویه صدر اسلام،نامه ها را با القاب فراوان و الفاظ زیاد و مقدمات و حواشی و اضافات پر می کردند،و چه وقتهای گرانبهایی که بیهوده از این راه تلف می شد و چه سرمایه هایی که از بین می رفت.

مخصوصا این نکته قابل توجه است که در شرائط آن زمان که فرستادن یک نامه بوسیله یک پیک مخصوص،گاه هفته ها طول می کشید و هزینه ها داشت تا به مقصد برسد،در عین حال نهایت اختصار به کار می رفت که نمونه های آن را در نامه های پیامبر اسلام به خسروپرویز و قیصر روم و مانند آن می توان ملاحظه کرد.

اصولا ـ نامه انسان دلیل بر چگونگی شخصیت او است همانگونه که پیام آور و رسول انسان چنین است،چنان که در نهج البلاغه از علی ع می خوانیم:

رسولک ترجمان عقلک و کتابک ابلغ من ینطق عنک: "فرستاده تو



---

۱- ۱) خصال صدوق(طبق نقل بحار جلد ۷۶ صفحه ۴۹).

باز گو كننده عقل تو است و نامه ات گوياترين چيزى است كه از تو سخن مى گويد (۱).

امام صادق ع مى فرمايد:

يستدل بكتاب الرجل على عقله،و موضع بصيرته،و برسوله على فهمه و فطنته: "نامه انسان دليلى است بر ميزان عقل او و مقدار بصيرت او و فرستاده او نشانه اى است از مقدار فهم و ذكاوت او" (۲).

ذكر اين نكته نيز لازم است كه از روايات اسلامى استفاده مى شود كه پاسخ نامه لازم است همانگونه كه پاسخ سلام.

در حديثى از امام صادق ع مى خوانيم كه فرمود:

رد جواب الكتاب واجب كوجوب رد السلام: "پاسخ نامه واجب است همانگونه كه پاسخ سلام واجب مى باشد" (۳).

و از آنجا كه هر نامه اى معمولا با تحيتى همراه است بعيد نيست مشمول آيه شريفه إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا :"هنگامى كه به شما تحيتى گفته شود پاسخ آن را به صورت بهتر يا همانند آن بدهيد"(سوره نساء آيه ۸۶)بوده باشد.

***

### ۲-آيا سليمان دعوت به تقليد كرد؟

بعضى از مفسران گويا از ظاهر نامه سليمان چنين استفاده كردند كه او مى خواست مردم كشور سبا را به پذيرش دعوت خود بدون ذكر دليل وادارد.

سپس پاسخ داده اند كه آمدن هدهد به آن صورت معجزه آسا خود دليلى بر حقانيت دعوت او بوده است (۴).

ص: ۴۵۸

---

۱- ۱) نهج البلاغه كلمات قصار جمله ۳۰۱.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۷۶ صفحه ۵۰.

۳- ۳) وسائل جلد ۸ صفحه ۴۳۷(كتاب الحج ابواب العشره باب ۳۳).

۴- ۴) تفسير"فخر رازى"ذيل آيات مورد بحث.

ولی مـا فکر می کنیـم نیـازی بـه این گـونه جوابهـا نیست،وظیفه پیـامبر دعـوت است،و وظیفه دیگران تحقیـق کردن،و به تعـبیر دیگر:دعوت انگیزه ای برای تحقیق است،همـانگونه که ملکه سـبأ این کـار را انجـام داد،و در مقـام تحقیق و آزمـایش سـلیمان برآمد تا روشن شود آیا او یک پادشاه است یا پیامبر؟! ***

## ۳-اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان

در این بخش از داستان سلیمان نیز اشارات کوتاه،به مطالب مهمی دیده می شود:

۱-روح دعوت انبیاء در نفی برتری جویی که نفی هر گونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است خلاصه می شود.

۲-در حـالی که اطرافیان ملکه سـبأ،اعلام آمادگی برای جنگ کردنـد طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود،لـذا نظر آنها را به مسائـل دیگر معطـوف داشت! ۳-از این گذشـته اگر او تسـلیم جنـگ طلـبی اطرافیـان خـود می شـد از حقیقت دور می مانـد و خواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سـلیمان از طریق فرسـتادن هدیه،نتیجه بسیار خوبی برای خودش و هم برای مردم کشور سبا بار آورد و سبب شد که آنها راه حق را بیابند و متوسل به خونریزی نشوند.

۴-ضـمنا از این ماجرا روشن می شود که برنامه های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود،چرا که در اینجا عقیـده اکثریت اطرافیـان او این بود که توسـل به نیروی نظامی مقـدم است در حالی که عقیـده ملکه سـبأ بر عکس آن بود،و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است.

و می توان گفت که این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میـان ما رائـج است،ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای

آنها قائل هستیم،در حالی که در این نوع مشورت حق تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاورین تنها اظهار نظر می کنند،و آیه" شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ ":"با آنها در کارها مشورت کن و به هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما"(آل عمران-۱۵۹)نیز اشاره به این قسم دوم از شورا است در حالی که آیه ۳۸ شوری" وَ أَمْرُهُمْ شُوریٰ بَیْنَهُمْ "کار مؤمنان باید به صورت مشورت انجام یابد ظاهرا اشاره به قسم اول است (۱).

۵-مشاوران ملکه سبا به او گفتند:"ما صاحبان قوه و صاحبان باس شدید هستیم ممکن است تفاوت این دو در این باشد که"قوه"اشاره به کمیت عظیم لشکر و" بَأْسٍ شَدِیدٍ "اشاره به کیفیت کار آزمودگی و روح شجاعت و شهامت لشکریان باشد،یعنی ما هم از نظر"کمیت"لشکر و هم از نظر"کیفیت"آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم.

***

## ۶-نشانه پادشاهان!

از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت و حکومت استبدادی همه جا مایه فساد و تباهی،و ذلیل کردن عزیزان یک قوم است،چرا که افراد با شخصیت را کنار می زنند،و متملقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند،و در همه چیز منفعت و سود خود را می جویند،اهل هدیه و رشوه و زر و زیورند و طبعا ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آنها محبوبترند.

شاهان،فکر و قلبشان در گرو مقام و هدایا و زر و زیورها است،در حالی که پیامبران جز به صلاح امتها نمی اندیشند.

***



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر درباره"مشورت"به جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۹ مراجعه فرمائید.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۳۶ تا ۳۷]

### اشاره

فَلَمّا جاءَ سُلَیْمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا آتاکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) اِرْجِعْ إِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ (۳۷)

### ترجمه:

۳۶-هنگامی که(فرستادگان ملکه سبا)نزد سلیمان آمدند گفت:می خواهید مرا با مال کمک کنید(و فریب دهید!)آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می شوید.

۳۷-به سوی آنها بازگرد(و اعلام کن)با لشکرهایی به سراغ آنها می آئیم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند،و آنها را از آن(سرزمین آباد)به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم.

### تفسیر:

مرا با مال نفریبید!

فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا،سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند و به سوی شام و مقر سلیمان حرکت کردند،به گمان اینکه سلیمان از مشاهده منظره این هدایا خوشحال می شود،و به آنها شاد باش می گوید.

اما همین که با سلیمان روبرو شدند،صحنه عجیبی در برابر آنان نمایان گشت،سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد بلکه گفت:"آیا شما می خواهید مرا با مال(خود)کمک کنید؟در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است،

آنچه خداوند به من بخشیده،از آنچه به شما داده است بهتر و پرارزشتر است" ( أَ تُمِدُّونَنِ بِمٰالٍ فَمٰا آتٰانِيَ اللّٰهُ خَيْرٌ مِمّٰا آتٰاكُمْ ).

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت و علم و دانش و هدایت و تقوا دارد؟ "شما هستید که به هدایای خود خوشحال می شوید" ( بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ).

آری شما هستید که هر گاه یک چنین هدایای پر زرق و برق و گرانقیمتی برای هم بفرستید، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما اینها در نظر من کم ارزش و بی مقدار است.

و به این ترتیب سلیمان،معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است،که معیارهای معروف نزد دنیا پرستان در برابر آن،بی رنگ و بی بها است.

*** سپس برای اینکه قاطعیت خود را در مساله"حق و باطل"نشان دهد به فرستاده مخصوص ملکه سبا چنین گفت:"به سوی آنان بازگرد(و این هدایا را نیز با خود ببر)اما بدان ما به زودی با لشکرهایی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند"( اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لاٰ قِبَلَ لَهُمْ بِهٰا ).

"و ما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود"( وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهٰا أَذِلَّةً وَ هُمْ صٰاغِرُونَ ).

"اذله"در حقیقت حال اول است،و" هُمْ صٰاغِرُونَ "،حال دوم،اشاره به اینکه نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه با وضع ذلت بار،و توأم با حقارت،به گونه ای که تمام کاخها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهند داد،چرا که در برابر آئین حق،تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند.

ص:۴۶۲

البته این تهدید،برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند،یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود.

با توجه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواسته بود"ترک برتری جویی"،"تسلیم در برابر حق"و پاسخ ندادن آنها به این دو امر و توسل به ارسال هدیه دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق و ترک استعلاء بود و به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می کند.

هر گاه ملکه سبا و اطرافیان او،تقاضای دلیل و مدرک یا معجزه و مانند آن کرده بودند،به آنها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند،اما فرستادن هدیه،ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند.

این را نیز می دانیم که مهمترین خبر ناگواری که هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت داد،این بود که آنها آفتاب پرستند،و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده،در برابر مخلوقی به خاک می افتند.

سلیمان از این مساله ناراحت شد،و می دانیم بت پرستی چیزی نیست که آئین های الهی در برابر آن سکوت کند،و یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمل نماید،بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بتکده ها را ویران خواهد کرد و آئین شرک و بت پرستی را برمی چیند.

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی " لاٰ إِكْرٰاهَ فِي الدِّينِ "تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست بلکه یک خرافه و انحراف است.

***

ص :۴۶۳

**نکته ها: [زهد در منطق ادیان الهی]**

۱-قابل توجه اینکه زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال و ثروت و امکانات دنیا،بی بهره باشد،بلکه حقیقت زهد آن است که"اسیر"اینها نگردد،بلکه"امیر"بر آن باشد،و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانبهای ملکه سبا نشان داد که"امیر"است نه"اسیر"! در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

الدنیا اصغر قدرا عند اللّه و عند انبیائه و اولیائه من ان یفرحوا بشیء منها،او یحزنوا علیه فلا ینبغی لعالم و لا لعاقل ان یفرح بعرض الدنیا ":"دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیاء و اولیای الهی کوچکتر از آن است که آنها را خوشحال و ذوق زده کند،یا با از دست رفتن آن غمگین شوند،بنا بر این برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد (۱).

*** ۲-باز در این بخش از داستان سلیمان درسهای قابل ملاحظه ای است که در لابلای تعبیرات پر معنی آیات نهفته است:

الف:هدف از لشکر کشی کشتار انسانها نیست،بلکه هدف آن است که دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند و قدرت مقابله در خود نبیند( بِجُنُودٍ لاٰ قِبَلَ لَهُمْ بِهٰا ).

این تعبیر نظیر همان چیزی است که به مسلمانان دستور داده شده که "آن چنان نیرو فراهم سازید که دشمن را بترسانید"( وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ )(انفال-۶۰).

ب:سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کند،بلکه تهدید به بیرون



---

۱- ۱) تفسیر"روح البیان"ذیل آیه مورد بحث.

راندن از کاخها و قصرها با ذلت و خواری می کند و این قابل توجه است.

ج:سلیمان مخالفان خود را غافلگیر نمی سازد بلکه قبلا با صراحت آنها را در جریان حمله خویش می گذارد.

د:سلیمان چشم داشتی به اموال دیگران ندارد،بلکه می گوید آنچه خدا به من داده است بهتر است،او مواهب الهی را در قدرت مادی و مالی خلاصه نمی کند،او به علم و ایمان و مواهب معنوی مفتخر است.

***

ص:۴۶۵

## [سوره النمل (٢٧): آيات ٣٨ تا ۴٠]

### اشاره

قٰالَ يٰا أَيُّهَا اَلْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهٰا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٨) قٰالَ عِفْرِيتٌ مِنَ اَلْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٣٩) قٰالَ اَلَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ اَلْكِتٰابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّٰا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قٰالَ هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمٰا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴٠)

### ترجمه:

٣٨-(سليمان)گفت،اى بزرگان!كداميك از شما توانايى داريد تخت او را پيش از آنكه خودشان نزد من آيند براى من بياوريد؟! ٣٩-عفريتى از جن گفت:من آن را نزد تو مى آورم پيش از آنكه از مجلست برخيزى و من نسبت به آن توانا و امينم! ۴٠-(اما)كسى كه دانشى از كتاب(آسمانى)داشت گفت،من آن را پيش از آنكه چشم بر هم زنى نزد تو خواهم آورد!و هنگامى كه(سليمان)آن را نزد خود مستقر ديد گفت:اين از فضل پروردگار من است تا مرا آزمايش كند كه آيا شكر او را بجا مى آورم يا كفران مى كنم؟

ص:۴۶۶

**تفسیر:**

در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است!

سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای "ملکه" و اطرافیان او شرح دادند،همچنین عظمت اعجاز آمیز ملک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هر یک از اینها دلیلی بود بر اینکه او یک فرد عادی و پادشاه نیست،او به راستی فرستاده خدا است و حکومتش نیز یک حکومت الهی است.

در اینجا برای آنها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضا بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است.

لذا ملکه سبا با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصا این مساله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آئینی دارد؟ این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید،و سلیمان تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راهند قدرت نمایی شگرفی کند تا آنها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا،و در مقابل دعوتش تسلیم سازد.

لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و "گفت:ای گروه بزرگان!کدامیک از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید؟( قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ).

گرچه بعضی از مفسران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبا خود را به زحمت افکنده اند،و گاه احتمالاتی ذکر کرده اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست،ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود؟او به اصطلاح می خواست ضرب شستی نشان دهد و کار فوق العاده مهمی انجام گیرد،

ص :۴۶۷

تا راه را برای تسلیم بی قید و شرط آنها و ایمانشان به قدرت اللّه هموار سازد،و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.

او می خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبا و اطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم و پذیرش ایمان کنند.

*** در اینجا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب و دیگری عجیبتر بود.

نخست"عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت من تخت او را پیش از آنکه مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می آورم"( قٰالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِکَ ) (۱).

من این کار را با زحمت انجام نمی دهم و در این امانت گرانقیمت نیز خیانتی نمی کنم،چرا که"من نسبت به آن توانا و امینم"!( وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ ).

"عفریت"به معنی فرد گردنکش و خبیث است،و جمله" إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ "که از جهات مختلفی توام با تاکید است(ان- جمله اسمیه- لام)نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته،لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتیها و خارق عادات، و جای تعجب نیست که عفریتی اینچنین بتواند در یک مدت کوتاه یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم،یا رسیدگی به امور مملکت،یا نصیحت و ارشاد،نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد.

***



---

۱- ۱) کلمه"آتی"ممکن است"اسم فاعل"باشد و ممکن است"فعل مضارع" از ماده"اتی"ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد(دقت کنید).

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از"کتاب الهی" داشت،چنان که قرآن در حق او می گوید:"کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت من تخت او را قبل از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد"!!( قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ ).

و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک"طرفه العین"نزد او حاضر کرد:"هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید زبان به شکر پروردگار گشود و گفت:

این از فضل پروردگار من است،تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را بجا می آورم یا کفران می کنم"؟!( فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ ).

سپس افزود:"هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است،و هر کسی کفران کند پروردگار من غنی و کریم است"( وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ ).

در اینکه این شخص که بوده؟و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده؟ و منظور از علم کتاب چیست؟مفسران گفتگو بسیار کرده اند.

ولی ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان،و دوستان خاص سلیمان بوده است،و غالبا در تواریخ نام او را"آصف بن برخیا"نوشته اند،و می گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است (۱).

و اما"علم کتاب"منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است،.آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادتی بزند،و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است،همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای



---

۱- ۱) و اینکه بعضی او را جبرئیل و یا خود سلیمان دانسته اند بدون دلیل است،و در مورد اینکه او خود سلیمان باشد قطعا مخالف ظاهر آیات است.

از آن علم آگاهی داشت،و به همین دلیل توانست تخت"ملکه سبا"را در یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته انـد این مرد با ایمان از"اسم اعظم الهی" با خبر بود،همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد،و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم بر خلاف آنچه بسیاری تصور می کننـد مفهومش این نیست که انسان کلمه ای را بگویـد و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد،بلکه منظور تخلق به آن اسم و وصف است،یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کنـد و آن چنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابـد که خود مظهری از آن اسم گردد،این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند (۱).

در مورد جمله قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ نیز مفسران احتمالات گوناگونی داده اند،اما با توجه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می توان دریافت:در سوره ابراهیم آیه ۴۳ می خوانیم: لاٰ یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ :"در روز رستاخیز مردم آن چنان وحشتزده می شونـد که چشمهایشان خیره می گردد،و حتی پلکها به هم نمی خورد(می دانیم در حالت وحشت چشم انسان به حالت یک نواخت و خیره همچون چشم مردگان باز می ماند).

بنا بر این منظور این بوده پیش از آنکه چشمت را بر هم زنی من تخت ملکه سبا را نزد تو حاضر می کنم (۲).

***



---

۱- ۱) در باره"اسم اعظم خدا"در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۳۰(ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف)نیز بحث کرده ایم.
۲- ۲) اینکه بعضی گفته انـد منظور از جمله" یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ "نظر افکندن به چیزی و بازگشت نظر به انسان و آگاهی او از آن است هیچگونه دلیلی نـدارد،همانگونه که این تعبیر گواه بر نظریه خروج شعاع از چشم که در فلسفه قدیم آمده است نخواهد بود (دقت کنید).

### نکته ها:

#### اشاره

### ۱-پاسخ به چند سؤال: [چرا سلیمان شخصا اقدام به آوردن تخت نکرد؟]

#### اشاره

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می شود این است که چرا سلیمان شخصا اقدام به این کار خارق العاده نکرد؟او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز،چرا این ماموریت را به"آصف بن برخیا"داد؟ ممکن است به خاطر این بوده که"آصف"وصی او بوده است،و سلیمان می خواسته در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند (۱)بعلاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگیهای آنها را به دست آورد،و اصولا شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است.

#### [چرا تخت را بدون اجازه صاحبش فرا خواند؟]

سؤال دیگر اینکه:سلیمان چگونه تخت ملکه سبا را بدون اجازه او نزد خود آورد؟ ممکن است به دلیل هدف بزرگتری مانند مساله هدایت و راهنمایی آنها و نشاندادن یک معجزه بزرگ بوده است،از این گذشته می دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آنها معمولا از غصب حقوق دیگران به دست می آید!

#### [عفریت چگونه توانایی بر این کار خارق العاده داشت؟]

سؤال دیگر اینکه:عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق عادتی دارد؟



---

۱- ۱) در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی بن محمد الهادی(ع) نقل شده همین پاسخ را در جواب یحیی بن اکثم می خوانیم(تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۹۱).

پاسخ این سؤال را در بحثهای مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتی افراد غیر مؤمن بر اثر ریاضتهای پرمشقت و مبارزه با نفس،توانایی بر پاره ای از خارق عادات پیدا می کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است کار آنها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است،در حالی که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خدا است و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود می باشد.

لذا می بینیم عفریت توانایی خود را محدود می کند برآوردن تخت ملکه سبا در مدت توقف سلیمان در مجلس داوری و بررسی امور کشور،در حالی که "آصف بن برخیا"هیچ حدی برای آن قائل نمی شود و محدود ساختن به یک چشم بر هم زدن در حقیقت اشاره به کمترین زمان ممکن است،و مسلم است که سلیمان از چنین کاری که معرفی یک فرد صالح است حمایت می کند،نه از کار عفریتی که ممکن است کوته نظران را به اشتباه بیفکند و آن را دلیل بر پاکی او بگیرند.

بدیهی است که هر کس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است،و نباید در حکومت الهی سلیمان،ابتکار عمل به دست عفریتها بیفتد،بلکه باید آنها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند.

***

### ۲-قدرت و امانت دو شرط مهم

در آیات فوق و همچنین"آیه ۲۶ سوره قصص"مهمترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده:نخست قوت و توانایی،و دیگر امانت و درستکاری.

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد(همانگونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است)و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جن به این دو صفت الزاما متصف

شود،اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست،خواه از تقوا سرچشمه گیرد،و خواه از نظام قانونی جامعه(دقت کنید).

***

### ۳-تفاوت" عِلْمٌ مِنَ الْکِتٰابِ "و"علم الکتاب"

در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سبأ را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد،به عنوان"من عنده علم من الکتاب"(کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود)تعبیر شده است،در حالی که در سوره رعد آیه ۴۳ در مورد پیامبر ص و گواهان بر حقانیت او چنین آمده است قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ :"بگو کافی است برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او"علم کتاب"است".

در حدیثی از"ابو سعید خدری"از"پیامبر"ص چنین آمده است که ابو سعید می گوید:من از معنی" اَلَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتٰابِ "(که در داستان سلیمان آمده)از محضرش سؤال کردم فرمود:او وصی برادرم سلیمان بن داود بود،عرض کردم" وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ "از چه کسی سخن می گوید،فرمود:

ذاک اخی علی بن ابی طالب: "او برادرم علی بن ابی طالب است"! (۱).

توجه به تفاوت"علم من الکتاب"که علم جزئی را می گوید،و"علم الکتاب" که"علم کلی"را بیان می کند روشن می سازد که میان"آصف"و"علی"ع چه اندازه تفاوت بوده است؟!.

لذا در روایات بسیاری می خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است که یک حرف آن نزد"آصف بن برخیا"بود،و چنان خارق عادتی را انجام داد،



---

۱- ۱) این حدیث را گروهی از مفسران و علمای اهل سنت به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده اند،برای توضیح بیشتر به احقاق الحق جلد سوم صفحه ۲۸۰ و ۲۸۱ مراجعه شود.

و نزد امامان اهل بیت ع هفتاد و دو حرف آن است،و یک حرف آن مخصوص به ذات پاک خدا است (۱).

***

## ۴- هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّی

دنیا پرستان مغرور،هنگامی که به قدرت می رسند،همه چیز را جز خود فراموش می کنند،و تمام امکاناتی را که بدست آورده اند، قارون وار که می گفت: إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ عِنْدِی :"آنچه را دارم بر اثر علم و دانش من است"(سوره قصص آیه ۷۸)از ناحیه خودشان می دانند لا غیر،در حالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند: هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّی :"این از فضل خدا است بر ما".

جالب اینکه سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبأ در برابرش بیان کرد،بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید،آیا شکر گذارم یا نه؟.

قبلا-نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان نعمتهای خود را همه از خدا می داند،و خاضعانه رو به درگاهش می کند که پروردگارا!شکر اینهمه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن،جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیا پرستان مغرور،و این است راه و رسم مردان پرظرفیت و با شخصیت در برابر کم ظرفیتان خودخواه.

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پر معنی سلیمان( هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّی )را بر سر در کاخهای طاغوتی خود می نویسند بی آنکه به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد ولی مهم آنست که هم بر سر در خانه باشد،هم در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او،عملش



---

۱- ۱) به اصول کافی و تفسیر نور الثقلین مراجعه شود.

نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند،و در مقام شکر آن برآید،نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود (۱).

***

## ۵-آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این اولین خارق عادتی نیست که در داستان سلیمان،و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم،و آنها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیهها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت،و جنبه های کنایی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را یک جا با معجزات انبیاء روشن سازند.

آیا آنها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آنها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند؟! چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است،و نه با صریح قرآن در آیات بسیار.

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد وسیله حضرت مسیح ع باشد،و یا حاضر کردن تخت ملکه سبا،وسیله آصف بن برخیا.

بدون شک در اینجا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم،ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبا را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آنجا حاضر کرد و بار دیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت؟ بر ما درست روشن نیست.



---

۱- ۱) درباره اهمیت شکر و تاثیر آن در فزونی نعمت و اقسام شکر(شکر تکوینی و تشریعی)بحث مشروحی در جلد دهم صفحه ۲۷۸ به بعد(ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم) آمده است.

همین قـدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متـداول روز،کارهایی انجام می دهـد که دویست سال قبل،ممکن بود جزء محالات محسوب شود،فی- المثل اگر به کسـی در چنـد قرن قبل می گفتند،زمانی فرا می رسد که انسانی در شـرق دنیا سـخن می گویـد و در غرب جهان،درست در همان لحظه،سـخنانش را می شـنوند و چهره اش را همگان می نگرنـد،آن را هـذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند،در حالی که در ما وراء علم و قدرت او،اسرار فراوانی نهفته است.

***

ص :۴۷۶

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۱ تا ۴۴]

### اشاره

قٰالَ نَكِّرُوا لَهٰا عَرْشَهٰا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِی أَمْ تَكُونُ مِنَ اَلَّذِینَ لاٰ یَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمّٰا جٰاءَتْ قِیلَ أَ هٰكَذٰا عَرْشُكِ قٰالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِینَا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٰا وَ كُنّٰا مُسْلِمِینَ (۴۲) وَ صَدَّهٰا مٰا كٰانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنَّهٰا كٰانَتْ مِنْ قَوْمٍ كٰافِرِینَ (۴۳) قِیلَ لَهَا اُدْخُلِی اَلصَّرْحَ فَلَمّٰا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سٰاقَیْهٰا قٰالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوٰارِیرَ قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمٰانَ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۴۴)

### ترجمه:

۴۱-(سلیمان)گفت،تخت او را برایش ناشناس سازید به بینم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد.

ص: ۴۷۷

۴۲-هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو اینگونه است؟(در پاسخ)گفت:گویا خود آن است!و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم!...

۴۳-و او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود.

۴۴-به او گفته شد داخل حیاط قصر شو،اما هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد(تا از آب بگذرد اما سلیمان)گفت(این آب نیست)بلکه قصری است از بلور صاف،(ملکه سبا)گفت پروردگارا! من به خود ستم کردم،و با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم.

**تفسیر:**

نور ایمان در دل ملکه سبا

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز "سلیمان" ع و "ملکه سبا" برخورد می کنیم.

سلیمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید،و نیز زمینه ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد،دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند "گفت:تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند"( قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لاَ يَهْتَدُونَ ).

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبأ به شام،کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد،ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگها و مانند آن بوده است.

اما این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبأ چه بود؟ ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق

باید با او روبرو شود؟و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟و یا واقعا می خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد،باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیتهایی را دارد.

برای جمله"ا تهتدی"(آیا هدایت می شود)نیز دو تفسیر ذکر کرده اند، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است،و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است هر چند معنی اول خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است.

*** به هر حال"هنگامی که ملکه سبا وارد شد،کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت:"آیا تخت تو این گونه است"؟( فَلَمّا جاءَتْ قِیلَ أَ هٰکَذا عَرْشُکِ ).

ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گرنه تعبیر به "قیل"(گفته شد)مناسب نبود،زیرا نام سلیمان قبلا و بعدا آمده و سخنان او به عنوان"قال"مطرح شده است.

بعلاوه مناسب ابهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

اما به هر صورت"ملکه سبا"زیرکانه ترین و حساب شده ترین جوابها را داد و"گفت گویا خود آن تخت است"!( قالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ ).

اگر می گفت:شبیه آن است،راه خطا پیموده بود،و اگر می گفت عین خود آن است،سخنی بر خلاف احتیاط بود،چرا که با این بعد مسافت،آمدن تختش به سرزمین سلیمان،از طرق عادی امکان نداشت،مگر اینکه معجزه ای صورت

گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی،در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت،قرار داده بود.

ولی با این همه،ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود:"و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم"! ( وَ أُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٰا وَ کُنّٰا مُسْلِمِینَ ).

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم،و چندان نیازی به این کار نبود.

*** و به این ترتیب سلیمان"او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت" ( وَ صَدَّهٰا مٰا کٰانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ) (۱).

هر چند"قبل از آن از قوم کافر بود"( إِنَّهٰا کٰانَتْ مِنْ قَوْمٍ کٰافِرِینَ ).

ص: ۴۸۰

---

۱- ۱) در اینکه فاعل"صد"کیست؟و همچنین"ما"در"ما کانت"موصوله است یا مصدریه؟مفسران سخن بسیار گفته اند،جمعی فاعل آن را چنان که در بالا گفتیم سلیمان دانسته اند،و بعضی خداوند که تفاوت زیادی از نظر نتیجه ندارد مطابق این دو تفسیر"ها" مفعول اول است،و"ما کانت"در جای مفعول دوم با حذف"جار"،و تقدیر چنین است(صدها سلیمان)-یا-صدها اللّٰه عما کانت تعبد من دون اللّٰه-ولی جمعی دیگر ما کانت... را فاعل صد دانسته اند که معنی چنین می شود:معبودهای ملکه او را از پرستش حق بازداشته بود-اما با توجه به اینکه در اینجا سخن از ایمان او است نه از کفر او تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد-و کلمه"ما"ممکن است موصوله یا مصدریه باشد.

آری او با دیـدن این نشانه های روشن با گذشـته تاریک خود وداع گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد.

*** در آخرین آیه مـورد بحث صـحنه دیگری از این مـاجرا بـازگو می شود، و آن مـاجرای داخـل شـدن ملکه سـبأ در قصـر مخصوص سلیمان است.

سلیمان دستور داده بود،صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن،آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید"به او گفته شد داخل حیاط قصر شو"( قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ ) (۱).

ملکه آن صحنه را که دید،گمان کرد نهر آبی است،ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد(در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا چه می کند؟)( فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سٰاقَيْهٰا ) (۲).

اما"سـلیمان به او گفت:که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده"(این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد)( قٰالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوٰارِيرَ ) (۳).

در اینجـا سؤال مهمی پیش می آیـد و آن اینکه:سـلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دسـتگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟درست است

ص:۴۸۱

---

۱- ۱) "صرح"(بر وزن طرح)گاه به معنی فضای وسیع گسترده آمده،و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند،و در اینجا ظاهرا به معنی حیاط قصر است.

۲- ۲) "لجه"در اصل از ماده"لجاج"به معنی سرسـختی در انجام کاری است،سـپس به رفت و آمـد صـدا در گلو،لجه(بر وزن ضجه)اطلاق شده،و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز لجه(بر وزن جبه)نامیده شده اند و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است.

۳- ۳) "ممرد"به معنی صاف و"قواریر"جمع"قاروره"به معنی بلور و شیشه است.

که او سلطان بود و حکمروا،ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد؟ اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پر زرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود،و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزشها و معیار شخصیت گردد؟! چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پر ضایعه و توأم با خونریزی،مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلا به چنین فکری نیفتد،بخصوص اینکه او زن بود و به این گونه مسائل تشریفاتی اهمیت می داد.

مخصوصا بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند،و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود؟این کار نشان می داد قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهایی موفق ساخته است.

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق،و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ،مطلب مهمی نبود.

و لذا هنگامی که ملکه سبأ،این صحنه را دید"چنین گفت:پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم"!( قَالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی ).

"و با سلیمان در پیشگاه اللّه،پروردگار عالمیان،اسلام آوردم"( وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ).

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم،بت می پرستیدم،غرق تجمل و زینت بودم،و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم.

اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولا این زر و زیورها

روح انسان را سیراب نمی کند.

خداوندا!من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم،از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به آستانت می سایم.

جالب اینکه:او در اینجا واژه"مع"را به کار می برد(همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر،نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند،در اینجا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند.

درست است که ملکه سبأ،قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم: وَ أُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنّا مُسْلِمِینَ (ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم).

ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تاکید بیشتر،اسلام را اعلام کرد.

او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را،قبلا دیده بود.

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص.

عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.

حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه.

و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

***

**نکته ها:**

## اشاره

## ۱-سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبأ آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم،سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست،اما اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد؟یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد؟یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوك یمن که به عنوان "تبع"مشهور بودند پیمان زناشویی بست؟در قرآن اشاره ای به اینها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته،ولی مفسران و مورخان،هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد،هر چند طبق گفته بعضی از مفسران،مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است (۱)ولی یاد آوری این مطلب را لازم می دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و همچنین خصوصیات ملکه سبا و جزئیات زندگیش افسانه ها و اساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می کند و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می شود که باید کاملا مراقب آن بود.

***

## ۲-یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در ۳۰ آیه فوق آمده بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحثها خواندیم،و به قسمت دیگری اشاره گذرایی



---

۱- ۱) آلوسی در روح المعانی.

ذیلا می کنیم.

۱-این داستان از موهبت علم وافری که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می شود،و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد،آن هم توحیدی که پایگاهش نیز "علم"است.

۲-این داستان نشان می دهد که گاه غائب شدن یک پرنده،و پرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد،و آنها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند،و این است نمونه ای از قدرت نمایی پروردگار و نمونه ای از حکومت حق! ۳-این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دلها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهرا خاموش از اسرار عمیق توحید خبر می دهد.

۴-برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش،و نیز هدایت او به سوی اللّه باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست تا پرده های تاریک از جلو چشم واقع بین او کنار برود همانگونه که سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبا را درهم شکست:حاضر ساختن تختش،و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر! ۵-هدف نهایی در حکومت انبیاء،کشورگشایی نیست،بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر رب العالمین سر تعظیم فرود آورند،و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد.

۶-روح "ایمان"همان"تسلیم"است،به همین دلیل هم سلیمان در نامه اش روی آن تکیه می کند،و هم ملکه سبا در پایان کار.

۷-گاه یک انسان با دارا بودن بزرگترین قدرت ممکن است نیازمند به موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود،نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک

ص :۴۸۵

می گیرد و گـاه مورچه ای بـا آن ضـعف و نـاتوانی وی را تحقیر می کنـد! ۸-نزول این آیات در مکه که مسـلمانان،سـخت از سوی دشـمنان در فشار بودنـد و تمام درها به روی آنان بسـته بود،مفهوم خاصـی داشت،مفهومش تقویت روحیه و دلـداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزیهای آینده بود.

***

ص: ۴۸۶

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۴۷]

### اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ فَإِذا هُمْ فَرِیقانِ یَخْتَصِمُونَ (۴۵) قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ اَلْحَسَنَهِ لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اَللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قالُوا اِطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ قالَ طائِرُکُمْ عِنْدَ اَللّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

### ترجمه:

۴۵-ما به سوی ثمود برادرشان"صالح"را فرستادیم که خدای یگانه را بپرستید،اما آنها به دو گروه تقسیم شدند و به مخاصمه پرداختند.

۴۶-(صالح)گفت:ای قوم من!چرا برای بدی قبل از نیکی عجله می کنید؟(و عذاب الهی را می طلبید نه رحمت او را)چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی کنید شاید مشمول رحمت شوید؟ ۴۷-آنها گفتند:ما تو و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفتیم(صالح)گفت:فال بد(و نیک)نزد خداست(و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد)شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید.

### تفسیر:

صالح در برابر قوم ثمود

بعد از ذکر قسمتی از سرگذشت"موسی"و"داود"و"سلیمان"در آیاتی که

گذشت چهارمین پیامبری که بخشی از زندگی او و قومش در این سوره مطرح می گردد حضرت"صالح"و قوم ثمود است.

نخست می فرماید:"ما به سوی قوم ثمود،برادرشان صالح را فرستادیم، و به او دستور دادیم که آنها را به عبادت اللّه دعوت کند"( وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ ) (۱).

همانگونه که قبلا نیز گفته شد تعبیر به"اخاهم"(برادرشان)که در داستان بسیاری از انبیاء آمده اشاره به نهایت محبت و دلسوزی آنان نسبت به اقوامشان می باشد،و در بعضی از موارد علاوه بر این،اشاره به نسبت خویشاوندی آنها با این اقوام نیز بوده است.

به هر حال تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ در جمله" أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ "خلاصه شده است،آری بندگی خدا که عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار است.

سپس می افزاید"آنها در برابر دعوت صالح به دو گروه مختلف تقسیم شدند و به مخاصمه برخاستند"(مؤمنان از یک سو و منکران لجوج از سوی دیگر) ( فَإِذا هُمْ فَرِیقانِ یَخْتَصِمُونَ ) (۲).

در سوره اعراف آیه ۷۵ از این دو گروه به عنوان"مستکبرین"و"مستضعفین" یاد شده: قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ کافِرُونَ :



---

۱- ۱) جمله" أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ "مجرور با حرف جری است که در تقدیر است،و در اصل چنین بوده:"و لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا بعباده اللّه".

۲- ۲) با اینکه"فریقان"تثنیه است فعل آن که"یختصمون"است به صورت جمع آمده به خاطر اینکه هر فریقی از گروهی تشکیل می شود و روی هم رفته مجموعه ای را به وجود می آورد.

"اشـراف مسـتکبر قوم صالـح به مستضـعفانی که ایمان آورده بودنـد گفتنـد آیا شـما یقین داریـد صالح از طرف پروردگارش فرسـتاده شده و آنها جواب دادند آری ما به آنچه او ماموریت یافته ایمان آوردیم،ولی مسـتکبران گفتند ما به آنچه شـما ایمان آورده اید کافریم"(اعراف- ۷۵ و ۷۶).

البته این درگیری دو گروه مؤمن و کافر در مورد بسیاری از پیامبران صدق می کند هر چند بعضی از آنها از این مقدار طرفدار هم محروم ماندند و همگی تقریبا به صف منکران پیوستند.

*** صالـح برای بیدار ساختن آنها به انذارشان پرداخت و از عذابهای دردناك الهی آنها را بر حذر داشت،اما آنها نه تنها پند نگرفتند و بیدار نشدند،بلکه همین مطلب را مستمسـکی برای لجاجت خویش ساخته و با اصـرار از او خواسـتند که اگر راسـت می گویی چرا مجازات الهی دامان ما را فرو نمی گیرد(این مطلب در آیه ۷۷ سوره اعراف صریحا آمده است).

ولی صالح به آنها"گفت ای قوم من!چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب نیکیها عجله برای عذاب و بدیها دارید"؟( قَالَ یَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ ).

چرا تمـام فکر خود را روی فرا رسـیدن عـذاب الهی متمرکز می کنیـد،اگر عـذاب الهی شـما را فرو گیرد،به حیاتتان خاتمه می دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند،بیائید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می دهـد بیازمائیـد"چرا از پیشـگاه خـدا تقاضـای آمرزش گناهـان خـویش نمی کنیـد تـا مشـمول رحمـت او واقـع شویـد"( لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ).

ص: ۴۸۹

چرا فقط دنبال بدیها و تقاضای نزول عذاب هستید؟این لجاجت و خیره سری برای چیست؟ تنها قوم صالح نبودند که در مقام انکار دعوت او،تقاضای عذاب موعود را می کردند،در قرآن مجید کرارا این مطلب دیده می شود از جمله در مورد قوم هود(اعراف-۷۰).

در مورد پیامبر اسلام ص و بعضی از مشرکان متعصب و سرسخت می خوانیم: وَ إِذْ قالُوا اللّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِیم :"به خاطر بیاور هنگامی که آنها گفتند پروردگارا!اگر این دعوت محمد حق است و از ناحیه تو،بارانی از سنگ بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی مبتلا کن"!(انفال-۳۲).

و این راستی عجیب است که انسان بخواهد صدق مدعی نبوت را از طریق مجازات نابود کننده بیازماید نه از طریق تقاضای رحمت،در حالی که یقینا احتمال صدق این پیامبران را در قلبشان می دادند،هر چند با زبان منکر بودند.

این درست به آن می ماند که شخصی دعوی طبابت کند و بگوید این دارو شفابخش است،و این دارو کشنده،و ما برای آزمایش او به سراغ دارویی که کشنده اش توصیف کرده است برویم،نه داروی شفا بخش.

این نهایت جهل و نادانی و تعصب است،اما جهل از این فراورده ها بسیار دارد.

*** به هر حال این قوم سرکش به جای اینکه اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگ را به گوش جان بشنوند و به کار بندند با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه- گیریهای بی پایه به مبارزه با او برخاستند،از جمله اینکه"گفتند ما هم خودت و هم کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفته ایم"( قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ ).

گویا آن سال خشکسالی و کمبود محصول و مواد غذایی بود،آنها گفتند این گرفتاریها و مشکلات ما همه از قدوم نامیمون تو و یاران تو است،شما مردم شومی هستید و برای جامعه ما بدبختی به ارمغان آورده اید،و با توسل به حربه فال بد که حربه افراد خرافی و لجوج است می خواستند منطق نیرومند او را درهم بکوبند.

اما او در پاسخ"گفت:فال بد(و بخت و طالع شما)در نزد خدا است" ( قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ ).

او است که شما را به خاطر اعمالتان گرفتار این مصائب ساخته و اعمال شما است که در پیشگاه او چنین مجازاتی را سبب شده.

این در حقیقت یک آزمایش بزرگ الهی برای شما است آری"شما گروهی هستید که آزمایش می شوید"( بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ).

اینها آزمایشهای الهی است،اینها هشدارها و بیدارباشها است،تا کسانی که شایستگی و قابلیت دارند،از خواب غفلت بیدار شوند،و مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند.

***

**نکته:**

"تطیر"و"تفال"

"تطیر"چنان که می دانیم از ماده"طیر"به معنی پرنده است،و چون عرب فال بد را غالبا بوسیله پرندگان می زد،عنوان"تطیر"به معنی فال بد زدن آمده است،در برابر"تفال"که به معنی فال نیک زدن است.

در قرآن کرارا این معنی مطرح شده است که مشرکان خرافی در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می شدند،چنان که در مورد موسی ع و یارانش

ص :۴۹۱

می خوانیم وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ :"هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را از شوم بودن موسی و همراهانش می دانستند"(اعراف-۱۳۱).

در آیات مورد بحث نیز همین عکس العمل را مشرکان قوم ثمود در برابر صالح نشان دادند.

و در سوره یس می خوانیم که در برابر رسولان مسیح(به انطاکیه)نیز مشرکان آنها را متهم به شوم بودن کردند(یس-۱۸).

اصولا انسان نمی تواند در برابر علل حوادث بی تفاوت بماند،سرانجام باید برای هر حادثه ای علتی بجوید،اگر موحد باشد و خداپرست و علل حوادث را به ذات پاک او که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می دهد بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبیعی نیز تکیه بر علم کند مشکل او حل شده است و گرنه یک سلسله علل خرافی و موهوم و بی اساس برای آنها می تراشد،موهوماتی که حد و مرزی برای آنها نیست و یکی از روشنترین آنها همین فال بد زدن است.

فی المثل عرب جاهلی حرکت پرنده ای را که از طرف راست به چپ می رفت به فال نیک می گرفت،و دلیل بر پیروزی،و اگر از طرف چپ به راست حرکت می کرد به فال بد می گرفت و دلیل بر شکست و ناکامی!و از این خرافات و موهومات بسیار داشتند.

امروز نیز در جوامعی که به خدا ایمان ندارند-هر چند از نظر علم و دانش روز پیروزیهای فراوانی کسب کرده اند-این قبیل خرافات و موهومات فراوان است تا آنجا که گاهی افتادن یک نمک پاش بر زمین آنها را سخت ناراحت می کند، و منزل و اطاق یا صندلی که شماره آن سیزده باشد سخت در وحشتشان فرو می برد، و هنوز هم بازار رمالان و فال گیران در میان آنها گرم و داغ است،و مساله موهوم بخت و طالع در میان آنها مشتری فراوان دارد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه می گوید:" طائِرُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ ": بخت و طالع

و پیروزی و شـــکست و مـوفقیت و ناکـامی شـــما همـه نزد خـــدا اسـت،خـــدایی کـه حکیـم اسـت و مـواهبش را طبق شایستگیها،شایستگیهایی که بازتاب ایمان و عمل و گفتار و کردار انسانها است تقسیم می کند.

و به این ترتیب اسلام پیروان خود را از وادی خرافه به حقیقت،و از بیراهه به صراط مستقیم دعوت می کند(در زمینه فال نیک و بد بحث مشروحی در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۶ تا ۳۱۹-ذیل آیه ۱۳۱ سوره اعراف داشته ایم).

***

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۸ تا ۵۳]

### اشاره

وَ کٰانَ فِی اَلْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ یُصْلِحُونَ (۴۸) قٰالُوا تَقٰاسَمُوا بِاللّٰهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مٰا شَهِدْنٰا
مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ (۴۹) وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنٰا مَکْراً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ (۵۰) فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَهُ مَکْرِهِمْ أَنّٰا دَمَّرْنٰاهُمْ وَ
قَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ (۵۱) فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خٰاوِیَهً بِمٰا ظَلَمُوا إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۵۲) وَ أَنْجَیْنَا اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ
(۵۳)

### ترجمه:

۴۸-در آن شهر نه گروهک بودند که فساد در زمین می کردند و مصلح نبودند.

ص :۴۹۴

۴۹-آنها گفتند:بیائید قسم یاد کنید به خدا که بر او(صالح)و خانواده اش شبیخون می زنیم و آنها را به قتل می رسانیم سپس به ولی دم او می گوئیم ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم! ۵۰-آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی،در حالی که آنها خبر نداشتند.

۵۱-بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد؟که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم! ۵۲-این خانه های آنهاست که به خاطر ظلم و ستم شان خالی مانده،و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند.

۵۳-ما کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم.

**تفسیر:**

توطئه نه گروهک مفسد در وادی القری

در اینجا بخش دیگری از داستان صالح و قومش را می خوانیم که بخش گذشته را تکمیل کرده و پایان می دهد،و آن مربوط به توطئه قتل صالح از ناحیه ۹ گروهک کافر و منافق و خنثی شدن توطئه آنها است.

می گوید"در آن شهر(وادی القری)نه گروهک بودند که فساد در زمین می کردند و اصلاح نمی کردند"( وَ كانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ ).

با توجه به اینکه"رهط"در لغت به معنی جمعیتی کمتر از ده یا کمتر از چهل نفر است روشن می شود که این گروه های کوچک که هر کدام برای خود خطی داشتند،در یک امر مشترک بودند و آن فساد در زمین و به هم ریختن نظام اجتماعی و مبادی اعتقادی و اخلاقی بود،و جمله"لا یصلحون"تاکیدی بر این امر است چرا که گاه انسان فسادی می کند و بعد پشیمان می شود و در صدد اصلاح برمی آید ولی مفسدان واقعی چنین نیستند،دائما به فساد ادامه می دهند و هرگز در صدد اصلاح نیستند.

مخصوصا با توجه به اینکه"یفسدون"فعل مضارع است و دلالت بر استمرار

می کند نشان می دهد که این کار همیشگی آنها بود.

هر یک از این نه گروهک،رئیس و رهبری داشتند و احتمالا هر کدام به قبیله ای منتسب بودند.

*** مسلما با ظهور صالح و آئین پاک و مصلح او،عرصه بر این گروهکها تنگ شد، اینجا بود که طبق آیه بعد"گفتند:بیائید قسم یاد کنید به خدا که بر او و خانواده اش شبیخون می زنیم و آنها را بقتل می رسانیم،سپس به ولی دم آنها می گوئیم که ما هرگز از هلاکت خانواده آنها خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم"! ( قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ ما شَهِدْنا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَ إِنّا لَصادِقُونَ ).

"تقاسموا"فعل امر است،یعنی همگی شرکت کنید در سوگند یاد کردن و تعهد کنید بر انجام این توطئه بزرگ،تعهدی که بازگشت و انعطافی در آن نباشد.

جالب اینکه آنها به"اللّه"قسم یاد کردند،که نشان می دهد آنها غیر از پرستش بتها معتقد به اللّه خالق زمین و آسمان نیز بودند،و در مسائل مهم به نام او سوگند یاد می کردند،و نیز نشان می دهد که آنها آن قدر مست و مغرور بودند که این جنایت بزرگ خود را با نام خدا انجام دادند!گویی می خواهند عبادت و یا خدمتی خداپسندانه انجام دهند،و این است راه و رسم مغروران از خدا بیخبر و گمراه.

"لنبیتنه"از ماده"تبییت"به معنی شبیخون زدن و حمله غافلگیرانه شبانه است،این تعبیر نشان می دهد که آنها در عین حال از طرفداران صالح بیم داشتند و از قوم و قبیله اش وحشت می کردند،لذا برای اینکه به مقصود خود برسند و در عین حال گرفتار خشم طرفداران او نشوند،ناچار نقشه حمله شبانه را طرح

کردنـد و تبانی کردنـد که هر گاه به سـراغ آنها بیایند-چون مخالفت آنها با صالح از قبل معلوم بود-متفقا سوگند یاد کنند که در این برنامه مطلقا دخالتی نداشته و حتی شاهد و ناظر صحنه هم نبوده اند!.

*** در تواریـخ آمـده است که توطئه آنها به این ترتیب بود که در کنار شـهر کوهی بود و شـکافی داشت که معبـد صالح در آنجا بود،و گاه شبانه به آنجا می رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت.

آنها تصـمیم گرفتند که در آنجا کمین کنند و به هنگامی که صالح به آنجا آمد او را به قتل رسانند،و پس از شهادتش به خانه او حمله ور شوند و شـبانه کار آنها را نیز یکسـره کنند،و سـپس به خانه های خود برگردند و اگر سؤال شود اظهار بی اطلاعی کنند.

اما خداوند توطئه آنها را به طرز عجیبی خنثی کرده و نقشه هایشان را نقش بر آب ساخت.

هنگامی که آنها در گوشه ای از کوه کمین کرده بودنـد کوه ریزش کرد و صـخره عظیمی از بالای کوه سـرازیر شـد و آنها را در لحظه ای کوتاه درهم کوبیـد و نابود کرد! لـذا قرآن در آیه بعـد می گوید:"آنها نقشه مهمی کشـیدند و ما هم نقشه مهمی کشیدیم،در حالی که آنها خبر نداشتند"!( وَ مَكَرُوا مَكْراً وَ مَكَرْنا مَكْراً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ ).

*** سـپس می افزایـد:"بنگر که عـاقبت توطئه و مکر آنهـا چگونه بود که مـا همه آنهـا و تمـام قوم و طرفـداران آنهـا را نابود کردیم"؟!( فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ).

ص :۴۹۷

واژه"مکر"چنان که قبلا(در جلد ۲ صفحه ۲۲۶)نیز گفته ایم در ادبیات عرب به معنی هر گونه چاره اندیشی است،و اختصاصی به نقشه های شیطانی و زیانبخش که در فارسی امروز در آن استعمال می شود ندارد،بنا بر این هم در مورد نقشه های زیانبخش بکار می رود،و هم چاره اندیشی های خوب.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"المکر صرف الغیر عما یقصده".

"مکر آن است که کسی را از رسیدن مقصودش باز دارند".

بنا بر این هنگامی که این واژه در مورد خداوند بکار می رود به معنی خنثی کردن توطئه های زیانبار است، و هنگامی که درباره مفسدان بکار می رود به معنی جلوگیری از برنامه های اصلاحی است.

*** سپس قرآن در مورد چگونگی هلاکت و سرانجام آنها چنین می گوید:

"ببین این خانه های آنها است که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده"!( فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خٰاوِيَةً بِمٰا ظَلَمُوا ).

نه صدایی از آنها به گوش می رسد.

نه جنب و جوشی در آنجا وجود دارد.

و نه از آن همه زرق و برقها و ناز و نعمتها و مجالس پر گناه اثری باقی مانده است.

آری آتش ظلم و ستم در آنها افتاد و همه را سوزانید و ویران کرد.

"در این ماجرا درس عبرت و نشانه روشنی است از پایان کار ظالمان و قدرت پروردگار برای کسانی که می دانند"( إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ).

*** اما در این میان خشک و تر با هم نسوختند و بی گناه به آتش گنه کار نسوخت "ما کسانی را که ایمان آورده،و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم"و آنها هرگز

به سرنوشت شوم بدکاران گرفتار نشدند( وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ ).

***

## نکته ها:

## اشاره

## مجازات قوم ثمود

در آیات قرآن گاهی در مورد این قوم طغیانگر می گوید:"زلزله آنها را فرو گرفت و درهم کوبید"" فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ " (اعراف ۷۸).

و گاه می گوید:"صاعقه آنها را فرو گرفت"" فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ " (ذاريات-۴۴).

و گاه می گوید:"صیحه آسمانی دامانشان را گرفت"" وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ "(هود-۶۷).

اما هیچ منافاتی بین این تعبیرات سه گانه نیست،چرا که صاعقه همان جرقه بزرگ الکتریکی است که در میان قطعات ابر و زمین مبادله می شود،هم با صدای عظیم و صیحه همراه است،و هم با لرزش شدید زمین های اطراف(در مورد صیحه آسمانی توضیحات بیشتری در جلد ۹ صفحه ۱۶۴ ذیل آیه ۶۷ سوره هود داده ایم).

*** ۲-بعضی از مفسران روایت کرده اند که یاران حضرت صالح که با او نجات یافتند چهار هزار نفر بودند،آنها به فرمان پروردگار از آن منطقه آلوده مملو از فساد بیرون رفته،به سوی حضرموت کوچ کردند (۱).

***۳-"خاویه"از ماده"خواء"(بر وزن هواء)گاه به معنی ساقط گشتن و ویران شدن است،و گاه به معنی خالی شدن،این تعبیر در مورد ستارگان



---

۱- ۱) "طبرسی"در مجمع البیان،"آلوسی"در روح المعانی و"قرطبی"در تفسیر معروفش،ذیل آیات مورد بحث.

(شهب)که سقوط می کند نیز آمده،می گویند"خوی النجم"یعنی ستاره سقوط کرد.

راغب در مفردات می گوید:معنی اصلی"خوی"خالی شدن است،این تعبیر در مورد شکمهای گرسنه،گردوی پوک و ستارگان خالی از باران گفته شده است(عرب جاهلی معتقد بود که هر ستاره ای در افق ظاهر می شود بارانی همراه دارد).

***۴-از ابن عباس چنین روایت شده که می گوید:"من از قرآن به خوبی استفاده کرده ام که ظلم و ستم خانه ها را ویران می کند"سپس به آیه فوق "فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خٰاوِیَةً بِمٰا ظَلَمُوا "استدلال کرد (۱).

و براستی تاثیر ظلم در ویران کردن شهرها و جامعه ها با هیچ چیز قابل مقایسه نیست،ظلم صاعقه مرگبار است،ظلم زلزله ویرانگر است،ظلم همچون صیحه مرگ آفرین آسمانی است و تاریخ بارها و بارها این حقیقت را اثبات کرده است که دنیا ممکن است با کفر ادامه یابد اما با ظلم قابل دوام نیست.

***۵-بدون شک مجازات عمومی قوم ثمود،بعد از قتل ناقه صالح بوده است همانگونه که در آیه ۶۵ تا ۶۷ سوره هود می خوانیم: هنگامی که ناقه را از پای درآوردند به آنها گفت:"سه روز در خانه هایتان،بهره گیرید و بعد از آن، عذاب الهی به طور قطع فرا خواهد رسید،و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند رهایی بخشیدیم و ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت و در خانه هایشان بروی زمین افتادند و مردند".

بنا بر این تنها بعد از توطئه قتل صالح نبود که عذاب فرود آمد،بلکه به



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

احتمال قوی در ماجرای توطئه قتل این پیامبر،فقط گروه توطئه گران نابود شدند،و باز به آنها مهلت داده شد و بعد از قتل ناقه همه ظالمان و گنه کاران بی ایمان از میان رفتند،و این است نتیجه جمع میان آیات این سوره و آنچه در سوره هود و سوره اعراف آمده است.

به تعبیر دیگر در آیات مورد بحث،نابودی آنها به دنبال توطئه قتل صالح و خانواده او آمده است،و در آیات سوره اعراف و هود،نابودی آنها بعد از قتل ناقه صالح،نتیجه این دو چنین می شود که آنها نخست توطئه قتل او را چیدند و هنگامی که موفق نشدند اقدام به قتل ناقه که معجزه بزرگ او بود کردند، و بعد از سه روز مهلت،عذاب دردناکشان فرا رسید.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها نخست ناقه را به قتل رساندند و چون صالح آنها را تهدید به مجازات الهی بعد از سه روز کرد به فکر نابود کردن خود او افتادند که موفق نشدند و نابود شدند (۱).

***



---

۱- ۱) تفسیر"روح البیان"ذیل آیه مورد بحث.

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۵۴ تا ۵۵]

### اشاره

وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجٰالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ اَلنِّسٰاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵)

### ترجمه:

۵۴-و لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت آیا شما به سراغ کار بسیار قبیح می روید در حالی که(زشتی و نتایج شوم آن را)می بینید؟ ۵۵-آیا شما بجای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید؟شما قومی جاهل هستید.

### تفسیر:

انحراف قوم لوط

بعد از ذکر گوشه هایی از زندگی موسی و داود و سلیمان و صالح با اقوامشان پنجمین پیامبری که در این سوره به زندگی او اشاره شده است،پیامبر بزرگ خدا حضرت لوط است.

این چندمین بار است که قرآن به این موضوع پرداخته و قبلا در سوره"حجر" و"هود"و"شعراء"و"اعراف"مطالبی در این زمینه آمده است:

این تکرار و مشابه آن به خاطر این است که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یک بار یک حادثه را کلا بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود،بلکه یک کتاب تربیت و انسانسازی است،و می دانیم در مسائل تربیتی گاه شرائط ایجاب می کند که یک حادثه را بارها و بارها یاد آور شوند،از زوایای مختلف به آن بنگرند و در جهات گوناگون نتیجه گیری کنند.

ص:۵۰۲

به هر حال زندگی قوم لوط که به انحراف جنسی و همجنس گرایی و عادات زشت و ننگین دیگر در دنیا مشهورند،و همچنین پایان دردناك زندگی آنها می تواند تابلوی گویایی برای کسانی که در منجلاب شهوت غوطه ورند بوده باشد،و گسترش این آلودگی در میان انسانها ایجاب می کند که این ماجرا بارها خاطر نشان گردد.

در آیات مورد بحث نخست می گوید:"لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت:آیا شما به سراغ کار بسیار زشت و قبیح می روید در حالی که(زشتی و نتائج شوم آن را)می بینید( وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ) (1).

"فاحشه"چنان که قبلا-هم اشاره کرده ایم به معنی کارهایی است که زشتی و قباحت آن روشن و آشکار است و در اینجا منظور همجنس گرایی و عمل ننگین "لواط"است.

جمله انتم تبصرون اشاره به این است که شما زشتی و شناعت این عمل و عواقب شوم آن را با چشم خود می بینید که چگونه جامعه شما را سر تا پا آلوده کرده،و حتی بچه ها و کودکان شما در امان نیستند،چرا می بینید باز هم بیدار نمی شوید؟! و اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به این باشد که در مقابل چشم یکدیگر مرتکب چنین کاری می شوند با ظاهر عبارت چندان سازگار نیست،چرا که لوط می خواهد و جدان آنها را بیدار کرده و ندای درونشان را به گوششان برساند،سخن لوط از بصیرت است و دیدن عواقب مرگبار این عمل و بیدار شدن.

***



---

۱- ۱) "لوطا"ممکن است منصوب به فعل"ارسلنا"باشد که در آیات قبل آمده و یا به فعل مقدری همچون"اذکر"ولی احتمال دوم با توجه به جمله اذ قال... مناسبتر به نظر می رسد.

سپس می افزاید:"آیا شما بجای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید" ( أَ إِنَّکَمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ ).

در حقیقت نخست به عنوان"فاحشه"(کار زشت)از این عمل یاد کرده، سپس آن را روشنتر بیان می کند تا جای هیچ ابهامی باقی نماند،و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم است.

و برای اینکه روشن سازد انگیزه این عمل جهالت و نادانی است می افزاید:

"بلکه شما قومی جاهل و نادان هستید"( بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ).

جهل به خداوند،و جهل به هدف آفرینش،و نوامیس خلقت،و جهل به آثار شوم این گناه ننگین،و اگر خودتان خوب بیندیشید به این حقیقت می رسید که این عمل تا چه حد جاهلانه است.و ذکر این جمله به صورت"استفهامیه" برای این است که پاسخ را از درون و جدان خود بشنوند تا مؤثرتر باشد.

***

ص :۵۰۴

آغاز جزء ۲۰ قرآن مجید (بقیه سوره نمل)

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۵۶ تا ۵۹]

### اشاره

فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ اَلْغَابِرِينَ (۵۷) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ اَلْمُنْذَرِينَ (۵۸) قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ وَ سَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ اَلَّذِينَ اِصْطَفَى آللّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

### ترجمه:

۵۶-آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند:خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها افرادی پاکدامن هستند! ۵۷-ما او و خانواده اش را نجات دادیم،بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان باشد.

ص:۵۰۵

۵۸-سپس بارانی(از سنگ)بر آنها فرستادیم(که همگی زیر آن مدفون شدند)و چه بد است باران انذار شدگان.

۵۹-بگو حمد مخصوص خداست و سلام(و درود)بر بندگان برگزیده اش،آیا خداوند بهتر است یا بتهایی را که شریک او قرار می دهند؟

**تفسیر:**

آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است!

در بحثهای گذشته منطق نیرومند پیامبر بزرگ خدا"لوط"را در مقابل منحرفان آلوده ملاحظه کردیم که با چه بیان شیوا و مستدل آنها را از عمل ننگین همجنس گرایی باز می دارد و به آنها نشان می دهد که این کار نتیجه جهل و نادانی و بیخبری از قانون آفرینش و از همه ارزشهای انسانی است.

اکنون ببینیم این قوم کثیف و آلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند؟!.

قرآن می گوید:"آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند:

خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید،چرا که اینها افرادی پاکند" و حاضر نیستند خود را با ما هماهنگ کنند!!( فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ ).

جوابی که بیانگر انحطاط فکر و سقوط فوق العاده اخلاقی آنها بود.

آری در محیط آلودگان،پاکی جرم است و عیب!یوسفهای پاکدامن را به جرم عفت و پارسایی به زندان می افکنند،و خاندان پیامبر بزرگ خدا "لوط"را به خاطر پرهیزشان از آلودگی و ننگ،تبعید می کنند،اما زلیخاها آزادند و صاحب مقام!و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند! و این است مصداق روشن سخنی که قرآن درباره گمراهان می گوید که:

بر دلهای آنها-به خاطر اعمالشان-مهر می نهیم،و بر چشمشان پرده می افکنیم،

و در گوششان سنگینی است.

این احتمـال نیز در جمله انـاس یتطهرون وجود دارد که آنها به خاطر فرو رفتن در این منجلاب فساد و خو گرفتن به آلودگی،این سخن را از روی مسخره به خاندان لوط می گفتند که اینها تصور می کنند کار ما ناپاکی است و پرهیز آنها پاکدامنی!چه چیز عجیب و مسخره ای؟! و این شگفت آور نیست که حس تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود،داستان معروف"مرد دباغی که دائما با پوستهای متعفن سر و کار داشت و شامه او با آن خو گرفته بود و گذشتن او از بازار عطاران و بیهوش شدن از بوی نامناسب عطر!و دستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید و از مرگ نجات یابد"شنیده ایم و مثال حسی جالبی است برای این مطلب منطقی.

*** در روایات آمده است که لوط حدود سی سال آنها را تبلیغ کرد ولی جز خانواده اش(آنهم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد)به او ایمان نیاوردند (۱).

بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جایی در عالم حیات ندارند و باید طومار زندگانیشان در هم پیچیده شود،لذا در آیه بعد می گوید:

"ما لوط و خاندانش را رهایی بخشیدیم بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقیماندگان باشد"( فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ) (۲).

*** و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین(در سحرگاه شبی که شهر غرق

ص: ۵۰۷

---

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۸۲.

۲- ۲) "غابر"به معنی کسی است که بعد از رفتن همراهان باقی می ماند.

فساد و ننگ بود)پس از آنکه صبحگاهان فرا رسید"بارانی(از سنگ)بر آنها فرستادیم"(که همگی زیر آن مدفون شدند،و این بعد از آن بود که زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را به کلی زیر و رو کرد)( وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً ).

"و چه سخت و ناگوار و بد است باران انذار شدگان"( فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ).

درباره قوم لوط و سرنوشت آنها و اثرات شوم همجنس گرایی بحثهای مشروحی در جلد نهم تفسیر نمونه صفحه ۱۷۸-۱۹۸(ذیل آیات ۷۷-۸۳ سوره هود) داشتیم که نیاز به تکرار آن نیست.

تنها ذکر یک نکته را ضروری می دانیم و آن اینکه:

قانون خلقت برای ما مسیری تعیین کرده است که پیمودنش مایه تکامل و حیات ما،و مخالفتش مایه سقوط و مرگ ما است.

قانون خلقت جاذبه جنسی را-به عنوان عامل بقای نسل انسان و آرامش روح او-میان دو جنس مخالف قرار داده،و تغییر مسیر آن به سوی"همجنس گرایی"هم آرامش روحی را بر هم می زند،و هم آرامش اجتماعی را،و از آنجا که این قوانین اجتماعی ریشه ای در فطرت دارد این تخلف سبب ناهماهنگی در سازمان وجود انسان می شود.

لوط پیامبر بزرگ خدا قوم منحرف را متوجه همین ریشه فطری کرده و به آنها می گوید آیا به سراغ کار زشتی می روید با اینکه می بینید،این جهل و بیخبری از قانون حیات و جهل به مفهوم سفاهت است که شما را به این بیراهه کشانده.

و جای تعجب نیست که سائر قوانین خلقت نیز در باره این قوم دگرگون گردد،و بجای بارانی از آب حیاتبخش،بارانی از سنگ بر سر آنان فرود آید، و سرزمین آرامشان با زلزله ها زیر و رو گردد،و نه تنها نابود شوند که آثارشان نیز محو گردد.

در آخرین آیه مورد بحث بعد از پایان شرح حال پنج پیامبر بزرگ الهی و سرنوشت قوم آنها، روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام ص کرده و به عنوان یک نتیجه گیری از گذشته،و مقدمه ای برای طرح گفتگو با مشرکان،چنین می فرماید:"بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است"( قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ ).

ستایش مخصوص خداوندی است که اقوام ننگینی همچون قوم لوط را نابود کرد،مبادا دامنه آلودگیهای آنها سراسر زمین را فرا گیرد.

حمد و ستایش برای کسی است که فاسدان مفسدی همچون قوم ثمود و فرعونیان گردنکش را به دیار عدم فرستاد تا راه و رسمشان سنت و الگویی برای دیگران نشود.

و سرانجام حمد و ستایش از آن کسی است که اینهمه قدرت و نعمت به بندگان با ایمانی همچون داود و سلیمان ع بخشید و گمراهانی همچون قوم سبا را به وسیله آنها هدایت کرد.

سپس می افزاید"و سلام و درود بر بندگان برگزیده اش"( وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی ).

سلام بر موسی و صالح و لوط و سلیمان و داود ع و سلام بر همه انبیاء و پیروان راستینشان.

بعد می گوید:"آیا خداوندی که اینهمه توانایی و قدرت و موهبت و نعمت دارد بهتر است یا بتهایی را که آنها شریک خدا قرار می دهند و مطلقا مبدأ اثر نیستند"؟! ( آللّهُ خَیْرٌ أَمّا یُشْرِکُونَ ) (۱).

ص :۵۰۹

---

۱- ۱) "آلله"در اصل أ الله بوده که یکی از دو همزه آن تبدیل به الف و نتیجتا به صورت مد در آمده است و جمله" أَمّا یُشْرِکُونَ "در اصل ام ما یشرکون بوده که "ام"برای استفهام و"ما"موصوله است که در هم ادغام گردیده.

در این سرگذشتهای پیامبران پیشین دیدیم که بتها هرگز نتوانستند به هنگام نزول بلاها کمترین کمک به عابدان خود کنند،در حالی که خداوند مؤمنان را در هیچیک از این مشکلات تنها نگذارد،و لطف بی پایانش به یاری آنها آمد.

***

ص:۵۱۰

## [سوره النمل (٢٧): آیات ۶٠ تا ۶۴]

### اشاره

أَمَّنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَنْبَتْنٰا بِهِ حَدٰائِقَ ذٰاتَ بَهْجَةٍ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهٰا أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶٠) أَمَّنْ جَعَلَ اَلْأَرْضَ قَرٰاراً وَ جَعَلَ خِلاٰلَهٰا أَنْهٰاراً وَ جَعَلَ لَهٰا رَوٰاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ اَلْبَحْرَيْنِ حٰاجِزاً أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۶١) أَمَّنْ يُجِيبُ اَلْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ يَكْشِفُ اَلسُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفٰاءَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ (۶٢) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ اَلرِّيٰاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ تَعٰالَى اَللّٰهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۶٣) أَمَّنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۶۴)

ص: ۵١١

**ترجمه:**

۶۰-آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که آسمان و زمین را آفریده؟،و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن باغهایی زیبا و سرورانگیز رویاندیم،و شما قدرت نداشتید درختان آن را برویانید،آیا معبود دیگری با خداست؟نه،آنها گروهی هستند که(از روی نادانی)مخلوقات خدا را در ردیف او قرار می دهند.

۶۱-یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد،و در میان آن نهرهایی روان ساخت،و برای زمین کوه های ثابت و پا بر جا ایجاد کرد،و میان دو دریا مانعی قرار داد(تا با هم مخلوط نشوند،با این حال)آیا معبودی با خدا است؟،نه بلکه اکثر آنها نمی دانند(و جاهلند).

۶۲-یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد،و شما را خلفای زمین قرار می دهد،آیا معبودی با خداست؟کمتر متذکر می شوید! ۶۳-یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا هدایت می کند،و کسی که بادها را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد،آیا معبودی با خداست؟ خداوند برتر است از اینکه شریک برای او قرار دهند.

۶۴-یا کسی که آفرینش را آغاز کرد،و سپس آن را تجدید می کند،و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد،آیا معبودی با خداست؟بگو دلیلتانرا بیاورید اگر راست می گوئید.

**تفسیر:**

با اینهمه دلیل باز مشرک می شوید؟

در آخرین آیه بحث گذشته-بعد از ذکر بخشهای تکان دهنده ای از زندگی پنج پیامبر بزرگ-سؤال کوتاه و پر معنایی مطرح شد که"آیا خداوند با اینهمه

قدرت و توانایی بهتر است یا بت های بی ارزشی که آنها ساخته اند".

در آیات مورد بحث به شرح آن پرداخته و ضمن پنج آیه که با پنج سؤال حساب شده شروع می شود مشرکان را تحت بازپرسی و محاکمه قرار می دهد،و روشنترین دلائل توحید را در پنج آیه ضمن اشاره به دوازده نمونه از مواهب بزرگ خداوند بیان می کند.

نخست به خلقت آسمانها و زمین و نزول باران و برکات ناشی از آن پرداخته چنین می گوید:"آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن باغهای زیبا و سرورانگیز رویاندیم"( أَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَنْبَتْنٰا بِهِ حَدٰائِقَ ذٰاتَ بَهْجَهٍ ) (۱).

"حدائق"جمع"حدیقه"به طوری که بسیاری از مفسران گفته اند به معنی باغی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و از هر نظر محفوظ باشد، همچون"حدقه"چشم که در میان پلکها محصور شده است و"راغب"در"مفردات" می گوید:"حدیقه در اصل به زمینی می گویند که آب در آن جمع شده است، همچون حدقه چشم که همیشه آب در آن قرار دارد".

از مجموع این دو سخن می توان چنین نتیجه گرفت که حدیقه باغی است که هم دیوار دارد و هم آب کافی.

"بهجه"(بر وزن لهجه)به معنی زیبایی رنگ و حسن ظاهر است که

ص: ۵۱۳

---

۱ - ۱) این آیه در حقیقت محذوفی دارد و تقدیر چنین است:"ما یشرکون خیر امن خلق السماوات و الارض"در حقیقت در آیه قبل سؤال چنین بود آیا خداوند که مبدأ نجات بندگان است بهتر است یا بتهایی را که شریک او قرار می دهند؟ولی در این آیه سؤال را از بتها شروع می کند،می گوید:"آنها بهترند یا خداوندی که خالق آسمانها و زمین است"؟

بینندگان را غرق سرور می کند (۱).

و در پایان آیه روی سخن را به بندگان کرده می گوید:"شما قدرت نداشتید که درختان این باغهای زیبا را برویانید"( مٰا کٰانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهٰا ).

کار شما تنها بذر افشانی و آبیاری است،اما کسی که حیات را در دل این بذر آفریده،و به نور آفتاب و قطرات حیاتبخش باران و ذرات خاک فرمان می دهد که این دانه را برویانید،تنها خدا است.

اینها حقائقی است که هیچکس نمی تواند منکر آن شود،و یا آن را به غیر خدا نسبت دهد،او است که آفریننده آسمانها و زمین است،و او است که نازل کننده باران است،او مبدأ اینهمه زیبایی و حسن و جمال در عالم حیات است.

حتی دقت در رنگ آمیزی یک گل زیبا و برگهای لطیف و منظمی که در درون یکدیگر اطراف هسته مرکزی گل حلقه زده اند،و آوای حیات سرداده اند کافی است که انسان را به عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار آن آشنا سازد،اینها است که قلب انسان را تکان می دهد و به سوی او می خواند.

به تعبیر دیگر:توحید در خلقت(توحید خالق)و توحید در ربوبیت (توحید تدبیر کننده این جهان)پایه ای برای"توحید معبود"شمرده شده است.

و لذا در پایان آیه می گوید:"آیا معبود دیگری با خدا است"( أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ).

"ولی آنها گروهی نادان هستند که از پروردگار عدول کرده و غیر او را که هیچگونه قدرتی ندارد شریک او قرار می دهند"( بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ ) (۲).

***

ص:۵۱۴

---

۱ - ۱) کلمه"ذات"در" ذٰاتَ بَهْجَةٍ "به صورت مفرد آمده در حالی که"حدائق" که موصوف آن است جمع است،این به خاطر آن است که"حدائق"جمع مکسر است، و جمع مکسر گاهی به مفهوم"جماعت"که مفرد است می آید،و صفت آن نیز مفرد خواهد بود.

۲ - ۲) "یعدلون"ممکن است از ماده"عدول"به معنی انحراف و بازگشت از حق به سوی باطل باشد،و نیز ممکن است از ماده"عدل"(بر وزن قشر)به معنی معادل و شبیه و نظیر باشد،در صورت اول مفهومش این است که آنها از خداوند واحد یکتا به غیر او عدول می کنند،و در صورت دوم مفهومش این است که برای او عدیل و نظیر قائل می شوند.

در دومین سؤال به بحث از موهبت آرامش و ثبات زمین و قرارگاه انسان در این جهان پرداخته می گوید:"آیا معبودهای ساختگی آنها بهتر است یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد،و در میان آن،نهرهای آب جاری،روان ساخت، و برای زمین،کوه های ثابت و پا بر جا ایجاد کرد"؟!(تا همچون زرهی قشر زمین را از لرزش نگاه دارند)( أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِیَ ) (۱).

و نیز"میان دو دریا(از آب شیرین و شور)مانعی قرار داد"تا با هم مخلوط نشوند( وَ جَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حاجِزاً ).

به این ترتیب،چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است که سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید:

آرامش خود زمین که در عین حرکت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حرکت در مجموعه منظومه شمسی،آن چنان یک نواخت و آرام است که ساکنانش به هیچوجه آن را احساس نمی کنند،گویی در یک جا میخکوب شده و ثابت ایستاده است و کمترین حرکتی ندارد.

و دیگر وجود کوه ها-که سابقا گفتیم دور تا دور زمین را فرا گرفته اند و ریشه های آنها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشکیل داده است،و در برابر فشارهای داخلی زمین و حرکات جزر و مد خارجی که بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود



---

۱- ۱) "خلال"در اصل به معنی شکاف میان دو چیز است،و"رواسی"جمع "راسیه"به معنی ثابت و پا بر جا می باشد.

مقاومت می کند،و هم مانعی است برای طوفانهای عظیم که آرامش زمین را بر هم می زنند (۱).

و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخش هایی از آب شیرین و آب شور اقیانوسها قرار داده،این حجاب نامرئی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین،و به اصطلاح تفاوت "وزن مخصوص "آنها نیست که سبب می شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می ریزند تا مدت زیادی،در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آنها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می سازد،و آنها را آبیاری می کند،که شرح این سخن را ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان در همین جلد آورده ایم.

و در عین حال در لابلای بخشهای مختلف زمین،نهرهایی از آب که مایه حیات و زندگی و سرچشمه طراوت و خرمی،و مزارع آباد و باغهای پر ثمر است، قرار داده،بخشی از منابع این آبها در کوه ها است،و بخشی در لابلای قشرهای زمین.

آیا این نظام می تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد؟ آیا بتها نقشی در این نظام بدیع و شگفت انگیز دارند؟! حتی بت پرستان چنین ادعایی نمی کنند.

لذا در پایان آیه بار دیگر این سؤال را تکرار می کند که"آیا معبودی با اللّه هست"؟( أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ).

نه"بلکه اکثر آنها نادانند و بیخبر"( بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ).

***



---

۱- ۱) درباره نقش کوه ها در ثبات زمین و برکات دیگر آن،در جلد دهم صفحه ۱۱۳ (ذیل آیه ۳ سوره رعد)نیز بحث کرده ایم.

در سومین سؤال،از این سؤالات پنجگانه که مجموعه ای از یک بازپرسی و محاکمه معنوی را تشکیل می دهد،سخن از حل مشکلات،و شکستن بن بستها و اجابت دعاها است،می گوید:

"آیا معبودهای بی ارزش شما بهترند یا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می رساند و گرفتاری و بلا را بر طرف می کند"؟!( أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ ).

آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود کارد به استخوانش می رسد،و از هر نظر درمانده و مضطر می گردد،تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید،و بن بستها را بر طرف سازد،و نور امید در دلها بپاشد،و درهای رحمت به روی انسانها درمانده بگشاید،تنها ذات پاک او است و نه غیر او.

از آنجا که این واقعیت به عنوان یک احساس فطری در درون جان همه انسانها است،بت پرستان نیز به هنگامی که در میان امواج خروشان دریا گرفتار می شوند تمام معبودهای خود را فراموش کرده،دست به دامن لطف "اللّه"می زنند همانگونه که قرآن می گوید: فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ :"هنگامی که سوار کشتی می شوند خدا را می خوانند در حالی که پرستش را مخصوص او می دانند(عنکبوت-۶۵).

سپس می افزاید:

نه تنها مشکلات و ناراحتیها را بر طرف می سازد بلکه"شما را خلفای زمین قرار می دهد"( وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ ).

"آیا با اینهمه معبودی با خدا است"؟( أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ ).

"ولی شما کمتر متذکر می شوید"و از این دلائل روشن پند و اندرز نمی گیرید

ص :۵۱۷

( قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ ) (۱).

پیرامون مفهوم "مضطر" و مساله استجابت دعا و شرائط آن بحثهایی است که در نکته ها در پایان همین آیات خواهد آمد.

منظور از " خُلَفٰاءَ الْأَرْضِ "ممکن است به معنی ساکنان زمین و صاحبان آن باشد،چرا که خدا با آن همه نعمت و اسباب رفاه و آسایش و آرامش که در زمین قرار داده انسان را حکمران این کره خاکی ساخته،و او را برای سلطه بر آن آماده کرده است.

مخصوصا هنگامی که انسان در اضطرار فرو می رود و به درگاه خدا رو می آورد و او به لطفش بلاها و موانع را بر طرف می سازد،پایه های این خلافت مستحکمتر می شود(و از اینجا رابطه میان این دو بخش از آیه روشن می گردد).

و نیز ممکن است اشاره به این باشد که خدا ناموس حیات را چنین قرار داده که دائما اقوامی می آیند و جانشین اقوام دیگر می شوند که اگر این تناوب نبود تکاملی صورت نمی گرفت (۲).

*** در چهارمین سؤال مساله هدایت را مطرح کرده می گوید:"آیا این بتها بهترند یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا(بوسیله ستارگان)هدایت می کند"؟( أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ).

"و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد"( وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيٰاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ).

بادهایی که بیانگر نزول بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت،پیشاپیش

ص: ۵۱۸

---

۱ - ۱) "ما"در" قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ "ظاهرا زائده است و می دانیم فائده حروف زائده در بسیاری از موارد تاکید است.و "قلیلا"صفت است برای مصدر محذوفی و در تقدیر چنین بوده "تتذکرون تذکرا قلیلا".
۲- ۲) بنا بر این " خُلَفٰاءَ الْأَرْضِ "به معنی "خلفاء فی الارض"است.

آن حرکت می کنند،در حقیقت کار آنها نیز هدایت مردم است به نزول باران.

تعبیر"بشرا"(بشارت دهندگان)در مورد بادها و تعبیر به"رحمت" در مورد باران هر دو جالب است،چرا که بادها هستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوسها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند،و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند.

همچنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سر می دهد و هر جا نازل شود خیر و رحمت و برکت و زندگی می آفریند (۱).

(شرح بیشتر درباره نقش بادها در نزول باران در سوره اعراف ذیل آیه ۵۷ جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۱۴ آمده است).

و در پایان آیه،بار دیگر،مشرکان را مخاطب ساخته می گوید:"آیا معبود دیگری با خدا است"؟!( أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ).

سپس بی آنکه منتظر جواب آنها باشد اضافه می کند:"خداوند برتر و بالاتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند"( تَعٰالَى اللّٰهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ).

*** در آخرین آیه مورد بحث پنجمین سؤال را که در مورد مبدء و معاد است به این صورت مطرح می کند:"آیا معبودان شما بهترند یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را اعاده می کند"؟!( أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ).

"و کسی که در میان این آغاز و انجام،شما را از آسمان و زمین روزی می دهد"( وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ ).

آیا با این حال باز هم معتقدید که"معبودی با خدا است"؟( أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ).



---

۱- ۱) "بشر"(بر وزن عشر)چنان که قبلا هم گفته ایم مخفف"بشر"(بر وزن کتب) جمع"بشور"(بر وزن قبول)به معنی مبشر و بشارت دهنده است.

"به آنها بگو اگر چنین اعتقادی دارید دلیلتان را بیاورید اگر راست می گوئید"( قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ).

در واقع آیات گذشته همه سخن از مبدء و نشانه های عظمت خدا در عالم هستی و مواهب و نعمتهای او می گفت،ولی در آخرین آیه،بحث را از یک گذرگاه ظریف به مساله معاد منتقل می کند،چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می شود.

و از اینجا پاسخ سؤالی که بسیاری از مفسران مطرح کرده اند معلوم می شود و آن اینکه مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالبا عقیده به معاد(معاد جسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آنها سؤال کنیم و اقرار بخواهیم؟ پاسخ اینکه این سؤال،توأم با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است،و اینهمه روزیها و مواهب از ناحیه او می باشد،کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است.

ضمنا منظور از"رزق آسمان"،باران و نور آفتاب و مانند آن است،و منظور از"رزق زمین"گیاهان و مواد غذایی مختلفی است که مستقیما از زمین می روید یا به طور غیر مستقیم از زمین نشات می گیرد همچون دامها،همچنین معادن و مواد گوناگونی که انسان در زندگی خود از آن بهره می گیرد.

***

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟

گرچه خداوند دعای همه را-هر گاه شرائطش جمع باشد-اجابت می کند ولی در آیات فوق مخصوصا روی عنوان"مضطر"تکیه شده است،به این دلیل که یکی از شرائط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب بکلی برگیرد

و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد،همه چیز را از آن او بداند و حل هر مشـکلی را به دست او ببیند،و این درک و دید در حال اضطرار دست می دهد.

درست است که عـالم،عـالم اسـباب است،و مؤمن نهایت تلاش و کوشـش خود را در این زمینه به کار می گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی شود،همه را از برکت ذات پاک او می بیند"دیده ای نافذ و سبب سوراخ کن دارد که اسباب را از بیخ و بن بر می کند"و در پشت حجاب اسباب ذات"مسبب الاسباب"را می بیند و همه چیز را از او می خواهد.

آری اگر انسان به این مرحله برسد مهمترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است.

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی -صلوات اللّه و سلامه علیه-شده.

در روایتی از امام باقر می خوانیم که فرمود:

و اللّه لکـأنی انظر الی القائم و قـد اسـند ظهره الی الحجر ثم ینشـد اللّه حقه...قال هو و اللّه المضـطر فی کتاب اللّه فی قوله: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفٰاءَ الْأَرْضِ :

"به خـدا سوگنـد گویا من مهـدی ع را می بینم که پشت به حجر الاسود زده و خدا را به حق خود می خواند...سـپس فرمود:به خدا سوگند مضطر در کتاب اللّه در آیه أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ ...او است" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین آمده:

نزلت فی القـائم من آل محمـد علیهم السـلام هو و اللّه المضـطر اذا صـلی فی المقـام رکعتین و دعـا الی اللّه عز و جـل فاجابه و یکشف السوء و یجعله خلیفه فی الارض:

ص :۵۲۱

---

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۹۴.

"این آیه در مورد مهدی از آل محمد ع نازل شده،به خدا سوگند مضطر او است،هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجا می آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می دارد دعای او را اجابت می کند،ناراحتی ها را بر طرف می سازد،و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد" (۱).

بدون شک منظور از این تفسیر-همانگونه که نظائر آن را فراوان دیده ایم- منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی ع نیست،بلکه آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشن آن وجود مهدی ع است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد،درها بسته شده،کارد به استخوان رسیده بشریت در بن بست سختی قرار گرفته،و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست به دعا برمی دارد و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد و به مصداق وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفٰاءَ الْأَرْضِ او و یارانش را خلفای روی زمین می کند (۲).

درباره اهمیت"دعا"و"شرائط اجابت آن"و اینکه چرا گاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد،به طور مشروح در جلد اول ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث کرده ایم.

***

### ۲-همه جا دعوت به استدلال منطقی

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می شود،مخصوصا جمله هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ :"دلیل خود را بیاورید"در چهار مورد از قرآن مجید آمده است(بقره-۱۱۱ و انبیاء-۲۴ و نمل-۶۴ و قصص-۷۵)و در موارد دیگری

ص:۵۲۲

---

۱- ۱) همان مدرک.

۲- ۲) جالب اینکه این بحث درست در روز نیمه شعبان سال ۱۴۰۳ روز میلاد مسعود حضرت مهدی(ع)نگاشته شد.

نیز روی کلمه"برهان"مخصوصا تکیه شده است(برهان به معنی محکمترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).

این منطق"برهان طلبی"اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن می کند چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد،چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد؟آیات قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون.

این درست بر خلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار"دل"می داند،و عقل را از آن بیگانه معرفی می کند،و حتی تضادهای عقلی(همچون توحید در تثلیث)را در مذهب می پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد،در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

عظمت این برنامه اسلامی(تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی)هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسائل غیر منطقی تشکیل می داد.

***

### ۳-جمع بندی و مروری بر آیات گذشته

در آیاتی که گذشت قرآن برای اثبات"توحید معبود"روی"توحید خالق" و"توحید رب"(توحید آفرینش و توحید تدبیر)تکیه داشت و از دوازده نشانه بزرگ خدا در عالم هستی سخن می گفت(آسمان و زمین،نزول باران،آثار حیاتی

ص :۵۲۳

آن،آرامش قرارگاه انسان،نهرهای آب جاری،کوه های عظیم و پا بر جا،حایل و مانع در میان آب شور و شیرین،اجابت دعوت بندگان،هدایت آنها در تاریکی بر و بحر،بادهای پیام آور از نزول باران،تجدید حیات موجودات،و روزی دادن به انسان از آسمان و زمین).

این مواهب دوازده گانه در طی پنج آیه و تحت پنج سؤال بیان شد که به ترتیب مسائل پنجگانه زیر را بیان می کرد:خلقت،آرامش، حل مشکلات، هدایت،و بازگشت به حیات مجدد.

و در ذیل هر یک از این سؤالهای پنجگانه این جمله تکرار می شد"( أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ ).

"آیا معبودی با خدا وجود دارد"؟ و به دنبال این سؤال در آیه اول اشاره به انحراف آنها از حق و در آیه دوم جهل آنها،و در آیه سوم عدم اندیشه کردن آنان،و در آیه چهارم انحطاط فکری آنها،و در آیه پنجم مطالبه استدلال از آنها آمده است که رویهمرفته مجموعه جامع و منسجمی را ارائه می کند.

***

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۶۵ تا ۶۸]

### اشاره

قُلْ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ اَلْغَیْبَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ مٰا یَشْعُرُونَ أَیّٰانَ یُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ اِدّٰارَکَ عِلْمُهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی
شَکٍّ مِنْهٰا بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ (۶۶) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَ إِذٰا کُنّٰا تُرٰاباً وَ آبٰاؤُنٰا أَ إِنّٰا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنٰا هٰذٰا نَحْنُ وَ آبٰاؤُنٰا
مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (۶۸)

### ترجمه:

۶۵-بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خدا،و نمی دانند کی برانگیخته می شوند.

۶۶-این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند،بلکه در اصل آن شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند.

۶۷-کافران گفتند:آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آئیم.

۶۸-این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است.

ص :۵۲۵

**تفسیر:**

از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته سخن از قیامت و رستاخیز به میان آمد آیات مورد بحث این مساله را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار می دهد.

نخست به پاسخ سؤالی می پردازد که مشرکان بارها آن را مطرح کرده بودند و می گفتند قیامت کی بر پا می شود؟ می فرماید:"هیچ کس از کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاه نیستند،و نمی دانند کی برانگیخته می شوند"( قُلْ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ مٰا یَشْعُرُونَ أَیّٰانَ یُبْعَثُونَ ).

بدون شک آگاهی از غیب-و از جمله تاریخ وقوع قیامت-مخصوص خدا است ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی از علم غیب را در اختیار هر کس بخواهد بگذارد،چنان که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن می خوانیم: عٰالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ :"عالم به غیب او است و هیچکس را از غیب خود آگاه نمی کند،مگر رسولی که مورد رضایت او است و برای نبوت برگزیده است".

و به تعبیر دیگر علم غیب بالذات و استقلالا و به صورت نامحدود مخصوص خدا است و دیگران آنچه می دانند از ناحیه او است ولی به هر حال مساله تاریخ وقوع قیامت از این امر هم مستثنی است و هیچکس بر آن آگاه نیست (۱).

*** سپس درباره عدم آگاهی مشرکان از قیامت و شک و تردید و بیخبریشان می فرماید:"آنها اطلاع صحیحی از عالم پس از مرگ ندارند بلکه در اصل آن در شکند،بلکه نابینا و اعمی هستند"!



---

۱- ۱) درباره علم غیب بحثهای مشروحی در جلد پنجم صفحه ۲۴۵ و جلد هفتم صفحه ۴۶ به بعد داشته ایم.

( بَلِ ادّٰارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْهٰا بَلْ هُمْ مِنْهٰا عَمُونَ ).

"ادارک"در اصل "تـدارک"بوده که به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است بنا بر این مفهوم جمله "اِدّٰارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ "این است که آنها تمام معلومات خود را در مورد آخرت به کار گرفتنـد اما به جایی نرسیدند،لذا بعد از آن می فرماید:"آنها از آن در شکند،بلکه نابینا هستند"چرا که نشانه های آخرت در زنـدگی همین دنیا نمایان است:بازگشت زمین مرده به حیات در فصل بهار، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهده عظمت قدرت خدا در مجموعه آفرینش،همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است،اما آنها همچون نابینایان از کنار این صحنه ها می گذرند.

البته تفسیرهای دیگری برای جمله بالا ذکر کرده اند از جمله اینکه:

منظور از" اِدّٰارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ "این است که اسباب به دست آوردن علم درباره آخرت فراوان است و پشت سر یکدیگر قرار گرفته اما آنها چشم باز ندارند که ببینند.

بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها در جهان دیگر که پرده ها کنار می رود به حد کافی از حقایق با خبر می شوند.

ولی از میان این سه تفسیر،تفسیر اول با جمله های دیگر آیه و با بحثهایی که در آیات بعد می آید هماهنگ تر است.

به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده:

نخست اینکه انکار و ایراد آنها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بیخبرند"و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می زنند".

دیگر اینکه آنها در اصل وجود آخرت شک دارند و سؤال از زمان تحقق آن از این شک ریشه می گیرد.

و دیگر اینکه این جهل و شک آنها نه به خاطر اینست که دلیل کافی بر آخرت

در اختیار ندارند،بلکه دلائل بسیار است اما آنها چشم بر هم نهاده نمی بینند.

*** آیه بعد منطق منکران رستاخیز را در یک جمله بیان می کند:"کافران گفتند آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون فرستاده خواهیم شد"؟( وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَ إِذا کُنّا تُراباً وَ آباؤُنا أَ إِنّا لَمُخْرَجُونَ ).

آنها به همین اندازه قناعت کردند که این مساله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد،در حالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند،چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند.

جالب اینکه در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آنها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوییده اند.

*** سپس آنها می افزایند:"این وعده بی پایه ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده"و هرگز اثری از آن نمایان نبوده و نیست( لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ ).

"اینها همان افسانه های پیشینیان است"،اینها اوهام و خرافاتی بیش نیست ( إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ ).

بنا بر این نخست از استبعاد شروع می کردند و بعد آن را پایه انکار مطلق قرار می دادند،گویی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آن را نفی می کردند.

به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آنهاست.

ضمنا آنها با این تعبیر می خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده های کهنه و بی اساسی است که دیگران هم به نیاکان ما داده اند و مطلب تازه ای به نظر نمی رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد.

***

ص :۵۲۸

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۶۹ تا ۷۵]

### اشاره

قُلْ سِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ (۷۰) وَ يَقُولُونَ
مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ اَلَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى
اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ (۷۳) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مٰا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا يُعْلِنُونَ (۷۴) وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ
إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ (۷۵)

### ترجمه:

۶۹-بگو در روی زمین سیر کنید،ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید؟ ۷۰-از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش،و اینهمه غصه آنها را مخور،و سینه ات از توطئه آنها تنگ نشود.

ص:۵۲۹

۷۱-می گویند این وعده(عذاب را که به ما می دهی)اگر راست می گوئید کی خواهد آمد؟ ۷۲-بگو شاید پاره ای از آنچه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد! ۷۳-پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آنها شکرگزار نیستند.

۷۴-و پروردگارت آنچه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند بخوبی می داند.

۷۵-و هیچ موجودی پنهان در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین(در لوح محفوظ و علم بی پایان پروردگار)ثبت است.

**تفسیر:**

از توطئه های آنها نگران نباش

در آیات گذشته سخن از انکار معاد از سوی کفار متعصب بود که با سخریه و استهزاء رستاخیز را تکذیب می کردند.

از آنجا که بحث منطقی با چنین قوم لجوجی بیهوده بوده است،بعلاوه دلائل فراوانی برای معاد در آیات دیگر قرآن اقامه شده،دلائلی که حتی در زندگی روزمره در جهان گیاهان،در عالم جنین و مانند آن مشاهده می شود،لذا در آیات مورد بحث، بجای اینکه دلیلی برای آنها ذکر کند آنها را به مجازاتهای الهی که در پیش دارند تهدید و انذار می کند.

روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید:"بگو در روی زمین سیر کنید و آثار گذشتگان را ببینید،و بنگرید عاقبت کار مجرمان و گنهکاران به کجا رسید"؟( قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ).

شما می گوئید این وعده ها به نیاکان ما نیز داده شد و آنها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند،اما اگر کمی در جهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهکار و منکر توحید و معاد را که مخصوصا در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می دانید مطلب چنین نیست.

نوبت شما هم می رسد،عجله نکنید،شما هم اگر مسیر خود را اصلاح

نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.

قرآن مجید کرارا مردم را به سیر در ارض و مشاهده آثار گذشتگان، سرزمینهای ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده اند،کاخهای در هم شکسته شاهان،قبرهای در هم ریخته و استخوانهای پوسیده مستکبران،اموال و ثروتهای بی صاحب مانده ثروتمندان مغرور،دعوت کرده است،مخصوصا تصریح می کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دلها را بیدار و چشمها را بینا می کند و به راستی چنین است،گاهی مشاهده یکی از این آثار آن چنان طوفانی در دل و جان انسان بر پا می کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور چنان اثری ندارد.

و ما در این زمینه بطور مشروح ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران(جلد سوم صفحه ۱۰۲ به بعد)بحث کرده ایم.

قابل توجه اینکه در این آیه بجای"مکذبین"(تکذیب کنندگان معاد) "مجرمین"گفته شده،اشاره به اینکه تکذیب آنها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند،بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرمها بود.

*** و از آنجا که پیامبر اسلام ص از انکار و مخالفت آنها رنج می برد و به راستی دلش برای آنها می سوخت و عاشق هدایت و بیداری آنها بود و از سوی دیگر،همواره با توطئه های آنها مواجه بود آیه بعد،پیامبر ص را دلداری داده می گوید:

"از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش و زیاد غصه آنها را مخور"( وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ ).

و از توطئه های آنها نگران مباش،"و سینه ات بخاطر آن تنگی نکند"که ما پیشینیان و یار و یاور توایم( وَ لاٰ تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمّٰا يَمْكُرُونَ ).

ص :۵۳۱

*** ولی این منکران لجوج بجای اینکه از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان،پند و اندرز گیرند،باز در مقام سخریه و استهزاء برآمده "می گویند اگر راست می گوئید این وعده عذاب الهی،کی واقع خواهد شد"؟! ( وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ).

با اینکه مخاطب،پیامبر بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند، بخاطر اینکه مؤمنان راستین نیز با پیامبر ص در این سخن همصدا بودند،و طبعا آنها نیز مخاطبند.

*** در اینجا قرآن به پاسخ این گفتار سخریه آمیز آنها با لحنی کاملا واقع بینانه پرداخته می گوید:"به آنها بگو شاید بعضی از آنچه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد"!( قُلْ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِى تَسْتَعْجِلُونَ ).

چرا عجله می کنید؟چرا مجازات الهی را کوچک می شمرید؟چرا به خود رحم نمی کنید؟آخر عذاب خدا شوخی نیست!احتمال بدهید به خاطر همین سخنانتان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند،اینهمه سرسختی برای چیست؟ "ردف"از ماده"ردف"(بر وزن حرف)به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است،لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند،"ردیف"گفته می شود،همچنین در مورد افراد و اشیایی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود.

در اینکه منظور از این عذاب چه بوده؟بعضی می گویند همان ضربه شدیدی است که بر پیکر این مجرمان لجوج در جنگ بدر،نخستین پیکار مسلمانان با کفار وارد شد،هفتاد نفر از سردمداران آنها به خاک افتادند و هفتاد نفر اسیر شدند.

ص :۵۳۲

این احتمال نیز وجود دارد که منظور مجازات دردناک عمومی باشد ولی سرانجام به خاطر وجود پیامبر که"رحمه للعالمین"بود از آنها دفع شد،و آیه ۳۳ سوره انفال شاهد بر آنست( وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ ).

تعبیر به"عسی"(شاید)از زبان پیامبر است،و حتی در کلام الهی نیز این تعبیر-بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند-هیچ اشکالی ندارد،چرا که اشاره به وجود مقدمات و مقتضی چیزی است،هر چند ممکن است این مقدمات مقرون به مانع گردد و به نتیجه نهایی نرسد(دقت کنید).

*** سپس به بیان این واقعیت می پردازد که اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی کند،به خاطر فضل و رحمتش بر شما است،تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید می گوید:"پروردگار تو نسبت به همه مردم فضل و رحمت دارد،ولی اکثر آنها شکرگزار نیستند"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَشْکُرُونَ ).

*** و اگر تصور می کنند تاخیر مجازات آنها به خاطر آنست که خداوند از نیات سوء و اندیشه های زشتی که در سر می پرورانند بیخبر است،اشتباه بزرگی است چرا که"پروردگار تو آنچه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند به خوبی می داند"( وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مٰا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مٰا یُعْلِنُونَ ) (۱).

او به همان اندازه از خفایای درونشان آگاه است که از اعمال برون، و اصولا پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است،این علم محدود ما است

ص:۵۳۳

---

۱- ۱) "تکن"از ماده"کن"(بر وزن جن)به چیزی گفته می شود که اشیاء را در آن محفوظ و مستور می دارند و منظور در اینجا،رازها و اندیشه ها و توطئه هایی است که کفار در دل پنهان می داشتند.

که این مفاهیم را ساخته و پرداخته،و گرنه در مقابل یک وجود نامحدود،این مفاهیم،به سرعت رنگ خود را می بازند.

در اینجا علم خداوند به اسرار درون دلها،مقدم بر علم به افعال برون،ذکر شده،این به خاطر اهمیت نیت و اراده است،و نیز ممکن است به خاطر این باشد که افعال برون از نیات نهفته درون سرچشمه می گیرد و علم به علت مقدم بر علم به معلوم است.

*** سپس می افزاید:نه تنها خداوند،اسرار درون و برون آنها را می داند، بلکه علم او بقدری وسیع و گسترده است که"هیچ موجودی در آسمان و زمین،پنهان و مکتوم نیست مگر آنکه در کتاب آشکار(علم پروردگار)ثبت است"( وَ مٰا مِنْ غٰائِبَةٍ فِی السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ ) (۱).

روشن است که"غائبه"معنی وسیعی دارد که هر آنچه را از حس ما پنهان است در بر می گیرد،اعم از اعمال مخفی بندگان،و نیات باطنی آنها،و نیز اسراری که در پهنه آسمان و زمین نهفته است،و همچنین قیام رستاخیز و زمان نزول عذاب و مانند اینها،و دلیلی ندارد که مانند بعضی از مفسران،آن را به خصوص یکی از این امور تفسیر کنیم.

منظور از" کِتٰابٍ مُبِینٍ "،لوح محفوظ،همان صفحه علم بی پایان خدا است که در ذیل آیه ۵۹ سوره انعام از آن بحث کرده ایم(به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۲۷۱ مراجعه فرمائید).

***



---

۱- ۱) "غائبه"جنبه وصفی دارد و به عقیده گروهی،تاء در آن برای تانیث نیست بلکه برای مبالغه است،و اشاره به اشیایی است که فوق العاده مستور و پنهان می باشد،ولی این احتمال نیز وجود دارد که"تاء"آن برای تانیث باشد و موصوف آن،"اشیاء"یا"خصلت" و مانند آن است که محذوف گردیده است.

**نکته:**

بررسی آیات فوق نشان می دهد که منکران معاد برای اینکه از زیر بار ایمان به رستاخیز و مسئولیتهای ناشی از آن،شانه خالی کنند،از سه طریق وارد می شدند:

۱-استبعاد بازگشت به زندگی بعد از خاک شدن،چرا که خاک به اعتقاد آنها نمی توانست،سرچشمه حیات گردد.

۲-کهنه بودن این عقیده و عدم تازگی آن.

۳-عدم نزول عذاب برای منکران معاد،زیرا:اگر براستی منکران می بایست به عذابی در این دنیا مبتلا شوند،چرا این عذاب دامان آنها را نمی گیرد؟ اما قرآن پاسخ اول و دوم را به وضوح آن واگذار کرده،چرا که همواره با چشم می بینیم خاک سرچشمه حیات می شود،و در آغاز خاک بودیم و سپس به صورت موجود زنده ای درآمدیم.

قدیمی بودن چیزی نیز هرگز از اهمیت آن نمی کاهد،چرا که قوانین اصلی این عالم از ازل تا ابد ثابت و برقرار است،در اصول فلسفی و مسائل ریاضی و علوم دیگر،اصول ثابت فراوان می باشد،آیا قدیمی بودن امتناع اجتماع نقیضین یا جدول ضرب فیثاغورث دلیل بر ضعف آن است؟و یا اگر می بینیم عدالت خوب است و ظلم بد و همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود،دلیل بر بطلان آن است، اصولا بسیار می شود که قدمت دلیل بر اصالت چیزی است.

و در مورد ایراد سوم،پاسخ می دهد:که در فرا رسیدن عذاب عجله نکنید این لطف خدا است که به شما مهلت می دهد و به سرعت مجازاتتان نمی کند،ولی به هوش باشید"عذاب الهی گرچه دیر آید بیاید"! ***

ص :۵۳۵

**[سوره النمل (۲۷): آیات ۷۶ تا ۸۱]**

## اشاره

إِنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَكْثَرَ اَلَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَ إِنَّهُ لَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي
بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْعَلِيمُ (۷۸) فَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ إِنَّكَ عَلَى اَلْحَقِّ اَلْمُبِينِ (۷۹) إِنَّكَ لاٰ تُسْمِعُ اَلْمَوْتىٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ اَلدُّعٰاءَ
إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰) وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِي اَلْعُمْيِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

## ترجمه:

۷۶-این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند.

۷۷-و مایه هدایت و رحمت برای مؤمنان است.

۷۸-پروردگار تو میان آنها در قیامت به حکم خود داوری می کند و اوست قادر و دانا.

۷۹-پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی.

۸۰-تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند صدا کنی!

ص: ۵۳۶

۸۱-و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی برهانی،تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند.

**تفسیر:**

کوران و کران سخن تو را پذیرا نیستند!

در آیات گذشته سخن از"مبدء"و"معاد"،در میان بود و آیات مورد بحث با طرح مساله"نبوت"و حقانیت قرآن،این بحث را تکمیل می کند.

از سوی دیگر در بحثهای گذشته سخن از علم بیکران خداوند بود،و در آیات مورد بحث شرح بیشتری از علم او آمده است.

بعلاوه در گذشته روی سخن با مشرکان بود،و در اینجا از کفار دیگر همچون یهود و اختلافات آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید"این قرآن،اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند"( إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ).

بنی اسرائیل در مسائل زیادی با هم اختلاف داشتند،در مورد"مریم"و"عیسی" و در مورد پیامبری که بشارتش در تورات داده شده،و اینکه او چه کسی است؟ و همچنین در بسیاری از احکام دینی و مذهبی با یکدیگر اختلافاتی داشتند قرآن آمد و در این زمینه حق مطلب را ادا کرد،و گفت:مسیح ع خودش با صراحت خود را معرفی کرده که من بنده خدایم،او کتاب آسمانی به من داده،و مرا پیامبر قرار داده است قٰالَ إِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ آتٰانِيَ الْكِتٰابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (مریم-۳۰).

و نیز روشن ساخت که مسیح،تنها از مادر و بدون پدر تولد یافته و این امر محالی نیست،چرا که خداوند آدم را بدون پدر و مادر و تنها از خاک آفرید إِنَّ مَثَلَ عِيسىٰ عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ (آل عمران-۵۹).

و در مورد پیامبری که اوصافش در تورات آمده آن را به روشنی بر پیامبر

اسلام ص منطبق می داند چرا که بر هیچکس همچون او منطبق نمی شود.

به هر حال یکی از رسالتهای قرآن مبارزه با اختلافاتی است که بخاطر آمیخته شدن"خرافات"با"حقایق تعلیمات انبیاء"به وجود آمده بود،و هر پیامبری وظیفه دارد که به اختلافات ناشی از تحریفها و آمیختن حق و باطل پایان دهد،و چون چنین کاری از یک فرد درس نخوانده برخاسته از محیط جهل ممکن نیست روشن می شود که از سوی خدا است.

*** و از آنجا که مبارزه با هر گونه اختلاف،مایه هدایت و رحمت است در آیه بعد به صورت یک اصل کلی می فرماید:"قرآن،هدایت و رحمت است برای مؤمنان" ( وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ ).

آری هدایت و رحمت است از نظر اختلاف زدایی،و مبارزه با خرافات.

هدایت و رحمت است از این نظر که دلیل حقانیتش در عظمت محتوایش نهفته شده است.

هدایت و رحمت است از این جهت که هم راه را نشان می دهد و هم طرز پیمودن راه را.

و ذکر"مؤمنین"در اینجا بخصوص،بخاطر همانست که قبلا هم گفته ایم که تا مرحله ای از ایمان یعنی آمادگی برای پذیرش حق و تسلیم در برابر پروردگار در انسان نباشد از این منبع پر فیض الهی بهره نخواهد برد.

*** و از آنجا که گروهی از بنی اسرائیل در برابر حقایقی که قرآن بازگو کرده بود باز مقاومت به خرج دادند و تسلیم نشدند،در آیه بعد می افزاید:

"پروردگار تو میان آنها در روز قیامت به حکم خود داوری می کند،و او توانا و دانا است"( إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ بِحُکْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ ).

ص :۵۳۸

گرچه در آیه فوق صریحا این معنی ذکر نشده که داوری نهایی در روز قیامت است،ولی به قرینه دو آیه دیگر که درست از اختلافات بنی اسرائیل و داوری خداوند در میان آنها سخن می گوید،و صریحا روز قیامت در آن آمده روشن می شود که هدف در آیه مورد بحث،نیز همین است.

در آیه ۱۷ سوره جاثیه چنین آمده: إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ :"پروردگار تو در قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند،داوری می کند".

نظیر همین معنی در آیه ۹۳ سوره یونس نیز آمده است.

توصیف خداوند به"عزیز"و"علیم"اشاره به دو وصفی است که در قاضی و داور لازم است:آگاهی به حد کافی،و قدرت برای اجرای حکم،خدا از همه آگاهتر است و از همه تواناتر.

*** و از آنجا که این سخنان علاوه بر بیان عظمت قرآن و تهدید بنی اسرائیل،وسیله ای برای آرامش و آسودگی خاطر پیامبر ص است در آیه بعد می افزاید "بنا بر این بر خداوند تکیه کن"( فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ ).

توکل بر خدایی که عزیز است و شکست ناپذیر،و به هر چیز عالم و آگاه، توکل بر خدایی که قرآنی با این عظمت در اختیار تو گذارده است.

بر او توکل کن و از مخالفتهای آنها نترس"چرا که تو بر حق آشکار هستی" ( إِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ ).

*** در اینجا این سؤال مطرح می شود اگر قرآن حق آشکار است،پس چرا اینهمه با آن مخالفت می کنند، آیات بعد در واقع جوابگوی این سؤال است.

می گوید:اگر آنها این حق مبین را پذیرا نمی شوند،و سخنان گرم تو

در قلب سرد آنها اثر نمی کند جای تعجب نیست"چرا که تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی "!( إِنَّکَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ ) (۱).

مخاطب تو زندگانند،آنها که روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند،نه مردگان زنده نما که تعصب و لجاجت و استمرار بر گناه،فکر و اندیشه آنها را تعطیل کرده است.

"حتی کسانی که زنده اند اما گوشهای آنها کر است نمی توانی سخن خود را به آنها برسانی،مخصوصا هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند"( وَ لاٰ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ ).

باز اگر نزدیک تو بودند،ممکن بود سر در گوش آنها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آنها منعکس گردد اما آنها کرانی هستند که رو بر تافته و مرتبا دور می شوند.

*** باز اگر آنها بجای گوش شنوا چشم بینایی داشتند،در این صورت گرچه صدا به گوش آنها نمی رسید،اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند،اما افسوس که آنها نابینا هم هستند"و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان بازگردانی و هدایت کنی"( وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ ).

و به این ترتیب تمام راههای درک حقیقت به روی آنها بسته است،قلبهاشان مرده،گوشهاشان کر و چشمهاشان نابینا است.

تو"تنها سخنان حق خود را به گوش کسانی می توانی برسانی که به آیات ما ایمان می آورند و روح تسلیم و خضوع در برابر حق دارند"( إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ یُؤْمِنُ بِآیٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ).



۱- ۱) جمعی از مفسران این جمله و جمله های بعد را به عنوان دلیلی بر لزوم توکل و عدم یاس پیامبر گرفته اند،در حالی که ظاهر این است که پاسخ به سؤالی است که در مورد "حق مبین"بودن قرآن مطرح می گردد.

در حقیقت دو آیه فوق،مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می کند.

"حس تشخیص "،و عقل بیدار،در مقابل دلمردگی.

"گوش شنوا"برای جذب سخنان حق از طریق سمع.

و چشم بینا"برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر.

اما لجاجت و خودسری و تقلید کورکورانه و گناه،چشم حقیقت بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می اندازد،و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی اثر خواهد بود،چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرو رفته اند!.

نظیر این تعبیر در سوره بقره و سوره روم و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است و ما درباره اهمیت"نعمت ابزار شناخت"بحث دیگری در تفسیر سوره نحل ذیل آیه ۷۸ داشته ایم(جلد ۱۱ صفحه ۳۳۶).

ضمنا این نکته را مجددا یادآور می شویم که منظور از ایمان و تسلیم این نیست که حقایق دین را قبلا پذیرفته باشند تا تحصیل حاصل شود،بلکه هدف این است که انسان تا روح حق طلبی و خضوع در برابر فرمان خدا،نداشته باشد هرگز گوش به سخنان پیامبران نخواهد داد.

***

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱-انگیزه های توکل**

"توکل"از ماده"وکالت"در منطق قرآن به معنی اعتماد و تکیه کردن بر خدا است و او را ولی و وکیل خود قرار دادن و بر اثر آن از حجم مشکلات و انبوه

موانع نهراسیدن،و این یکی از نشانه های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه ها.

جالب اینکه در آیات فوق دلیل توکل را دو چیز شمرده:یکی قدرت و علم و آگاهی کسی که انسان بر او اعتماد می کند، و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است.

در حقیقت می گوید:دلیلی ندارد که ضعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی،تکیه گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست ناپذیر و هم علیم و آگاه است و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی،کسی که از حق مبین دفاع می کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد؟ و اگر می بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش،آنها چشم بینا و گوش شنوا و قلب زنده ندارند،و اصلا از محدوده تبلیغ و هدایت خارجند،تنها حق طلبان و عاشقان خدا و تشنگان عدالت به دنبال سرچشمه زلال قرآن تو می آیند تا از آن سیراب شوند.

***

## ۲-مرگ و حیات در منطق قرآن

بسیاری از الفاظ با بینشهای متفاوت معانی گوناگونی را می بخشد از جمله لفظ "حیات"و "مرگ"است که در بینش مادی تنها به معنی حیات و مرگ فیزیولوژیکی است یعنی هنگامی که قلب کار می کند و خون به اعضاء می رسد و حس و حرکت و جذب و دفعی در بدن انسان است زنده است،اما هنگامی که این حرکات خاموش شد دلیل بر مرگ قطعی است که با یک آزمایش دقیق در چند لحظه می توان آن را دریافت.

اما از دیدگاه قرآن افراد بسیاری هستند که از نظر فیزیولوژیکی زنده اند

ولی در شمار مردگانند،همچون کسانی که در آیات فوق به آنها اشاره شد و به عکس کسانی هستند که ظاهرا مرده اند اما زندگان جاویدند همانند شهیدان.

علت این برداشت متفاوت به خاطر آن است که اسلام علاوه بر اینکه معیار حیات و شخصیت انسان را در ارزشهای روحانی او می شمرد مساله وجود و عدم تاثیر و فایده را معیاری برای وجود و عدم حیات می شناسد.

کسی که ظاهرا زنده است اما آن چنان در شهوات فرو رفته که نه ناله مظلومی را می شنود،نه صدای منادی حق را،نه چهره بینوایی را می بیند و نه آثار عظمت پروردگار در صحنه آفرینش را،و نه حتی یک لحظه به آینده و گذشته خویش می اندیشد،چنین کسی در منطق قرآن مرده است،اما کسانی که بعد از مرگ آثارشان،جهانی را فرا گرفته و افکار و خط و راهشان،رهبر و راهنما و الگو و اسوه است چنین کسانی زنده جاویدانند (۱).

از همه اینها گذشته طبق مدارک بسیاری که در دست داریم اسلام قائل به حیات برزخی انسانها است.عجب اینکه جمعی از"وهابیین"بی اطلاع اصرار دارند که هر گونه حیات و علم و آگاهی را حتی از پیامبر اسلام ص بعد از وفات نفی کنند،و یکی از دلائل آنها برای نفی توسل همین است،می گویند:او مرده است و از مرده کاری ساخته نیست و عجبتر اینکه از آیات مورد بحث نیز برای این منظور کمک می گیرند! در حالی که بعضی دیگر از آنها تصریح کرده اند که پیامبر ص بعد از وفاتش دارای یک نوع حیات برزخی است،حیاتی برتر از حیات شهدا که در قرآن تصریح به آن شده است،و حتی گفته اند سلام کسانی را که به او سلام می دهند می شنود (۲).

ص:۵۴۳

---

۱- ۱) درباره"مرگ و حیات معنوی"بحث مشروح دیگری ذیل آیه ۲۴ سوره انفال (جلد ۷ صفحه ۱۲۶)داشته ایم.

۲- ۲) رساله دوم از رسائل"الهدیه السنیه"(از محمد بن عبد الوهاب)صفحه ۴۱.

روایات فراوانی در کتب شیعه و اهل سنت،در این زمینه آمده است که پیامبر ص(و امامان)سخن کسانی را که بر آنها از دور و نزدیک سلام می دهند می شنوند،و به آنها پاسخ می گویند،و حتی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارند (۱).

در حدیثی که در صحیح بخاری در مورد داستان جنگ بدر آمده چنین می خوانیم:بعد از شکست کفار و پایان گرفتن جنگ،پیامبر ص با جمعی از یارانش به کنار چاهی آمد که اجساد کشتگان مشرکان را در آن افکنده بودند، و آنها را با نامهایشان صدا زد و گفت:"آیا بهتر نبود که شما اطاعت خدا و پیامبرش را می کردید؟ما آنچه را خدا وعده داده بود یافتیم، آیا شما آنچه را پروردگارتان وعده داده بود یافتید"؟! در اینجا عمر گفت:ای رسول خدا!تو با اجسادی سخن می گویی که روح ندارند، رسول اللّه فرمود:

و الذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم:

"سوگند به کسی که جان محمد در دست او است،شما نسبت به آنچه می گویم از آنها شنواتر نیستید" (۲).

در سرگذشت جنگ جمل می خوانیم که بعد از شکست اصحاب جمل،علی ع در میان کشتگان عبور می کرد به کشته"کعب بن سور"قاضی بصره رسید فرمود او را بنشانید او را نشاندند،فرمود:وای بر تو ای کعب!علم و دانش داشتی اما برای تو سودی نداشت و شیطان تو را گمراه کرد و به آتش دوزخ فرستاد (۳)در نهج البلاغه نیز می خوانیم به هنگامی که علی ع از صفین بازمی گشت

ص:۵۴۴

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب"کشف الارتیاب"نوشته سید محسن امین عاملی صفحه ۱۰۹ مراجعه فرمائید.
۲- ۲) صحیح بخاری ج ۵ صفحه ۹۷(باب قتل ابو جهل).
۳- ۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۴۸.

در کنار قبرستانی که پشت دیوار شهر کوفه قرار داشت رسید،آنها را مخاطب ساخته،سخنانی در ناپایداری دنیا به آنها گفت،سپس فرمود:"این خبری است که نزد ما است،نزد شما چه خبر"؟بعد افزود:

اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی: "اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه آخرت تقوی است".

این خود دلیل بر آن است که آنها سخنان را می شنوند و قادر بر پاسخ گویی هستند اما اجازه ندارند (۱).

همه این تعبیرات اشاره به حیات برزخی انسانها است.



---

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۱۳۰.

## [سوره النمل (۲۷): آيات ۸۲ تا ۸۵]

### اشاره

وَ إِذٰا وَقَعَ اَلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ اَلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ اَلنّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ (۸۲) وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُ قٰالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيٰاتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهٰا عِلْماً أَمّٰا ذٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَ وَقَعَ اَلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمٰا ظَلَمُوا فَهُمْ لاٰ يَنْطِقُونَ (۸۵)

### ترجمه:

۸۲-هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد(و در آستانه رستاخيز قرار گيرند)جنبنده ای را از زمين برای آنها خارج می کنيم که با آنها تکلم می کند و می گويد:مردم به آيات ما ايمان نمی آورند.

۸۳-به خاطر بياور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آيات ما را تکذيب می کردند محشور می کنيم و آنها را نگه می داريم تا به يکدگر ملحق شوند.

۸۴-تا زمانی که(به پای حساب)می آيند به آنها می گويد آيا آيات مرا تکذيب کرديد و در صدد تحقيق برنيامديد شما چه اعمالی انجام می داديد.

۸۵-در اين هنگام فرمان عذاب بر آنها واقع می شود و آنها سخنی ندارند که بگويند.

ص: ۵۴۶

**تفسیر:**

از آنجا که در آیات گذشته سخن از استعجال کفار در مورد عذاب و یا تحقق رستاخیز بود و با بی صبری انتظار وقوع آن را داشتند،و به پیامبر می گفتند:چرا این عذابها را که به ما وعده می دهی دامن ما را نمی گیرد؟!چرا قیامت بر پا نمی شود؟! در آیات مورد بحث اشاره به قسمتی از حوادثی که در آستانه رستاخیز صورت می گیرد کرده،و سرنوشت دردناک این منکران لجوج را مجسم می سازد.

می گوید:"هنگامی که فرمان عذاب فرا می رسد و آنها در آستانه رستاخیز قرار می گیرند،جنبنده ای را از زمین،برای آنان خارج می کنیم که با آنها سخن می گوید،و سخنش این است که مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند" ( وَ إِذٰا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ ).

منظور از" وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ "صدور فرمان خدا و مجازاتی است که به آنها قول داده شده،یا وقوع رستاخیز و حضور نشانه های آن است،نشانه هایی که با مشاهده آن هر کس خاضع و تسلیم می شود و یقین پیدا می کند که وعده های الهی هم حق بوده و قیامت نزدیک است،و در آن حال درهای توبه بسته می شود، چرا که ایمان در چنین شرائطی جنبه اضطراری خواهد داشت.

البته این دو معنی از یکدیگر جدا نیست،زیرا نزدیک شدن قیامت با عذاب و مجازات گنهکاران توأم است.

اما در اینکه این "جنبنده زمینی"چیست و کیست؟و برنامه و رسالت او چگونه است؟قرآن به صورت سربسته بیان کرده،و گویی می خواسته است به اجمال از آن بگذرد که گاهی تاثیر سخن در آن است که مطلب هول انگیز را در پرده بگویند.

ص :۵۴۷

همین انـدازه می گوید:موجود متحرك و جنبنده ای است که خدا او را از زمین در آسـتانه رسـتاخیز،ظاهر می سازد،او با مردم سخن می گوید،و سخنش این است که مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند.

به تعبیر دیگر کـار او این است صـفوف را از هم جـدا می کنـد و منکران و منافقـان را از مؤمنان مشـخص می سازد،این اسـت برنامه او.

بـدیهی است منکران با دیـدن این صـحنه به خود می آیند و از گذشـته تاریک خویش پشـیمان می شوند ولی چه سود که راه باز گشت بسته است.

دربـاره جزئیـات"دابـه الارض"و صـفات و مشـخصات دقیقش در روایـات اسـلامی، در کتـب تفسـیر و حـدیث شـیعه و اهل سنت،مطالب بسیاری وارد شده است که ما در ذیل همین آیات در بحث نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

*** سـپس به یکی دیگر از نشـانه های رسـتاخیز اشاره کرده می گویـد:"بخاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکـذیب می کردنـد محشور می کنیم،و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند"( وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ ).

"حشر"به معنی کوچ دادن و خارج کردن گروهی از مقرشان و حرکت دادن آنها به سوی میدان جنگ یا غیر آن است.

"فوج"چنان که راغب در مفردات می گوید،به معنی گروهی است که به سرعت حرکت می کنند.

"یوزعـون"بـه معنی نگهداشـتن جمعیـت اسـت بطـوری که گروهی به گروه دیگر ملحـق شونـد،و این تعـبیر معمولاـ در مـورد جمعیت های زیاد گفته می شود، همانگونه که نظیر آن را در مورد لشکریان سلیمان در این سوره خواندیم.

بنا بر این از مجموع آیه چنین استفاده می شود که روزی فرا خواهد رسید

ص :۵۴۸

که از هر قوم و جمعیتی خداوند گروهی را محشور می کند و آنها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می سازد.

بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مساله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می دانند،چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد،تعبیر به" مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً "(از هر جمعیتی، گروهی)صحیح نیست،زیرا در قیامت،همه محشور می شوند،چنان که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می گوید: وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً :"ما آنها را محشور می کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت".

شاهد دیگر این است که قبل از این آیه سخن از نشانه های رستاخیز در پایان این جهان بود،در آیات آینده نیز به همین موضوع اشاره می شود،بنا بر این بعید به نظر می رسد که آیات قبل و بعد از حوادث پیش از رستاخیز سخن گوید، اما آیه وسط از خود رستاخیز،هماهنگی آیات ایجاب می کند که همه درباره حوادث قبل از قیامت باشد.

در این زمینه روایات فراوانی نیز داریم که در بحث نکات ضمن تفسیر معنی"رجعت" به آن اشاره خواهد شد.

ولی مفسران اهل سنت معمولا آیه را ناظر به قیامت می دانند،و ذکر کلمه "فوج"را اشاره به رؤساء و سردمداران هر گروه و جمعیت می شمرند و در مورد ناهماهنگی آیات که از این تفسیر برمی خیزد گفته اند آیات در حکم تاخیر و تقدیم است و گویی آیه ۸۳ بعد از ۸۵ قرار گرفته باشد! ولی می دانیم هم تفسیر"فوج"به معنی مزبور خلاف ظاهر است،و هم تفسیر ناهماهنگی آیات به تقدیم و تاخیر.

*** "سرانجام،این گروه را به پای محاسبه می آورند و خداوند به آنها می گوید

آیـا آیات مرا تکـذیب کردیـد در حالی که آگاهی از آن نداشتیـد و در صـدد تحقیق از آن برنیامدیـد"؟!( حَتّی إِذا جاؤُ قالَ أَ کَذَّبْتُمْ بِآیاتِی وَ لَمْ تُحِیطُوا بِها عِلْماً ) "و چه اعمالی انجام می دادید"( أَمّا ذا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ) (۱).

گوینده این سخن خداوند است و منظور از آیات،معجزات پیامبران و یا فرمانهای الهی و یا همه اینها است.

و منظور از جمله" وَ لَمْ تُحِیطُوا بِها عِلْماً "یعنی بـدون آنکه از آن تحقیق کنیـد و به حقیقت امر آگـاهی یابیـد به تکـذیب آن پرداختید و این نهایت جهل و نادانی است که انسان بدون تحقیق و احاطه علمی به چیزی در صدد انکار آن برآید.

در حقیقت از آنها دو چیز سؤال می شود یکی از تکذیب بدون تحقیقشان، و دیگر از اعمالی که انجام می دادند.

اگر آیه فوق دربـاره قیـامت و رسـتاخیز باشـد،مفهومش معلوم است و اما اگر اشاره به مساله رجعت باشـد-چنان که هماهنگی آیات ایجاب می کند-اشاره به این است که به هنگام بازگشت گروهی از بدکاران به این جهان،کسـی که نماینده خدا و ولی امر است،آنها را مورد بازپرسـی قرار می دهد،سـپس به مقدار استحقاقشان آنها را مجازات دنیوی می کند،و این مانع از عذاب آخرت آنها نخواهد بود،چنان که بسیاری از مجرمان،حد شرعی در این جهان می خورند و در صورت عدم توبه در آخرت نیز مجازاتشان محفوظ است.

*** بدیهی است این مجرمان در مقابل هیچیک از این دو سؤال پاسخی ندارند

ص :۵۵۰

---

۱- ۱) جمله" أَمّا ذا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "جمله اسـتفهامیه است و"امـا"مرکب از"ام" که حرف عطف است و معمولاـ بعـد از همزه استفهام برای معادله دو چیز می آید و"ما" استفهامیه است و مجموع آن چنین معنی می دهد"او ای شیء کنتم تعملونه".

که بدهنـد لذا در آخرین آیه مورد بحث،اضافه می کند:"فرمان عذاب الهی در مورد آنها صادر می شود و آنها سـخنی ندارند که بگویند"!( وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لاَ يَنْطِقُونَ ).

این عـذاب به معنی عـذاب دنیـا است هر گـاه آیه را به معنی رجعت بـدانیم،و به معنی عـذاب آخرت است اگر آیه را به معنی قیامت بدانیم.

## نکته ها:

## اشاره

## ۱-دابه الارض چیست؟

"دابه"به معنی"جنبنـده"و"ارض"به معنی"زمین"است،و بر خلاف آنچه بعضـی می پندارنـد"دابه"تنها به جنبندگان غیر انسان اطلاـق نمی شود، بلکه مفهوم وسـیعی دارد که انسانها را نیز در بر می گیرد،چنان که در آیه ۶ سوره هود می خوانیم: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّ عَلَى اللّهِ رِزْقُهَا :"هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است".

و در آیه ۶۱ سوره نحل آمـده: وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ "اگر خداوند مردم را به خاطر سـتمهایشان مجازات می کرد،جنبنده ای را بر صفحه زمین باقی نمی گذاشت".

و در آیه ۲۲ سوره انفال می خوانیم: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ :"بدترین جنبندگان نزد خداوند افراد کر و گنگی هستند که چیزی نمی فهمند".

اما در مورد تطبیق این کلمه،همانگونه که در تفسیر آیه بیان کردیم، قرآن بطور سر بسته از آن گذشـته،گویی بنا بر اجمال و ابهـام بوده،تنهـا وصـفی که برای آن ذکر کرده این است که با مردم سـخن می گویـد،و افراد بی ایمان را اجمالا مشـخص می کند،ولی در روایات اسلامی و سخنان مفسرین،بحثهای زیادی در این

زمینه دیده می شود که در یک جمع بندی می توان آن را در دو تفسیر خلاصه کرد:

۱-گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیر عادی از غیر جنس انسان با شکلی عجیب دانسته اند،و برای آن عجائبی نقل کرده اند که شبیه خارق عادات و معجزات انبیاء است.

این جنبنده در آخر زمان ظاهر می شود،و از کفر و ایمان سخن می گوید و منافقین را رسوا می سازد و بر آنها علامت می نهد.

۲-جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده او را یک انسان می دانند،یک انسان فوق العاده،یک انسان متحرک و جنبنده و فعال که یکی از کارهای اصلیش جدا ساختن صفوف مسلمین از منافقین و علامت گذاری آنها است،حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با او است،و می دانیم عصای موسی،رمز قدرت و اعجاز،و خاتم سلیمان،رمز حکومت و سلطه الهی است،و به این ترتیب او یک انسان قدرتمند و افشاگر است! در حدیثی از حذیفه از پیامبر ص در توصیف"دابه الارض"چنین آمده است

لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب فتسم المؤمن بین عینیه،و یکتب بین عینیه مؤمن و تسم الکافر بین عینیه و تکتب بین عینیه کافر،و معها عصا موسی و خاتم سلیمان: "او به قدری نیرومند است که هیچکس به او نمی رسد و کسی از دست او نمی تواند فرار کند،در پیشانی مؤمن علامت می گذارد و می نویسد مؤمن و در پیشانی کافر علامت میگذارد و می نویسد کافر!با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است (۱).

و در روایات متعددی بر شخص امیر مؤمنان علی ع تطبیق شده است:

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع می خوانیم:"مردی به عمار یاسر گفت آیه ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

است،عمار گفت:کدام آیه؟گفت:آیه وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ این کدام جنبنده است؟ عمار می گوید:به خدا سوگند من روی زمین نمی نشینم،غذایی نمی خورم و آبی نمی نوشم تا دابه الارض را به تو نشان دهم!سپس همراه آن مرد به خدمت علی ع آمد،در حالی که غذا می خورد هنگامی که چشم امام ع به عمار افتاد، فرمود بیا،عمار آمد و نشست و با امام ع غذا خورد.

آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه می نگریست، چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده اش وفا نکند غذا نخورد،گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است. هنگامی که عمار برخاست و با علی ع خدا حافظی کرد،آن مرد رو به او کرده گفت:عجیب است تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی مگر اینکه"دابه الارض"را به من نشان دهی؟عمار در جواب گفت:

اریتکها ان کنت تعقل!:"من او را به تو نشان دادم اگر می فهمیدی"! (۱)نظیر همین حدیث در تفسیر عیاشی از"ابو ذر"رحمه اللّه علیه نقل شده است (۲).

علامه مجلسی در بحار الانوار با سند معتبری از امام صادق ع چنین نقل می کند که علی ع در مسجد خوابیده بود،پیامبر ص آنجا آمد،علی ع را بیدار کرد و فرمود قم یا دابه اللّه!:"برخیز ای جنبنده الهی"کسی از یاران عرض کرد ای رسول خدا آیا ما حق داریم یکدیگر را بر چنین اسمی بنامیم؟ پیامبر فرمود:نه این نام مخصوص او است،و او است"دابه الارض"که خداوند در قرآن فرموده: وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ ...سپس فرمود:ای علی!در آخر زمان خداوند تو را در بهترین صورت زنده می کند



---

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

-۲

و وسیله ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می نهی" (۱).

طبق این روایات،آیه فوق مربوط به"رجعت"است و با آیه ای که بعدا درباره رجعت می آید هماهنگ می باشد.

مرحوم ابو الفتوح رازی در تفسیر خود ذیل آیه فوق می نویسد:بر طبق اخباری که از طریق اصحاب ما نقل شده،"دابه الارض"کنایه از حضرت مهدی صاحب الزمان ع است (۲).

با در نظر گرفتن این حدیث و احادیث فوق،می توان از"دابه الارض"مفهوم کلی تری را استفاده کرد که بر هر یک از پیشوایان بزرگ که در آخر زمان قیام و حرکت فوق العاده می کنند و حق و باطل و مؤمن و کافر را از هم مشخص می سازند منطبق می شود.

این تعبیر که در روایات وارد شده که عصای موسی و انگشتر سلیمان که رمز قدرت و پیروزی و حکومت است با او است قرینه ای است بر اینکه دابه الارض یک انسان بسیار فعال است نه یک حیوان.

و نیز اینکه در روایات وارد شده که مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند و صفوفشان را مشخص می سازد با انسان سازگار است.

سخن گفتن با مردم که در متن آیه قرآن به عنوان توصیف او آمده نیز مناسب همین معنی است.

در یک جمع بندی به اینجا می رسیم که از یک سو واژه"دابه"بیشتر در غیر انسانها به کار می رود(هر چند در قرآن کرارا در مفهوم اعم و یا در مورد انسانها استعمال شده)از سوی دیگر قرائن متعدد در خود آیه وجود دارد،و روایات فراوانی در تفسیر آیه وارد شده است که نشان می دهد منظور از"دابه الارض"



---

۱- ۱) بحار الانوار ج ۵۳ صفحه ۵۲.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح جلد ۸ صفحه ۴۲۳.

در اینجا انسانی است با ویژگیهایی که در بالا ذکر کردیم،انسانی است بسیار فعال،مشخص کننده خط حق و باطل،مؤمن و منافق و کافر،انسانی است که در آستانه رستاخیز ظاهر می شود و خود یکی از آیات عظمت پروردگار است.

***

## ۲-"رجعت"در کتاب و سنت

از مسائلی که در آیات مورد بحث قابل ملاحظه است،ظهور بعضی از این آیات در مساله رجعت است.

"رجعت"از عقائد معروف شیعه است و تفسیرش در یک عبارت کوتاه چنین است:بعد از ظهور مهدی ع و در آستانه رستاخیز گروهی از"مؤمنان خالص" و"کفار و طاغیان بسیار شرور"به این جهان بازمی گردند،گروه اول مدارجی از کمال را طی می کنند،و گروه دوم کیفرهای شدیدی می بینند.

مرحوم"سید مرتضی"که از بزرگان شیعه است چنین می گوید:"خداوند متعال بعد از ظهور حضرت مهدی گروهی از کسانی که قبلا از دنیا رفته اند به این جهان بازمی گرداند،تا در ثواب و افتخارات یاری او و مشاهده حکومت حق بر سراسر جهان شرکت جویند،و نیز گروهی از دشمنان سرسخت را بازمی گرداند تا از آنها انتقام گیرد.

سپس می افزاید:دلیل بر صحت این مذهب این است که هیچ عاقلی نمی تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند چرا که این مساله محالی نیست،در حالی که بعضی از مخالفین ما چنان این موضوع را انکار می کنند که گویی آن را محال و غیر ممکن می شمرند.

بعد اضافه می کند:دلیل بر اثبات این عقیده اجماع امامیه است زیرا احدی از آنها با این عقیده مخالفت نکرده است" (۱).



---

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۱ صفحه ۵۱۱(ماده رجع).

البته از کلمات بعضی از قدمای علمای شیعه و همچنین از سخنان مرحوم طبرسی در مجمع البیان برمی آید که اقلیت بسیار کوچکی از شیعه با این عقیده مخالف بودند،و رجعت را به معنی بازگشت دولت و حکومت اهل بیت ع تفسیر می کردند،نه بازگشت اشخاص و زنده شدن مردگان،ولی مخالفت آنها طوری است که لطمه ای به اجماع نمی زند.

به هر حال در اینجا بحثهای فراوانی است که برای خارج نشدن از طرز بحث تفسیری به صورت فشرده در اینجا می آوریم:

۱-بدون تردید احیای گروهی از مردگان در این دنیا از محالات نیست، همانگونه که احیای جمیع انسانها در قیامت کاملا ممکن است و تعجب از چنین امری همچون تعجب گروهی از مشرکان جاهلیت از مساله معاد است و سخریه در برابر آن همانند سخریه آنها در مورد معاد می باشد،چرا که عقل چنین چیزی را محال نمی بیند،و قدرت خدا آن چنان وسیع و گسترده است که همه این امور در برابر آن سهل و آسان است.

۲-در قرآن مجید،وقوع رجعت اجمالا در پنج مورد از امتهای پیشین آمده است.

الف-در مورد"پیامبری که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده شده بود،و از خود پرسید چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می کند، اما خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد یک روز یا قسمتی از آن،فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت" (آیه ۲۵۹ سوره بقره).

این پیامبر،عزیر باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی کند،مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا( فَأَمٰاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ).

ص:۵۵۶

ب-قرآن در آیه ۲۴۳ همین سوره بقره سخن از جمعیت دیگری به میان می آورد که"از ترس مرگ(و طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند و)از خانه های خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد"( فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ ).

گرچه بعضی از مفسران که نتوانسته اند وقوع چنین حادثه غیر عادی را تحمل کنند آن را تنها بیان یک مثال شمرده اند،ولی روشن است که این گونه تاویلات در برابر ظهور بلکه صراحت آیه در وقوع این مساله،قابل قبول نیست.

ج-در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره درباره"بنی اسرائیل"می خوانیم که گروهی از آنها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند و مردند، سپس خداوند آنها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را بجا آورند ( ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ).

د-در آیه ۱۱۰ سوره مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسی ع می خوانیم: وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی :"تو مردگان را به فرمان من زنده می کردی".

این تعبیر نشان می دهد که مسیح ع از این معجزه خود(احیای موتی) استفاده کرد،بلکه تعبیر به فعل مضارع(تخرج)دلیل بر تکرار آن است و این خود یک نوع رجعت برای بعضی محسوب می شود.

ه:بالاخره در سوره بقره در آیه ۷۳ در مورد کشته ای که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود،قرآن می گوید:"دستور داده شد گاوی را با ویژگیهایی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده زنند تا به حیات بازگردد(و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد)( فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اللّهُ الْمَوْتی وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ) علاوه بر این پنج مورد،موارد دیگری در قرآن مجید دیده می شود همچون

داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود،و داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم ع که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند تا امکان معاد را در مورد انسانها برای او مجسم سازند که در مساله رجعت نیز قابل توجه است.

به هر حال چگونه ممکن است کسی قرآن را به عنوان یک کتاب آسمانی بپذیرد و با اینهمه آیات روشن باز امکان رجعت را انکار کند؟اساسا مگر رجعت چیزی جز بازگشت به حیات بعد از مرگ است؟ مگر رجعت نمونه کوچکی از رستاخیز در این جهان کوچك محسوب نمی شود؟ کسی که رستاخیز را در آن مقیاس وسیعش می پذیرد،چگونه می تواند خط سرخ بر مساله رجعت بکشد؟و یا آن را بباد مسخره گیرد؟و یا همچون احمد امین مصری در کتاب فجر الاسلام بگوید:الیهودیه ظهرت بالتشیع بالقول بالرجعه!:

"آئین یهود دیگری در مذهب شیعه به خاطر اعتقاد به رجعت ظهور کرده است"! (۱).

راستی چه فرقی میان این گفتار احمد امین،و تعجب و انکار اعراب جاهلیت در مقابل معاد جسمانی است؟! ۳-آنچه تا به اینجا گفتیم امکان رجعت را ثابت می کرد آنچه وقوع آن را تایید می کند روایات زیادی است که از جمعی از ثقات از ائمه اهل بیت ع نقل شده است،و از آنجا که بحث ما گنجایش نقل آنها را ندارد کافی است آماری را که مرحوم علامه مجلسی از آن جمع آوری کرده است بازگو کنیم او می گوید:

چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار ائمه اهل بیت ع ایمان داشته باشد و احادیث متواتر رجعت را نپذیرد؟احادیث صریحی که شماره آن به حدود

ص :۵۵۸

---

۱- ۱) "عقائد الامامیه"از شیخ محمد رضا المظفر صفحه ۷۱.

دویست حـدیث می رسـد که چهـل و چنـد نفر از راویـان ثقـات،و علمـای اعلام،در بیش از پنجاه کتاب آورده انـد...اگر این احادیث متواتر نباشد چه حدیثی متواتر است"؟! (۱).

***

### ۳-اما فلسفه رجعت

مهمترین سؤالی که در برابر این عقیده مطرح می شود این است که هدف از رجعت قبل از رسـتاخیز عمومی انسانها چیست؟ با توجه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می شود این موضوع جنبه همگانی ندارد،بلکه اختصاص به مؤمنان صالح العملی دارد کـه در یـک مرحلـه عـالی از ایمـان قرار دارنـد،و همچنیـن کفـار و طاغیـان سـتمگری که در مرحله منحطی از کفر و ظلم قرار دارنـد،چنین به نظر می رسـد که بازگشت مجـدد این دو گروه به زنـدگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوم است.

به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانع و عوائقی در زنـدگی خود روبرو شده اند و تکامل آنهـا ناتمـام مانـده است حکمت الهی ایجـاب می کنـد که سیر تکـاملی خود را از طریق بـازگشت مجـدد به این جهـان ادامه دهنـد،شاهـد و ناظر حکومت جهانی حق و عـدالت باشـند و در بنای این حکومت شـرکت جویند،چرا که شـرکت در تشـکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است.

و بعکس گروهی از منافقـان و جبـاران سرسـخت علاـوه بر کیفر خـاص خود در رسـتاخیز بایـد مجازاتهایی در این جهان،نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند،و تنها راه آن رجعت است.



---

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۱۲۲.

امام صادق ع در حدیثی می فرماید،

ان الرجعه لیست بعامه،و هی خاصه، لا یرجع الا من محض الایمان محضا،أو محض الشرک محضا: "رجعت عمومی نیست بلکه جنبه خصوصی دارد،تنها گروهی بازگشت می کنند که ایمان خالص یا شرک خالص دارند" (۱).

ممکن است آیه ۹۵ سوره انبیاء: وَ حَرٰامٌ عَلیٰ قَرْیَهٍ أَهْلَکْنٰاهٰا أَنَّهُمْ لاٰ یَرْجِعُونَ :"حرام است بر شهرهایی که بر اثر گناه نابودشان کردیم که بازگردند آنها هرگز بازنمی گردند"نیز اشاره به همین معنی باشد،چرا که عدم بازگشت را در مورد کسانی می گوید که در این جهان به کیفر شدید خود رسیدند و از آن روشن می شود گروهی که چنین کیفرهایی را ندیدند باید بازگردند،و مجازات شوند(دقت کنید).

این احتمال نیز وجود دارد که بازگشت این دو گروه در آن مقطع خاص تاریخ بشر به عنوان دو درس بزرگ و دو نشانه مهم از عظمت خدا و مساله رستاخیز (مبدء و معاد)برای انسانها است،تا با مشاهده آن به اوج تکامل معنوی و ایمان برسند و از هیچ نظر کمبودی نداشته باشند.

***۵-بعضی تصور کرده اند اعتقاد به رجعت با اصل آزادی اراده و اختیار بشر سازگار نیست.

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که این اشتباه محض است زیرا بازگشت آنها به این جهان در یک شرائط عادی است و از آزادی کامل برخوردارند.

و اینکه بعضی می گویند ممکن است جباران و کفار سرسخت بعد از رجعت توبه کنند و به سوی حق بازگردند،جوابش این است که این گونه افراد آن چنان در ظلم و فساد و کفر فرو رفته اند که این امور جزء بافت وجودشان شده و بازگشتی



---

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۳۹.

در آن متصور نیست.

همانگونه که قرآن در پاسخ جمعی از دوزخیان که در قیامت تقاضای بازگشت به دنیا برای جبران خطاهای خود می کنند می گوید: وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ :"اگر آنها بازگردند دگربار همان اموری را که از آن نهی شده اند انجام می دهند"(انعام آیه ۲۸).

و نیز اینکه بعضی گفته اند:رجعت با آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون سازگار نیست، زیرا طبق این آیه مشرکان تقاضای بازگشت به جهان می کنند تا عمل صالح انجام دهند و می گویند:" رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ "اما به آنها پاسخ منفی داده می شود و گفته می شود" کَلاّ إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها " پاسخ آن با توجه به اینکه این آیه عام است و رجعت خاص است روشن می گردد.

(دقت کنید).

***۶-آخرین سخن اینکه شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آن را از مکتب ائمه اهل بیت ع گرفته است،منکران رجعت را کافر نمی شمرد،چرا که رجعت از ضروریات مذهب شیعه است،نه از ضروریات اسلام،بنا بر این رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی گسلد ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می دهد.

این نیز قابل توجه است که احیانا خرافات بسیاری با مساله رجعت آمیخته شده که چهره آن را در نظر بعضی دگرگون ساخته است،لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک بپرهیزیم.

آنچه در اینجا گفتیم فشرده ای بود از مباحث مربوط به"رجعت"و برای اطلاع از خصوصیات و جزئیات دیگر باید به کتبی که در این زمینه نوشته شده

ص :۵۶۱

است مراجعه شود.

با توجه به همین مقدار که در اینجا آوردیم پاسخ حملات ناآگاهانه بعضـی از مفسران اهل تسنن به شیعه(همانند آنچه آلوسی در روح المعانی ذیل آیات مورد بحث آورده)روشن می شود که این ایراد کنندگان"چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند"!.

***

## [سوره النمل (۲۷): آیات ۸۶ تا ۸۸]

### اشاره

أَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنَا اَللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۸۶) وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی اَلصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَللّٰهُ وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِینَ (۸۷) وَ تَرَی اَلْجِبٰالَ تَحْسَبُهٰا جٰامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ اَلسَّحٰابِ صُنْعَ اَللّٰهِ اَلَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَفْعَلُونَ (۸۸)

### ترجمه:

۸۶-آیا آنها ندیدند ما شب را قرار دادیم که در آن بیارامند و روز را روشنی بخش،در این امور نشانه های روشنی است برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند.

۸۷-به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می روند جز کسانی که خدا به خواهد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند.

۸۸-کوه ها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است.

### تفسیر:

حرکت زمین-یک معجزه علمی قرآن

بار دیگر در این آیات به مساله مبدء و معاد و نشانه های قدرت و عظمت

خداونـد در عالم هستی،و همچنین حوادث رسـتاخیز پرداخته چنین می گوید:"آیا آنها ندیدند که ما شب را برای آرامش آنها قرار دادیم"( أَ لَمْ يَرَوْا أَنّٰا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ ).

"و روز را روشنی بخش"( وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً ).

"در این امور نشانه هـا و دلائـل روشـنی است از قـدرت و حکمت پروردگار برای کسانی که آماده پـذیرش ایماننـد"( إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ).

این نخستین بار نیست که قرآن از آثار حیاتبخش شب و روز و نظام نور و ظلمت سـخن می گوید،همانگونه که آخرین بار نیز نمی باشـد،ایـن به خـاطر آنست که قرآن یـک کتـاب تعلیم و تربیت و انسانسـازی است و می دانیم اصـول تعلیم و تربیت گـاه ایجاب می کنـد که یک موضوع را در فواصل مختلف تکرار کنند و به یاد آورند تا کاملا خاطر نشان گردد و به اصـطلاح جا بیفتد.

آرامشـی که از تاریکی شب به وجود می آید یک واقعیت مسـلم علمی است پرده های تاریک شب نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیـل فعالیتهـای روزانـه اسـت،بلکـه اثر عمیقی روی سلسـله اعصـاب انسـان و سـایر جانـداران می گـذارد و آنهـا را در استراحت و خواب عمیق-و به تعبیر قرآن"سکوت"-فرو می برد.

همچنین رابطه روشـنایی روز،و تلاـش و حرکت و جنبشـی که خاصـیت تابش نور است نیز از نظر علمی جای تردیـد نیست،نه فقـط نور آفتـاب،صـحنه زنـدگی را روشن و چشم انسـان را فعـال می سـازد،بلکه تمـام ذرات وجود انسـان را بیـدار کرده و به فعالیت وا می دارد.

این آیه گوشه ای از"توحیـد ربوبی"را روشن می سـازد و از آنجـا که معبود واقعی همـان رب و مـدبر عـالم هسـتی است خط بطلان بر چهره بتها می کشد و مشرکان را به تجدید نظر در عقائد خود وا میدارد.

توجه به این نکته نیز لازم است که انسان باید خود را با این نظام هماهنگ

سازد،شب را استراحت کند،و روز را به تلاش و کوشش بپردازد،تا همیشه سالم و فعال باشد نه همچون هوسرانانی که شب را بیدار می مانند و روز را تا نزدیکی ظهر در خواب فرو می روند.

جالب اینکه"مبصر"که در اصل به معنی"بینا"است صفت روز قرار داده شده است،در حالی که وصف انسانها در روز می باشد،این یک نوع تاکید زیبا است همانگونه که گاه شب را توصیف به خواب رفتن می کنند و می گویند "لیل نائم"!.

و این تفاوت تعبیر که در بیان فائده شب و روز در آیه مشاهده می شود که در یک جا" لِيَسْكُنُوا فِيهِ "می گوید و در جای دیگر "مبصرا"،ممکن است اشاره به این باشد که هدف اصلی شب سکونت و آرامش است،ولی هدف روشنایی روز دیدن نیست،بلکه دیدن ابزاری است برای رسیدن به مواهب حیات و بهره گیری از آن(دقت کنید).

به هر حال این آیه گرچه مستقیما سخن از توحید و تدبیر عالم هستی می گوید ولی می تواند اشاره لطیفی به مساله معاد نیز در برداشته باشد،چرا که خواب همچون مرگ است،و بیداری همچون زندگی پس از مرگ.

*** آیه بعد به رستاخیز و مقدمات آن می پردازد و می گوید:"به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و در زمین هستند در وحشت فرو می روند،جز کسانی که خدا بخواهد،و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند"( وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ).

از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود که دو یا سه بار"نفخ صور"می شود:

یک بار در پایان دنیا و آستانه رستاخیز،که وحشت همه را فرا می گیرد.

ص :۵۶۵

بار دوم همگی با شنیدن آن قالب تهی می کنند و میمیرند(این دو نفخه ممکن است یکی باشد).

بار سوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با نفخ صور همه مردگان به حیات بازمی گردند و زندگی نوینی را آغاز می کنند.

در اینکه آیه فوق اشاره ای به نفخه اول و دوم است یا نفخه سوم میان مفسران گفتگو است،قرائنی در خود آیه و آیات بعد بر هر دو نظر وجود دارد،بعضی نیز آن را اشاره به همه این نفخه ها دانسته اند.

ولی ظاهر آیه نشان می دهد که اشاره به نفخه اولی است که در پایان جهان صورت می گیرد زیرا"فزع"که به معنی ترس و وحشتی است که تمام قلب انسان را فرا می گیرد از آثار این نفخه شمرده شده،و می دانیم در نفخه قیامت ترس و وحشت به خاطر اعمال است و حساب و جزا،نه به خاطر تاثیر نفخه.

به تعبیر دیگر ظاهر"فاء تفریع"در"ففزع"این است که این فزع و وحشت ناشی از نفخه صور است و این مخصوص نفخه اولی است،زیرا نفخه آخر نه تنها فزع آفرین نیست،بلکه مایه حیات و حرکت و جنبش است و اگر وحشتی باشد از اعمال خود انسان است.

و اما مفهوم"نفخه صور"،"نفخ"به معنی"دمیدن"،"و"صور"به معنی شیپور است و در اینکه منظور از این تعبیر در اینجا چیست؟گفتگوهای فراوانی است که به خواست خدا در ذیل آیه ۶۸ سوره زمر خواهد آمد.

و اما جمله إِلاّـ مَنْ شـاءَ اللّهُ که به صورت استثناء از این ترس و وحشت عمومی ذکر شده اشاره به نیکان و پاکان،اعم از فرشتگان و مؤمنانی است که در آسمانها و زمینند آنها در پرتو ایمان،آرامش مخصوصی دارند،نه نفخه اول صور آنها را متوحش می سازد،و نه نفخه آخر،و در آیات بعد نیز می خوانیم کسانی که با دست پر از حسنات به پیشگاه خدا بروند از وحشت و فزع آن روز در امن و امانند.

ص :۵۶۶

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ

اما جمله کل آتوه داخرین:"همگی با خضوع و ذلت در پیشگاه او حاضر می شوند"ظاهرا عام است و هیچ استثنایی در آن نیست زیرا حتی انبیاء و اولیا در پیشگاه او خاضع و کوچکند،و اگر می بینیم در آیه ۱۲۷ سوره صافات می فرماید: فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلاّٰ عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ :"همگان در پیشگاه او حاضر می شوند مگر بندگان مخلص پروردگار"منافاتی با عمومیت آیه مورد بحث ندارد،چرا که آیه مورد بحث اشاره به اصل حضور در محشر و پیشگاه خدا است و دوم اشاره به حضور در صحنه حساب و بررسی اعمال است.

*** آیه بعد اشاره به یکی دیگر از آیات عظمت خداوند در پهنه عالم هستی کرده می گوید:"کوه ها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند"( وَ تَرَی الْجِبٰالَ تَحْسَبُهٰا جٰامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحٰابِ ).

"این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده" ( صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ ) (۱).

کسی که این همه حساب و نظم در برنامه آفرینش او است"مسلما از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است"( إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَفْعَلُونَ ).

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به حوادث آستانه رستاخیز است،چرا که می دانیم در پایان این جهان و آغاز جهان دیگر زلزله ها و انفجارها



---

۱- ۱) صنع اللّٰه منصوب به فعل مقدری است همچون انذر یا صنع.

و دگرگونیهای عظیم واقع می شود،و کوه ها از هم متلاشی می گردند،این نکته در بسیاری از سوره های آخر قرآن صریحا آمده است.

قرار گرفتن این آیه در میان آیات رستاخیز،دلیل و گواه این تفسیر است.

ولی قرائن فراوانی در آیه وجود دارد که تفسیر دیگری را تایید می کند و آن اینکه آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به"حرکت کره زمین"که برای ما محسوس نیست اشاره می کند.

***توضیح اینکه:

۱-آیه فوق می گوید:"گمان می کنی کوه ها جامد و ساکنند،در حالی که همچون ابر در حرکتند"معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست،چرا که این حوادث به قدری آشکار است که به تعبیر قرآن"از مشاهده آنها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می کنند و زنان باردار سقط چنین می نمایند،و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند"!(سوره حج آیه ۲).

۲-تشبیه به حرکت ابرها متناسب حرکات یک نواخت و نرم و بدون سر و صدا است،نه انفجارهای عظیمی که صدای رعد آسایش،گوشها را کر می کند.

۳-تعبیر بالا- نشان می دهد،در عین اینکه ظاهرا کوه ها ساکنند در واقع در همان حال به سرعت حرکت می کنند(یعنی دو حالت از یک شیء را در آن واحد بیان می کند).

۴-تعبیر به"اتقان"که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد،نه زمانی که این نظام فرو می ریزد و متلاشی و ویران می گردد.

۵-جمله" إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَفْعَلُونَ "مخصوصا با توجه به اینکه"تفعلون"

ص :۵۶۸

فعل مضارع است نشان می دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می گوید:

"او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می دهید با خبر است"و اگر مربوط به پایان این جهان بود می بایست گفته شود"ما فعلتم"(کاری که انجام دادید) (دقت کنید).

از مجموع این قرائن دقیقا چنین استفاده می شود که این آیه یکی دیگر از عجائب آفرینش را بیان می کند و در واقع شبیه چیزی است که در دو آیه قبل آمده( أَ لَمْ يَرَوْا أَنّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ ).

و بنا بر این آیات مورد بحث،قسمتی درباره توحید و بخشی درباره معاد است.

نتیجه ای که از این تفسیر می گیریم این است که این کوه ها که ما آنها را ساکن می پنداریم با سرعت زیاد در حرکتند،مسلما حرکت کوه ها بدون حرکت زمینهای دیگر که به آنها متصل است معنی ندارد،و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود که زمین با سرعت حرکت می کند همچون حرکت ابرها! طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است.

اما چرا قرآن"کوه ها"را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوه ها از نظر سنگینی و وزن و پا بر جایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند،جایی که کوه ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا(همراه زمین)حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می رسد.

به هر حال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است،زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند،"گالیله"ایتالیایی و"کپرنیک" لهستانی بودند که در اواخر قرن ۱۶ و اوائل ۱۷ میلادی این عقیده را برملا

ص :۵۶۹

ساختند،هر چند ارباب کلیسا شدیدا آنها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند!.

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آنها،پرده از روی این حقیقت برداشت،و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت.

بعضی از فلاسفه اسلامی در عین قبول تفسیر دوم یعنی اشاره به حرکت کوه ها در این جهان،آیه را ناظر به"حرکت جوهری"اشیاء دانسته اند و آن را هماهنگ و مؤید نظریه معروف حرکت جوهری می دانند (۱).

در حالی که تعبیرات،آیه با آن سازگار نیست،زیرا تشبیه به حرکت ابرها تناسب با حرکت در مکان(حرکت در این)دارد نه حرکت در جوهر، بنا بر این ظاهر آیه فقط یک تفسیر را می پذیرد و آن حرکت میکانیکی زمین (به دور خویش یا به دور خورشید)است.



---

۱- ۱) منظور از"حرکت جوهری"آنست که اشیاء عالم ماده علاوه بر تغییرات مختلفی که در کیفیت و کمیت و مکان و مانند آن پیدا می کند حرکتی در درون ذات دارند،یعنی ذات آنها یک وجود سیال و متحرک است،و تغییرات ظاهری پرتوی از تغییرات مستمر درونی آنها است،و به تعبیر دیگر ما دو نوع وجود داریم که ذاتا با هم مختلفند،وجود ثابت(وجود ما وراء مادی)و وجود سیال و متحرک(وجود مادی)و مهمترین دلیل بر اثبات این نظریه را مساله زمان داشتن موجودات مادی و همچنین جدایی ناپذیری تغییرات ظاهری از تغییرات درونی دانسته اند که شرح آن از موضوع بحث ما خارج است.

### [سوره النمل (۲۷): آیات ۸۹ تا ۹۳]

### اشاره

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی اَلنّٰارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ اَلْبَلْدَهِ اَلَّذِی حَرَّمَهٰا وَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِینَ (۹۱) وَ أَنْ أَتْلُوَا اَلْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمٰا أَنَا مِنَ اَلْمُنْذِرِینَ (۹۲) وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سَیُرِیکُمْ آیٰاتِهِ فَتَعْرِفُونَهٰا وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ (۹۳)

### ترجمه:

۸۹-کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنها از وحشت آن روز در امانند.

۹۰-و آنها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند آیا جزائی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت.

ص:۵۷۱

۹۱-(بگو)من مامورم پروردگار این شهر(مقدس مکه)را عبادت کنم همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده و همه چیز از آن اوست و من مامورم که از مسلمین باشم.

۹۲-و اینکه قرآن را تلاوت کنم هر کس هدایت شود برای خود هدایت شده و هر کس گمراه گردد(گناهش به گردن خود اوست)بگو من فقط از انذار کنندگانم.

۹۳-بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست به زودی آیاتش را به شما نشان می دهد تا آن را بشناسید و پروردگار تو از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

**تفسیر:**

آخرین ماموریت پیامبر(ص)

در آیات گذشته سخنی از اعمال بندگان و آگاهی خداوند نسبت به آن در میان بود و در نخستین آیات مورد بحث سخن از پاداش عمل و ایمنی آنها از فزع روز قیامت است.

می فرماید:"کسانی که حسنه و کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و از وحشت آن روز در امان خواهند بود"( مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ).

در اینکه منظور از"حسنه"چیست؟مفسران تعبیرات گوناگونی دارند:

بعضی آن را به کلمه توحید و"لا اله الا اللّه"و ایمان به خدا تفسیر کرده اند.

و بعضی آن را اشاره به ولایت امیر مؤمنان علی ع و ائمه معصومین می دانند، و در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده بر این معنا تاکید شده است، از جمله:در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که یکی از یاران علی ع بنام"ابو عبد اللّه جدلی"خدمتش آمد امام فرمود آیا از معنی این سخن خداوند مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها ...(تا پایان آیه بعد)به تو خبر دهم؟عرض کرد آری فدایت شوم ای امیر مؤمنان!فرمود:

الحسنه معرفه الولایه و حبنا اهل البیت و السیئه انکار الولایه و بغضنا اهل البیت: "حسنه شناخت ولایت و دوستی ما

اهل بیت است،و سیئه انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت می باشد" (۱).

البته همانگونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است"حسنه" و"سیئه"نیز در اینجا مفهوم وسیعی دارند که همه اعمال نیک را در بر می گیرد، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه ع که در رأس هر کار نیک قرار دارد و مانع از آن نیست که اعمال صالح دیگر نیز در آیه جمع باشد.

اما اینکه بعضی از این عمومیت بخاطر کلمه"خیر"نگران شده اند و گفته اند مگر چیزی بهتر از ایمان به خدا پیدا می شود که پاداش آن باشد؟پاسخش روشن است:زیرا رضا و خشنودی پروردگار از ایمان هم والاتر است،و به تعبیر دیگر همه اینها مقدمه برای آن است و ذی المقدمه برتر از مقدمه باشد.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که ظاهر بعضی از آیات (مانند آیه ۲ سوره حج)این است که وحشت رستاخیز همگان را فرا می گیرد، چگونه صاحبان حسنات از آن مستثنی هستند؟.

آیه ۱۰۳ سوره انبیاء پاسخ این سؤال را بیان می کند چرا که می گوید "مؤمنان صالح از وحشت بزرگ در امانند".

و می دانیم که وحشت بزرگ همان وحشت روز قیامت است وحشت ورود در دوزخ،نه وحشتی که به هنگام نفخه صور پیدا می شود(دقت کنید).

*** سپس به نقطه مقابل این گروه پرداخته،می گوید:کسانی که"سیئه" و کار بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند"!( وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّٰارِ ).

و جز این توقعی نمی توانند داشته باشند"آیا جزائی جز آنچه عمل می کردید

ص :۵۷۳

---

۱- ۱) "اصول کافی"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۱۰۴.

خواهید داشت"؟!( هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ).

"کبت"از ماده"کب"(بر وزن جد)در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است و بنا بر این ذکر"وجوه"(صورتها)در آیه فوق از باب تاکید است.

افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است.

بعلاوه چون آنها هنگامی که مواجه با حق می شدند،صورت خود را بر می گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند.

جمله" هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "ممکن است پاسخ سؤالی باشد که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه اگر کسی بگوید این مجازات،مجازات شدیدی است،در پاسخ گفته می شود این همان اعمال شما است که دامانتان را گرفته شما جزائی جز اعمالتان ندارید؟(دقت کنید).

*** سپس در سه آیه آخر این سوره،روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام ص کرده و حقایقی را بازگو می کند که در واقع بیانگر این واقعیت است که به آنها بگو من وظائف خودم را انجام می دهم،چه شما مشرکان لجوج ایمان بیاورید و چه نیاورید.

نخست می فرماید:"من مامورم پروردگار این شهر مقدس(شهر مکه) را عبادت کنم"!( إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ ).

این شهر مقدسی که تمام افتخار شما و موجودیتتان در آن خلاصه می شود، شهر مقدسی که خدا آن را با برکاتش به شما ارزانی داشته ولی شما بجای شکر نعمتش کفران می کنید.

ص :۵۷۴

شهر مقدسی که حرم امن خداست و شریفترین نقطه روی زمین،و قدیمی ترین معبد توحید است.

آری من ماموروم"پروردگاری را عبادت کنم که این شهر را حرمت نهاده" ( اَلَّذِی حَرَّمَهٰا ).

ویژگیهایی برای آن قرار داده،و احترامات و احکام خاص،و ممنوعیتهایی که برای شهرهای دیگر در جهان نیست.

اما تصور نکنید که فقط این سرزمین ملک خدا است بلکه"همه چیز در عالم هستی به او تعلق دارد"( وَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ ).

و دومین دستور که به من داده شده این است:"من ماموروم که از مسلمین باشم"تسلیم مطلق در برابر فرمان پروردگار و نه غیر او( وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ ).

و به این ترتیب دو ماموریت اصلی خود را که"پرستش خداوند یگانه" و"تسلیم مطلق در برابر فرمان"او است بیان می دارد.

*** سپس ابزار وصول به این دو هدف را چنین بیان می کند:"من ماموروم قرآن را تلاوت کنم"( وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ ).

از فروغ آن شعله گیرم،و از چشمه آب حیاتش جرعه ها بنوشم،و در همه برنامه ها بر راهنمایی آن تکیه کنم،آری این وسیله من است برای رسیدن به آن دو هدف مقدس،و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف و گمراهی.

و به دنبال آن اضافه می کند:تصور نکنید ایمان آوردن شما سودی به حال من و یا از آن بالاتر سودی برای خداوند بزرگ دارد،نه"هر کس هدایت شود برای خود هدایت شده"( فَمَنِ اهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ ).

و تمام منافع هدایت چه در این جهان و چه در جهان دیگر عائد خود او

می شود.

"و هر کس گمراه شود،وزر و وبالش به گردن خود او است،بگو من فقط از انـذار کننـدگان و بیم دهنـدگانم( وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِینَ ).

و عواقب شوم آن دامن مرا نمی گیرد،وظیفه من بلاغ مبین و ابلاغ آشکار است،وظیفه من ارائه طریق و اصرار بر پیمودن راه است،اما آن کس که مایل است در گمراهی بماند،تنها خویشتن را بدبخت کرده.

جالب اینکه در مورد هـدایت می گویـد هر کسـی هدایت شود به سود خویش است ولی در مورد ضـلالت نمی گوید به زیان خود او است،بلکه می گویـد:"من از منـذرین هسـتم"این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من در برابر گمراهان هرگز سـکوت نمی کنم،و آنهـا را به حال خود رها نمی سازم،بلکه پیوسـته انـذار می کنم و به این کار ادامه می دهم و خسـته نمی شوم،چرا که من انـذار کننـده ام.(البته در بعضـی دیگر از آیـات قرآن هر دو تعبیر،مشابه آمـده است ولی می دانیم تفاوت تعبیرات هماهنگ با تفاوت مقامات است و گاه برای القای معانی مختلف و متفاوت می باشد).

قابل توجه اینکه این سوره با ذکر اهمیت قرآن آغاز شده و با تاکید بر تلاوت قرآن پایان می گیرد و ابتدا و انتها،قرآن است.

*** و سـرانجام در آخرین آیه به پیـامبر دسـتور می دهـد که خـدا را در برابر اینهمه نعمتهای بزرگ مخصوصا نعمت هـدایت حمد و ستایش کند می فرماید:"بگو حمد برای خدا است"( وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ ).

این حمـد و سـتایش هم به نعمت قرآن بازمی گردد،هم هـدایت الهی و هم می توانـد مقـدمه ای برای جمله بعـد باشـد که می گوید:

"به زودی خداوند آیاتش را به شما نشان می دهد تا آن را بشناسید"

( سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا ).

این تعبیر اشاره به آن است که با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و خرد آدمی،هر روز پرده از آیات جدید و اسرار تازه ای از عالم هستی برداشته می شود، و روز به روز به عظمت قدرت و عمق حکمت پروردگار آشناتر می شوید،و این ارائه آیات هرگز قطع نمی شود و در طول عمر بشر هم چنان ادامه دارد.

اما اگر با اینهمه،باز راه خلاف و انحراف به پیمائید،بدانید"پروردگار شما هرگز از کارهایی که انجام می دهید غافل نیست"( وَ مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ).

گمان نکنید اگر خداوند کیفر شما را به لطفش تاخیر می اندازد دلیل این است که از اعمالتان آگاه نیست و یا حساب و کتاب آن محفوظ نمی ماند.

جمله" وَ مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ "که عینا-یا با کمی تفاوت- در نه مورد از قرآن مجید تکرار شده جمله ای است کوتاه و تهدیدی است پر معنا و هشداری است به همه انسانها.

***با آخرین آیه سوره نمل جلد ۱۵ تفسیر نمونه پایان می گیرد و الان غروب آخرین روز ماه شعبان ۱۴۰۳ و نزدیک طلوع هلال ماه مبارک رمضان است.

پروردگارا:به حرمت این ماههای عزیزت سوگندت می دهیم که توفیق بندگی خالص و تسلیم مطلق در برابر فرمانت و تلاوت آیات قرآن مجیدت را به ما مرحمت فرما.

خداوندا!هر روز گوشه تازه ای از آیات عظمتت را بما نشان ده تا تو را هر روز بهتر و بیشتر بشناسیم،و به شکر اینهمه مواهبی که نصیب ما کرده ای بپردازیم.

بارالها!انبوهی از مشکلات جامعه اسلامی ما را فرا گرفته و دشمنان

در داخل و خارج سخت تلاشی می کنند تا نور تو را خاموش سازند.

تـویی که به سـلیمان آن همه قـدرت بخشـیدی و به موسـی در برابر فرعونیـان آن همه قـوت دادی،مـا را بر این دشـمنان پیروز بگردان و آنها را که قابل هدایت نیستند همچون قوم عاد و هود و ثمود و قوم لوط در هم بشکن! و الحمد للّه رب العالمین ۳۰ شعبان سال ۱۴۰۳.

۱۳۶۲\۳\۲۲ پایان جلد ۱۵ تفسیر نمونه

ص :۵۷۸

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای




WWW